

روضات

فی احوال العلماء و المشائخ

بمقام شیخ ابوالحسن علی بن ابی حمزه

آیة الله العظمیٰ الخراسانی

المستوفی عن الامام الخراسانی

ترجمه و تصحیح و شرح

آقای حاج شیخ محمد باقر

اصفهان

کتابخانه فرشی

تیران خیابان هاشمی (مدرسه فرشی) شماره ۱۱۱۱

جلد چهارم

روضات الجنات

فی احوال العلماء ولساوا

بگامشاد و نشاندن سلام از صدر امام زمان

تألیف علامه محقق آیت الله العظمی میر سید محمد باقر خوانساری

المستوفی: ۱۳۱۳ هجری قمری



ترجمه، مقدمه، اضافات، تعلیم، و دانشمند

آقای حاج شیخ محمد باقر ساعدی خراسانی

حق چاپ و عکسبرداری از این نسخه محفوظ است

از انتشارات:

کتابفروشی اسلامیة

تهران - خیابان ۱۵ خرداد (بوذرجمهری) تلفن ۵۲۱۹۶۶-۵۲۵۴۳۸

۱۳۶۰ هجری شمسی - ۱۴۰۱ هجری قمری

چاپ اسلامیة

129178

بسم اللہ الرحمن الرحیم

اللہم سهل و تم

الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفی و
لعنہ اللہ علی اعدائہم الی یوم اللقا .

خدا را سپاسگزارم کہ با قلت بضاعت ترجمہی بخش
اول از مجلد دوم اثر ارزندہی "روضات الجنات" را بہ
پایان آورده و اینک بہ ترجمہی بخش دوم همان مجلد
پرداختہ و از خدایمتعال آرزومندم این بندہ را برای
انجام ترجمہی بخش مزبور و مابقی مجلدات آن موفق
بدارد و این اثر را مانند اصلش مورد توجہ حضرات
معصومین علیہم السلام قرار دہد بمنہ و کرمہ روز دوشنبہ
غرہ رجب المرجب ۱۳۹۱ ہجری در جوار روضہ رضویہ
علی صاحبہا الاف السلام والتحیہ .

دال و ذال وراء: در این باب بشرح احوال عده‌ای از اعلام فریقین اشاره میشود. (۱۰۴) ابوسلیمان داود بن علی بن خلف اصفهانی معروف به ظاهری. ظاهری اصلاً از مردم اصفهان بوده لیکن در کوفه متولد شده و در بغداد بمقام رشد و کمال نائل گردیده.

ظاهری دانشمندی بسیار پارسا و متقی بود و کمالات علمی را از اسحق بن راهویه و ابو ثور استفاده کرده و علاقمندی خود را نسبت به شافعی بسرحد تعصب رسانیده و دو کتاب در فضائل و احوال او تألیف کرده.

ظاهری مکتب مستقل و بخود مربوطی داشت و گروهی بنام ظاهریه از وی پیروی میکردند و فرزندش ابوبکر محمد ظاهری (۱) مؤلف کتاب الزهره در نوادر ادب و غرائب آثار و اشعار عرب است او هم از مکتب پدرش پیروی میکرد. ظاهری ریاست عامه بغداد را

(۱) ابن خلکان مینویسد ابوبکر فقیهی ادیب و شاعری ظریف بود و با ابوالعباس بن سیرین مناظراتی داشت پس از درگذشت پدرش بجای وی برقرار شد و مکتب و مذهب او را ترویج کرد معاصرانش بروی رشک برده برای افتضاح وی کسی را فرستادند تا از او اندازه‌ی مستی سئوالی کنند او پرسید مستی چیست و چه زمانی آدمی مست میشود پاسخ داد هنگامیکه هموم باطنی از او زدوده شده و نهان قلبی او آشکار گردد پاسخ او را پسندید و بمقام علمی او پی برد ابوبکر کتاب الزهره را که به اصطلاح کشکولی است در عنفوان جوانی چنانچه افتد و دانی تألیف کرده آثار دیگر الوصول الی معرفه الاصول و الانذار والاغدار والانتصار و امثال اینهاست از اشعار اوست لكل امرء ضعیف سیر بقربه: و مالی سوی الاحزان و الهم من ضعیف: له مقله ترمی القلوب بالسهم: اشدن الضرب المدارک بالسيف: يقول خلیلی کیف صبرک بعدنا: فقلت و هل صبر فاسال عن کیف. ابن الرومی بحضور وی رسید نامه‌ایکه دو شعر ذیل در آن بود بدست وی داد. یابن داود یا فقیه العران افتنافی قوائل الاحداق اهل علیهن فی الجروح قصاص: ام ساج لهادم العشاق: وی در پاسخ نوشت. کیف یفتیکم قتیل صریع: بسهام الفراق والاشتیاق. و قتیل التلاق احسن حالا. عند داود من قتیل الفراق ابوبکر در سن ۴۲ سالگی در روز دوشنبه ۹ ماه رمضان سال ۲۹۷ هجری وفات یافت. پیش از این ذیل احوال نبطویه اشاره بمرگ او نموده‌ایم.

بعہدہ داشت .

بعضی گفته چہارصد نفر از اعلام کہ ہمگی طیلسان سبزرنگ در برداشتند بدرک او حضور مییافتند و او خود از خردمندان روزگار بود .

ابوالعباس احمد بن یحیی ثعلب سابق الذکر اظہار داشته خردمندی داود از مقام علمی او بیشتر بوده .

ابن خلکان مینویسد : ظاہری سال ۲۰۷ (رز) ہجری وفات یافت و در شونیزہ و یا در منزل خودش بخاک سپردہ شد . (۱) .

(۱) ابن خلکان وفات او را ۲۷۰ نوشتہ و اظہار داشته توفی بہا سنہ سبعین و ماتین و حال آنکہ نسخہ فعلی روایات سبع و ماتین است باید اشتباہ در نسخہ باشد و ماہ وفات او را ذیقعدہ یا رمضان یاد کردہ و سال میلاد او را در کوفہ سنہ ۲۰۲ یا ۲۰۱ یا ۲۰۰ ہجری نام میرد تذکرہ الحفاظ مینویسد نامبردہ فقیہ اہل ظاہر بود و سال ۲۰۰ ہجرت متولد شد از شاگردان عمرو بن مرزوق و تغلبی و سلیمان بن حرب و مسدد و محمد بن کثیر عبیدی و اسحاق بن راہویہ بود و آثار چندی بیادگار گذاردہ و از صحیح و سقیم حدیث کاملاً با اطلاع بود در عین حال از او کمتر روایت شدہ فرزندش محمد و زکریا ساجی و یوسف داودی و عباس مذکر از او روایت میکرده احمد مستملی اظہار داشته نامبردہ اظہارات ابن راہویہ را با اہمیتی کہ داشت بیاد انتقاد میگرفتہ و گفتہ است احمد حنبل اورا بمناسبت اینکہ قرآن را حادث میدانستہ بحضورش راہ نمیدادہ و در رمضان سال ۲۷۰ رحلت کردہ .

ابن خلکان از قاضی ابو عبداللہ محاملی نقل کردہ پس از آنکہ نماز عید فطر را در جامع مدینہ خواندم بدیدار داود بن علی رفتہ تا از او احوال بیرسم دیدم ظرفی درپیش خود گذاردہ و چند ورق ہندبا (کاسنی) با مقداری سیوس میخورد از وضع او چنان ناراحت شدم کہ دنیا را با آنہمہ اہمیت ناچیز دیدم بلافاصلہ از پیش او بیرون رفتہ بہ خانہ جرجانی نامی کہ مرد توانگری بود رفتہ بہ مجردیکہ فہمید من بدرخانہ او آمدہ با سرو پای برہنہام در آمدہ گفت علت اینکہ قاضی در چنین وقتی بمنزل من آمدہ چیست ؟ گفتم برای امر مہمی است و آن اینست کہ داود بن علی با آن مقام علمی کہ دارد ہمسایہ تو است شایسنہ است پاو کمکی بنمائی گفت داود مرد بلند نظریست دیشب ہزار درہم پول برای او فرستادم

مؤلف گوید ابوسلیمان را بدانسبب ظاهری گفته‌اند که مطابق با مذهب فاسد خودش ظواهر متشابهات قرآن و حدیث را حجت میدانسته با آنکه ظواهر آنها با ضروریات دین منافی است و جز خدا و راسخان در علم دیگران از حقیقت آنها با خبر نیستند و بطوریکه ماوریم باید متشابهات قرآنی را بمقام مقدس نبوی و خاندان طاهرین او که قرآن در خاندان آنها نازل شده عرضه بداریم و مشکلات مسائل را از این راه حل کنیم و یا با فراغت کامل تناقضات آنها را از میان برداریم و با بهترین وجهی که مبادی مربوطه به ما دستور داده‌اند جمع بین متناقضات بنمائیم .

و ممکن است مراد از ظاهری اخباری باشد که شریعت را بر اثر خیالات واهی خود از بین برده‌اند .

و هم میتوان ظاهری را به افرادی اطلاق کرد که عمل بظاهر خطاب را با اراده‌ی خلاف آن را تجویز نمایند .

صاحب بغیه ذیل ترجمه ابوحیان نحوی اندلسی بنقل از صفدی مینویسد ابوالبقاء گفته ابوحیان همواره از رویه‌ی ظاهریها پشتیبانی میکرد .

ابن حجر گفته ابوحیان میگفته محالست کسیکه مذهب ظاهریها در دلش رسوخ کرده از آن دست بردارد .

شمس‌الدین اصفهانی در شرح طوابع می‌نویسد حشویه مردمی هستند که میگویند سرچشمه‌ی دین از کتاب و سنت بدست می‌آید .

این تعریف مساوی با نظریه اصحاب اخباری ماست بنابراین لفظ حشویه مرادف با ظاهریه است که ما پیش از این ایراد کردیم .

قبول نکرده گفت مگر تو مرا بچشم نیازمندی نگریسته‌ای که پول برای من فرستاده‌ای پیششهاد کردم آن پولها را بمن بده تا برای او ببرم بغلامش گفت همان کیسه را با اضافه کیسه‌ی دیگر بمن داد بمنزل داود آمده پس از ساعتی که نشستم کیسه‌ها را باو دادم داود ناراحت شده گفت من ترا بمناسبت اینکه امین علمی بخانه خود راه دادم بازگرد که مرا بدانچه آورده‌ای نیازمند نمیباشم من از خانه داود درحالیکه دنیا در نظرم تیره بود بیرون آمدم و بالاخره جرجانی بمن گفت همانمقدار را بمصرف مستمندان برسانم .

پیش از این ذیل احوال ابراهیم بن محمد نبطویه نوشتیم نامبرده فقیهی بود که از مذهب داود ظاهری پیروی میکرد .

از کتاب ریاض‌النعمیم نبطویه نقلشده در بیماری مرگ محمد بن داود (سابق‌الذکر) به عیادتش رفتم پرسیدم خود را چگونه می‌یابی؟ پاسخ داد دوستی کسی را که میدانی مرابه اینحال درآورده . گفتم با آنکه میتوانستی باو دست پیدا کنی چه موضوعی ترا از آن ممانعت کرد؟ پاسخ داد بهره‌بری بدو گونه است دیدار حلال و لذت حرام . نظر حلال باو مرابا این روز درآورده و لذت ممنوع بر اثر حدیثی است که ابن عباس از رسولخدا (ص) نقل کرده من عشق و کتم و عفو غفرالله له و ادخله الجنة کسیکه فریفته دیگری شود و شیفتگی خود را اظهار نکند و بپاکدامنی بسر برد خدا بمتعال گناه او را بیامزد و او را وارد بهشت نماید . پس از آن ابیاتی از آثار خود را خواند تا باین شعر رسید :

ان یکن عیب خده من عذار له فعیب العیون شعرالجفون

هرگاه نامناسبی گونهی او از سرخی گونهایش باشد بنابراین بایستی نقص چشمان از مویهای پلک او باشد .

گفتم چگونه است قیاس در فقه را قبول نداری و قیاس در شعر را تجویز میکنی گفت پیروزی عشق و ملکه‌ی نفسانی چنین قیاسی را تجویز نموده . نبطویه گفته همان شب محمد بن داود وفات یافت .

مؤلف گوید از بیان فوق بدست میآید نامبردگان لفظ ظاهری را در برابر اصحاب قیاس و رای اجتهادی بکار میبرند چنانچه اصحاب ما لفظ اخباری را بکسی اطلاق میکنند که در برابر مجتهدانی قرار گرفته‌اند که احکام فرعی را از راه اجتهاد و نظر بدست میآورند و اخباری بکسی میگویند که در اجرای احکام از متون اخبار تجاوز نمی‌نمایند و به قواعد و اصول مستخرجه از کتاب و سنت و عقل که همه جا در اصول ادیان مقام ارجمنندی را داراست اعتنائی نمی‌نمایند و ما پیش از این ذیل احوال امین استرآبادی مفصلاً از اخباری و اصولی بحث کردیم .

(۱۰۵) ابوسعید داود بن هیثم بن اسحق بن بهلول بن حسان بن سنان تنوخی

انباری .

سیوطی بنقل از خطیب بغدادی مینویسد تنوخی دانشمندی نحوی و لغوی بود و از

فن عروض و استخراج معنی اطلاع کاملی داشت و عالمی فصیح بود .
تنوخی حداکثر قواعد نحو و لغت و ادب و اخبار و اشعار را حفظ داشت و خود در
سرایندگی ماهر بود .

انباری از شاگردان ابن سکیت و ثعلب و جدش اسحق بن بهلول و عمر بن شیبه بود و
ابن ازرق و گروهی از شاگردان او بودند .
از آثار او کتابی است در علم نحو که بنا به مذهب کوفیها تالیف کرده و کتاب دیگری
درباره‌ی خلق انسان و امثال اینها داشته .
انباری در سن هشتاد و هشت سالگی سنه (۳۱۶ روشی) هجری در انبار وفات یافته .
ابو خالد داود بن هیثم از دی کوفی از اصحاب حضرت صادق (ع) است پیش از این
ذیل احوال معری مقصود از تنوخی را نوشتیم .

انباری منسوب به انبار است که نام چند موضع بوده و ما ذیل احوال عبدالرحمن
انباری ذوفنون مشهور بدانها اشاره خواهیم کرد از جمله نام محل کهنسالی است که نزدیک
بغداد و کنار شط فرات بوده و ممکن است ابوسعبد از همین محل باشد . (۱)
(۱۰۶) داود بن عمر بن ابراهیم شاذلی اسکندری .

صاحب طبقات مینویسد بخط شیخ کمال الدین پدر شیخ شمنی دیدم شاذلی از پیشوایان
معتبر عصر خود بوده و آئین فقه را بطریقه مالک ترویج میکرده و در فنون عدیده دست
داشته و در آن رشته‌ها آثاری از خود باقی گذارده .
شاذلی به صحبت شیخ تاج الدین بن عطاء الله (۲) رسیده و آئین تصوف و فقر را از
او فرا گرفته و به رویه آنان سلوک میکرده .

از آثار اوست مختصر التلقین در فقه که بنام قاضی عبدالوهاب تالیف کرده دیگری
مختصر الجمل الزجانی است در علم بدیع دیگری در معانی و بیان و امثال اینها شاذلی
سال ۷۳۳ هجری (ذلیح) در اسکندریه وفات یافت .

تلخیص الآثار مینویسد اسکندریه از شهرهای مشهور مصر است که در کنار دریا قرار

(۱) در نهج البلاغه اشاره‌ای بطرز بزرگداشت مردم انبار از امیرالمؤمنین علی (ع)

شماره ۲ در پاورقی شماره ۱ صفحه بعد

شده که قابل توجه است .

گرفته و آنرا اسکندر ذوالقرنین بنام اشک بن سلوکوس رومی بنا کرده، اسکندر مزبور تمام روی زمین را گردش کرده و به ظلمات رسیده و مشرق و مغرب خورشید را مشاهده نموده و سد یاجوج و ماجوج را بنیان نموده بعضی گویند شهر مزبور را اسکندر فرزند دارا پسر دختر فیلقوس رومی بنا کرده و او را از جهاتی مانند اسکندر اول میدانند زیرا او هم به چین و مغرب سفر کرده و در سن سی و دو سالگی وفات یافته.

اسکندر اول موحد و مؤمن بخدا بوده و دومی به آئینی گرائیده که اسطوآنرا انتخاب کرده بوده و بین این دو اسکندر فاصلہی بسیار است.

بعضی گویند اسکندریہ سابقہ کهنسالی دارد و از آثار شداد بن عاد است زیرا آثار عمارت و ستونهای سنگی که حاکی از زمانهای پیش از اسکندر است در آنجا بحشم میخورد از عجائب اسکندریہ ستونی است از یک قطعہ سنگ مانند منارہی بزرگی این ستون سنگی بر روی سنگ بزرگ مربع شکلی بنیان شده و دارای دو اسطوانہ متحرک است کہ میگویند با حرکت خورشید بحرکت میآید.

مؤلف گوید ظاہرا منارہی مزبور مانند دو منارہی کارلادان (منارجنابان) اصفهان است این دو نیز از عجائب روزگارند و ہرگاہ کسی وارد یکی از آندو شود و بحرکت آورد دیگری با فاصلہایکہ دارد بحرکت خواهد آمد و من خود حرکت آندو را مشاهده کردم چنانچہ از خرابی آنها بیمناک گردیدم با آنکہ آسیبی بدانها نرسید (۲) و عجیب تر آنکہ این دو منارہ بر فراز مرقد مردی بنیان شدہ اند کہ چندین مرتبہ بر اثر نبش قبری کہ اتفاق افتادہ بدن او تروتازہ بدون اندک نقیصہای بہ مشاہدہ ثقات از مردمان رسیدہ است.

صاحب تلخیص الاثار مینویسد اسکندریہ در این روزگار دارالسلطنہ مصر نمیباشد بلکہ

(۱) شعرانی در طبقات مینویسد تاج الدین زاہد بزرگواریست از شاگردان شیخ یاقوت و شیخ ابوالعباس مرسی مردم از اشارات او بسیار بہرہ مند میشدند و از شیرینی گفتار او کام جانرا حلاوتی میدادند. آثاری دارد از جملہ التتویر فی اسقاط التددیر الحکم، لطائف المنن و امثال اینها تاج الدین سال ۷۰۷ ہجری در مصر وفات یافت و در قرافہ مدفون شد مرقد او مزار و معروفست.

(۲) در آغاز کتاب راجع بدانها بحث شد.

پایتخت فعلی آن قاهره است که پهلوی فسطاط واقع شده و هر دو دارای یک حصارند. قاهره فعلا شهر بزرگی است که پایتخت مصر و مهمترین شهرهای آنست همه‌گونه خوبیهادر آنجا جمعند و مردم از همه جا بدان متوجهاند در قاهره دو کاخ عظیم بیرون از وصف در یمین و یسار بازارش بنیان شده‌اند که در هیچیک از شهرها نظیر آندو وجود ندارد، در قاهره محلی است بنام قرافه در آنجا ساختمانهای مهم و میدانهای وسیع و بازار و مشاهد و مقابر زیادی وجود دارد قرافه از محال تفریحی قاهره و فسطاط است و مخصوصا در اوقات معینی هرچه بیشتر چشم‌انداز آیندگان و روندگانند، مدرسه‌ی امام شافعی و قبر او در قاهره است.

مؤلف گوید ذیل احوال بسیاری از علما که در قرافه مدفونند بنام آن اشاره کردیم (۱۰۷) ابوعلی دعبل بن علی بن رزین بن عثمان بن سلیمان بن عبدالرحمن بن عبدالله بن بدیل صحابی مشهور فرزند ابن ورقاء خزاعی (۱).

دعبل کاملی ادیب و فاضلی صالح و متدینی ممدوح و ثناگر خاندان عصمت (ع) بوده دعبل سروده‌هایی در کمال فصاحت و شیرینی میگفته و آثار عالی‌ه‌ی او در آسمان ادبیات درخشندگی خاصی پیدا کرده سخن بجا میگفته و لطائف و مضامین را در محل خود ابراز میداشته لطافت طبع را با ظرافت صنعت سرایندگی توأم ساخته بود و درعین حال فصاحت و ملاحظت کامل را بکار برده و دقائق سخن را در لباس معانی و بیان بسرحدا یقان رسانیده. دعبل از سراینندگان روزگار هرون و مامون و خلفاء پس از آنها بود، دعبل نزدیک به نود و هشت بهار عمر را ادراک نمود و بشرف لقاء چهار نفر از ائمه معصومین ماصلوات‌الله علیهم اجمعین مفتخر گردید.

دعبل در سال رحلت حضرت صادق (ع) بدنیآ آمد (۲) و در سال ۲۴۶ (مور) هجری در طیبه که شهرکی است بین واسط و عراق و اهواز رحلت کرده.

(۱) در وفیات می‌نویسد بعضی گفته‌اند دعبل لقب نامبرده است و نام او من و بقولی عبدالرحمن و بنقلی محمد و کنیه او ابو جعفر است دعبل بمعنی شتر قوی است گویند روزی مردی به صرع مبتلا شده بود نامبرده کنار او رفته با صدای بلند گفت دعبل، وی از جا برخاسته رفت. پاورقی شماره ۲ این صفحه در پاورقی شماره یک صفحه بعد ←

ابن خلکان مینویسد دعبل سراینده‌ای ماهر و نیکو محاوره و درعین حال بدزبان بود و بهجو مردم سخت حریص بود و بمردم بچشم حقارت مینگریست و خلفا و دیگران راهجو میکرد و عمری دراز پیدا کرد .

دعبل میگفته پنجاه سال است چوب دارم را بر شانهام گذارده و در اطراف میچرخم و در انتظارم تا کسی پیدا شود و مرا برآن بیاویزد .

یعنی پنجاه سال است بهجونا اهلان و ستمگران مشغولم هنوز خدایمتعال مرگ مرا بدست آنها مقدر نفرموده .

دعبل ابراهیم بن مهدی عباسی را در ضمن قصیده‌ایکه ابیات ذیل از آنهاست هجو کرد . (۲)

(۱) حضرت صادق (ع) در بیست و پنجم شوال سال ۱۴۸ هجری رحلت فرمود .

(۲) ابواسحق ابراهیم بن مهدی برادر هرون الرشید است ، ابن خلکان می‌نویسد نامبرده در غره ذیعقده سال ۱۶۲ هجری متولد شده ابراهیم در آوازه‌خوانی و نوازندگی مهارت کاملی داشته و با ندیمان شب را بروز می‌آورد ، مادرش شکله بفتح یا کسر شین کنیز سیاه چهره‌ای بود بهمین مناسبت هم ابراهیم رنگ صورتش سیاه بود ، ابراهیم اندامی درشت داشته بدینجهت او را تنین (افعی بزرگ) میگفتند ابراهیم آدمی با فضیلت و ادیب و سخاوتمند بود و پیش از او هیچیک از خلیفه‌زادگان به فصاحت و سراینندگی او نرسیدند گویند در آنسال که مامون حضرت علی بن موسی‌الرضا (ع) را بولایتعهدی خود مقرر داشت عباسیهای بغداد از اینموضوع ناراحت شده با ابراهیم بیعت کردند و بیعت باطنی عباسیه با نامبرده در روز سه‌شنبه ۲۵ ذیحجه سال ۲۰۱ هجری بود و در غره محرم سال ۲۰۲ هجری مردم بغداد با او بیعت کردند و مامون را از خلافت خلع نمودند و در ۲۵ محرم همانسال بیعت خود را علنی نمودند و ابراهیم به منبر رفت و خود را بعنوان خلافت معرفی نمود پس از آنکه مامون از خراسان عزیمت بغداد کرد ابراهیم بیمناک شد و شب چهارشنبه ۱۳ ذیحجه سال ۲۰۳ هجری پنهان شد و مامون در ۱۴ صفر سال ۲۰۴ وارد بغداد شد در اوقاتی که ابراهیم به پنهانی بسر میبرد دعبل خزاعی اشعار فوق را در نکوهش او سرود پس از آنکه مورد عفو مامون قرار گرفت روزی بحضور مامون بار یافت ، مامون خطاب به او

نعر ابن شکله بالعراق و اهله فهفا اليه كل اطلس مائق
انکان ابراهیم مصطلعا بها فلتصلحن من بعده لمخادق
و لتصلحن من بعد ذاک لزلزل و لتصلحن من بعده للمارق
انی یکون و لیس ذاک بکائن یرث الخلافه فاسق عن فاسق

پسر شکله مردم عراق را بیاری خود دعوت کرد و آنها هم که مردم بی بندوبار و بیچاره‌ای بودند اطراف او را گرفتند آری اگر او شایسته خلافت بود و می‌توانست پایگاه خلافت را در اختیار خود درآورد و باصلاح مردم ناتوان بپردازد و مخارق و زلزل و مارق را که سه نفر خواننده بودند براه می‌آورد و برخلاف انتظار نه او سزاوار خلافت بود و نه آنها قابلیت اصلاح داشتند زیرا او بدکاری بود که خلافت را از بدکار دیگری بارت برده بود.

پس از آنکه ابراهیم بن مهدی مورد عفو مامون قرار گرفت و بحضور وی رسید از دعبل شکایت کرد و اظهار داشت همانا خداي‌متعال ترا بر من برتری داد و بر اثر مهربانی که در تو بوجود آورده مرا مورد عنایت و عفو تو قرار داد و از آنجا که من و تو از یک خاندانیم ناچارم شکوه دعبل را بحضور تو بنمایم و از تو بخواهم تا از او در برابر هجویکه از من نموده انتقام بگیری.

مامون پاسخ داد مگر از این هجویکه اظهار میداری قصیده‌ی هجاء اوست که گفته نعر ابن شکله بالعراق و اهله‌ها و مابقی اشعار را خواند؟ گفت آری قصیده‌ی مزبور یکی از هجویات

گفت تو خلیفه‌ی سیاه‌گونی؟! گفت آری من همان کسی هستم که مورد عفو مامون قرار گرفته‌ام گویند هنگامیکه معتصم پس از مامون بخلافت رسید روزی عباس پسر مامون طرف راست معتصم و ابراهیم طرف چپ او نشسته بودند ابراهیم انگشتری در انگشت داشت آنرا می‌چرخاند عباس گفت این انگشتری چیست، پاسخ داد انگشتری است که در روزگار پدرت رهن کردم و اکنون از انگشتم خارج میکنم. عباس گفت بخدا اگر از پدر من سپاسگزاری نکنی که ترا با آن جرم سنگین بخشید از امیرالمؤمنین هم بمناسبت برون کردن انگشتریت سپاسگزاری نخواهی کرد، ابراهیم پاسخی نداد، ابراهیم در روز جمعه ۹ رمضان سال ۲۲۴ هجری در سامرا درگذشت و معتصم بر جنازه او نماز گذارد.

اوست متاسفانه مرا به بدتر از آن هجو کرده (۱) مامون گفت تو در اینخصوص باید از من پیروی نمائی زیرا دعبل مرا هم هجو کرده و پایداری نمودم آنگاه چند شعر زیر را که در هجو مامون گفته بود برای ابراهیم خواند.

انی من القوم الذین سیو فهم قتلت اخاک و صیرتک بمقعد

سادوا بذکرک بعد طول خموله و استنقذوک من الحضیض الاوهد

من از آنمردمی هستم که شمشیرهای برانشان برادر ترا کشتند و بخلافت برقرار کردند و آوازه ترا پس از مدتها گمنامی برملا ساختند و ترا از پست‌ترین درجه به عالیترین مقام

(۱) گویند هنگامیکه ابراهیم بخلافت نامزد شد و جوهری در اختیار نداشت که بتواند نیازمندی لشکریان خود را انجام دهد بهمین مناسبت آنها را وعده میداد و به آینده خوشحال میساخت و از آنجا که وعده‌های او حقیقتی نداشت مردم به آینده‌ی او خوشبین نبودند مخصوصا هنگامیکه فرستاده او در حضور مردم قرار گرفت و با صدای بلند فریاد زد خزینه ابراهیم از هر گونه پولی خالی است آشوبی در بغداد ایجاد شد و کار بجائی کشید که مردم از روی استهزاء گفتند بنابراین به خلیفه ما بگو تا بیاید برای مردم این طرف سه دهان بخواند و برای آن جانب سه دهان دیگر و خوانندگی خود را بجای بخشش بر مردم بحساب آورد بتصور آنکه ابراهیم برای خوانندگی و نوازندگی شایستگی دارد نه برای خلافت دعبل از فرصت استفاده کرد و اشعار ذیل را در هجو ابراهیم گفت:

یا معشر الاجناد لا تقنطوا، و ارضوا بما کان و لا تسخطوا، فسوت تعطون حنینه
یلتذنا الامردوا لا شمط، و المعبدیات لقوادکم لا تدخل الکیس ولا تربط، و هکذا یرزق
قواده، خلیفه مصحفه البربط، قد ختم الصک بارزاقکم، و صحیح العزم فلا تقنطوا، بیعه
ابراهیم، مشئومه، یقتل فیها الخلق او یقحطوا.

ابراهیم از این هجو نیز بی‌نهایت متاثر بود مخصوصا که او را نوازنده‌ای خطاب کرده و اظهار داشته قرآن او بربط است. چند شعر آغاز قصیده‌ی فوق اینست:

علم و تحکم و شیب مفارق، تطمیس ریعان الشبَاب الرائق، و اماره فی دوله میمونه
کانت علی اللذات اشغب عائق، فالان لا اغدوا و لست برائح، فی کبر معشوق وزله عاشق،
انی یکون و لیس ذاک بکائن، یرث الخلافه فاسق عن فاسق، نعرابن شکله الخ.

(۱) دعبل در این دو شعر اشاره به طاهر ذوالیمنین نموده که برادر مامون محمد امین را از پای درآورد و او از قبیله خزاعه بوده .

ابن خلکان مینویسد ابوالطیب طاهر بن حسین خزاعی از بزرگترین یاران مامون بوده سال ۱۵۹ هجری متولد شد مامون او را از مرو که کرسی خراسان بود به جنگ برادرش امین فرستاد در خارج ری طاهر با علی بن عیسی ماهان که به مقابله او از بغداد آمده بود بکار زار پرداخت علی بن عیسی در هفتم شعبان سال ۱۹۵ هجری کشته شد طاهر کشته شدن علی بن عیسی را در ظرف اندکی با فاصله دویست و پنجاه فرسخ راه بمرو بمامون اطلاع داد طاهر پس از کشته شدن وی بجانب بغداد حرکت کرد و شهرهای میان راه را تصرف کرد و بغداد را محاصره نمود از آنجا کسی را بحضور مامون فرستاد هرگاه بر محمد امین دست پیدا کند با او چگونه رفتار نماید مامون پارچه‌ی دست نخورده‌ای را برای او فرستاد طاهر فهمید مامون میگوید هرگاه بر برادرم دست پیدا کردی او را بکش طاهر پس از آنکه بوی دست پیدا کرد بلافاصله در چهارم صفر سال ۱۹۸ محمد را کشت و سر بریده‌ی او را برای مامون فرستاد و خلافت را برای مامون مسلم قرار داد و از مردم برای مامون بیعت گرفت طاهر با آنکه بخیال خود رقیب مامون را از پای درآورده بود در عین حال مامون از مرگ برادرش ناراحت بود گویند روزی طاهر برای انجام حاجتی بحضور مامون آمد پس از آنکه حاجتش را برآورد مامون بشدت گریست طاهر ناراحت شده گفت ها آنکه همه‌گونه اسباب آسایش برای تو فراهم است چرا گریه میکنی؟ پاسخ داد هیچ دلی خالی از ناراحتی نیست طاهر با حال غمناکی از پیش مامون بیرون آمده با حسین خادم که ندیم مامون بود از ناراحتی مامون اطلاع داد و مبلغ صد هزار درهم بوی تسلیم کرد تا مامون را از گریه‌ای که بمجرد دیدن او نمود اطلاع دهد حسین با مامون ملاقات کرد و بالاخره فهمید مامون از مرگ برادرش ناراحت است و در انتظار فرصت است تا از طاهر انتقام بگیرد حسین موضوع ناراحتی مامون را برای طاهر بیان کرد طاهر با احمد بن ابو خالد ملاقات کرد و درخواست نمود تا او را از شر مامون نجات دهد احمد با مامون ملاقات کرد و گفت شایسته نیست خراسان تحت نظر غسان باشد و بالاخره طاهر را معرفی کرد و طاهر از طرف او به ولایت

ابراهیم گفت خدا بردباری ترا زیاده گرداند و بدانست بیفزاید زیرا هر یک از ما که لب بسخن بگشائیم از شالوده‌ی علم تو و بردباری ما از بردباری تو است .
 گویند هرگاه مامون ایندو شعر را میخواند اظهار می‌داشت خدا روی دعبل را سیاه کند چقدر آدم زشت‌کرداری بوده که مرا با آنکه در دامن خلافت پروریده شده و از شیر خلافت رشد کرده و در گاهواره خلافت بزرگ گردیده اینگونه گمنام و بی‌ارزش قلمداد نموده .
 علامه حلی در بخش اول از خلاصه مینویسد ابوعلی دعبل سراینده‌ی معروف شیعه مردی عالی منزلت و عظیم‌الشان بوده کتاب طبقات الشعراء از آثار اوست .
 از آثار دیگر او کتاب الواحده است که آنرا در مثالب و مناقب عرب بنگارش درآورده کتاب مزبور را نجاشی بسند خود از قاضی ابواسحق ابراهیم بن مخلد بن جعفر از ابوبکر احمد بن کامل بن خلف بن شجره از موسی بن حماد یزیدی از دعبل روایت کرده .
 کسی در رجال خود مینویسد ابوعمر و گفته شنیدم دعبل در خراسان حضور اقدس حضرت علی بن موسی‌الرضا علیه‌السلام شرفیاب شد بعرض مبارک رسانید قصیده‌ای سرودام و با خود تعهد کرده‌ام آنرا نخست بحضور اقدس شما که از همه شایسته‌ترید انشاد نمایم .
 آنحضرت فرمود قصیده را بخوان . دعبل بخواندن قصیده‌ایکه دو بیت ذیل از آنست اقدام کرد .

الم ترانی مذثلثون حجه اروح و اغدو دائم الحسرات
 اری فیهم فی غیر هم متقسما و ایدیهم من فیئهم صفرات

مدت سی سال است شب و روز اندوهناکم و می‌بینم حق خاندان عصمت در میان نااهلان تقسیم میشود و دست آنها از حقوقشان تهی است پس از آنکه دعبل از انشاد قصیده فراغت یافت حضرت رضا (ع) باطاق مخصوص خود تشریف برده و همیانی که دارای ششصد دینار اشرفی بود برای او عنایت فرمود و به کنیزشان فرمودند باو بگو این مبلغ را بمصرف امور مسافرت خود برسان و عذر ما را بپذیر .

خراسان نامزد شد ظاهر در صدد مخالفت برآمد لیکن بمقصد نرسید در روز شنبه ۲۵ جمادی‌الآخره سال ۲۰۷ هجری مسموم گردید . گویند در جنگ علی بن عیسی یکی از لشکریان او را با دست چپ و با یک ضربه بدو نیم کرد مامون او را ذوالیمین لقب داد .

دعبل به کنیزک اظهار داشت بخدا سوگند از انشاد قصیده مزبور نظر جائزه نداشتم و بدینمنظور هم عزیمت دیدار آنجناب را ننموده بودم مبلغ مزبور را به توسط آن کنیزک پس فرستاد و بعرض رسانید هرگاه مقام مقدس آنحضرت عنایتی دارند یکی از جامه‌های خود را بمن مرحمت فرمایند حضرت رضا (ع) مبلغ مزبور را همراه یکی از جامه‌های خود برای او عنایت داشتند دعبل از خراسان بیرون رفته در مسیر خود وارد قم شد. رندان سینه‌چاک قم که در خواب هم تار نخی از آن جبه امامت و بافته‌ی ولایت را ندیده بودند بمجردیکه از وجود چنان زرباف معنوی که در اختیار شاعر اهل بیت درآمده اطلاع پیدا کردند حاضر شدند آنرا در برابر هزار دینار اشرفی از وی خریداری کنند دعبل از فروش آن خودداری کرده اظهار داشت بخدا سوگند کف دستی از آن را بهزار دینار نمیفروشم. دعبل پس از اندکی از قم بیرون رفت نامبردگان که از دست دادن چنین نعمت عظمائی سخت ناراحت بودند پس از اندک مسیری از وی دنبال کرده و جامه مزبور را بزور از وی گرفته به قم بازگشتند. دعبل بیچاره شده بقم بازگشت و در خصوص استرداد آن با قمیها سخن گفت لیکن آنها از استرداد آنجامه خودداری کردند و بالاخره گفتند هرگاه بخواهی همان هزار دینار را که پیش از این با تو گفتگو کردیم تسلیم خواهیم کرد.

دعبل که چاره را منحصر دید، خواسته آنها را باین شرط پذیرفت که مقداری از آنرا بوی بدهند قمیها پذیرفته مبلغ مزبور را به ضمیمه‌ی مقداری از آن جامه بوی دادند.

گویند قمیها هنگامیکه از وجود چنین جامه‌ای اطلاع پیدا کردند آنرا به سی هزار درهم خریداری کردند دعبل از فروش آن امتناع کرد نامبردگان سر راه بر او گرفتند و آنجامه را از وی ربودند دعبل اظهار داشت پوشش اینجامه بر شما حرام است و سوگند یاد کرد او را نفروشد مگر آنکه قسمتی از آنرا در اختیار وی گذارند تا همراه کفنش بنماید نامبردگان یکی از آستینهای آنرا در اختیارش درآوردند که همان جزء کفن وی بود.

و هم او قصیده‌ی مزبور را بر پارچه‌ی احرامی خود نوشت و وصیت کرد تا آنرا در کفنش بگذارند.

شیخ طوسی در امالی از حفار از ابوالقاسم اسماعیل دعبلی از پدرش علی بن علی برادر دعبل خزاعی روایت کرده سال ۱۹۸ هجری عزیمت دیدار حضرت علی بن موسی الرضا را در طوس نموده از راه بصره بطرف خراسان حرکت کردیم در بصره به عیادت

عبدالرحمن بن مهدی کہ بیمار بود رفتیم چند روزی در آنجا اقامت کردیم در آن اوقات عبدالرحمن وفات یافت اسماعیل بن جعفر بر جنازہی او نماز گذارد پس از مرگ او من و برادرم دعبل بخراسان رفتیم و تا آخر سال ۲۰۰ ہجری حضور اقدس حضرت رضا (ع) شرفیاب بودیم از آنجا عزیمت قم نمودیم آنحضرت پیراہن خز سبز رنگ با انگشتری عقیق نقرہای و مبلغی از دراہم رضوی کہ بنام آنحضرت سکہ زدہ شدہ مرحمت فرمود و افزود بجانب قم حرکت کن کہ از آنچه بتو دادہ شدہ بہرہمند خواهی شد و مخصوصاً این پیراہن را نگہداری کن کہ من ہزار شب و در ہر شبی ہزار رکعت نماز با آن خواندہام و ہزار ختم قرآن با آن نمودہام .

مؤلف گوید ابوالقاسم اسماعیل بن علی بن علی معروف بہ اسماعیل دعبلی از پدرش ابوالحسن علی بن علی بن رزین برادر دعبل روایت میکرده اسماعیل از اجلہ روایات است . (۱)

شیخ طوسی کلیہی روایات پدرش ابوالحسن علی را بتوسط استادش حفار از اسماعیل روایت میکند (۲) .

از جملہ روایات او باسناد مذکور از حضرت رضا (ع) از پدرش از جدش از حضرت باقر علیہالسلام روایت کردہ آنحضرت بہ خثیمہ فرمود بہ شیعیان ما بگو همانا ما با توجہ بایشان از خدا منصرف نخواہیم شد یعنی چنان نیست کہ خیال کنند آنها رفع ہرگونہ نگرانی از

(۱) شیخ طوسی در فہرست مینویسد ابوالقاسم پسر برادر دعبل در واسط ساکن بود و امور اوقاف را ادارہ میکرد اسماعیل در احادیث بجهت معین توجہ نداشتہ گاہی احادیث منکرہ از او شنیدہ میشدہ کتاب تاریخ الائمہ علیہم السلام از آثار اوست ما کلیہی روایات او را بتوسط شریف ابو محمد محمدی روایت میکنیم و نیز مسند رضا (ع) را بتوسط ہلال حفار روایت می نمائیم و همچنین مابقی روایات ویرا بتوسط حفار روایت مینمائیم ، علامہ حلی در بخش دوم خلاصہ از ابن غضائری نقل کردہ اسماعیل آدمی دروغگو و جعل بود احادیثی کہ بتوسط پدرش از حضرت رضا (ع) نقل کردہ و امثال آن قابل توجہ نیست و بہ ہمین مناسبت آثار او ہم مورد التفات نمیباشند علامہ اظہار داشت تضعیفی کہ مشایخ از او نمودہ ایجاب کردہ نامبرده مورد اعتماد من نباشد ، نجاشی کتاب النکاح را از آثار او نوشت .

پاورقی شماره ۲ این صفحہ در پاورقی شماره یک صفحہ بعد

ما می نمایند و به شیعیان ما بگو در صورتی بمقامات عالیہ عندالله خواهند رسید که عمل شایسته داشته باشند به آنان بگو اندوهناکترین مردم در روز قیامت کسی است که از دادگری توصیف نماید و خود بخلاف آن بستمگری پردازد به آنان بگو هرگاه آنچه را مامورند انجام دهند فردای قیامت در ردیف رستگاران خواهند بود .

عیون اخبارالرضا از مکتب و وراق از علی از پدرش از ابوصلت هروی روایت کرده دعبل خزاعی در مرو حضور حضرت رضا (ع) شرفیاب شد عرضه داشت یابن رسولالله قصیده‌های در مدح شما سرودهام و متعهد شدم آنها نخست نزد شما انشاد نمایم ، فرمود بخوان ، گفت :

مدارس ایات خلت من تلاوه و منزل و حی مقفر العرصات
چون بشر ذیل رسید :

اری فیئهم فی غیرهم متقسما و ایدیهم من فیئهم صفرات
حضرت رضا (ع) گریست و فرمود راست گفتی ای خزاعی . و چون باین شعر رسید :
اذا و تروا مدوا الی و اتریهم اکفاعةن الاوتار منقبضات
هرگاه خونشان بدست ظالمان ریخته شود با دستهای بسته و بی پشتیبان به جانب دشمنان خود توجه میکنند و اظهار خونخواهی می نمایند .

حضرت رضا (ع) دست روی دست گردانید فرمود آری منقبضات و چون باین شعر رسید :

لقد خفت فی الدنیا و ایام سعیها و انی لا رجوا لامن بعد وفاتی
از دنیا و روزهای سخت آن بیمناکم و آرزومندم پس از وفاتم بکمال ایمنی نائل گردم . حضرت رضا (ع) فرمود خدا ترا از بیچارگی روز قیامت نجات دهد ، و هنگامیکه به شعر زیر رسید :

(۱) سیدابوالفتح هلال بن محمد بن جعفر معروف بحفار از اساتید شیخ طوسی بوده سال ۳۲۲ هجری متولد شد و در بغداد از مشایخ معتبر حدیث بود و پس از ۹۲ سال زندگی سنه ۴۱۴ هجری در بغداد وفات یافته ذیل احوال ابوالحسین محمد تمام دمشقی مینویسد نامرد در سوم محرم سال ۴۱۴ هجری وفات یافت و همان سال مسند بغداد ابوالفتح هلال بن محمد بن جعفر حفار وفات یافت .

و قبر به بغداد لنفس زکیه تضمنها الرحمن فی الغرفات
مرقدیکه در بغداد است متعلق به شخص پاکدلی است که خدای بخشنده او را در
غرفهای بهشت جای داده است .

حضرت رضا (ع) فرمود میخواستی در همین محل از قصیده‌ها دو شعر بیفزایم که با
آنها قصیده‌ی تو بسرحد کمال برسد؟ عرض کردم آری یا بن رسول الله فرمود:

و قبر بطوس یا لها من مصیبه تو قد فی الاحشاء بالحرقات
الی الحشر حتی یبعث الله قائما یفرج عنا الهم والکربات

مرقدیست در طوس که مصیبتها و ناراحتیهای آن باندازه‌ایست که از سوزندگی آنها
اعضا و جوارح میسوزند این گرفتاریها همچنان پایدارند تا خدایمتعال قائم ما را ظاهر
سازد و اندوهناکی و ناراحتیها را از ما دور کند دعبل پرسید مرقدطوس قبر کیست؟ حضرت
رضا فرمود مرقد منست شب و روز بی پایان نمیرسند که طوس محل رفت و آمد زائران من قرار
خواهد گرفت باید معلوم شود کسیکه مرا در غربتم زیارت کند فردای قیامت در درجه‌ی من
خواهد بود و گناهانش آمرزیده شده .

پس از آن دعبل قصیده را خوانده با تمام رسانید حضرت از محل خود حرکت کرده
بدعبل فرمود از جای خود حرکت نکند آنحضرت باطاق مخصوص خود رفته پس از اندکی
خادم آنحضرت مبلغ صد دینار رضوی برای دعبل آورد و گفت امام (ع) میفرماید این
مبلغ را بمصرف خود برسان دعبل گفت بخدا سوگند برای گرفتن اینمبلغ نیامدم و به طمع
جائزه این قصیده را نسرودم بهمین مناسبت همیان زر را برگردانید و درخواست کرد
حضرت رضا (ع) بجای این مبلغ یکی از جامه‌های خود را باو بدهند تا مایه تبرک و تشرف
او باشد .

حضرت رضا (ع) جبهی خزی با همان همیان برای دعبل فرستاد و بخادم فرمود به
دعبل بگویند این همیان را بپذیرد که بکار او خواهد آمد .

دعبل جامه و همیان را گرفت و باتفاق قافله‌ای از مرو بیرون آمد در راه میان قوفان
(که نام محلی بود در نیشابور) عده‌ای از دزدان سر راه بر قافله گرفتند کتفهای قافله از
جمله دعبل را محکم بستند و تمام ثروت قافله را در میان خود تقسیم نمودند در اینحال
یکی از دزدان شعر ذیل را که از جمله اشعار قصیده مزبور دعبل بود خواند:

اری فیئهم فی غیرهم متقسما و ایدیهم من فیئهم صفرات
دعبل شنید پرسید این شعر از کیست؟ گفت یکی از خزاعیها بنام دعبل گفتماست،
گفت من همان دعبل سراینده قصیده‌ای هستم که شعر مزبور از آنجمله است .

رئیس دزدان که شیعه بود در آنموقع بر فراز تلی قرار گرفته نماز میخواند بمجردیکه
شنید دعبل در قافله است از روی تل بزیر آمده خطاب به دعبل: تو دعبلی؟ پاسخ داد
آری، گفت ای دعبل، همان قصیده را بخوان. دعبل قصیده را از آغاز تا انجام خوانده.
رئیس دزدان دستور داد تا شانه دعبل و مردم قافله را باز کرده و بیاس احترام از بزرگی که
قصیده بنام او سروده شده آنچه را از قافله گرفته بآنها مسترد دارند .

دعبل از آن به بعد بسلامت مسیر خود را پیموده تا وارد قم شد قمیها از وی درخواست
کردند تا همان قصیده را برای آنان بخواند. دعبل درخواست کرد تا همه‌ی مردم
در مسجد جامع اجتماع نمایند پس از آنکه گروه شیعیان در مسجد اجتماع کردند
دعبل منبر رفته و همان قصیده را از اول تا باخر انشاد کرد حاضران کمکهای ارزنده
باو نموده و خلعتهای شایانی بشاعر آل محمد تقدیم نمودند .

در همین موقع خبر جبه‌ایکه حضرت رضا (ع) بوی عنایت فرمود بگوش قمیها رسید
بوی پیشنهاد کردند تا جبه‌ی مزبور را به هزار دینار بآنها بفروشد. دعبل از فروش آن
خودداری کرد. گفتند مقداری از آنرا بهزار دینار بفروش باز هم خودداری کرد. دعبل
خداحافظی نموده از قم بیرون رفت بمجردیکه از روستاهای قم عبور کرد عده‌ای از جوانهای
عرب که در قم میزیستند بر او هجوم آورده و جبه را از او گرفتند دعبل بقم بازگشت و از
آنها درخواست کرد تا جبه را باو باز دهند جوانها از دادن آن خودداری کرده و خواسته‌ی
پیرمردان و وساطت آنانرا نپذیرفتند و اظهار داشتند راهی بوصل آن نخواهی داشت بهتر
آنست بمبلغ هزار دینار که قبلا گفتگو شد اکتفا کنی، دعبل ابتدا از پذیرفتن مبلغ مزبور
خودداری کرد و چون از وصول بدان کاملا مایوس گردید از آنان درخواست کرد تا مقدار زیاده
آن جبه را بضمیمه مبلغ مزبور بوی دادند .

بنابروایت فصول المهمه پیرمردان جبه را از جوانان گرفته به دعبل دادند و گفتند
میترسیم دیگران جبه را از تو بگیرند و ما نتوانیم برای گرفتن آن اقدامی بعمل آوریم بهتر
آنست هزار دینار را از ما بگیری و جبه را در اختیار ما بگذاری دعبل پذیرفت و مبلغ را

گرفته از قم خارج شد .

بنابروایت اولی دعبل پس از آنکه وارد شهر خود شد توجه کرد در موقع مسافرت او بخراسان دزدان بمنزل او ریخته و تمام لوازم خانه او را به یغما برده‌اند ، دعبل از دیدن این جریان سخت متاثر شد شیعیان از پیش‌آمد ناگوار او اطلاع پیدا کرده‌هریک از صد دینار رضوی را که مقام مقدس باو عنایت فرموده بود بمبلغ صد درهم فروخت در نتیجه هزار درهم بدست آورد آنجا متوجه بفرموده امام علیه‌السلام شد که اظهار داشته بودند بزودی بدانها نیازمند خواهی شد .

دعبل کنیزکی داشت که قلبا او را دوست میداشت پس از ورود دعبل بدرد چشم سختی مبتلا گردید دعبل مشارالیه را پیش طبیبان برده پس از معاینه اظهار داشتند چشم راست او بهیچوجه قابل معالجه نمیباشد لیکن چشم چپ او قابل معالجه است و ما امیدواریم کوششی در مداوای آن بنمائیم ، دعبل سخت اندوهناک شد و اظهار دردمندی کرد .
در همین موقع به اهمیت جبه پی برده و همان مقداری از آنرا که در اختیار داشت بچشم او مالید و همان را از اول شب تا صبح بچشم او بست بامداد دیدگان او از برکت عنایت حضرت رضا (ع) از اولش بهتر شد .

محمد بن طلحه حلبی شافعی آتی‌الترجمه در مناقب خود مینویسد دعبل گفته‌هنگامی که قصیده‌ی مدارس آیات خلت من تلاوه را سروده بوهم همان وقت حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام در خراسان بود و بمسند ولایتعهدی مامون قرار گرفته بود بطرف خراسان حرکت کرده در مرو حضور اقدسش شرفیاب شده قصیده‌ی مزبور را انشاد کردم مورد پسند آنحضرت واقع شد اظهار داشت تا دستور ثانوی قصیده را نزد کسی مخوان برخلاف انتظار مامون از پیش‌آمد من اطلاع پیدا کرد مرا بحضور طلبیده احوال‌پرسی کرده اظهار داشت ای دعبل ، قصیده‌ی مدارس آیات را برای من انشاد کن . گفتم از چنین قصیده‌ای بی‌اطلاعم مامون غلام مخصوصش را طلبیده دستور داد تا حضرت رضا (ع) به دارالخلافة تشریف‌فرما شوند فاصله‌ای نشد امام علیه‌السلام تشریف‌فرما شده مامون به عرض رسانیده از دعبل درخواست کردم تا قصیده مدارس آیات را بخواند او اظهار میدارد از وجود چنین قصیده‌ای بی‌اطلاعم . حضرت رضا (ع) خطاب بدعبل فرمود قصیده را بخوان ، قصیده را انشاد کرده مورد تحسین مامون واقع شد . دستور داد پنجاه هزار درهم جائزه بمن بدهند حضرت رضا (ع)

نزدیک به همین مبلغ جائزه بمن مرحمت فرمود در اینموقع از فرصت استفاده کرده درخواست کردم تا یکی از جامه‌های خود را بمن مرحمت فرموده تا آنرا در کفن خود قرار دهم . حضرت رضا (ع) پیراهن و حوله‌ی لطیفی بمن مرحمت فرمود و افزود آنرا نگهداری کن .

پس از این ابوالفضل ، فضل بن سهل ذوالریاستین وزیر مامون (۱) نیز جایزه‌ای بمن

(۱) فضل فرزند سهل از مردم ایرانی و از خاندان سلاطین ایران بود ، فضل از مردم گبر بود و بدست یحیی بن خالد برمکی مسلمان شد در آنروز که اسلام اختیار کرد غسل نمود جامه پاک پوشید بر سجاده نشسته سرود گبری میخواند گفتند با اینکه مسلمان شده‌ای سرود گبری معنی ندارد گفت از انصاف دور است زمانی بر من بگذرد و آئین در اختیار نداشته باشم فاصله‌ای نشد مامون نامبرده را از هرجهت مورد توجه قرار داد و او را به ذوالریاستین ملقب ساخت و موقعیت او در دستگاه مامون به اندازه‌ای بود که هیچیک از وزراء به پایهی او نرسیده بودند لیکن مامون بر اثر ناراحتی قلبی که از او داشت سرانجام در ماه محرم سال ۲۰۲ هجری دستور داد تا فضل را در حمام سرخس کشتند پس از مرگ او صندوقچه‌ای مادرش نزد مامون آورد در آن طوماری مشاهده شد که این جملات در آن نوشته بود :

هذا ما قضی به فضل بن سهل علی نفسه انه یعیش اثنانیه و اربعین سنه یقتل بین الماء و ان . یعنی حکمی است و زاسچهایست که فضل برای خود دیده که پس از ۴۸ سال زندگی سرانجام بین آب و آتش کشته میشود از اینجمله استفاده میشود فضل سال ۱۵۴ هجرت متولد شده است . فضل در علم نجوم مهارت کامل داشت هنگامیکه در طالع خود دید در این هفته ستاره اقبال او افول میکند و بین آب و آتش کشته میشود خواست با حیلہ بشری رفع بلا از خود بنماید در آنروز که آخر عمرش بود بحمام رفت و گفت محل آب و آتش حمامست و برگ زن دستور داد تا در حمام ویرا فصد کند و خونس بریزد و از آنجا که قضاء الهی باید جاری شود و سنگین مایه صفرآ شود روغن بادام خشکی آورد هنوز از حمام بیرون نرفته چهار نفر ناشناس بطور ناگهانی در حمام درآمده و او را بضرر گارد کشتند . پس از فضل برادرش حسن بجای وی وزارت رسید و او مردی دانا و منجم

داده و مرا بر اسب زرد رنگی سوار کرده روز بارانی باتفاق او حرکت میکردم وی بارانی خز پوشیده و کلاه خزی بر سر داشت فضل بارانی خز را بمن داده و دستور داد برای خود او بارانی تازه‌ای آورده اظهار داشت علت اینکه این بارانی را که در چنین موقع لازم بود به تو دادم این بود که از سایر لباسهای بارانی دیگر بهتر است دعبل گفته همان بارانی را از من به مبلغ هشتاد دینار خریداری کردند نفروختم ، پس از چندی عزیمت عراق نمودم بهمراه قافله حرکت کرده در یکی از راهها عده‌ای از کردها قافله را محاصره کرده و آنچه داشتند گرفتند اتفاقاً آنروز هم روز بارانی بود و من با لباس کهنه‌ی که پوشیده بودم در کمال سختی در گوشه‌ای ایستاده از آنچه از من ربوده مخصوصاً درباره پیراهن و حوله‌ایکه از حضرت رضا (ع) گرفته بودم اندوهناک بودم و راجع بفرمایش آنحضرت که فرموده بود از آن نگهداری کن اندیشه میکردم در اینحال تنی از آن حرامیها که بر همان اسب زرد رنگ که پیش از این فضل بن سهل مرا بر آن سوار کرده بود با لباس بارانی در کنار من ایستاده و در انتظار دوستان و همدستانش بود و شعر مدارس آیات خلت من تلاوت را میخواند و میگریست از شنیدن آن شعر و اینکه این شخص حرامی شیعه است به شگفت آمدم به طمع پیراهن و حوله‌ایکه حضرت رضا (ع) بمن مرحمت کرده بود افتاده که شاید از طرف او بتوانم آنرا بدست آورم پرسیدم این قصیده از کیست؟ گفت ترا با این قصیده چکار است؟ پاسخ دادم جهتی دارد که با تو در میان خواهم گذارد گفت این قصیده از شاعر نامدار است به نام دعبل بن علی خزاعی که شاعر آل محمد است جزا مالله خیرا . گفتم بخدا سوگند من همان دعبلم و این قصیده منست .

ما بقی حکایت نزدیک بروایت عیون اخبار است که پیش از این متذکر شدیم در آخر مینویسد پس از آن همان مرد شیعه از ما بدرقه کرد تا قافله ببرکت آن پیراهن از خطرات راه نجات یافت .

بود دخترش بوران را بهمسری مامون درآورد و جشن عروسی بیسابقه‌ای برای دخترش ترتیب داد و نزدیک به سی و سه سال بمسند وزارت برقرار بود و از همه گونه موقعیت برخوردار گردید و عاقبت از مصیبت فراموش نشدنی برادرش دیوانه گردید و چندی در زندان بسر برد و سال ۲۳۵ هجری وفات یافت .

در عیون اخبارالرضا بنقل از همدانی از علی از پدرش از اباصلت هروی روایت کرده از دعبل شنیدم هنگامیکه قصیده‌ام که اول آن (۱) اینست :

مدارس آیات خلت من تلاوه و منزل و حی مقفرالعرصات
خواندم و چون باین شعر رسیدم :

خروج امام لا محاله خارج یقول علی اسم الله والبرکات
یمین فینا کل حق و باطل و یجزی علی النعماء والنقمات

حضرت رضا (ع) بشدت گریست سپس سر برداشته فرمود ای خزاعی ، روح القدس این دو بیت را بزبان تو داد میدانی این امام کیست و چه زمانی قیام میکند؟ گفتم از او و قیامش اطلاعی ندارم تنها شنیده‌ام امامی از شما خاندان ظهور خواهد کرد و بقیام خود زمین را از ناپاکی پاک میسازد و از دادگری مملو میفرماید فرمود ای دعبل ، امام پس از من فرزندم محمد و پس از او فرزندش علی و بعد از او فرزندش حسن و بعد از او فرزندش حجت قائم است که شیعیان در عصر غیبت او انتظار ظهورش را دارند و اگر از عمر دنیا بجز از یک روز بیش نمانده باشد خدایمتعال آنروز را طولانی سازد تا حضرت او ظهور کند و زمین را همچنانکه از ستمگری پر شده از عدل و داد مملو سازد . اللهم ارزقنا لقائه وعجل فی فرجه .

و افزود پدرم از آباء گرامش از رسول خدا (ص) روایت کرده‌اند کسی از آنحضرت پرسید خروج قائم ذریه‌ی شما چه وقت خواهد بود؟ فرمود مثل او مثل روز قیامت است که جز خدا دیگری از ظهور او روز قیامت اطلاعی ندارد ناگهانی ظهور کند و به ماموریت خود بپردازد . در اکلیل الرجال مینویسد دعبل ظهور حضرت ولی عصر را با حدیث صحیح الاسنادی روایت کرده و ما روایت مزبور را ذیل نام عبدالسلام بن صالح (ابوصلت هروی) متذکر خواهیم شد .

مؤلف گوید روایت مزبور همان حدیث عیون الاخبار است که پیش از این نقل کردیم صاحب اکلیل نقل کرده شیخ صدوق در کتاب اکمال الدین پس از آنکه روایت مزبور را

(۱) بطوریکه پس از این خواهیم نوشت مطلع قصیده شعر مزبور نیست بلکه شعر مزبور یکی از ابیات آنست ممکن است در نسخه فیها مبدل به اولهاش یعنی قصیده‌ایکه شعر مزبور در آنست هرچند برخی از مجامیع اول قصیده را همان شعر آورده‌اند .

نقل کرده اظهار داشته این حدیث را در ہمدان در هنگام مراجعت از حج بیت اللہ از احمد ابن زیاد کہ مردی ثقہ و متدین و فاضل بود شنیدم (۱) .

صاحب اکلیل پس از این افزوده ابراہیم بن ہاشم پدر علی بن ابراہیم بطوریکہ شیخ حر و دیگران اظهار داشتہ اند مورد وثوق فرزندش علی بودہ و نامبردہ در تفسیر معروفش او را توثیق نمودہ است .

بنابراین حدیث مزبور در کمال صحت است و در میان احادیثی کہ شیعہ در نص بہ حجت قائم روایت کردہ اند کمتر حدیثی بیابہی صحت آن میرسد و از این حدیث جلالت قدر دعبل و اعجاز امام علیہ السلام آشکار است .

و در خبریکہ صدوق رہ از بیہقی از صولی از ہرون بن عبداللہ مہلبی نقل کردہ چنین آمدہ ہنگامیکہ ابراہیم بن عباس (۲) و دعبل حضور اقدس حضرت رضا (ع) شرفیاب شدند بمنظور تبریک ولایتعہدی دعبل قصیدہی مدارس آیات را بعرض رسانید و ابراہیم قصیدہ

(۱) شیخ صدوق قدہ در کتاب کمال الدین سندروایت مرور را چنین اراءہ دادہ حدثنا احمد بن زیاد بن جعفر ہمدانی رضی اللہ عنہ قال حدثنا علی بن ابراہیم عن ایبہ عن عبدالسلام بن صالح الہروی قال سمعت دعبل بن علی الخزاعی الخ . در نسخہ مطبوعہ مطالب فوق بمنظور توثیق احمد آورده نشدہ است .^۴

(۲) ابن خلکان مینویسد نامبردہ یکی از سراینندگان بنام بود و دیوان شعری کہ دارای اشعار نخبہایست از وی بیادگار است و در نثرنویسی نیز استادی ماہر بود از جملہہ یکی از سرکشان از قول خلیفہ نوشتہ اما بعد فان لامیرالمؤمنین اناہ فان لم تغن عقب بعدہا و عیدا فان لم یغن اغنت عزائمہ والسلام اینجملات بصورت شعری درآمدہ اناہ فان لم تغن عقب بعدہا . و عیدا فان لم یغن اغنت عزائمہ وی پسر خواہر عباس بن احنف شاعر نامی است و از اولاد صول تکین یکی از شہریاران گرگانست و عموی پدری ابوبکر محمد صولی است کہ در شطرنج یکتای روزگار بود از اشعار اوست و سرب نازلہ یضیق بہا الفتی . ذرعا و عنداللہ منالمخرج . ضاقت فلما استحکمت حلقاتہا . فرجت و کان یظنہا لاتفرج . گویند این دو شعر را مکرر بخوانند رفع بیچارگی خواہد شد صولی در نیمہ شعبان سال ۲۴۳ در سامرا وفات یافتہ .

دالیه را بمطلع ذیل معروض داشت :

از ال عن القلب بعدالتجلد مصارع اولاد النبی محمد
امروز با روی کار آمدن حضرت رضا (ع) و مقام ولایتعهدی او ناراحتیهای قتلگام اولاد
پیغمبر اکرم (ص) را از دلها بیرون کرد .

حضرت رضا (ع) بهریک از ایندو سراینده مبلغ دههزار درهم از دراهمی که مامون
بنام آنحضرت سکه زده بود عنایت فرمود . دعبل دههزار درهم خود را بقم برد و هریک
را به ده درهم فروخت و صدهزار درهم بدست آورد لیکن ابراهیم دههزار درهم خود را
همچنان نگهداری کرد بخشی از آنها را هدیه داد و قسمتی از آنها را درمیان خاندانش
تقسیم نمود و مابقی را بمصرف خرید کفن و عزاداری خودش در اختیار گرفت .

صاحب مجمع البحرین در منتخب نقل میکند دعبل گوید در روزهای محرم حضور
حضرت رضا (ع) شرفیاب شدم آنحضرت با اندوهناکی هرچه تمامتر در میان یاران خود
جلوس فرموده بمجردیکه مرا دیدار کرد احترام گذارده فرمود آفرین بتو دعبل ، آفرین به
شناگر ما آفرین بیاور ما که ما را بدست و زبان خود یاری نموده ، پس از آن مرا درکنار خود
نشاند و فرمود ای دعبل ، دوست میدارم در این روزها که روزهای اندوه ما خاندان وایام
فرح دشمنان ما بویژه بنی امیه است مصیبت سرائی نمائی ای دعبل ، کسیکه بگریدو یادگیری
را در سوگ ما خاندان بگریاند هرچند یکنفر هم باشد خدایمتعال باو اجر خواهد داد ای
دعبل ، کسیکه دیدگان او در مصیبت ما گریان شود و برای اندوهی که بما از دشمنانمان
رسیده است گریان شود روز قیامت در ردیف ما خواهد بود .

ای دعبل کسیکه در مصیبتهای جدم حسین علیه السلام گریان شود البته خدایمتعال
گناهان او را بیامرزد پس از این از جا برخاست و خود پردهای میان ما و خاندانش حائل
کرد تا آنها هم برای مصائب جدشان حسین علیه السلام سوگواری نمایند آنگاه خطاب
من فرمود ای دعبل ، مرثیه سرائی کن برای حسین علیه السلام که تو تا زندهای یاور و شناگر
مائی و تا میتوانی دست از یاری ما برمदार .

دعبل گوید آنهنگام گریستم و اشک چشم بر رخسارم جاری شد و عرضه داشتم :
سابقیم ما ذر فی الافق مشارق و نادی مناد الخیر للصلوات
و ما طلعت شمس و حان غروبها و باللیل ابکیهم و بالفدوات

دیار رسول الله اصبحن بلقعا
و ال زیاد فی القصور مصونه
فلولا الذی ارجوه فی الیوم اوغد
خروج امام لا محاله خارج
یمین فیناکل حق و باطل
فیا نفس طیبی ثم یا نفس فاصبری

وال زیاد تسکن الحشرات
وال رسول الله فی الفلوات
تقطع نفسی اثرهم حشرات
يقوم علی اسم الله بالبرکات
و یجزی علی النعماء والنقمات
فغیر بعید کل ما هـوآت

بدیهی است تا ستاره در افق آسمان میدرخشد و تا هنگامیکه مؤذن مردم را برای نماز دعوت میکند و تا موقعیکه خورشید از خاور و باختر عالم طلوع و غروب می نماید در سوگ خاندان عصمت میگیریم و شب و روز برای ناراحتیهای آنان در سوز و گدازه .

آری خانههای اهل بیت عصمت بدست بیگانگان خراب شد و بستگان پسر زیاد در خانههای خود آسوده بودند زنان پسر زیاد در کاخهای خود از هر خطری محفوظ بودند و پردگیان رسول خدا در بیابانها اسیر چنگال دشمنان قرار گرفتند ، آری از این پیشآمدهای ناگوار سخت در شکنجهام و هرگاه به ظهور امام (ع) که امروز یا فردا از پردهی غیبت آشکار شود امیدوار نبودم منم نزدیک بود از زیادی اندوه جان خود را تسلیم مرگ نمایم . آری ظهور امام حتمی است و هنگامیکه بنام خدا ظاهر گردد برکات را بر بینوایان ریزان فرماید . مؤلف گوید قصیدهایکه در صفحات گذشته مکرر از آن نام بردیم نائیه مشهوری است که بالغ بر صد و بیست بیت رائق و خالص از هرگونه شائبه بوده و در این قصیده به بسیاری از مناقب و مصائب اهل بیت (ع) اشاره کرده (۱) مطلع قصیده مزبوره که در مرو به حضور اقدس حضرت رضا (ع) قرائت کرده اینست :

(۱) این قصیده را عده از ادبا و دانشمندان شرح و ترجمه کرده اند از جمله کمال الدین محمد شیرازی معروف به میرزا کمال افدشکوئی شرح ادیبانه ای نموده آغاز آنرا با سه حدیقه شروع کرده ، در حدیقه اول بشرح حال مفصل دعبل اشاره کرده ، در حدیقه دوم برخی از روایاتی که مربوط به انشاد قصیده مزبوره بوده متذکر شده ، در حدیقه سوم مینویسد قصیده به بحر طویل سروده شده و در آغاز آن بعبادت سراینندگان تغزلی نموده و از این راه شنونده را به شنیدن مابقی آن تشویق کرده . مصفی المقال مینویسد نامبرده

تجاوبن بالارنان والزفرات نوائح عجم اللفظ والنطقات
 یخبرن بالانفاس عن سرانفس اساری هوی ماض و آخر آت
 پرندگان نوحه کننده که صداهاى آنها فهمیده نمیشود و گفتارشان معلوم نیست با
 نالهها و فریادها بیکدیگر پاسخ میدهند و با صوتهای خود از سر نفسهائی که اسیر عشق
 گذشته و آینده اند خبردار میگردانند .
 تا آنجا که گوید :

فکیف و من انی يطالب زلفه الی الله بعدالصوم والصلوات
 سوی حب ابناء النبی و رهطه و بغض بنی الزرقاء والعبلات
 و هندو ما ادت سمیه و ابنها اولوا الکفر فی الاسلام والفجرات
 هم نقضوا عهدالکتاب و فرضه و محکمہ بالزور والشبهات
 آری پس از نماز و روزه موجبات تقرب بخدا بغیر از دوستی فرزندان پیغمبر و عداوت
 دشمنان ایشان برای کسی فراهم نمیشد و همچنین دشمنی با هندو مادر زیاد و پسر او که
 کافران و فاجرانند راه نجات دیگری وجود ندارد اینان مردمی بودند که معاهدهی کتاب
 خدا را در هم دریدند و بزور و ایجاد شبهه فرمان لازم آنرا زیر پا انداختند .
 پس از آن تجدید مطلع کرده و گفته :

بکیت لرسم الدار من عرفات و اجریت دمع العین بالعبرات
 و بان عری صبری و حاجت صابتی رسوم دیار قد عفت و عرات
 مدارس آیات خلت من تلاوه و منزل و حی مقفر العرصات
 لال رسول الله بالخیف من منی و بالبیت والتعریف والجمرات
 از آثار خانهای خراب شده عرفات به گریه درآدمم و اشک دیدگانم همواره جاری

داماد مرحوم ملا محمد تقی مجلسی و از مردم فساء شیراز است شاگردش شیخ محمد
 بن محمد زمان کاشی در اجازه خود او را به محقق ورع علامه و شاگرد دیگرش میرزا ابراهیم
 قاضی او را فقیه مفسر و ادیب متکلم ستوده و میرزا حیدر علی مجلسی از وی نیز تمجید کرده
 آثار او شرح شافیه و شرح قصیده دعبل که سال ۱۱۵۳ بی پایان آورده و بیاضی بعنوان وصیت
 بفرزندش مشتمل بر فوائد تاریخیه و رجالیه میباشد .

گردید آنجا بود که بند صبرم از دستم آویخته شد و آثار خانهای حراب شده و بی کسی و کار ناراحتی و علاقهی مرا بهیجان آورد دیدم مدارس آیات خالی از تلاوت مانده و جایگاه وحی مانند بیابان خالی از آب و گیاه است با آنکه فرزندان رسول خدا (ص) آنها هستند که تمام مکه از خیف و منی و عرفات و خانه و محل جمرات در اختیار آنها بوده و عارف بحق ایشانند .

تا آنجا که گفته است :

و قدمات عطشانا بشط فرات
و اجریت دمع العین فی الوجنات
نجوم سموات بارض فلات
و اخری بفتح نالها صلواتی
و قبر بباخمیری لدی الغربات
تضمنها الرحمن فی الغرفات
معرسهم منها بشط فرات
توفیت فیهم قبل حین وفاتی

افاطم لوخلت الحسین مجد لا
اذ اللطمت الخد فاطم عنده
افاطم قومی یا ابنه الخیر فاندی
قبور بکوفان و اخری بطیبه
و اخری بارض الجوزجان محلها
و قبر ببغداد لنفس زکیه
قبور ببطن النهر من جنب کربلا
توفوا عطاشا بالفرات فلیتنی

تا آنجا که گوید :

فقدان للتسکاب والهملات
و انی لارجوا لامن بعد وفاتی
اروح و اغدو دائم الحسرات
و ایدیهم من فیئهم صفرات
وال رسول الله منهتکات

فیما عین بکیهم وجودی بعبره
لقد خفت فی الدنيا وایام سعبها
الم تر انی مذثلثون حجه
اری فیئهم فی غیرهم متقسما
وال زیاد فی الحریر مصونه

تا آنجا که گفته است :

وال زیاد تسکن الحجرات
وال زیاد ریه الحجلات
وال زیاد امنوا السربات
اکفا عن الا و تار منقبضات
تقطع نفسی اثرهم حسرات

دیار رسول الله اصبحن بلقعا
وال رسول الله قدمی نحوهم
وال رسول الله یسبی حریمهم
اذا و تروا مدوا الی و اتریهم
فلولا الذی ارجوه فی الیوم اوغد

خروج امام لا محاله خارج یقوم علی اسم الله بالبرکات ای فاطمه اگر حسین (ع) را که بر روی خاک افتاده و از تشنگی در کنار نهر فرات شهید شده مشاهده فرموده بودی بدیهی است هماندم سیلی به رخسار خود زده بودی و اشک حسرت بر گونه‌های مبارک خود جاری کرده بودی.

ای فاطمه، ای دختر بهترین پیمبران از جای برخیز و بر ستارگان آسمانهای ولایت خود که در بیابانها افتاده‌اند سوگواری کن. پس از آن بمرقد اولاد پیغمبر که در امکانی متعدده واقع شده‌اند توجه کرده میگوید مرقد هائی در کوفه‌اند و مرقد هائی در مدینه طیبه‌اند و مرقد هائی در فح (۱) و جوزجان (۲) و باخمی (۳) است که صاحبان آنها در

(۱) فح نام محلی است بین مکه و مدینه، در آنجا حسین بن علی بن زید بن حسین بن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب علیهم السلام شهید شد گویند هنگامی رسول خدا از صحرای فح عبور فرمود در آنجا دو رکعت نماز گذارد و فرمود یکی از اولاد من باتفاق جمعی از شایستگان در اینجا شهید خواهند شد و هر شهیدی ثواب دو شهید را خواهد داشت. ابونصر بخاری در سراسلسله مینویسد حضرت امام جواد (ع) فرمود پس از واقعه کربلا مصیبتی مهمتر از برای ما خانواده مانند پیش آمد فح نبود. همو نوشته حسین بن علی یکی از پیشوایان آل محمد است. در روزگار هادی بن مهدی خروج کرد و در فح با گروهی از خاندانش شهید شد سر بریده‌ی او را برای هادی فرستادند. عمده‌الطالب مینویسد حسین از فرزندان علی عابد است در روزگار هادی در مکه خروج کرد و در روز ترویبه سال ۱۶۹ یا ۷۰ هجری در صحرای فح بدست موسی بن عیسی و محمد بن سلیمان با عده از خاندانش شهید شد پس از آنکه سر بریده‌ی او را برای هادی فرستادند وی از اینکه بدون رای او به قتل معظم له اقدام کرده‌اند ناراحت شد پدرش علی عابد از پارسایان روزگار بود در حسن منصور در حال سجده رحلت فرمود و یا او را مسموم کردند عمده‌الطالب نوشته فرزندانش حسن از زیادی ماندن در زندان منصور و مغلول بودن آنها باندازه‌ای بدنهایشان لاغر شده بود که هرگاه خود را دور از زندانبان میدیدند پاهای خود را از لاغری از زنجیر بیرون می‌آوردند و دوباره بزنجیر میکردند لیکن علی عابد که مانند آنها بود پاهای مبارکش را از زنجیر بیرون نمی‌آورد و پیوسته در غل بود هنگامیکه علتش را می‌پرسیدند می‌گفت

غربت شربت شہادت نوشیدہ اند مخصوصاً قبور باخمری کہ در کنار درختهای سپیدارند و قبریست در بغداد مربوط به صاحب نفس پاکیزہ از پلیدیها کہ خدا اورا در غرقہای بہشت

میخواہم با ہمین زنجیر از دنیا بروم و بخدا شکوہ کنم پروردگارا از منصور پیرس بہ چہ سبب بدون گناہ مرا بزنجیر کردہ بود .

(۲) جوزجان بازاء نام محل بزرگی است واقع بین مرو و بلخ . ابونصر بخاری در سرالسلسلہ مینویسد پس از آنکہ زید بن علی بن الحسین (ع) شہید شد فرزندش یحیی در مدائن خروج کرد یوسف بن عمر جمعی را برای دستگیری او موظف داشت یحیی بہ جانب ری عزیمت کرد و از آنجا بہ نیشابور نزول اجلال نمود مردم نیشابور از وی درخواست کردند تا در آنجا بماند فرمود نیشابور محلی است کہ برای یاری علی (ع) پرچی برافراشته نمیشود از آنجا بہ سرخس رفت و مدت ششماہ نزد زید بن عمر تمیمی ماند تا ہشام مرد ولید بن یزید فرمانی بہ نصر بن سیار نوشت تا یحیی را دستگیر کند نصر بن سیار ، معظم لہ را در بلخ در خانہ خویش دستگیر کرد و او را مقید و محبوس ساخت . نصر پس از چندی نامہای بہ یوسف بن عمر نوشت و او را از دستگیری یحیی با خبر ساخت او ہم نامہای بہ ولید نوشت وی را از گرفتاری یحیی اطلاع داد ولید نامہای نوشت تا یحیی را بدین شرط از زندان نجات دہد کہ ایجاد فتنہ و آشوب ننماید او ہم یحیی را بہمان شرط از زندان نجات دادہ و مبلغ دو ہزار درہم باو دادہ و دو اشتر ہم در اختیار او گذارد یحیی از بلخ برون رفتہ و بسرزمین جوزجان وارد شد در آنجا عدهی پانصد نفری از مردم جوزجان و طالقان بوی پیوستند نصر بن سیار کہ از موضوع اطلاع پیدا کرد سالم بن احور را بجنگ او فرستاد سه روز متوالی کارزار در میان لشکریان برقرار بود تا تمام اصحاب یحیی کشتہ شدند و خود او تنها ماند (سرانجام عیسی نامی از آزادگان غنرہ پیشانی مبارکش را ہدف تیر قرار داد و جان تسلیم فرمود) شہادت یحیی در روز جمعہ هنگام عصر سال ۱۲۵ ہجری در قریہ ارعوی جوزجان اتفاق افتاد پس از این سورہ بن محمد کہ وی را کشتہ یافت سرش را برید و غنری بدن او را عریان کرد و ایندو بدست ابومسلم خراسانی افتادند و دست و پاهایشانرا برید و بدنشان را بدار آویخت یحیی در سن ۱۸ سالگی شربت شہادت نوشید و بلا عقب درگذشت تنها در هنگام شہادتش دختر شیرخواری داشت پس از آنکہ سربریدہ

خود جای داده یعنی مرقد مطهر حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام و قبرهائی در کربلای مشرفهاند که فرودگاه آن در واقعهی خونین عاشورا در کنار شطفرات بوده اینان در کنار شطفرات با تشنگی شهید شدند ایکاش منم پیش از وفاتم بهمراه اینان با لب تشنه به مقام شهادت میرسیدم .

ای چشم ، بر اندوه آل محمد گریه کن و از ریزش اشک خودداری منما که هنگام اشک ریختن و گریستن است ، من از دنیا و روزهای نکبتزای آن بیمناکم و آرزومندم پس از وفاتم از کمال ایمنی بهره‌مند گردم مگر نه اینست که مدت سی سالست صبح و شام در گرفتاری آنان

یحیی را برای ولید فرستادند او هم آنسر مبارک را بعنوان ارمغان برای مادر بزرگش ریبه فرستاد ماموران سربریده فرزند را در دامن مادرش گذارده ریبه نظری بسر بریده فرزندش کرده گفت مدتی دراز او را از من جدا کردید و اکنون سربریده او را بارمغان برای من آوردید خدا صبح و شام درود خود را نثار او فرماید اللهم العن قاتلی آل محمد. بعضی گفته‌اند بدن حضرت یحیی همچنان دم دروازه جوزجان بدار آویخته بود تا سیاهپوشان پیروان بومسلم آن بدن مبارک را غسل داده و کفن و دفن نمودند .

(۳) با خمرا نام محلی است بین واسط و کوفه و فاصله آن تا کوفه هفده فرسخ است ابونصر بخاری در سرالسلسله مینویسد ابوالحسن ابراهیم قتیل با خمرا فرزند عبدالله محض و از نوادگان حضرت امام مجتبی است یکی از پیشوایان دین و علماء بزرگ است در ۲۵ ذیقعدہ سال ۱۴۵ هجری در سن ۴۸ سالگی بدست عیسی بن موسی هاشمی در سرزمین باخمرا شهید شد و مرقدش مزار شیعه است . عمده الطالب می نویسد ابراهیم معتزلی مذهب ودلاور و ذوفنون بود سال ۱۴۵ در بصره خروج کرد و گروهی از موجهان از جمله بوحنیفه با وی بیعت کردند ابوحنیفه مردم را بخروج با وی تشویق می کرد گویند زنی پیش ابوحنیفه آمد اظهار داشت بر اثر فتوای تو فرزندم در رکاب ابراهیم کشته شد بوحنیفه گفت ایکاش من بجای فرزندت بودم بوحنیفه نامه‌ای به ابراهیم نوشت مبلغ چهار هزار درهم بمنظور کمک برای تو فرستادم و هرگاه امانت‌های مردم نزد من نبود خود منم با تو همراه میشدم و هر گاه برمخالغان دست پیدا کردی با آنها همان معامله‌ای کن که پدرت با صفینیها کرد نه رفتاری را که در جنگ جمل انجام داد یعنی همه را بکش .

اندوهناکم و می بینم ثروت آنان که خاصی خود آنهاست در دست انتفاع بیگانگان قرار گرفته و خود آنها از داشتن ثروت ظاهری دست خالی مانده اند آل زیاد در کاخ ستمگری از چشم بیگانگان محفوظ و در پرده اند و خاندان رسول خدا (ص) پرده‌ی احترامشان بدست ستم دریده شده خانهای رسول خدا ویران گردیده و پیوندگان زیاد در خانه‌ها آرام گرفتند: خاندان رسول خدا (ص) گردنهایشان از رگهای بریده‌شان رنگین است و آل زیاد چون عروسان حجله در آسایشند پردگیان رسول خدا (ص) در بند اسارتند و پیوندان زیاد در کمال ایمنی آری اگر اتفاق افتد آل عصمت دست بسوی کشندگان خود دراز کنند با دستهای بسته و بی پناه بطرف دشمنان خود دست دراز کرده اند و هرگاه به امروز یا فردا که امام منتظر ظهور میکند و از دشمنان انتقام میگیرد امیدوار نبودم جان من بر اثر اندوههای پی در پی از قالب بیرون می‌آمد آری امام منتظر ظهور میکند و بیاری خدا دست دشمنانرا از سربچارگان کوتاه میسازد و برکات الهی را برای مستمندان روز افزون میسازد .

صاحب طبقات ذیل شرح حال ابوالحسن محمد بن محمد بن جعفر لنکک از ابن نجار نقل میکند ابوالحسن از نحویهای فاضل و ادیبان نبیل بوده اشعاری شیوا داشته وارد بغداد شده و قصیده مدارس آیات خلت من تلاوه که از آثار دعبل است از ابوالحسین عبادانی از برادرش از دعبل روایت کرده و نیز همان قصیده را عبیدالله جخجیح نحوی روایت نموده .

،

از آثار ابوالحسن اشعار ذیل است (۱) .

| | |
|---------------------------|-------------------------|
| و ما لزماننا عیب سوانا | يعيب الناس كلهم الزمانا |
| و لو نطق الزمان اذن هجانا | نعيب زمانا والعيب فينا |
| فسبحان الذی فیه برانا | ذئاب کلنا فی خلق ناس |
| و یاکل بعضنا بعضا عیانا | يعاف الذئب یاکل لحم ذئب |

(۱) بنا بنقل عیون اخبار الرضا ریان بن صلت اشعار فوق را از حضرت رضا (ع) روایت کرده که آنحضرت از قول عبدالمطلب ایراد فرمودند . از اشعار ابوالحسن است حرمان ذی ادب و حظوه جاهل : امران بینها العقول تحیر : کم ذا المتفکر فی الزمان و انما : یزداد فیه عمی اذا یتفکر : الا ردلون بغیظه و سعادہ : والا فضلون قلوبهم تتفطر .

صاحب بحار پس از آنکه تمام قصیده‌ی دعبل را با بیانی که لازم بوده ایراد کرده سپس مینویسد ابوالفرج اصفهانی در آغانی گفته دعبل پس از آنکه قصیده را سروده به‌عزم دیدار علی بن موسی‌الرضا (ع) بطرف خراسان حرکت کرد و از آنحضرت به ده هزار درهم از سکه‌هایی که بنام آنحضرت ضرب شده بود با جامه‌ای از لباسهای آنجناب خلعت یافت . مردم و مخصوصا خلفا از زبان او و هجویاتش بیمناک بودند و میهراسیدند ابن‌المدبر (۱) گفته موقعیکه با دعبل ملاقات کردم باو گفتم تو از همه‌ی مردم جسورتری زیرا در باره‌ی مامون گفته‌ای :

انی من القوم الذین سیوفهم قتلت اخاک و شرفتک بمقعد
رفعوا محلك بعد طول خموله و استنقذوک من الحضيض الاوهید
بمن گفت ای ابا اسحق مدت چهل سالست ستون دار خود مرا روی دوشم گذارده و کسی را نمی‌یابم که مرا بدان بیاویزد .

از مرثی او در شهادت حضرت رضا (ع) شعر ذیل است :

یا حسره تتردو عبره لیس تنفد علی بن موسی بن جعفر بن محمد
ای وای از اندوه پی‌درپی و اشک ریزانی که در سوگ علی بن موسی نهایتی نخواهد داشت .

از مرثیه‌های اوست :

یا نکهه جائت من الشرق لم تترکن منی و لم تبق
موت علی بن موسی‌الرضا من اسخط الله علی الخلق

(۱) ابواسحق ابراهیم بن محمد معروف به ابن مدبر از مشاهیر سراینندگان قرن سوم و ادیبی فاضل و شاعر بود اشعاری لطیف و ظریف داشته و در روزگار متوکل مقامی بس‌عالی پیدا کرده و چند سال هم در زندان بسر برده ابن مدبر فریفته شاعره‌ی عربی نام شده و با او مشاعرات و مراسلاتی داشته از اوست در باره‌ی وی زعموا اننی احب عربیا : صدقوا والله حبا عجیبا : هی شمس والنساء نجوم : فاذا لاحت افلن غیوبا . ابن مدبر سال ۲۷۵ هجری وفات یافته است .

و اصبح الاسلام مستعبدا
سقى الغريب المبتنى قبره
اصبح عينى مانعا للكرى
اي واى برآن نكبت و بيچارگى كه از جانب باختر ظاهر گرديد كه دست از من برنداشت
و مرا بحال راحتى باقى نگذارد آرى رحلت حضرت على بن موسى الرضا از ناراحت
كننده ترين شكنجه هاى خدا بر مردم بود رحلت آنجناب چشمان اسلام را گريان ساخت و
شكست جبران نا پذيرى به پيكره دين وارد آورد سيل بارانهاى پي در پي مرقد غريبى را
سيراب ساختند كه در زمين طوس اتفاق افتاده خواب از چشم من رفت و اعضا و جوارحم
به پرواز مرگ در آمدند .

ايضا از مراشى اوست :

الا ايها القبر القريب محله
شككت فما ادرى اسقى شربه
ايا عجبا منهم يسمونك الرضا
اي قبريکه محل آن نزديک بطوس است اشکهاى چشمان بر تو ريزان باد من در اندیشه
و مشکوکم كه آيا شربت آبي باو نوشانیده اند تا بر تو بگريم يا از شدت تشنگی بچنگال مرگ
گرفتار گردیده اى بسيار در شگفتم كه ترا رضا نامیده اند با آنكه تو با ترشروئی و آژنگ با
آنها ملاقات مينمائی .

صدوق از بيهقى از صولى از مهلبى از دعبلى روايت کرده در قم بودم از خبر شهادت
حضرت رضا (ع) اطلاع يافتم قصيده رائيه درسوگ آنجناب سرودم .

ارى اميه معذورين ان قتلوا
اولاد حرب و مروان و اسرتهم
قوم قتلتم على الاسلام اولهم
اربع بطوس لمى قبر الزكى به
قبران فى طوس خير الناس كلهم
ما ينفع الرجس من قرب الزكى و ما
هيئات كل امرء رهن بما كسبت
و لا ارى لبني العباس من عذر
بنو معيط و لاه الحقد و الوغر
حتى اذ استمسكوا جازوا على الكفر
ان كنت تربع من دين على و ظر
و قبر شرم هذا من العبر
على الزكى بقرب الرجس من ضرر
له يدها فخذ ما شئت او فذر

اگر بنی امیه خون فرزندان رسول خدا (ص) را ریختند معذورند لیکن پسران عباس در قدمهای نابجائی که علیه آل محمد برداشته اند هیچگونه عذری ندارند زیرا آنها زادگان حرب و مروان و خاندان بنومعیط بوده که سراپای آنها را حسادت و کینه توزی فرا گرفته و کسانی بودند که اگر قدرت بیشتری میداشتند بکفر خود باز میگردیدند در طوس کنار مرقد پاکیزه دوران برو و عرض نیازمندی کن در آنجا بدو قبر میرسی یکی بهترین مردم و دیگری بدترین مردم آری وجود ایندو قبر در کنار هم مایه عبرتست نه پلید از نزدیکی به پاک بهره مند میشود و نه پاک از نزدیکی به پلید زیانی می بیند چنین نیست هرکسی آن درود عاقبت کار که کشت اینک اختیار با توست میخواهی از این خرمن فیض خوشهای بر گیر میخواهی دست بردار.

از احتجاج وامالی شیخ به نقل از مفید و حسن بن اسماعیل بسند خود از یحیی بن اکثم قاضی از پدرش روایت شده موقعیکه مامون دعبل را امان داد نامبرده آنروز که منهم حضور داشتم برابر وی قرار گرفت مامون اظهار داشت قصیده‌ی مفصلی که سروده‌ای انشا کن دعبل از وجود چنین قصیده‌ای اظهار بی اطلاعی کرد و افزود چنین قصیده‌ای نگفتم . مامون گفت همچنانکه از نابودی خود محفوظی و درامانی درخواندن آن قصیده نیز درامان خواهی بود .

دعبل که خود را در امان خلیفه دید اشعار ذیل را انشاد کرد .

| | |
|--|---|
| <p>وعدت الحلم ذنبا غیر مفتفر و قد جرت طلقا فی حلیه الکبر ذکر المعاد و ارضائی عن القدر اذا بکیت علی الماضین من نفر تصدع الشعب لاقی صدمه الحجر داعی المنیه والباقی علی الاشر و لست اوبه من ولی بمنظـر کثالم قص رویا بعد مدکر من اهل بیت رسول الله لم اقر من ان یبیت بمفقود علی اثر</p> | <p>تاسفت جارتی لما رات زوری ترجو الصبی بعد ما ثابت ذوابئها اجارتی ان شیب الراس یعلمنی لو کنت ارکن للدنیا وزینتها اخنی الزمان علی اهلی فصدعهم بعض اقام و بعض قد اصاب بهم اما المقیم فاخشی ان یفارقنی اصبحت اخبر عن اهلی و عن ولدی لولا تشاغل عینی بالاولی سلفت و فی موالیک للتحزین مشغله</p> |
|--|---|

و عارض بصعيد الترب منعفر
و هم يقولون هذا سيد البشر
حسن البلاء على التنزيل والسور
خلافه الذئب في انقاذ ذی بقر

کم من ذراع لهم بالطف بانیه
امسى الحسین و مسریهم بمقتله
یا امه السوء ما جازیت احمد فی
خلفتموه علی الابناء حین مضی

کنیز من از اینکه به پیمان خود وفا نکردم متاثر گردید و بردباری مرا گناه غیر بخشودنی تلقی کرد پس از پیری و مو سپیدی آرزوی فرزندی کرد با و گفتم موی سپید من مرا بیاد قیامت افکنده و شکی نیست به رضای او خرسندم من علاقمند بدنیا وزر و زیور آن نیستم و هرگاه بدانها علاقمند بودم باید بر رفتن گذشتگانم بگریم روزگار کسان مرا از یکدیگر جدا کرد و سنگ تفرقه در میان آنان افکند و چون درهای که از صدمه‌ی سنگ سنگین درهم می‌غلطد همچنان هلاک شدند برخی از آنها بجایند و عده‌ای بچنگال مرگ مبتلا شده‌اند آنها هم که باقیند بزودی در پی آنها خواهند رفت میترسم آنکه باقی است از من مفارقت کند و منهم بسوی کسیکه در انتظار منست بازگشت ننمایم بامداد مانند کسیکه رویائی برای او دست داده و بیاد او آمده باشد از کسان خود خبر می‌گرفتم و هرگاه دیدگان من سرگرم گریستن بر پیش‌آمدهای ناگوار اهل بیت رسول خدا نبودند بدیهی است از گریستن بر کسان خود آرام نداشتم آری آنها سرگرم سوگ بزرگان تو هستند و به آنها که از دست داده‌اند توجهی ندارند.

پیش‌آمد کربلا باندازه‌ای مهم بود که بسیاری از دستهای جدا شده در سرزمین آن بر خاک افتاده و گونه‌های نورانی بر خاک گذارده شده حسین مظلوم شب را در آن سرزمین به تنهایی بسر برد و خاندان اسیر او که بر او گذشتند خطاب با و گفتند آری این بدن بزرگ آدمیانست ای امت بدکار خوب از عهده امتحان بیرون نیامدی و خواسته‌ی قرآن و سوره‌های ربانی آنرا عملی نکردید با یادگاران پیغمبر اکرم پس از رحلت او همانگونه رفتار کردید که گرگ خون آشام با آهوان صحرا انجام میدهد.

یحیی گفت در اینحال مامون مرا برای انجام کاری دستور داد و در بازگشت موقعی بحضور رسیدم که دعبل مشغول خواندن اشعار ذیل بود:

من ذی یمان و لا بکر و لا مضر
کما یشارک ایسار علی جزر

لم یبق حی من الاحیاء نعلمه
الا و هم شرکاء فی دمائهم

قتلا و اسرا و تخویفا و منهبه فعل الغزاه باهل الروم والخزر (۱)
 کلیه قبیلہ‌های یمنی و بکری و مضر در کارزار با حسین (ع) شرکت داشتند و مانند
 دست که کمک بانگستان میکند همچنان یاور مخالفان حسین (ع) بودند آری خاندان حسین
 و خود آنحضرت را کشتند و اسیر کردند و بیمناک ساختند و مالشان را به یغما بردند و با
 آنها همان گونه رفتار کردند که با رومیان و ایرانیان عمل کردند .
 پس از این بمانقی اشعار که آغاز آن اری امیه باشد که پیش از این از عیون نقل
 کردیم پرداخت .

صدوق از بیہقی از صولی از احمد بن اسماعیل بن خضیب نقل کرده هنگامیکہ علی
 بن موسی الرضا (ع) بمقام ولایتعهدی رسید ابراهیم بن عباس و دعبل بن علی کہ پیوستہ
 با ہم بودند و رزبن علی برای ملاقات آنحضرت بخراسان عزیمت کردند دزدان سرراہبر
 آنها گرفتند ناچار برای رسیدن بیکی از منزلها سوار بر الاغهایی کہ خوار بار داشت
 گردیدند ابراهیم گفت :

اعیدت بعد حمل الشوک اجمالا من الخزن نشاوی لا من الخمره بل من شده الضعف
 پس از کشیدن خار با رهایی از سوار کشیده شده ما از نوشیدن شراب مست نگردیده
 بلکه از ناتوانی باینحال درآمده ایم .

پس از این بہ رزبن علی گفت بمناسبت شعری بگو گفت :

فلو کنتم علی ذاک تصیرون الی القصف قساوت حالکم فیه ولا تبقوا علی الخسف
 اگر بہمین حال باشید سرانجام بہ شکستگی مبتلا خواهید شد لیکن باینحال نخواہید
 ماند کار شما اصلاح میشود و بنا را حتی باقی نخواہید ماند .

سپس بدعبل گفت تو ہم شعر شرح حال بگو گفت :

فاذفات الذی فات فکونوا من ذوی الظرف و خفوا نقض الیوم فانی بایع خفی
 پس موقعیکہ آنچه را باید از دست بدهیم از دست دادیم شما کہ افراد متوجہ ودانائی
 هستید آہستہ برانید کہ من امروز از شدت رنج لاغر شدہ چنانچہ کفش بیایم راست نیاید

(۱) ہرگاہ مراد از خزر، ایرانی باشد ثابت میکند بحر خزر (دریای ایران) علاوہ بر

سابقہ تاریخی کہ دارد در میان عربہای قرون اول ہم بنام خزر خواندہ و همان دریای خزر است کہ
 امروز ہم شہرت دارد .

و باید آنرا بفروشم .

شیخ صدوق از علی بن عیسی مجاور از اسماعیل بن رزین از دعبل بن علی از حضرت علی بن موسی الرضا علیہ السلام از پدران بزرگوارش از رسول خدا (ص) نقل کرده فرمود فردای قیامت از چهار دستہ مردم شفاعت میکنم آنها کہ پس از من از خاندان من احترام گذارند ۲- آنها کہ نیازمندیشانرا برآورند ۳- آنها کہ در هنگام درماندگی برای تحصیل امور آنان کوشش کنند . ۴- آنها کہ خاندان مرا بدل و زبان دوست داشته باشند .

بحار از دلائل حمیری نقل کرده روزی دعبل حضور اقدس حضرت رضا (ع) شرفیاب شد حضرت دستور داد تا چیزی را بگیرد پس از آنکہ گرفت از خدا سپاسگزاری ننمود .

حضرت فرمود چرا از خدا سپاسگزاری نکردی؟ او گفته پس از این حضور اقدس حضرت ابوجعفر شرفیاب شدم دستور داد تا چیزی را بگیرم پس از گرفتن بشکر خدا پرداختم فرمود آری ادب شدی .

صاحب کشکول اظهار داشته رقاشی (۱) و دعبل بسیاری از اوقات به هجو یکدیگر میپرداختند موقعی رقاشی در هجو دعبل گفت :

| | |
|---------------------|------------------------|
| لدعبل نعمه یمت بها | فلست حتی الممات انساها |
| ادخلنا داره فاکرمنا | فدس مرأته فنکناها |

دعبل از نعمتی برخوردار بود کہ با داشتن آن میمیرد لیکن من تا زندهام از آن خاطر نمیکنم و آن اینست روزی ما را بخانه خود برد و کمال احترام را از ما بعمل آورد و در آخر زنش را در اختیار ما گذارد و ما با او همخوابی نمودیم .

دعبل گفت اگر بجای فنکناها بعناها گفته بود بهتر از عهده هجا برآمده بود از هجویات دعبل کہ دربارهی رقاشی گفته :

| | |
|---------------------|-----------------------|
| ان الرقاشی من تکرمه | بلغه الله منتهی هممه |
| یبلغ من بره و رافته | حملان اخوانه علی حرمه |

رقاشی کسی است که اگر کسی او را مورد احترام قرار دهد بدبیهی است به همهی آرزوهای خود رسید هر قاشی آدم مهربان و نیکوکاری است از جمله دوستان خود را به همخوابی با زنش دعوت میکند .

در کشکول مینویسد از دعبل پرسیدند از چه بیمناسکی؟ پاسخ داد از دیدار مردمان و ایندو شعر را خواند :

ما اکثر الناس لابل ما اقلهم الله يعلم انى لم اقل فندا
انى لافتح عينى حين افتحها على كثير ولكن لا ارى احدا
مردم چه بسیارند نه چنین است بلکه چقدر اندکند و خدا هم میداند که سخن بی
اساسی نمیگویم دلیل اینست موقعیکه دیدگانم را در میان اینهمه مردم می‌گشایم یکی از
آنها که کمک کار من باشد نمی‌بینم . و کسی از من بطور کلی پشتیبانی نمیکند .
در وفیات مینویسد بین دعبل با مسلم بن ولید انصاری دوستی بی سابقه‌ای بر
قرار بود و دعبل اصول شعری و آئین سرایندگی را از او فرا گرفته بود اتفاقا مسلم بن ولید
در یکی از شهرهای خراسان یا شیراز بوالیگری نامزد شد و رتق و فتق آن سرزمین بعهده‌ی
وی درآمد .

دعبل بمناسبت دوستی سابق بجانب او حرکت کرد متاسفانه مسلم بن ولید بدعبل
توجهی نکرد و رعایت دوستی پیشین را ننمود . دعبل سخت غم‌منده شده اشعار ذیل را در
نکوهش او گفت :

غشيت الهوى حتى تدافت اصوله بناوا بتذلت الوصل حتى تقطعا
وانزلت من بين الجوانح والحشى ذخيره و دطالما قد تمنعا
فلا تعذلى لیس لی فیک مطمع تخرقت حتى لم اجدلى مرقعا
و هبک یمینی استاکلت تقطعتها و صبرت قلبی بعدها فتشجعا
با خواهش نفسانی به تیرگی و کینه توزی برخاستم تا پایه‌های محکم خود را به ما
نزدیک کرد و آن اندازه از وصل بپرداختم تا بریده شد و دوستی را که همواره از دلم
بیرون نمیرفت از اعضا و جوارح خارج ساختم بنابراین نه خواهشی در من وجود دارد و
نه آرزومند وصل توام و نه محبتی از تو در درون من باقی است و از این به بعد هیچگونه
مرا سرزنش مکن زیرا چشم طمع بتو ندارم و آنقدر کهن جامهٔ خود را وصله‌میزنم تا بحدی
که وصال از پینه زدن درمانده شود و من بدان دست نیابم باز هم باید بگویم هرگاه دست
راست من بسفره‌ی تو دراز میشد آنرا بریدم و آنقدر صبر و شکیب در خود بوجد آوردم که
هم‌اکنون چون یلان نامدار در میدان دلاوری و تکاوری در می‌آید .
از غزلیات اوست :

لا تعجیبی یا سلم من رجل ضحک المشیب براسه فبکی

یا لیت شعری کیف نو مکما

یا صاحبی اذا دمی سفکا

لا تاخذا بظلامتی احدا

قلبی و طرفی فی دمی اشترکا

ای سلمی تعجب مکن از آدمیکه آثار پیری در سراو پیدا شده و او از این نقطه نظر ناراحت و متاثر است ایکاش میدانستم هرگاه خون من ریخته شود شما چگونه میخوابیداری کسی را بجرم ستمگری بر من مؤاخذه نکنید زیرا چشم و دل من در ریختن خون من شریک بودند.

دعبل، مطلب بن عبدالله بن مالک خزاعی امیر مصر (۱) را با اشعار زیر:

ز منی بمطلب سقیت زمانا

ما کنت الا روضه و جنانا

کل الندی الا ندادک تکلف

اصلحتنی بالبربل افسدتنی

و ترکتنی اتسخط الاحسانا

ناتوانی بودم که بر اثر ابر بخشش مطلب روزگار را سیراب کردم و خود در آن روزگار

مانند بوستان سبز و خرمی بودم ای مطلب هرگونه بخششی که غیر از بخشش تو باشد مایه

بیچارگی و ناراحتی است و من بغیر از عطای تو بعتای دیگری خرسند نمیباشم مرا به نیکی

اصلاح کردی و هرگاه از اکرام بمن خودداری کردی چنانست که احسان را مورد شکنجه قرار

داده باشی. دعبل درباره‌ی سراینندگان گفته بدیهی است هرکسی دروغ و سخن بی‌اساس

(۱) نامبرده یکی از امراء روزگار عباسیها بود سال ۱۹۸ هجری از طرف امین به

حکومت مصر برقرار شد پس از آن از مصر به بغداد آمد و در فتنه‌ایکه از طرف ابراهیم بن

مهدی بوجود آمد مطلب ریاست حزب او را بعهده گرفت و پس از آنکه لشکر مامون بجانب

بغداد عزیمت کرد مطلب بر ابراهیم خیانت کرده و در صدد دستگیری او برآمد. سال ۱۹۹

هجری غوغای عجیبی در تمام قلمرو امین بوجود آمده بود تا بحدیکه سرشناسان عراق

برای اینکه از فتنه فرار کرده باشند بطرف مکه رهسپار می‌شدند قبلا از جمله دعبل و

برادرش رزین بطرف مکه حرکت کرده و از آنجا به قصد دیدار مطلب عزیمت مصر کردند

دعبل قبلا قصیده‌ای در هجو مطلب که شعر ذیل از آنست سروده بود احزاب ندی طلحه

المطلحات متئدا: بلووم مطلب فینا و کن حکما: تخرج خزاعه من لووم و من کرم: فلا

تعديلها لزما و لا کرما لیکن مطلب از هجو او اطلاعی نداشت دعبل بمجردیکه وارد مصر شد

قصیده‌ای در مدح او سرود.

بگوید مردم بدیده حقارت و پستی بدو مینگرند مگر سراینده که هرچه بیشتر بدروغ بگراید به ارزش او افزوده تر گردد و بهمین اندازه درباره او اکتفا نکنند بلکه او را تحسین کنند و آفرین گویند سوگند بخدا گواهی نابجائی در عالم بوقوع نمی پیوندد مگر اینکه همراه با سوگند بخداست .

مؤلف گوید اظهار نظر دعبل درباره ی شعر مساوی با گفته ی خلیل عروضی سابق الذکر است او میگوید سراینندگان امیر کلامند و هرگونه تصرفی که بخواهند میتوانند در سروده های خود بنمایند و برای آنها تجویزاتی بعمل آمده که دیگران حق استفاده ی از آنها را ندارند و کاملا میتوانند از مطلق و مقید و تسهیل و تعقید آن بهره مند شوند .

حسان نیز اظهار داشته کسیکه از دروغ اجتناب کند نمیتواند شعر پسندیده بگوید لیکن اسلام مرا از اینموضوع منع میکند .

فرزدق در حضور سلیمان بن عبدالملک قصیده های انشاد کرد از جمله آن شعر زیر بود .
فتن بجانبی مصرعات و بت افص اغلاق الختام
دلبران گونه سرخ در دو طرف من خوابیده و با من گلاویز بودند و منهم به گشودن
قفلهای بسته میپرداختم .

سلیمان گفت وای بر تو ای فرزدق اقرار بزنا کردی بر من لازم است حد الهی را بر تو جاری کنم . گفت کتاب خدا حد ترا از من برداشته است آنجا که میفرماید :
والشعراء يتبعهم الغاوان الم تر انهم فی کل واد یهيمون و انهم یقولون ما لا یفعلون .

سلیمان خندید و دلیل او را پسندید .

صفی حلی آتی الترجمه همین لطیفه را در شعر ذیل آورده :

نحن الذین اتی الکتاب مخبرا بعفاف انفسنا و فسق الالسن
ما همان مردمی هستیم که خدایمتعال از پاکدامنی و بدزبانی ما اطلاع داده مؤلف
گوید در اینموقع که بنوشتن اظهارات نامبردگان میپرداختم چند شعر زیر بخاطرم آمد .
تأثر النفس بالاشعار من اذن منها الیها لما فیها من الکذب
الا تری کیف تعری الوقع لودقت صدقا کثیرا به لویوات من عجب
فمن رای شاعر اذا الصدق لوصدقا فقد لقی و هو شاه ورده القصب

نفس بر اثر شنیدن اشعاریکه بر پایه‌ی دروغ استوارند متاثر میشود و حال آنکه همین سخنان هرگاه بصورت نثر و راستی بزبان آیند گوش خراشند و هیچگونه تازگی ندارند هر کس شاعری راستگو و صادق ببیند چنانست که گوسفندی را آماده کارد قصایی دیده باشد . ابوبکر خوارزمی آتی‌الترجمه درباره‌ی سراینندگان میگوید چه گمان میبری درباره‌ی مردمی که میانه‌روی از همه پسندیده است جز از آنها و دروغ ناپسند است مگر درباره‌ی ایشان و هنگامیکه نکوهش شوند عیب گیرند و چون ستایش شوند از خود سلب کنند و چون خرسند باشند پست را بمقام رفیع رسانند و چون خشمناک گردند رفیع را پست گردانند و چون بگناهان کبیره محکوم گردند حدی بر آنها جاری نشود و دستی به انجام حد علیه آنها دراز نشود ثروتمندشان در صدر ننشینند و بینواشان تحقیر نبینند پیرمردشان احترام نیابد و جوانشان کوچک نگردد تیرهاشان به هدف جایگیرد و گواهیشان بی‌امضا پذیرفته گردد و دزدی آنها هرگاه از ربع دینار بگذرد و بهزار قنطار برسد باز هم بخشوده است . اگر کالای غش داری بفروشند باز پس نیاورند و اگر صادرهای کنند بوحشت نیفتند چه گمان داری درباره‌ی مردمی که نامشان گواه فضیلت است و نام صنعتشان مشتق از خرد آنان امیران کلامند که سخن دراز را کوتاه و کوتاه را دراز و سنگین را سبک و سبک را سنگین میسازند .

دعبل پسرعموی ابوجعفر محمد بن عبدالله بن رزین ملقب به ابوالشعیب خزاعی سراینده‌ی نامی است .

ابوالشعیب از ثناگران هرون الرشید بوده و پس از آنکه هرون مرد از او و فرزندش امین ستایش گفت و ثناگستری کرد .

و جدش رزین آزاد شده‌ی عبدالله بن خلف خزاعی پدر طلحمالطلحات بوده و خود عبدالله از طرف عمر بن خطاب دیوان الکتابه کوفه را بعهدده داشته و پیش از این اشاره بجد اعلی و برادر و بعضی از نوادگان شایسته او نمودیم و همچنین پیش از این به تاریخ ولادت و وفات او اشاره کردیم .

بحتری با دعبل دوستی کاملی داشت پس از آنکه دعبل وفات یافت نام برده قصیده‌ای در سوگ دعبل سروده و در آن از ابوتمام شاعر نامی که پانزده سال پیش از او وفات یافته یاد کرد .

قد زاد فی کلفی و او قد لوعتی
 اخوی لا تنزل السماء مخیله
 جدت علی الاهواز یبعد دونه
 مشوی حبیب یوم مات و دعبل
 تغشا کما بسماء مزن مسبل
 مسری النعی و رمه بالموصل

مرگ دعبل و درگذشت ابوتمام آتش درونی و فریفتگی مرا شعلهور ساخت آری حبیب و دعبل دو دوستی بودند که هیچگاه از هم جدا نبودند و چون باران و سیلی تشنگان را سیراب میکردند و مخالفان را ریشهکن میساختند و سرانجام آسمان افتراق بر آنها بارید آن یک در موصل دل از نگرانی عالم تهی کرد ایندیگر در اهواز سر به تیره تراب نهاد صدوق در عیون مینویسد از ابونصر محمد بن حسن کرخی کاتب شنیدم میگفت بر لوح قبر دعبل چند شعر ذیل منقور بود:

اعد لله یوم یلقاه
 یقولها مخلصا عساه بها
 الله مولاه والرسول ومن
 دعبل ان لا اله الا الله
 یرحمه فی القیامه الله
 بعدهما فالوصی مولاه

برای روز ملاقات با خدا دعبل کلمه طیبه توحید را آماده ساخته و آنرا با کمال اخلاص بزبان جاری میکند و آرزومند است روز قیامت مورد توجه خدایمتعال قرار بگیرد خدا و رسول و وصی پیغمبر مولا و آقای او هستند.

از احمد بن محمد هرمزی از ابوالحسن داود بگری روایت شده از علی بن دعبل خزاعی شنیدم میفرمود هنگامیکه وفات پدرم نزدیک شد چهره اش تغییر کرد و زبانش از کار افتاد و رنگش سیاه شد چنانچه نزدیک بود منم از مذهب او روگردان شوم پس از سه شب او را در خواب دیدم جامه سپید و کلاه سپید رنگی بسر گذارده.

گفتم ای پدر خدا با تو چه کرد؟ پاسخ داد همانا سیاهی که در چهره و گرفتگی که در زبانم احساس کردی بر اثر شرب خمری بود که در دنیا بدان عادت داشتم و همواره به اینحال بودم تا رسول خدا (ص) را با جامه‌ی سپید رنگی زیارت کرده فرمود تو دعبلی؟ عرض کردم آری. فرمود برخی از آنچه درباره‌ی خاندان من سروده‌ای بخوان این اشعار را خواندم:

لا اضحک الله من الدهران ضحکت
 مشردون نفوا عن عقر دارهم
 و آل احمد مظلومون قد قهرؤا
 کانهم قد جنوا ما لیس یفتفر

خدایمتعال شادمانی را از روزگار اگر میخواد شادمانی کند بگیرد و دندان روزگار را بخندہ نشان ندهد چگونه میخندد با آنکہ خاندان پیغمبر ستمدیده و مقهورند .

آری از خانہها و منازل دور و تبعید شدہ آنچنانکہ گناہ نابخشودنی بجای آورده‌اند رسولخدا (ص) بمن آفرین فرمود و ازمین در پیشگاہ حضرت پروردگار شفاعت نمود و این جامہ سفید را کہ خود پوشیدہ بود بمن اعطا فرمود .

ابوبکر دلف بن حجدر معروف بہ شبلی اصلاً از مردم اسروشنہ سمرقند بودہ در بغداد متولد شدہ و منشاء او همانجا بودہ و ما احوال او را در باب جیم بعنوان جعفر کہ با احتمال قوی نام او جعفر است نقل کردہ ایم .

(۱۰۶) ابومحمد روبہ ابن ابی‌الشعثا ملقب بہ عجاج عبداللہ بن روبہ بضم راء و سکون ہمزہ از مردم بصرہ و از قبیلہ تمیم سعدی بودہ .

زمخشری گفتہ روبہ از ہمہ بدویہا بیشتر در منہ و بومادران را کہ دو گیاہند میجائیدہ و بدانہا علاقمند بودہ .

موء لف گوید ممکن است نظر زمخشری بدان بودہ کہ وی کاملاً بدوی و صحرائشین است نہ آنکہ حقیقتاً آندو گیاہ را کہ آد میان نہ میجاوند مورد استفادہ قرار دہد گویند رو بہ و پدرش در رجزگوئی بی نظیر و ضرب‌المثل بودند و اشعارشان در بسیاری از کتابہا آورده شدہ مخصوصاً در مجمع‌البیان شیخ طبرسی اشعار آنہا در بسیاری از مواضع مورد استشہاد است .

و ہریک از پدر و پسر دیوان رجز مشہوری دارند کہ منحصر بہ ارجوزہ‌ہاست عروضیہا بحر رجز را بہ بحری میگویند کہ بر وزن شش یا ہشت بار مستفعلن باشد بدیہی است بخش دوم منحصر بہ اشعار فارسی است چنانچہ بحر ہزج بر وزن شش یا ہشت مفاعیل و بحر رمل بر وزن ہشت فاعلات میآید و دائرہ موء تلفہ کہ بمنظور اوزان فارسی درست شدہ دارای اوزان مزبود است مثلاً بحر رمل از آن دائرہ: شد بخون دل ز شوق لعل نیکویت رخم . بر وزن فاعلات فاعلات فاعلات فاعلات .

بحر ہزج از آن دائرہ رخم تر شد بخون دل ز شوق لعل نیکویت بر وزن مفاعیل مفاعیل مفاعیل .

بحر رجز از آن دائرہ تر شد بخون دل ز شوق لعل نیکویت رخم : بر وزن مستفعلن

مستفعلن مستفعلن مستفعلن .

دائره مختلفه از چهار بحر تشكيل شده

بحر منسرح كه بر وزن چهار مرتبه مستفعلن فاعلات ميآيد مانند : عشق ز من دل
ربود شوق ز من جان ستاند .

بحر مضارع بر وزن چهار مرتبه مفاعيل فاعلاتن است مانند : ز من دل ربود شوق ز
من جان ستاند عشق .

بحر مقتضب بر وزن چهار مرتبه فاعلات مستفعلن مانند دل ربود شوق ز من جان
ستاند عشق ز من .

بحر مجتث بر وزن چهار بار مفاعيلن فعلاتن مانند ربود شوق ز من جان ستاند عشق ز من
و اين دائره را براي آن مختلفه گفته اند كه بخلاف دائره اول افاعيل آن مختلف
است دائره منتزعه از پنج بحر تشكيل داده ميشود بدينشرح

بحر سريع بر وزن شش مرتبه مفتعلن مفتعلن فاعلات ميآيد مانند : دل تو ربودي ز
من خسته باز .

بحر جديد بر وزن شش بار فعلاتن مفاعيلن فعلاتن ميآيد مانند : تو ربودي ز من
خسته باز دل .

بحر قريب از شش بار مفاعيلن مفاعيلن فاعلات درست ميشود مانند : ربودي ز من
خسته باز دل تو .

بحر خفيف از شش بار فعلاتن مفاعيلن فعلاتن ترتيب پيدا ميكند مانند : ز من خسته
باز دل تو ربودي .

بحر مشاكل از شش بار فاعلاتن مفاعيل مفاعيل مانند : باز دل تو ربودي ز من خسته
دائره متفقه از دو بحر تشكيل ميشود :

بحر متقارب از هشت مرتبه فعولن تشكيل ميشود مانند : مكن با من اي بيوفا اين
جفاها .

بحر متدارك از هشت مرتبه فاعلن درست شده مانند : با من اي بيوفا اين جفاها
مكن .

بحور مزبور چهارده بحر از ريشه هاي اصلي بحورند كه مابقي آن تانورده بيت از آنها

استخراج میشود .

برخی از آنها که چهار بحراند اختصاص به پارسیان دارند و پنج بحر از آنها اختصاص به عرب دارند و آنها عبارتند از بحر طویل و مدید و بسیط و وافر و کامل و هر یک وزن معینی دارند که پس از این ذکر میشود .

عرب حداکثر اشعار خود را بر طبق اوزان پنجگانه و یا رجز یا منسرح یا خفیف میسرایند مخصوصا طویل و کامل و خفیف بی نهایت مورد توجه آنهاست و بطوریکه معلوم است پارسی زبانان کمتر اشعار خود را با اوزان مزبوره میسرایند .

یکی از سرایندگان اوزان بحور پنجگانه و سه بحر دیگر را در ضمن دو مصراع چنین میسراید :

| | |
|-----------------------------|----------------------------|
| طویل له دون البحور فضائل | فعل مفاعیلن فعول فاعل |
| المدید بحره فی العروض فاضل | فاعلاتن فاعلن فاعلاتن فاعل |
| ان البسیط لدیه بیسط الامل | مستفعل فاعل مستفعل فعل |
| بحور الشعر وافرها جمیل | مفاعلتن مفاعلتن فعول |
| کمل الجمال من البحور الکامل | متفاعلن متفاعلن متفاعل |
| ارجوزه الاوزان بحر یفضل | مستفعلن مستفعلن مستفعل |
| منسرح فیه یضرب المثل | مستفعلن مفعولات مفتعل |
| یا خفیفاً خفت بالحرکات | فاعلات مستفعلن فاعلات |

و قصیده‌ی معروف حمیری که با مطلع زیر شروع میشود به وزن بحر سریع است :

لام عمرو باللوی مربع
طامسه اعلامه بلقع
و وزن بحر سریع در این شعر آمده :

بحر سریع ماله ساحل
مفتعلن مفتعلن فاعل

بدان قیاس مابقی بحور نوزده گانه و فروع و شعب آنها که بازگشت به بحور نامبرده دارند از گفتار عرب و عجم میتوان بدست آورد .

پیش از این ذیل احوال خلیل بن احمد نوشتیم نامبرده نخستین دانشمندی بود که عروض را استخراج کرد و اقسام آنها به پنج دائره منحصر نمود که از آنها پانزده دائره به دست میآید پس از او اخفش بحر دیگری را بنام خبب که اکنون بنام متدارک خوانده میشود

بدان افزود

گویند اخفش اظهار میداشته بحر رجز داخل در بحور شعر نیست لیکن خلیل آنرا از بحور شعر میدانسته .

صاحب وفيات ذیل احوال روبه مینویسد در لغات عرب بینائی کامل و اطلاعات جامعی داشت و مشکلات لغات را کاملاً توضیح میداد و از غرائب آنها با خبر بود .

یونس بن حبیب نحوی گفته نزد ابوعمرو بن علا بودم شبیل بن عروه ضبعی وارد شد ابوعمرو به پاس احترام او از جا برخاست و نمود قاطرش را برای او پهن کرد شبیل بر روی آن قرار گرفت و با ابوعمرو از هر دری سخنی میگفت در ضمن سخنانش خطاب به ابو عمرو گفت ای ابوعمرو از رو به شما پرسیدم ریشه‌ی اسم تو چیست و از چه کلمه‌ای مشتق است رو به اظهار بی اطلاعی کرد .

یونس گفته بمجردیکه این سخن را شنیدم نتوانستم خودداری کنم گفتم از طرز گفته‌ی تو چنان استفاده میشود معدین عدنان از او و پدرش فصیح‌تر بوده تو با این ناز و نخوت میدانی معنی روبه روبه روبه روبه روبه چیست و من خود غلام رو به‌ام .

شبیل پاسخی نداده و با خشمناکی از نزد ابوعمرو خارج شد .

پس از رفتن وی ابوعمرو گفت شبیل مرد شرافتمندیست به مجلس ما می‌آید و نیازمندیهای ما را برمی‌آورد و تو با این طرز بیانی که کردی نسبت با و اسائه ادب نمودی . یونس پاسخ داد راست است لیکن از طرز سخن او که با چشم حقارت به رو به‌نگریست و او را بی‌کمال معرفی کرد متاثر شدم و نتوانستم خودداری کنم . ابوعمرو گفت مگر تو میتوانی بر مردم هم مسلط شوی .

پس از این یونس کلمات پنجگانه روبه را بدین شرح توضیح داد : روبه گل خشت که به آن خشت قالب میزنند روبه قسمتی از شب روبه نیازمندی عرب میگوید فلان لایقوم بروبه اهله فلانکس به انجام نیازمندی بستگانش اقدام نمیکند رو به آب منی که از ترک جماع برای نر بوجود می‌آید رو به قطعه‌ایکه بدان ظرف شکسته را درست کنند (بش) البته تمام کلمات مزبوره بضم راء و سکون و او است بخلاف رو به که با همزه است .

رو به در بصره اقامت داشت و هنگامیکه ابراهیم بن عبدالله بن حسن بن علی بن ابیطالب علیهم‌السلام معروف به قتیل با خمرا ظهور کرد و علیه ابو جعفر منصور قیام

نمود و آشوب و غوغائی بوجود آمد روئے به بر خود بیمناک شده بمنظور اینکه از فتنہ در امان باشد به بیابان رفت بمجردیکہ به محل مقصودش رسید مرگ گریبان گیرش شدہ و همانجا سال ۱۴۵ ہجری (قمہ) در حالیکہ مرد مسنی بود وفات یافت .

فاضل عینی ذیل احوال پدرش ابوہریرہ عجاج مینویسد روئے بہ از وی روایت می کردہ و خود او از عربہای بصرہ بودہ و ادراک دولت بنی امیہ و بنی عباس نمودہ و باصطلاح از مخضرمین بہ حساب می آید و فرزندش رو بہ نیز در بصرہ اقامت داشتہ و سال ۱۴۵ ہجری در بادیہ وفات یافتہ راغب در محاضرات مینویسد روئے بہ موش خوار بود باو گفتند آیا از خوردن موش متنفر نمی باشی؟ پاسخ داد چگونه از خوردن آن اظہار انزجار نمایم و حال آنکہ آن حیوان ارزندہ ترین جامہ های ما را می خورد .

بنقل دیگری پاسخ داد موش پاکیزہ تر از مرغها و بزہای شما ہستند کہ نجاست می خوردند و حال آنکہ موش از پاکیزہ ترین جامہ ها و بہترین غذاها استفادہ میکند . از اشعار ارزندہی او قصیدہ مرجزیست کہ نزدیک بہ صد و ہفتاد بیت سرودہ و شعر زیر یکی از آنهاست :

و قاتم الاعماق خاوی المخرق مشتبه الاعلام لماع الخفق
در این شعر روئے بہ توصیف بیابان را کردہ میگوید بسا بیابان تیرہ و خالی و بادخیزی کہ نشانہای آن نامعلومست و آب نماہای آن درخشندہ می باشد .
این شعر را ادبا در کتب ادبیات بمناسبت الحاق نون ساکنہ کہ بمنظور وقف آورده میشود و آنرا تنوین عالی میگویند شاهد می آورند و بطوریکہ اظہار میدارند در قافیہ ساکنہ شعری ضمیمہ میشود .

و این شعر از ارجوزہ های اوست :

رسم عفاء الدهر طولاً فانحی قد کاد من طول البلا ان یمصحا
اثر خانہ ایکہ براثر گذشت طولانی روزگار برطرف شدہ نزدیک است از کهنسالی بکلی اثر آن نابود گردد .

شعر فوق را ادبا بمنظور دخول ان ناصبہ بر سر خبر کاد شاهد آورده اند از اشعار اوست :

لتفعدن مقعد القصی منی ذری القاذورہ المقلی

او تحلفی بربک العلی انسی ابو ذیالک الصبی
 تو خود را بجای قصر برقرار میداری لیکن در نظر من بمنزلہ چوبی هستی کہ بر سر
 شیشہ قاذورہ گذارده شده باشد یا بہ پروردگار ارجمند سوگند یاد کنی همانا من ابو ذیا
 فرزند توام .

(۱۰۷) ابوعثمان ربیعہ بن ابی عبدالرحمن فروخ از آزاد شدگان آل مکنذ رتیمی
 کہ تیم قریش است بوده و بہ ربیعہ الرای مشہور است .
 ابن خلکان مینویسد ربیعہ از فقہاء مدینہ بوده و بصحبت عدہای از صحابہ رسیدہ
 و مالک بن انس یکی از ائمہ اہل سنت از وی استفادہ کردہ .
 مالک در روز وفات ربیعہ اظہار داشت از ساعتی کہ ربیعہ وفات یافت شیرینی فقہ
 نابود گردید .

بکربن عبداللہ صنعانی گفتہ روزی بملاقات مالک رفتہ مالک از احادیثی کہ از ربیعہ
 الرای شنیدہ بود متذکر میشد و ما بیشتر بشنیدن و زیادہ گفتن آن علاقمند بودیم .
 تا اینکہ روزی بما گفت چہ میخواہید از ربیعہ اینک خود او در آن اطاق خوابیدہ
 است ما بہ محل وی رفتہ او را از خواب بیدار کردہ گفتیم تو ربیعہ بن ابی عبدالرحمانی؟
 گفت آری . گفتیم تو ربیعہ بن فروخی؟ گفت آری . گفتیم تو ربیعہ الرائی؟ گفت آری، گفتیم
 تو آن کسی هستی کہ مالک بن انس از تو روایت میکند؟ گفت آری . گفتیم بنا براین چگونہ
 شد مالک باین منزلت و حظ نفس رسید و تو از هیچیک از حظوظ نفسانی بہرہمند نشدی؟
 پاسخ داد مگر نمیدانید یک مثقال اقبال بہتر از یک بار دانش است .

جہان بمردم نادان دہد زمام مراد تو اہل دانش و فضلی ہمین گناہت بس
 ربیعہ بسیار پرگو بود و میگفت آدم ساکت حد وسط بین خوابیدہ و لالست .
 روزی در مجلسش بسخن پراکنی مشغول بود یکی از بیابان نشینان از راہ رسید کنار
 جمعیت ایستادہ بسخنان او گوش میداد توقف او طولانی شد و در اینمدت مرد بیابانی
 سراپا گوش بود ربیعہ پنداشت نامبرده از سخنان او بشگفت آمدہ . ربیعہ خطاب بوی گفت
 معنی بلاغت از نظر شما چیست؟ پاسخ داد موجز بودن و معنی داشتن . پرسید لالی و
 درماندگی از سخن چیست؟ پاسخ داد درآنچہ امروز از تو بظہور رسید، ربیعہ شرمندہ شد .
 و ذیل وجہ نامگذاری او بہ ربیعہ الرای گفتہاند او نخستین کسی است کہ باب عمل

به رای و قیاس را در احکام شریعت افتتاح کرد و بدان مناسبت کتابی تدوین نمود و مردم را بدان طریق فتوا داد و پاسخ سئوالات مردم را بهمین رویه تهیه میکرد و در پایه‌گذاری مسلک رای و قیاس پافشاری عجیبی از خود نشان میداد .

حمدالله مستوفی ذیل کلمات او مینویسد ربیعہ گفته پنج دسته از مردم از شرافتمندترین افراد و بی نظیرترین آنها باند دانشمندی ، پارسا پشمینه پوش ، مالدار فروتن ، بینوای سپاسگزار علوی سنی .

مناسب است پنج دستهی دیگر را هم بدانها اضافه نماید بازاری پرهیزکار بیابانی ، فقیه ، زیبا چهره‌ی پاکدامن ، آزمند با عزت ، سراینده‌ی راستگو ، بدیهی است با افزودن این پنج تن ، عشره کامله درست میشود ربیعہ در سن ۶۴ سالگی سال ۱۳۶ (قلو) در هاشمیه که سفاح در انبار بنا کرد وفات یافت

مؤلف گوید در همین سال یا بنا با ظهاریه شد و بالعقود یکسال پیش از آن ، وفات ام‌الخیر رابعه دختر اسماعیل عدویه بصری آزاد شده آل عتیک اتفاق افتاد رابعه از زنان مشهور تصوف است و رجال طریقت او را در نهایت : پارسائی و پرهیزکاری و معرفت میشناسند .

حکایات طریفه و مواعظ شریفه در کتابهای صوفیه و عرفان از او بسیار نقل کرده‌اند و مرقد او در پشت بیت المقدس بر فراز کوهی قرار گرفته و مزار اهل حال است .
ابونزار ربیعہ بن حسن بن عبدالله بن علی بن یحیی بن نزار یمنی حضرمی صنعانی ذماری .

صاحب بغیه مینویسد نامبرده از لغویها و نحوینها و ادبا و سرایندهای مشهور و از علماء قرن ششم هجریست .

از طبقات شافعیه سبکی نقل کرده ابونزار از شاگردان سلفی و جمعی دیگر بوده و منذری و ابن خلیل و عده‌ای دیگر مراتب ادب را از وی استفاده کرده‌اند و در سن هشتاد و چهار سالگی سال ۶۰۹ (خط) وفات یافته

(۱۰۸) ابوزید ربیع بن خثیم اسدی ثوری تمیمی کوفی

پارسائی ادیب و لغوی و مفسر و محدث و پشمینه پوش متعبد بود در کتاب مجمع البیان و امثال آن گفتار او را در ضمن تفسیر آیات قرآن و موضوعات اخلاقی ایراد کرده‌اند .

ربیع پیشوائی متبحر و از متقدمانست و در سرزمین خراسان در جوار حضرت رضا (ع) مدفون شده و در میان ایرانیها به خواجه ربیع معروفست .
 ربیع یکی از هشت نفر زاهد معروفست که نام آنها را ذیل احوال حسن بصری یاد کردیم با این تفاوت ساحت پارسائی او پاکتر از آنست که به شائبهای ریب آورو لغزشهای عیب ناک آلوده شده باشد و بطوریکه از ظاهر تعریفهائیکه دربارهی چهار نفر از شایستگان آنها نموده اند استفاده میشود ربیع مقدم بر آنها بوده چنانچه تقدم وی از ظاهر کلام فضل هویدا است .

از فضل بن شاذان از دی نیشابوری قده نقل شده بمناسبت سئوالی که دربارهی زهاد ثمانیه از وی نمودند پاسخ داد ربیع بن خثیم و هرم بن حیان و اویس قرنی و عامر بن عبدقیس این چهار نفر همراه علی (ع) و از اصحاب آنحضرت و از پارسایان پرهیزکار بشمار می آیند .

پس از این بی اندازه به تنقید چهار نفر دیگر پرداخته و ما پیش از این آنچه مناسب بود ذیل احوال حسن بصری نوشتیم ربیع پرهیزکاری سحرخیز و فروتن و ربانی و حجت اهل معرفت بود حقایق و معارف را از ابن مسعود و ابویوب استفاده کرده و بنا به نقل از مختصر ذهبی شعبی و ابراهیم از شاگردان مکتب او بوده اند .

ممکن است منظور از ابراهیم ، ابراهیم ادهم سابق الذکر یا ابراهیم بن محمدفزاری عابد و یا ابراهیم بن میمون صانع باشد که بدست ابومسلم کشته شده است .
 صاحب اکلیل الرجال ذیل ترجمه بکربن ما عن کوفی مینویسد نام برده از پارسایان بود از ربیع بن خثیم روایت میکرد و نسیر بن ذعلوق از وی روایت میکرده .

نامبرده ذیل احوال خواجه مینویسد خواجه یکی از پارسایان هفتگانه است
 شیخ بهائی قده در پاسخ پرسش شاه عباس صفوی مینویسد بعرض میرساند که خواجه ربیع از اصحاب امیرالمؤمنین (ع) و بسیار مقرب آنحضرت بود و در کشتن عثمان نیز دخالت داشت و در وقتیکه لشکر اسلام بخراسان بجهاد کفار آمده بود همراه بوده و در آنجا فوت شد و از حضرت رضا (ع) منقولست که فرمود ما را از آمدن بخراسان فائده ای نرسید بغیر از زیارت خواجه ربیع انتهی .

و در یکی از روایات بحدیث مرسل از آنحضرت روایت شده مرا برسیدن باین ناحیه

بغیر از اشتیاق زیارت خواجه وسیله و سبب دیگری نبود .

و در مجالس المؤمنین از موثقان طوس روایت کرده از آغازیکه حضرت رضا (ع) وارد سرزمین طوس شد پیوسته زیارت قبر مطهر خواجه میآمدند در یکی از کتابهای حمد بن ابی بکر بن حمد بن نصر مستوفی صاحب کتاب نزهة القلوب و امثال آن آمده ربیع بن خثیم از طرف حضرت امیرالمؤمنین (ع) استاندار قزوین بوده

از تاریخ ابن اعثم کوفی نقل شده در هنگامیکه حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) عزیمت صفین نمود آخرین استانداری که بآنحضرت پیوست و امیرالمؤمنین در انتظاروی بود ربیع بن خثیم است ربیع در آن هنگام باتفاق چهار هزار نفر لشکر از سرزمین ری که کاملاً مجهز بودند بحضور مبارک شرفیاب شد بمجردیکه ربیع و همراهان فرا رسیدند موبک مبارک مرتضوی بکارزار با معاویه علیهالهاویه عزیمت نمود .

انتظار حضرت مولی از ربیع و شرفیابی او دلیل بر شرافت و موقعیت مهم ربیع بن خثیم است .

احیاءالعلوم از جمله اخبار طریفه ربیع آورده معظم له در خانه خود قبری حفر کرده بود هرگاه تیرگی و قساوتی در دل خود احساس میکرد وارد آن می شد به قدری که خدا میخواست به پهلوی در آن میخوابید سپس چند مرتبه میگفت رب ارجعونی لعلی اعمل صالحا فیما ترکت . سپس خطاب بخود میگفت ای ربیع . ترا بازگشت دادیم اینک کار شایسته انجام ده .

در کشکول شیخ بهائی قده آمده کسی به ربیع گفت چگونه است هیچگاه از تو غیبت کسی را نشنیدیم ؟ پاسخ داد من از خودم خوشنودنیستم تا خود را برای نکوهش از دیگران آماده کرده باشم و این شعر را خواند :

لنفسی ابکی لست ابکی لغيرها لنفسی عن نفسی عن الناس شاغل

برای خودم میگریم و برای دیگری گریه نمیکنم من بخود مشغولم و از دیگران خاطر

کردهام .

از گفتار اوست هرگاه گناهان چون باد میوزیدند و بوناک بودند کسی پهلوی کسی

نمی نشست . از گفتار اوست شگفت از مردیکه برای خانه ای کار میکنند که هر روز از آن دور

میشوند و از دست میدهند انجام کار را برای خانہایکہ ہر روز بدان نزدیک میشوند .
او میگفت اگر از شر آنچه دادہ شدہ ایم عافیت پیدا کنیم آنچه از دست مارتہزیانی
بحال ما نخواہد داشت .

گویند مادر ربیع پس از آنکہ دید فرزندش بسیار میگرید و شب را بہ بیدار خوابی
بسر میبرد گفت مگر آدمی را کشتہ و قتل نفس کردہای کہ اینہمہ میگری و شب را نمیخوابی
گفت آری . پرسید کیست او تا از بستگان او بخواہیم کہ از کردہی تو درگذرند سوگند بخدا
اگر ترا بہ چنین حال ببینند بر تو رحم کنند و ترا مورد عفو قرار دہند . گفت ای مادر آن
مقتول نفس منست .

ربیع کاملاً ساکت بود و کمتر اتفاق می افتاد سخنی بگوید و از یکی از کتب معتبرہ
نقل شدہ مدت بیست سال دربارہی هیچیک از امور دنیوی سخنی نگفت . مگر روزی از یکی
از شاگردانش پرسید آیا در دہکدہ شما مسجدی هست ؟ پاسخ داد آری . پرسید آیا پدر تو
زندہ است یا نہ ؟ پس از این پشیمان شدہ خطاب بخود گفت ای ربیع با این سئوال نامہ
عمل خودت را سیاہ کردی

پس از آن لب از سخنان دنیوی بست تا شہادت حضرت سیدالشہداء (ع) اتفاق
افتاد در آنموقع مردی نزد او آمدہ گفت ای ربیع . فرزند رسول خدا (ص) شہید شد ربیع
پاسخی نداد سپس دیگری آمد و او را از شہادت آنحضرت اطلاع داد باز ہم حرفی نزد
سومی آمد و باو از شہادت آنجناب خبر داد آنہنگام گریست و این آیہ را تلاوت کرد قل
اللہم فاطر السموات والارض عالم الغیب والشہادہ انت تحکم بین عبادک فیما کانوا فیہ
یختلفون .

بگو ایخدائی کہ آسمانها و زمین را آفریدہ و از آشکار و نہان آفریدگان خود باخبری
تو در میان بندگانت دربارہی آنچه اختلاف میکنند بدرستی حکومت و داوری میکنی
پس از آن تا موقعیکہ رحلت کرد لب از ہرگونہ سخنی بست .

بنقل زمخشری صاحب کشاف ہنگامیکہ خبر شہادت حضرت سیدالشہداء را بوی
دادند عدہایکہ در انتظار بودند تا ربیع لب بسخن بگشاید گفتند اینک موقعی فرا رسیدہ
کہ ربیع سخن بگوید متاسفانہ ربیع بیش از اینجملہ سخنی نگفت آہ و قد فعلوا وای کہ آخر
ہم کار خود را کردند و عقدہی چندین سالہ را شکافتند سپس آیہ فوق را تلاوت کرد .

در روایت دیگری اظهار داشت آری بزرگی شهید شد که رسولخدا (ص) او را در دامنش می نشانید و لب بر لبش میگذارد .

بحار از تفسیر ثعلبی نقل کرده ربیع به یکی از کسانی که در واقعه کربلا حضور داشته گفت آری سرهای شهیدان را که بر سر نیزهها بودند از کربلا بشام و کوفه حمل کردید سوگند بخدا برگزیده ایرا شهید کردید و افرادی را بقتل آوردید که اگر آنروز پیغمبر اکرم (ص) در دنیا بود لبهای همه آنها را میبوسید و کلیهی آنها را در دامن خود جای میداد سپس آیهی مزبور را تلاوت کرد .

شیخ حافظ امام ابوسالم محمد بن طلحه بن حسن بن محمد شافعی حلبی آتی الذکر که معاصر با محقق حلی و اعلام طبقه او بوده در کتاب مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول مینویسد نوف بکالی اظهار داشته نیازمندی بحضرت امیرالمؤمنین داشته باتفاق جناب بن زهیر و ربیع بن خثیم و همام بن عباد بن خثیم پسر برادر او بحضور آنحضرت عزیمت کردیم همام از پارسایان صاحب برنس بود

من و همراهان هنگامی شرفیاب حضور مبارک شدیم که آنحضرت میخواست بمسجد تشریف ببرد باتفاق آنجناب بطرف مسجد روان شدیم در راه بعدهای از متدینین رسیده که با یکدیگر مزاح میکردند و سخنان خنده آمیز میگفتند بمجردیکه آنحضرت را دیدند باشتاب تمام از جای برخاسته عرض سلام کردند . پرسید شما کیستید؟ عرضه داشتند عدهای از شیعیان شما . فرمود خوبست . سپس اظهار داشت هرگاه شما از شیعیان من هستید چگونه است نشان شیعه و زیور دوستان خود را در شما نمی بینم . نامبردگان از شرمندگی سر بزیر انداختند .

در اینموقع جناب و ربیع بعرض مبارک رسانیده نشان شیعه شما چیست؟ امیرالمؤمنین (ع) ساکت ماند .

اینهنگام همام که پارسائی کوشا بود بعرض رسانید سوگند بخدائیکه شما خاندان را گرامی داشته و بصفات شایانی اختصاص داده و از میان آفریدگان خود برگزیده البته ما را از صفت شیعیانتان اطلاع دهید امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود شیعیان ما آنها هستند که خدا را میشناسند و فرمان او را اطاعت میکنند مردمی با فضیلت اند و سخن براستی میگویند خوراکشان قوت لایموت و پوشاکشان متوسط با کمال تواضع در راه حرکت میکنند و

از فرمان خدا سرپیچی نمی نمایند در راه دیده از محرمات الهی میپوشند و گوش بعلم دین فرا میدهند.

امیرالمؤمنین (ع) بدین ترتیب هفتاد صفت از اوصاف مؤمنین را بیان کرده سپس فرمود اینان شیعیان ما و دوستان ما و از ما و با ما هستند. آه چقدر مشتاق دیدار آنهایم. در اینموقع همام فریادی کشیده غشوه کنان بروی زمین افتاد چون او را حرکت دادند دیدند از دنیا رفته. همام را غسل داد و ما باتفاق آنجناب بر جنازه وی نماز خوانده او را بخاک سپردیم.

مؤلف گوید خبر همام از جمله اخبار ارزنده است که بر شخص مؤمن عارف لازمست باندازه یک چشم بهم زدن از توجه بحقایق آن غفلت ننماید. و خبر مزبور از طریق شیعه از ابواب اصول کافی بسند ذیل نیز روایت شده است.

محمد بن جعفر عن محمد بن اسمعیل از عبدالله بن داهر از حسن بن یحیی از قثم بن ابی قتاده حرانی از عبدالله بن یونس از حضرت صادق (ع) روایت شده فرمود مردی بنام همام که پارسائی کوشا بود در آنموقع که آنحضرت بایراد خطبه اشتغال داشت از جای برخاست بعرض رسانید یا امیرالمؤمنین اوصاف مؤمن را آنچنان روشن بیان فرما که گویا او را از نزدیک مشاهده میکنیم.

فرمود ای همام. مؤمن همان انسان زیرک و هوشمندیست که چهره اش باز و دلش اندوهناکست سینهاش از هر چیز گشادتر و نفس اماره اش از هر چیزی ناتوان تر است از هر چه نابود شونده است دیگران را باز میدارد و بهر عمل پسندیده ای تشویق مینماید کینه ای بر کسی ندارد و با دیده حسادت به کسی نمی نگرد به دیگران چون حیوانات نمی پرد و بکسی ناسزا نمی گوید از مردم عیبجویی نمیکند و پشت سر کسی حرف نمیزند از خود نمائی احتراز مینماید و ریاکار نمیباشد اندوهش طولانی و همتش عالی است پیوسته خاموش است و همواره آرام و با وقار پیوسته بیاد حق است و همواره در گرفتاریها شکیبنا و از نعمتهای خدا سپاسگزارند اندوهشان در باطن است و از بینوائی اظهار ناراحتی نمی کنند زندگی را به سادگی برگزار میکنند و از نخوت و خودسازی برکنارند به پیمان خود وفا میکنند و کمتر آزارشان بدیگران میرسد سخن بدروغ نمی گویند و تهمت بکسی نمیزنند اگر بخندد دهانش از حد معمول گشاده تر نمیشود و اگر خشمناک شود شتاب نمیکند و درشتی نمینمایند خنده ی

او تبسم است و پرسش او بمنظور یادگیری و تعلم و اگر بکسی یا معلومی مراجعت نماید از راه تفہم است دانش بسیار است و بردباریش بی اندازہ بخیل نیست و شتابی درکار ندارد از کسی ناراحت نمیشود و حیرت زدگی و سرگشتگی در کار او نمیباشد در داوری راه ستمگری را نمی پیماید و از آنچه با خبر است جور نمیکند نفس او از سنگ سخت تر است تا آنجا کہ نزدیک بہ دوپست صفت از صفات مؤمن را شمرده و افزوده اگر باو ستم شود شکیبائی میورزد تا خدا از وی یاری کند از هرکسی کہ دوری میکند بجهت عداوت او ستمی اعتنائی او بدنیا داران و نزدیکی بدیگران بمنظور رحمت و بخشش است نہ دوریش از راه تکبر و خود خواهی است و نہ نزدیکیش بجهت خدعه و مکر او در اینگونه امور از نیکوکاران پیش از خود پیروی کرده و بہمین مناسبت ہم از پیشوایان نیکوکار پس از خود است .

امام صادق (ع) فرمود در اینموقع ہمام فریادی زد و بحالت غشوی روی زمین افتاد امیرالمؤمنین (ع) فرمود بخدا سوگند از حال او با خبر بودم و از چنین پیش آمدی ہراس داشتم . بدیہی است پندہائیکہ بنہایت درجہای از راستی و درستی میرسد ہمین حالت را در افراد بہ وجود میآورد .

یکی از حاضران کہ از مرگ ہمام متاثر شدہ بود اظهار داشت ہرگاہ بحال او آشنائی داشتید چرا باید چنین سخنان آتشینی ایراد فرمائید تا ہمام را از پای درآورید؟ فرمود بدیہی است ہرکسی عمری دارد کہ نمیتواند از آن درگذرد بنا براین سعی کن چنین سخنی کہ از گذرگاہ شیطان بوجود آمدہ بزبان نیاوری

مرحوم علامہ ملا محمد تقی مجلسی کہ عارفی کاشف و مؤید من عند اللہ است حدیث مزبور را بشرحی کہ بیرون از توصیف و تعریف است در رسالہی مخصوصی مزین ساختہ علاوہی بر او سایر شارحان و محشیان کتاب کافی حدیث مزبور را مورد دقت و توجہ قرار دادہ و بترجمہ و بہ تحشیہی آن پرداختہاند

رحلت ربیع بن خثیم را چنین نوشتہاند معظم لہ در کنار منزلش نشستہ بود سنگی بصورتش اصابت کرد ، شکست رخسار او را خونین کرد ربیع خون از چہرہ میزدود و میگفت ای ربیع از اصابت این سنگ استفادہ کن و آنرا وسیلہی موعظہی خود قرار دہ .

ربیع پس از آن بخانہ رفت و بیرون نیامد تا بنقل اکلیل المنہج حدود سال ۶۳

(سج) وفات یافت

از مختصر ذهبی نقل شده ربیع بن خثیم پیش از هفتاد هجری وفات یافته و مرقد او تا این زمان معروف و مزار است و گنبدی عالی بر مزار مرقد او بنیان شده و در یکفرسخی مشهد مولانا الرضا (ع) واقع شده .

ابوالقاسم قشیری در رساله‌ی صوفیه مینویسد پس از آنکه ربیع رحلت کرد بنیه به پدرش گفت ستونی که در خانه‌ی همسایه‌ی ما بود چه شد؟ پدرش گفت او اسطوانه‌ای نبود بلکه همسایه‌ی ما بود که از اول شب تا به آخر به نماز شب مشغول میشد و تو آنرا اسطوانه‌ی خیال کرده بودی .

مؤلف گوید معظم له غیر از ربیع بن خثیم است که بهمین عنوان در ابواب حکم طواف مریض کتاب تهذیب حدیثی بتوسط او از حضرت صادق (ع) روایت شده ربیع بن خراش از زهاد کوفه بوده تاریخ اخبار البشر وفات او را ضمن وقایع ۱۰۱ (قا) هجری نامبرده است .

و هرگاه احتمال بدهیم نامبرده‌ی فوق از نوادگان ربیع مزبور است بدون تردید پسر خراش با خواجه هیچ ارتباطی نخواهد داشت

(۱۰۹) رضی الدین رجب بن محمد بن رجب معروف بحافظ بررسی . بررسی در حله ساکن بود و اصل او از قریه‌ی برس است

فیروزآبادی در قاموس مینویسد برس دیهی است واقع میان حله و کوفه طریحی در مجمع البحرین ذیل حدیث احلی من ماء برس شیرین تر از آب برس) مینویسد برس به ضم باء و سکون راء و سین مهمله نام قریه‌ی معروفی است در عراق و منظور از آب برس آب فرات است زیرا دهکده‌ی برس در کنار شط فرات قرار گرفته .

از شرح کافی ملا خلیل قزوینی سابق الذکر استفاده میشود برس محل مستقلی نیست بلکه از اعمال محلی است که بین حله و کوفه واقع شده و کلمه‌ی مزبور را بکسر باء ضبط کرده چنانچه ضبط مزبور هم از قاموس استفاده میشود .

البته برس از اعمال بروسا که در این روزگار برسه مینامند نمیباشد . بروسا از بزرگترین شهرهای روم و تازه عهد به نصرانیت و ترسائی است زیرا منسوب باین شهر را مطابق با قانون صحیح بروسی باو او میگویند نه بررسی بدون واو .

حافظ بررسی از دانشمندان اواخر ماه هشتم یا اوائل سده‌ی نهم هجری و معاصر با

تفتازانی و سید شریف از علماء سنی و شیخ مقداد سیوری و ابن متوج بحرانی از فقہاء معروف شیعہ است

صاحب ریاض العلماء مینویسد حافظ بررسی در محل برس متولد شده و در حله میزیسته و فقیہی محدث و صوفی معروفست ، کتاب مشارق الانوار او معروفست و آثار دیگری نیز داشته که کفعمی از آنها نقل کرده از آنجمله مشارق الامان و لباب حقایق الایمانست این کتاب را در مازندران و جای دیگر دیده ام و غیر از کتاب مشارق الانوار و مختصر ترازانست و تاریخ تالیفش ۸۰۱ هجری است دیگری زیارت معروفی است که در کمال لطف و فصاحت بمنظور عرض ادب بمقام مقدس حضرت ولایت مدار امیرالمؤمنین (ع) انشاد کرده دیگری رسالہ اللعنه در این رسالہ اسرار اسماء و صفات و حروف و آیات را توضیح داده و دعوات مناسب و کلمات مربوط به آنها را ایراد نموده و هر نامی یا دعائی را که مناسب با هر ساعتی از شبانه روز بوده ذکر کرده و به اختلافات امور و احکام اشاره نموده دیگری الدر الثمین در این کتاب پانصد آیه از آیاتی که در شان امیرالمؤمنین نازل شده متذکر شده دیگری لوامع انوار التمجید و جوامع اسرار التوحید دیگری رسالہای در تفسیر سورہی اخلاص و رسالہی مختصری در انشاد توحید و صلوات بر پیغمبر اکرم (ص) و خاندان طاهرینش و کتابی در موالید و فضایل اهل بیت و کتابی در فضائل علی (ع) که ظاہرا غیر از مشارقست .

صاحب ریاض مینویسد استاد استناد در مقدمه بی بحار الانوار در آنجا که کتب شرایع و اخبار را که مدارک کتاب مذکورند نامبرده مینویسد کتاب مشارق الانوار الیقین تالیف حافظ رجب بررسی است و من بدانچه او تنها نقل کرده اعتمادی ندارم زیرا خالی از خبط و اشتباه و غلو نبوده و تنها به احادیثی از آندو کتاب توجه کرده ام که موافق با اصول معتبره باشد .

صاحب ریاض اظهار داشته خیال میکنم لفظ حافظ تخلص شعری او باشد نه حافظی که در اصطلاح قراء و محدثان و اهل تجوید بکار میرود .

و افزوده شیخ معاصر ما (شیخ حرعاملی) در امل الامل می نویسد شیخ رجب حافظ بررسی فاضلی محدث و شاعری منشی و ادیب بود و کتاب مشارق انوار الیقین فی حقایق اسرار امیرالمؤمنین (ع) و رسائلی در توحید و امثال آن از آثار اوست و در کتاب او افراطی دیده میشود و گاهی او را نسبت بغلو میدهند

حافظ رجب در همان کتاب اشعار ارزنده‌ای از خود ایراد کرده و مینویسد تالیف این کتاب پس از پانصد و هیجده سال از میلاد مسعود حضرت ولی عصر (ع) اتفاق افتاده. اشعار ذیل از آثار نظمی اوست:

| | |
|----------------------------|----------------------------|
| فرضی و نفلی و حدیثی انتم | و کل کلی منکم و عنکم |
| و انتم عندالصلوه قبلتی | اذا وقت عندکم ایمم |
| خیالکم نصب لعینی ابدا | و حکم فی خاطری مخیم |
| یا سادتی و قادتی اعتبارکم | بجفن عینی لثراها الثم |
| وقفا علی حدیثکم و مدحکم | جعلت عمری فاقبلوه و ارحموا |
| منوا علی الحافظ من افضالکم | و استنقذوه فی عندو انعموا |

واجب و مستحب و راز دل من شمائید و بالاخره تمام بستگیهای من از ناحیهی شما و بتوسط شماست قبله‌ی نماز من شمائید و چون در حضور شما قرار گیرم بشما اقتدا میکنم خیال شما همواره نصب‌العین منست و محبت شما در خاطر من ثابت و برقرار است ای سادات من و ای رهبران من خاک در نگاههای مقدسه شما توتیای دیدگان منست تمام روزگار خودم را وقف حدیث شما و ستایش از شما نموده‌ام اینک آرزو مندم خدمات مرا بپذیرید و مرا مورد رحمت و بخشایش خود قرار دهید منت گذارید بر حافظ و از افضال خود او را بهره‌مند گردانید و از گرفتاریهای فردا برهانید و از نعمتهای خود برخوردار گردانید.

از سروده‌های با حال اوست:

| | |
|---------------------------|---------------------|
| ایها اللائم دعنی | و استمع من وصف حالی |
| انا عبدلعلی المرت | ضی مولی الموالی |
| کلما از ددت مدیحا فی | ه قالوا لا تغالی |
| و اذا ابصرت فی الحـ | ق یقینا لا ابالی |
| ایهالله التی فی وصفها الـ | قول حلالی |
| کم الی کم ایها العـ | اذل اکثرت جدالی |
| یا عدولی فی غرامی | خلتی عنک و حالی |
| رح اذا ما کنت تابی | و اطرحتی و ضلالی |
| ان حبی لعلی المر | تضی عین الکمال |

و هو زادی فی معاد ی و معاذی فی مالی
و به اکملت دینی و به ختم مقالی

ایکسیکے مرا در ستایش از مراتب ولایت علی (ع) و اولاد طاہرین او سرزنش میکنی اینک اگر شایستگی داری و نطفہات حلالست وصف الحال مرا بشنو و بدانکہ من بندہ علی مرتضیٰ آقای ہمہ موالی عالم وجودم لیکن از آنجا کہ تو بدبختی بیش نیستی و جز ظواہر کتاب از حقیقت دیگری استفادہ نکرده ہرگاہ بمدیح او می افزایم میگوئی مواظب باش سخنی کہ بوی غلو از آن بمشام میرسد نگوئی لیکن من کہ خود را در آنچه ایراد میکنم ذیحق میدانم و اطمینان دارم قدم در جادہی غیر حقیقت نگذاردهام بہ گفتہہای پوشالی و بی اساس و سخنان مغرضانہی او اعتنائی نمیکنم و بلکہ از بوی عفن دہان او بینی خود را کہ دماغ جانم را متاثر میکند میگیرم .

آری علی همان آیہ اللہ العظمیٰ بزرگ مردی است کہ ہرچہ در مدح او بگویم بجا و درست گفتہام بدیہی است علی همان نشان الہی است کہ ہرچہ در ستایش او بگویم صحیح گفتہام تاکی و تا چند ای ملامت گر در مجادلہی با من میپردازی ای سرزنش کنندہ کہ مرا از عشق مولایم باز میداری دست از من بدار و مرا بعشق و حالم بگذار ہرگاہ تو از مدایح و حقایقی کہ بزبان مدح ایراد کردہام امتناع میورزی بہتر آنست از نزد من کہ چون پونمای بر کنار سوراخ توام خارج شوی و مرا کہ بخیال پوچ و نکبت زای تو در گمراہی قرار گرفتہام بگمراہی بگذاری با آنکہ من بہ یقین میدانم محبت علی مرتضیٰ عین کمال است و توشہی روز قیامت و پناہگاہ بیچارگی آنروز من است دینم را با محبت او بسرحد کمال میرسانم کہ الیوم اکملت لکم دینکم و سرانجام خود را بعنایت و علاقمندی باو بی پایان میبرم و سخنم را خاتمہ میدہم ، انتہی .

سید نعماللہ جزائری اشعار زیر را از نامبرده در مدح حضرت امیرالمؤمنین (ع) ایراد کردہ .

| | |
|---------------------------|------------------------|
| العقل نور و انت معنہ | والکون سر و انت مبداء |
| والخلق فی جمعہم اذا جمعوا | الکل عبد و انت مولاه |
| انت الولی الذی مناقبہ | مالعلاہ فی الخلق اشباہ |
| یا ایاللہ فی العبادو یا | سر الذی لا الہ الا هو |

فقال قوم بانه بشر وقال قوم لا بل هو الله
يا صاحب الحشروالمعادو من مولاة حكم العباد و لاه
يا قاسم النار والجنان غدا انت ملا ذالراجي و ملجاء
كيف يخاف البرسي حرلظي و انت عندالحساب غوثاه
لا يخشي النار عبد حيدره از ليس في النار من تولاه

خرد نور است و تو معنا و حقیقت آنی عالم وجود راز نهفتنی است و تو کاشف آن رازی، همه موجودات بنده اند و تو آقای آنهایی تو آن بزرگوار و ولایتمداری هستی که در مناقب منحصر بفردی و در میان مردم نظیری نداری. ای آیت خدا در میان بندگان و ای راز سر بمهر لاله‌الاهو عده‌ای گفتند علی بشر است و جمعی گفتند نه چنین است بلکه او خداست، ای صاحب حشر و معاد و ای کسیکه خدا داوری روز قیامت را بعهده‌ی او برقرار کرده، ای کسیکه اختیار بهشت و جهنم فردای قیامت در دست توست، تو پناه امیدواران و ملجاء بیچارگانی، شکفت است که هرگاه بررسی از آتش دوزخ هراسان باشد بلکه او هیچگاه از شعله دوزخ نمی‌هراسد زیرا میداند تو فریادرس حساب او هستی بنده‌ی حیدر از آتش جهنم نمیترسد زیرا دوست علی در جهنم قرار نمیگیرد.

مؤلف گوید: حافظ بررسی استوانه‌های غالین را استوار کرد و آئین بدعت‌گذاران را تازه نمود و از محور شریعت خارج شد و بیپایه‌های غلوکنندگان بالا رفت و به محال غیر مشروع رسید و بزرگان دین را باشتباه نسبت داد و مخالفان فقهاء و مجتهدان را تزکیه کرد و خطابات مشابیه با گفتار مغیریه ایراد نمود و در امور تکالیف عظیمه سهل‌انگاری نمود و این در خطرناک را به روی عوام مردم گشود و وانمود کرد دوستان اهل بیت به هیچگونه جرم و جنایتی معاقب نمیباشند و مسئولیت ندارند و تاویلات بی‌دلیل را در مذهب رواج داد و هرکس در آثار او اندک دقتی بنماید خواهد فهمید بسی از احکام را تاویل کرده و لباس دیگری بر اندام آنها پوشانیده است.

لیکن از آنجا که حافظ بررسی سراپای دل خود را متوجه باهل بیت عصمت نموده و محبت آنها را حاکم بر ذراری وجود خود نموده و بتقلید کورکورانه‌ی از مشایخ اکتفا ننموده تا هرچه را آنها ابراز داشته بپذیرد و از حقیقت آنها خبردار نشود و چون بت پرستان از پیشینیان خود پیروی نماید. محتمل است مشارالیه راه نجاتی داشته باشد.

ممکن است ایجاد این فتنه از آنروز شد که راویان تفسیر امام آنرا روایت کردند یا از آنموقع بود که تفسیر فرات بن ابراهیم شیوع پیدا نمود یا از آنهنگام بود که تفصیل فارس بن حاتم قزوینی صوفی در دست مردم قرار گرفت یا از آنوقت بود که اخبار مفضل بن عمر و جابر جعفی انتشار یافت یا از آنزمان بود که پارهای از این قسمت در بصائر صفار و مجالس شیخ و کشف الغمه و خرایج راوندی و فضائل ابن شاذان و فرزندش و امثال اینها از کتب مناقب عربی و پارسی و تفسیرهای غالبین و اخباریها وجود پیدا کرد و ممکن است نخستین کسیکه باینگونه خطابیات دلنشین عوام پسند اقدام نمود افرادی نظیر ابوالحسین بطریق در کتاب عمده و خصایص و سید رضی و ابن طاوس و برخی از فضلاء بحرین و قم در برخی از کتب خود بوده باشند.

پس از آنکه دیگران قدم جای قدم نامبردگان گذارده و بالطبع متمایل برویه و آثار آنان گردیدند نوازندگی دیگری ساز کرده و پردهی عصمت را دریده و وضع تازمائی بوجود آورده و دامن عار بالا زده و علیه فقهاء شیعه قیام کرده و از سنتهای شریعت جلوگیری نموده تا نوبت بصاحب ترجمه رسیده و کتبی چند بوجود آورده و درهائی را بروی خوانندگان گشوده و کشف حجاب از چهرهی سخنان نموده و اصحابی را در مکتب خود تربیت کرده و پیروانشان را کشفیه نامیده و چنان وانموده کرد که از رازهای مخفی عالم و احکام باخبرند و پیرو و پیرو ایشان که از تاویلات آنها استفاده کرده و در این اواخر ظهور نموده اند و به درجات کورتر از غالیهای روزگار صدوق و اعلام طبقه‌ی او در قم بوده و فقهاء را مقصر میدانستمانند بنام شیخیه و پشت سریه شهرت یافتند اینعه از پیروان شیخ احمد احسائی سابق الذکراند و نامبردگان را بدین جهت پشت سریه مینامیدند که نامبرده در حائرشریف حسینی با پیروان خود پشت سر مبارک نماز میخوانده لیکن مخالفان او طرف بالا سرمبارک باقامه‌ی جماعت میپرداختند و آنها را بالا سریه می‌نامیدند.

کم کم مکتب مزبور از طرف بیگانگان تقویت شد تا به ادعای بابیت و نیابت خاصماز طرف حضرت حجه بن الحسن صاحب العصر و الزمان منجر شده و بالاخره بیچارهای از همه جا مانده دم از تحدی زد و کتابی را که با کلمات زشت و ناهنجار و گفتار دروغی که بیکدیگر بافته بود بجای صحیفه قرآن انتشار داد و از مجتهدان بزرگوار درخواست کرد تا هرگاه بتوانند مانند آنرا انشاد نمایند در همین اوقات بزرگان دین در حضور حاضران با وی به

مجادله پرداختند و سخنان او را که بلاشک بر پایه‌ی شیطنت برقرار بود و دم از دین ساختگی جدیدی میزد عاقل و باطل ساختند و ما بقدر توانائی در اطفاء این نائره پرداختیم تا سرانجام بفرمان سلطان وقت او را باتفاق یکی از همراهانش در تبریز بدار آویختند و جسدش را پیش سگان انداختند

در عین حال باز هم عده در انتظار فرصت بوده تا موقعی را بدست آورده و به اضلال مردم بیچاره پردازند و فتنه‌ی دجال را آشکار کنند چنانچه گروهی پس از آنکه حلاج را کشتند و جسدش را سوزانیدند و خاکسترش را در دجله بغداد ریختند باز در انتظار ظهور و بروز حلاج لجلج بودند .

و ما با آنکه مناسبتی نداشت بنام باب و امثال او اشاره نمائیم در عین حال برای آنکه مردم بامثال این یاوه‌گویان مبتلا نشوند و از سرانجام آنها عبرت بگیرند و مخصوصاً از فتنه‌های آخرالزمان بترسند بنام آنها پرداختیم و مردم را خواندن به احادیث اهل بیت که از فتن آخرالزمان و مدعیان باطل اطلاع میدهند تشویق میکنیم .

ویژه احادیثی که مردم را از مفوضه و غلات تحریض میکند سوق میدهیم زیرا در آنها وارد شده اینعده زیان آورتر از ناصبیان کافرند و بالاخره نظر ما باینست تا مسلمانان همج رعاع نباشند و بهر بادی که میوزد نلغزند و بفرموده‌ی اعلام دین عمل به ارکان نمایند و به اقرار بلسان و اعتقاد بجنان اکتفا نکنند .

صاحب کافی بسند صحیح از جابر بن یزید جعفری از ابوجعفر باقر (ع) روایت کرده آنحضرت خطاب بوی فرمود ای جابر ، دوستی ما خانواده کافی برای ثبوت تشیع نیست سوگند بخدا شیعیان ما آنهایند که از مخالفت فرمانهای خدا بهراسند و از وی اطاعت نمایند بنابراین از خدا بپرهیزید و بدستور او عمل کنید زیرا هیچکسی با خدا قرابت و خویشاوندی ندارد محبوبترین بندگان در پیشگاه خدا پرهیزکارترین ایشان و مطیعترین آنهاست .

ای جابر . سوگند بخدا جز از پرهیزکاری عمل دیگری مایهی تقرب بخدا نمیباشد ما همراه خود برائت از آتش نداریم ولی ما کسی است که مطیع خدا باشد و دشمن ما کسی است که نافرمانی از خدا کند وصول بولایت ما منحصر به پرهیزکاری و عملست .

مردی بحضرت صادق (ع) عرض کرد همانا عده‌ای از شیعیان شما مرتکب بزهکاری

میشوند و میگویند ما به پیشوایان خود امیدواریم . فرمود اینان دروغ می‌گویند شیعه‌ی ما نیستند زیرا هرکسی که آرزومند بچیز است برای وصول بدان کار میکند و زحمت می‌کشد سوگند بخدا شیعیان ما از شما مردم آنها هستند که از خدا بپرهیزند ، انتهى .

حسن خطیب قاری از فضلاء سبزوار بوده و در مشهد مقدس رضوی (ع) اقامت داشته نامبرده مشارق حافظ برسی را شرح کرده لیکن آنچنانکه باید از عهده برنیامده و مقصود مؤلف را متوجه نبوده .

مجملاً شرح نامبرده نزدیک به سی هزار بیت بوده و در محال متناسبی از اشعار مؤلف استفاده کرده و این شرح را بامر شاه سلیمان صفوی بزبان فارسی تالیف کرده لیکن از شرح اسرار اعداد و حروف که اصول قواعد این فن است خودداری کرده و از اسقاط شرح مزبور معلوم میشود نامبرده آنچنانکه باید به حق آن اقدام ننموده و از آثار او رساله‌ایست که در آن خطبه‌های تازی و پارسی را گرد آورده و نیز شرحی بر روایت حدوث اسماء که در کافی روایت شده نوشته و امثال اینها از آثار دیگر او و من تا بحال بتاریخ وفات خطیب و همچنین تاریخ وفات حافظ برسی دست پیدا نکرده‌ام .

آری بطوریکه برخی از موثقان اظهار داشته مرقد مطهر او در قصبه‌ی اردستان در وسط باغی واقع شده است

(علی) ابوالحسن رزین بن معویه بن عمار عبدیری امام الحرمین سرقسطی . سرقسط بفتح سین و راء و سکون قاف و سین مضمومه نام یکی از شهرهای اندلس است که پیش از این در باب احمدین بفهرست آنها اشاره کردیم .

عبدیری کتابهای صحاح ست را که موطن تالیف مالک بن انس اصبحی و صحیح مسلم و بخاری و سنن ابوداود سیستانی و صحیح ترمذی و نسخه‌ی بزرگی از صحیح نسائی باشد در کتابی جمع کرده و من تا بحال بنوادراخبار عبدیری دست پیدا نکرده‌ام

آری بنقل از صاحب جامع الاصول ذیل ترجمه‌ی حدیث مشهور ابوهریره که خدا یمتعال در آغاز هر صد سالی شخصی را برمی‌انگیزاند و توفیق میدهد تا احکام دین او را تجدید و تازه نماید .

پس از آنکه عدای از مروجین سده‌ی چهارم را نامبرده مینویسد از فقهاء قرن پنجم امام ابوحامد غزالی و از محدثان عبدیری و از قراء قلانسی همگی از معاریف اسلامند .

(اعلی) نجم‌الائمه رضی معروف بشارح رضی، سیوطی مینویسد نامبرده پیشوائی است مشهور کافیه ابن حاجب را شرح کرده و این شرح بی نظیری است که مانند آن تالیف نشده و بلکه از نظر جمع و تحقیق و حسن تعلیل در کتب نحو سابقه ندارد. خواهندگان نحو شرح مزبور را همواره دست بدست در میان خود مورد استفاده قرار میدهند و باصطلاح.

میکشندش چو سبو دوش بدوش میبرندش چو قدح دست بدست و مشایخ روزگار آنرا تلقی بقبول کرده و تحقیقات آنرا در کتب خود ایراد کرده و بتدریس آن پرداخته‌اند و بحثهای زیادی که با نحوینها داشته در آنجا متعرض شده و خود در اصول نحو آراء منحصر بفردی داشته که در شرح مزبور ایراد نموده. سیوطی پس از این نوشته لقبش نجم‌الائمه است از نام او و ترجمه‌ی حالش اطلاعی ندارم جز اینکه سال ۶۸۳ هجری از تالیف شرح مزبور آسوده شده و دوست مورخ ما شمس‌الدین بن عزم در مکه مکرمه با تردیدی که از ماست وفات او را ششصد و هشتاد و چهار یا ۸۶ هجری (فدو) ایراد نمود و از آثار او شرح شافیه است.

مؤلف گوید از سیوطی که عالم متتبع و ماهریست شگفت است که تا این اندازه در شرح حال رضی اهمال کرده تا بحدیکه بنویسد از اسم و ترجمه‌ی او اطلاعی بدست نیاوردم آری ناچار اهمال نامبرده را باید بدین معنی حمل کرد که چون شارح رضی شیعه و از دانشمندان اثنی عشریه بوده نامبرده نخواستہ بحد کمال احوال او را بنویسد و باختصار قناعت کرده آری شارح رضی یکی از نوادر روزگار و اعاجیب دنیای غدار است شارح رضی بزرگی است که شایسته است پارسیان با وجود او به تازیان ببالند ویژه گروه شیعه امامیه با شخصیت او بسایر فرق اسلامی مباحث نمایند نام و نسب شارح رضی بدین شرح است رضی الدین محمد بن حسن استرآبادی معظم‌له از مردم استرآباد است که یکی از شهرهای بزرگ طبرستانست که بین ری و خراسان اتفاق افتاده و گروه بسیاری از اعیان علماء ما از آنجا ظهور کرده‌اند.

شارح رضی در نجف اشرف ساکن بود و شرح کافیه‌اش را در آنروزه مبارکه به اتمام رسانید و در خطبه آنکتاب مینویسد هرگونه سخن شایسته و تحقیق مهمی که در اختیار خوانندگان و پژوهندگان واقع میشود از برکات حضرت مقدسه و افادات سیدنا امیرالمؤمنین است

شرح مزبور کتابی تازه و لطیفی است که از کلیه کتب مؤلفه‌ی در نحو که بقلم شیعه و سنی بنگارش درآمده برتر است و تحقیقات و دقت‌های ارزنده‌ای که از اندیشه‌توانای شارح مزبور سرچشمه گرفته در آن بسیار بکار رفته، شرح مزبور مشتمل بر سی هزار بیت است و دوست و دشمن از شرح وی تعریف کرده (فضل آنست که دشمن بگواهیش آید) آری عبارات نمکین دیگران و سلیقه تصنیف و تالیف موضوع دیگرست و کسانیکه تصریح خالد ازهری و شرح جامی و شرح تسهیل دمامینی و حاشیه مغنی نقی‌الدین شمنی و مغنی و سایر آثار ابن مالک و امثال آنها را مطالعه کرده باشند بحقیقت موضوع پی خواهند برد.

از آثار او شرح شافیه ابن حاجب در صرف و شرح بر مقدمه‌ی همان کتاب در فن خط است که هر دو در یکمجلد که نزدیک بده هزاربیت است تالیف کرده.

نسخه‌ای از اینکتاب که به تصحیح فاضل هندی رسیده در نزد ما موجود است فاضل معظم‌له در پشت کتاب مزبور از داشتن و اطلاع یافتن بر آن اظهار خرسندی کرده و مرقوم داشته سپاس خدا را که این ستاره درخشان بلکه ماه فروزان را در اقلیم اختیار من طالع فرمود.

و در محل دیگر از آنکتاب نوشته شرح شافیه از آثار شیخ رضی مرضی نجم‌المله‌والدین استرآبادی است یعنی همان بزرگواری که گوهرهای گفتار او از ستارگان آسمان درخشانتر و از آب ضلال روانترند هرگاه لب بسخن می‌گشود پرچم اندیشه متفکران باهتزاز درمی‌آمد و چون حدیث میگفت گوشه‌های خردمندان آماده‌ی استماع میشدند او در میان پیشوایان علم و ادب شهریاری مطاع و فرمانروای کلیه اراضی و بقاع بود و دانش پژوهان نحو و صرف کتب او را نهایت آمال خود قرار داده و با توجه کاملی بدان آرزومند بوده در عین حال بطوریکه برخی از اعظم اظهار داشته‌اند شرح شافیه‌اش آن اندازه مورد توجه قرار نگرفته تنها دانش پژوهان بمطالب صرفی آن متوجه‌اند.

صاحب امل‌الامل نامبرده را چنین نوشته شیخ رضی‌الدین محمد بن حسن استرآبادی فاضلی عالم و محقق مدقق بوده کتبی تالیف کرده از جمله شرح قصائد ابن ابی‌الحدید که هفت قصیده‌ی مشهور است در فضائل مولی علی (ع) و امثال اینها و بطوریکه قاضی نور الله در مجالس اظهار داشته سال ۶۸۶ هجری وفات یافته.

مؤلف گوید چنانچه در شرح احوال سید شریف خواهیم نگاشت نامبرده نخستین

دانشمندیست که شیخ رضی را بلقب نجم‌الائمہ ملقب داشته و پس از او دانشمندان دیگر به پیروی از سید عموما او را بدان لقب شناخته‌اند .

مؤلف گوید شرح حال آقارضی‌الدین قزوینی صاحب کتاب لسان‌الخواص و امثال‌آنرا پس از این در اواخر بخش اول از محمدین خواهیم نگاشت .
ابوعبداللہ محمد بن علی بن یوسف انصاری شاطبی از کسانی است که به رضی‌الدین شهرت دارد .

صاحب بغیہ از تاریخ ذہبی نقل کرده نامبرده در فن لغت پیشوای عصر خود بوده و در قاهرہ بمقام صدارت رسیده و مرجع دانشمندان و پژوهندگان بوده سال ۶۰۱ هجری (اخ) در بلنسیہ متولد شدہ از ابوالحسن بن مقیر و بہاربن جمیزی روایت‌میکردہ و در علوم قرآن دارای اسناد عالی بودہ ، ابوحیان والمزی و قطب حلبی و دیگران از وی روایت‌میکردہ او میگفت اطلاعاتم دربارہی لغت بدوگونہ است یکی آنکہ از معانی لغات و شواہد آنہا باخبرم دیگر آنکہ میدانم چگونه بلغت مورد توجہ گویا باشم .

رضی‌الدین حواشی بر صحاح جوہری داشت و در روز جمعہ بیست و دوم جمادی‌الاولی سال ۶۸۴ هجری (فخد) در قاهرہ وفات یافت
ابوحیان در سوگ او گفتہ:

راح الرضی الی روح و ریحان فلیہنہ ان غدا جار الرضوان
وافی الجنان فوا فاہا مزخرفہ یحفہا الاہل من حور و ولدان
رضی بہ طرف آسایش و راحتی جاوید خرامید و از آنجا کہ وی ہمسایہ رضوانست باید
باو تبریک گفت آری رضی ہنگامی وارد بہشت شد کہ جنت عدن خود را بہ انواع زینتہا
آراستہ و حور و غلمان اطراف او را فرا گرفتند ، و نیز سراج وراق در رثاء او گفتہ:

سقی ارضابہا قبر الرضی حیا الوسمی یردف بالولی
فقد ترک الغریب غریب دار و اذکرہ بعقد الاصمعی
و احکم محکم بلجام حزن لفقد الفارس البطل الکمی
و لما اعتل قالوا اعتل ایضا لشکواہ صحاح الجوهری
و جاری کل عین قد بکتہ کتاب العین بالدمع الروی
لشیخ السبع ابین ما رواہ وصال کصولہ السبع الجری

فحزن الشاطبيه ليس يخفى من العنوان عن فهم الغبي
و في علم الحديث لها جهاد به يتلو اجتهاد البيهقي
و في الانساب لا يخفى عليه دعاء من صحيح اودعي
لوادرك عصره الكلبى ولى و هرول خوف ليت هزبرى

خدا سیراب کند سرزمینی را که در آنجا قبر رضی واقع شده آری زنده گرداند آنجا را به باران اول بهاری که در تعقیب آن باران دومین میبارد از غریبی یاد میکنم و بانگشت ادیبانه اصمعی او را بحساب میآورم که از خانه‌ی خود دور افتاده و بخاطر او خود را بلجام اندوه استوار میدارم و از فقدان سواره‌ی دلاور سوگوارم و میدانم چون ناتوان شد گفتند صحاح جوهری علیل گردید و بمجردیکه کتاب العین خلیل در سوگ او گریست همه چشمها بر او گریستند و شاطبه بر او اندوهناک شد نه تنها در لغت مهارت داشت در فن حدیث هم به مسند اجتهاد برقرار بود چنانچه اجتهاد بیهقی تالی او بود در انساب نیز به صحیح و سقیم آنها کاملا متوجه بود هرگاه کلبی روزگار او دریافته بود همچنانکه از شیر نر گریزانند از وی میگریخت

ابوبکر بن عمر بن علی بن سالم امام رضی الدین قسطنطنی نحوی شافعی صاحب بغیه از صلاح صفدی نقل کرده نامبرده سال ۶۰۷ هجری (خز) متولد شده و در قدس نشو و نما کرده و فن عربیت را از ابن معط و ابن حاجب فرا گرفته و با دختر ابن معط ازدواج کرده و از بزرگان پیشوایان فن عربیت قاهره بوده و علم حدیث را از ابن عوف زهری و گروهی دیگر استفاده کرده و در فقه و حدیث مهارت کامل داشته .

رضی الدین آدمی نیکوکار و دیندار و فروتن و پارسا و ساکت بود از عده‌ی بسیاری استفاده کرد و آخر عمر نابینا گردید و سال ۶۹۵ هجری (خصه) وفات یافت .

سیوطی پس از این اظهار داشته ابوحنیان از شاگردان او بوده و او را با قصیده بلند بالائی تمجید کرده و در کتاب النصار نوشته رضی الدین کتاب سیویه را از ابن ابوالفضل مرسی استفاده کرده .

مؤلف گوید گاهی در کتابهای عربی ، حسن بن محمد صاغانی حنفی سابق الذکر را بلقب رضی ملقب میدارند .

و گاهی امام علامه ابوالبقاء محمد بن ابراهیم بن یوسف را که بمناسبت ابن المنلا

مصنف شرح مغنی و امثال آن نام بردیم بدان لقب خوانده‌اند و خود ابن منلا در شرح مزبور از وی به شیخناالرضی و صاحب قطعه تعبیر کرده .

((باب))

در این باب بشرح احوال فقهاء شیعه که با حرف زاء شروع می‌شود میپردازیم (۱۱۲) ملا محمد زمان فرزند ملا کلبعلی تبریزی محمد زمان از بزرگان شاگردان ملامحمد باقر مجلسی و آقا حسین خوانساری و شیخ جعفر قاضی بوده و در اصفهان میزیسته و آثار چندی داشته از جمله شرح زبده‌الاصول ، دیگری الچنته که کتاب کشکول و مشتمل بر فوائد متفرقه است دیگری فرائدالفوائد در احوال مدارس و مساجد .

اینکتاب را در آنروزگار که در مدرسه‌ی شیخ لطف‌الله واقع در جانب شرقی میدان شاه اصفهان به تحصیل میپرداخته تالیف کرده و همانوقت نظارت مدرسه‌ی مذکور از طرف سلطان‌عصر بعهدی وی برقرار بوده ملا محمد زمان در اینکتاب بی‌نهایت از مدرسه‌ی مزبور تجلیل کرده و به پارهای از برکات آنمدرسه که به تجربه رسیده و تاثیرات ارزنده‌ی آن که شامل حال طلاب آن گردیده اشاره نموده و ضمناً بنام عده‌ای از اکابر که از برکات آن مدرسه مبارکه بدرجات عالی‌ی علم و زهد و کمال ارتقاء یافته‌اند متوجه گردیده از جمله :

مولانا محقق خوانساری که پیش از این نامبرده شده ، مولانا شمس‌الدین گیلانی حکیم صاحب حاشیه شرح حکمه‌العین و حاشیه خفری و حاشیه قدیم و امثال اینها .

ملاحسن گیلانی پیش از این بنام او ذیل احوال فرزندش آقا حسین که دانی جد امجد ماست که در باب جیم سبق ذکر یافته اشاره نمودیم .

ملا محمد زمان مینویسد ملاحسن در روزگار خودش در فضیلت و تقوی بی‌نظیر بوده است .

ملا مراد تفریسی صاحب حاشیه فقیه و مختلف و امثال اینها و سید جلیل امیر سید حسین عاملی سابق‌الذکر صاحب تصانیف جلیله از قبیل رساله‌ی جمعه و امثال اینها و ملا علیقلی خلخالی ادیب ماهر

ملا رجبعلی تبریزی از او به زبده‌المحققین واسوه‌السالکین تعبیر کرده و امیرقوام الدین تهرانی شاگرد نامبرده و صاحب کتاب عین‌الحکمه و ملا موسی طبسی از او به عمده الزهاد تعبیر نموده .

حاج محمد مؤمن فرزند نامبرده و صاحب کتاب مناہج العرفان . مؤلف نوشته نامبرده از اجلاء عرفاء متاخرین است و کتاب مزبورش در دو مجلد بزرگ تالیف شده و در مراتب تصوف و طریقہی ارباب سلوک است کہ مانند آن نوشته نشده ، نسخہای از آن نزد ما موجود است و ما در این کتاب بمناسباتی مطالبی از آن نقل میکنیم .

وامیر اسماعیل حسینی خاتون آبادی صاحب تکیہ معروفہ در تخت پولاد اصفہان و فرزند علامہ اشامیر محمد باقر سلمہ اللہ کہ رئیس فضلاء زمانست و من اکنون در حجرہ او ساکنم

از آنجملہ ملا محمد صالح استرآبادی و ملا چلیپی موصلی و ملا محمد حسین بروجردی و ملا سعدی رشتی و ملا محمد علی طهرانی و امثال ایشان کہ ہرگاہ بخوہم ہمہی آنها را نام ببرم کلام بدرازا خواہد کشید .

ملا ابوالقاسم بن محمد ربیع جرفادقانی (گلپایگانی) .

مؤلف گوید بطوریکہ از گذشتگان خود بخاطر دارم نامبرده یکی از همان فضلائست کہ از برکات آن مدرسہ مبارکہ بمراتب عالیہ ارتقا یافته و او فاضلی است محقق و متکلمی حکیم و فقیہی بارع و ادیب ، تالیفات بسیاری در حکمت و کلام و فقہ و اصول و حواشی و تعلیقات ارزندہای بر عدہای از کتابہای معقول و منقول دارد .

کتاب شرح قوشچی بر تجرید را کہ بخط زیبای خود نوشته و از آغاز تا انجام آنرا بہ حواشی خود مزین نمودہ در نزد ما موجود است .

علامہ مجلسی در مجلد آخر بحارالانوار صورہ اجازہی او را کہ بہ ملا مہر علی جرفادقانی دادہ ایراد کردہ و اولاً در آن اجازہ از سید امیر قاسم حسینی حسینی قہپائی (۵۶) روایت کردہ پس از آن از ملا محمد تقی مجلسی و افزودہ حفظہ اللہ تعالی عن طوارق الحدیث الی یوم الدین .

مؤلف گوید ممکن است مشارالیہ شاگرد ہر دو باشد . صاحب ریاض العلماء از او نیز نامبرده است .

مؤلف گوید ہنوز ریشہ علم و فضیلت تا باین زمان از خاندان نجباء و برجستگان او کہ پیشوایان امور دین خدایند منقطع نشدہ و در محل جرفادقان بہ نشر احکام الہی میپردازند و برخی از پدران گذشتہ ما با خاندان او خویشاوندی دارند و از اینراہ پیوند

پسر خالگی میان ما و آنها تا بحال برقرار است .

مؤلف در پایان ترجمہ مینویسد ما در این کتاب بہ مقتضای وقت و با تناسب مقام گاہی اوقات از کتاب فرائد ملا محمد زمان مطالبی را ایراد میکنیم و نوادر تازہ و فوائد بی اندازہ در آن موجود است .

(۱۱۳) زین الدین بن علی بن احمد بن محمد بن علی بن جمال الدین بن تقی بن صالح بن مشرف جبعی عاملی شامی مشہور بہ شہید ثانی .

تا بحال کہ سنین ہجرت در حدود ہزار و دوست و شصت و سہ ہجریست ہیچیک از اجلہ دانشمندان بجلالت قدر او نرسیدہ و سعی صدر و عظمت شان او را نداشتہ و برفعت مکان و فہم و فراست و متانت عزم و حسن سلیقہی او نائل نگردیدہ و برویہی مستقیم و نظم تحصیل او ارتقا نیافتہ و چون او از کثرت اساتید بہرہ مند نشدہ و برسائی طبع و شیوائی بیان و معنویت کلام دست نیافتہ و از تمامیت تصنیفات و تالیفات برخوردار نگردیدہ اند . و میتوان گفت در تخلق باخلاق اللہ تالی تلو معصوم بودہ قدس اللہ روحہ شگفت اینجاست کہ شہید ثانی بمنزلہ نقطہ ایست کہ دائرہ معارف و علوم در محور او در گردش است و او مرکزیت کہ کرات فضائل ارباب فضیلت و دانش چون ستارگانی ہستند کہ بہ او می پیوندند و از کمال درخشندگی او نور و صفا در خود بوجود می آورند و کلیہی نیاکان شگاہی او کہ در ضمن نسبش نامبردیم از فضلاء مشہور روزگار خود بودہ و فرزندان و نوادگان با شخصیت او ہمہ از پیشوایان و رہبران دین و دانش بودہ و ہنوز ہم نعمت علم و دانش در خاندان او باقی و برقرار است .

و ما پیش از این ذیل احوال فرزند ارجمندش شیخ حسن صاحب معالم بہ برخی از از آنها اشارہ کردیم و پس از این بخواست خدا ذیل ترجمہی نوادہ اش شیخ محمد بہ باقیماندگان اشارہ خواهیم کرد .

و در صدق ادعای ما ہمین بس کہ کلیہی سلسلہ شہید ثانی در ہر پایہ از قدر و منزلت کہ باشند بنام او مشہورند و بہ ابوت و بنوت او میبالند و از اینراہ کسب شخصیت میکنند .

شیخ نورالدین علی بن احمد معروف بہ ابن حجہ یا ابن حاجہ پدر معظم لہ از بزرگان دانشمندان عصر خود بودہ .

شہید در آغاز کار بخشی از کتب عربیہ و فقہ را نزد او خواندہ بطوریکہ ماظہار شدہ پدرش قرار گذارده بود بہر اندازہ کہ محفوظات علمی بدست آورد دراہم چندی با وجائزہ دہد .

و همچنین دو جد فاضلش جمال الدین و تقی و جد اعلایش شیخ صالح بن مشرف طاووسی عاملی کہ از شاگردان علامہ حلی است از افاضل اتقیا بودہ اند
شیخ عبدالنبی بن علی بن احمد نباطی برادر شہید ثانی است کہ ادیبی ماهر و سرایندهای بزرگ و فقیہی کامل بودہ .

صاحب امل الامل او را بفقاہت و فضل و عبادت و نیکوکاری و ورع و پرهیزکاری و ادب و سرایندگی ستودہ و افزودہ فرزندش شیخ حسن از وی روایت میکرده و خود او از برادرش شہید ثانی و شیخ علی بن عبدالعالی میسی روایت داشته و ما اینجملہ را از جماعتی از بزرگان از قبیل سید محمد بن محمد عینائی پسر دختر شیخ حسن مذکور شنیدہ ایم و برخی از بنی اعمام او کہ از دانشمندان بودہ اند در امل نام بردہ شدہ اند .

سید حسن بن سید جعفر موسوی کرکی عاملی سابق الذکر صاحب کتاب محجہ البیضاء و امثال آن یکی از اساتید بزرگوار و مشایخ اجلاء شہید ثانی است کہ بفرمودہی خود شہید قواعد کلامیہ میثم بحرانی و تہذیب الاصول و عمدہ الجلیہی اصول الفقہ را کہ از آثار سید معظم بودہ و کافیہ نحو امثال آنها را از محضرش استفادہ کردہ .

شیخ علی بن عبدالعالی میسی شوہر خالہ شہید و پدر زن بزرگ شہید و نخستین استاد روایتی معظم لہ است .

این بزرگوار غیر از محقق کرکی شیخ علی ملقب بہ محقق ثانی آتی الترجمہ است شہید ثانی در سن چہارده سالگی سنہ ۹۲۵ ہجری پس از درگذشت پدرش بہ منظور استفادہی از او بہ دہکدہی میس رفتہ و تا اواخر سال ۹۳۳ یعنی مدت ہشت سال در آنجا بودہ و کتاب شرایع و ارشاد و بیشتر از کتاب قواعد را در محضر او خواندہ پس از آن بہ کرک نوح رفتہ و بخشی از فنون علمیہ را از سید حسن کرکی سابق الذکر استفادہ کردہ .

پس از آن در اواسط سال ۹۳۴ بہ جبع کہ محل اصلیش بودہ بازگشتہ و در آنجا تا سال ۹۳۷ ہجری بہ مطالعہ و مذاکرہ سرگرم بودہ سپس بدمشق مهاجرت کردہ و در آنجا بہ درس شمس الدین محمد بن مکی حاضر میشدہ و مراتب طب و حکمت و ہیئت را از او استفادہ

میکرده و کتابهای موجز نفیسی و غایمالقصدفی معرفہ الفصد کہ از آثار او بوده و فصول فرغانی در ہیئت و بخشی از حکمالاشراق سہروردی را نزد او خواندہ
در ہمین اوقات شاطبیہ را کہ در علم قرائت است و همچنین تمام قرآن کریم را مطابق با قرائت نافع وابن کثیر و ابو عمرو و عاصم از شیخ احمد بن جابر () استفادہ کردہ است .

بعد از آن سال ۹۳۸ ہجری بہ جبع مراجعت کردہ و در آنجا تا سال ۹۴۱ ہجری بودہ و آغاز سال ۹۴۲ بطرف مصر حرکت کردہ و در نظر داشتہ تا کمالات دیگر را کہ ممکن است در آنسرزمین تحصیل نماید .

شہید ثانی در این سفرها با گروہ بسیاری از طبقات مختلف اعلام ملاقات کردہ ذیلا بنام عدہای از آنها اشارہ میشود :

شیخ شمسالدین بن طولون دمشقی حنفی . شہید ثانی بخشی از صحیحین را در مدرسہ سلیمیہ صالحیہ نزد او خواندہ و در ماہ ربیع الاول سال ۹۴۲ ہجری از طرف او بہ اجازہ صحیحین و کلیہ روایات او نائل آمدہ .

ابن عودی در رسالہایکہ بمنظور شرح احوال شہید گرد آورده مینویسد من ہمآن اوقات در خدمت شہید بودم و از درس او استفادہ میکردم و شیخ شمسالدین مذکور صحیح مسلم و بخاری را نیز بمن اجازہ داد و همانسال شیخ زینالدین فقہانی کہ از دوستان نیکوکار من بود در خواب دید مرد بزرگواری با کوزہی آب وارد شد کوزہ را بدست گرفتہ شیخ شہید بہمان وضع از آن آب نوشید پرسیدم این بزرگواری کیست؟ گفتند شیخ علی بن عبدالعالی کرکی است .

شہید ثانی با واسطہ از وی روایت میکند و آنجناب در دوازدهم ذیحجہ سال ۹۴۵ ہجری در نجف اشرف مسموم شد .

ابن عودی گوید سالی کہ شہید میخواست بطرف مصر عزیمت کند من ہم آرزومند بودم باتفاق وی حرکت کنم و ہمسفر ایشان باشم لیکن مادرم از شہید درخواست کرد تا مرا از اینسفر منصرف سازد معظملہ بخاطر مادرم مرا از ہمراہی خود ممانعت کرد ، باید بگویم این پیشآمد از بداقبالی من بودہ .

بدیہی است وسائل سفر مصر معظملہ بتوسط حاج شمسالدین محمد بن ہلال کہ از

افراد محترم و نیکوکار بود مهیا شد و او بدون آنکه اندک توجهی به سپاسگزاری این و آن داشته و سائل راحتی او را از هر نظر فراهم آورد و پیش از اینهم که مشغول تحصیل علم بود امور وی بتوسط حاج مزبور اداره میشد متأسفانه سال ۹۵۲ هجری در خانه‌ی خودش به اتفاق همسر و دو فرزندش که یکی شیرخوار بود کشته شد .

تا آنجا که مینویسد پس از این شهید از ما خدا حافظی کرد و در نیمه ربیع الاول سال ۹۴۳ هجری از دمشق بجانب مصر عزیمت نمود و در راه همه جا مشمول الطاف الهی بود و کرامات ارزنده‌ای از وی بظهور رسیده که پاره‌ای از آنها را نقل فرموده از جمله :

شب چهارشنبه دهم ربیع الاول سال ۹۶۰ هجری بمناسبتی فرموده در منزل رمله به تنهایی بطرف مسجد جامع آن که به جامع ابیض شهرت دارد بمنظور زیارت مراقد انبیاء که در غار قرار گرفته‌اند رهسپار میشود تصادفاً در مسجد بسته است و کسی نیست که در مسجد را بگشاید .

شهید بمناسبت اینکه از فیض زیارت مراقد مطهره محروم نگردد با کمال توجه دست به قفل گذارده قفل گشاده میشود شهید وارد مسجد شده و بطرف غار معهود رهسپار میشود و بدعا و نماز میپردازد و چنان مستغرق عبادت و نیازمندی میشود که بکلی از حرکت قافله فراموش میکند پس از مدتی طولانی از مسجد که در خارج شهر بوده بجانب شهر و بمحلیکه قافله منزل کرده روان میگردد تصادفاً هنگامی بدانجا میرسد که قافله حرکت کرده بوده و کسیکه بتواند او را بقافله برساند وجود نداشته شهید حیرت زده در محل مزبور در کار خود می‌اندیشد و بالاخره با آنکه قدرت پیاده روی نداشته به تعقیب از قافله حرکت میکند متأسفانه پیاده روی سودی نمی‌بخشد جز اینکه خسته و کوفته از حرکت باز میماند در این هنگام مرد استرسواری باو میرسد میگوید در ردیف من سوار شو و او را مانند برق جهنده‌ای در اسرع اوقات به قافله میرساند میگوید اینک قافله و آنها هم همسفریان تواند .

شهید وارد قافله میشود پس از ساعتی بحال عادی برآمده از وی تعقیب میکند لیکن کسی را نمی‌بیند .

ابن عودی گفته‌آری این پیش‌آمد کرامتی آشکار و عنایت خاصی است که از طرف خدا یمتعال باو شده و جز کور دلانی که خردشان گرفتار بند خواهشهای نفسانی قرار گرفته دیگران منکر نخواهند شد .

دیگر هنگامی که وارد غزه شد و با شیخ محیی الدین عبدالقادر بن ابوالخیر غزی به محاجات و مباحثات پرداخت و از طرف او با جازه عامه نائل آمد و دوستی زائدالوصفی بینهما واقع شد محیی الدین او را به کتاب خانه‌ی خود هدایت کرد شهید در بوستان علمی او به تفرج پرداخت پس از آنکه خواست از کتابخانه‌ی وی خارج شود محیی الدین تقاضا کرد تا از آنهمه گل‌های شکفته که از دور و نزدیک با وی چشمک میزدند یکی را انتخاب کند شهید بدون سابقه دست بطرف کتابی دراز میکند یکی از کتابهای علامه‌ی حلی که اکنون نام آن از خاطر رفته بدستش می‌آید بدیہی است این موضوع هم کرامت آشکاری است .

پس از نقل کرامت مفصل دیگری مینویسد شهید فرموده روز جمعه نیمه ربیع الثانی سال مزبور وارد مصر شدم و از نامبردگان ذیل با استفاده پرداختم .

شیخ شهاب الدین احمد رملی شافعی

کتاب منهاج نووی را در فقه و اکثر مختصر الاصول ابن حاجب و شرح عضدی را از وی استفاده کرده و همانوقت هم به مطالعه‌ی حواشی سعدیه و شریفیه بر عضدی اشتغال داشتم و علاوه بر آنها کتب بسیاری در فنون عربی و عقلی و امثال اینها از وی بهره‌مند گردیده‌ام و سال ۹۴۳ هجری از طرف وی با جازه‌ی عامه نائل گردیدم .

ملاحسین جرجانی قسمت مهمی از شرح تجرید را به ضمیمه‌ی حاشیه دوانی و شرح اشکال التاسیس قاضی زاده رومی سابق الذکر در هندسه و شرح چغمینی او در هیئت را از وی استفاده کردم .

ملا محمد استرآبادی قسمتی از مطول را بضمیمه حاشیه میر سید سید شریف و شرح جامی را نزد او خواندم .

ملا محمد گیلانی قسمتی از معانی و منطق را از او استفاده کردم .

شیخ شهاب الدین بن نجار حنبلی تمام شرح شافیه جار بردی و همه شرح خزر جیهی عروض و قافیه‌ی شیخ زکریای انصاری را نزد او خواندم
شیخ ابوالحسن بکری شیخ جلیل و بزرگواری بود

بطوریکه علامه مجلسی در آغاز بحار مینویسد کتاب الانوار فی مولد النبی و کتاب مقتل امیرالمؤمنین و کتاب وفات فاطمه الزهراء (ع) از آثار اوست .

شهید ثانی بخشی از کتابهای فقه و تفسیر و قسمتی از شرح منهاجش را از او استفاده کرده .

ابن عودی در ضمن اتفاقاتی که برای شهید و نامبرده پیش آمده می نویسد موقعیت بکری از کلیه‌ی مشایخ و اعلام عصر در نزد عموم مردم و سران دولت بیشتر بود و احتراماتش از هر جهت رعایت میشد و هرگاه به حج خانه خدا مشرف میشد یکسال در بیت‌الله شریف مجاورت اختیار می نمود و یکسال در مصر میماند و چندین بار کتابهای مورد نیاز او را همراه او میبردند .

شیخ استاد عدد کتب مزبور را بیان کرد و من اکنون از خاطر برده‌ام و بالاخره به اندازه‌ای بود که مایه تعجب معظم له میشد روزی بمناسبت باو گفتند صاحب بن عباد هرگاه بسفر میرفت هفتاد شتر کتابهای او را حمل میکردند ، شهید فرمود کتابهای صاحب نسبت به کتبی که باوی حمل میشد اندک بود .

ابن عودی نوشته بکری سال ۹۵۳ هجری (نظج) در مصر وفات یافت و در قرافه دفن شد و روز مرگ او در مصر روز تاریخی مهمی بود زیرا گروه بی‌نهایتی بر تشییع جنازه‌ی او گرد آمده بودند و پهلوی قبر شافعی دفن شد و بر مزار قبر او قبهای بزرگی بنیان کردند .
شیخ زین‌الدین حری مالکی الفیهی ابن مالک را نزد او خواندم .

شیخ ناصرالدین ملقانی (۶۸) مالکی محقق روزگار و فاضلی نامدار بود ، در دیار مصریه در علوم عقلیه و عربیه عالمی را به پایه‌ی او ندیدم و من تفسیر بیضاوی و فنون دیگر را از وی فرا میگرفتم .

شیخ ناصرالدین طیلاوی از علماء شافعی مذهب بوده .

علاوه بر نامبردگان اساتید دیگر او را بنامهای ذیل اسم برده‌اند :

شیخ شمس‌الدین محمد نحاس .

شیخ عبدالحمید شمنهودی .

شیخ شمس‌الدین محمد بن عبدالقادر عرضی

گذشته از نامبردگان در بلد جبع هم از عده‌ی بسیاری از مشایخ و اساتیدی که

معدودی از آنها ذیلاً نامبرده میشوند استفاده کرده‌ام .

شیخ عمیره و شیخ شهاب‌الدین عبدالحق و شیخ شهاب‌الدین بلقینی و شیخ شمس

الدین دیروطی و امثال ایشان .

ابن‌العودی گوید در این تاریخ هیچیک از نامبردگان در قید حیات نیستند ، آری

منزه از فنا و نابودی خدائی است که باطن همه موجودات در دست توانای اوست و بازگشت همه باوست .

پس از این شهید فرموده سال ۹۴۳ هجری در هفدهم شوال از مصر به حجاز رفتم و پس از انجام مراسم حج و زیارت مرقد مطهر رسول اکرم (ص) بوطن خویش بازگردیدم .
و از جمله مشایخ امامیه شهید که در ذیل برخی از کلمات خود سند روایتی به او میرساند شیخ احمد بن محمد بن خاتون عاملی سابق الذکر در باب احمدین شاگردان شهید که هریک در عصر خود ستاره‌ی درخشان فقاہت و کمال بوده‌اند بسیارند از جمله نامداران ذیلند که بذکر نامشان اشاره میشود .

نورالدین علی بن حسین بن ابوالحسن موسوی والد سید محمد صاحب مدارک قده آن بزرگوار مراتب علمی را از شهید فرا گرفته و از او باخذ اجازه نائل آمده و شهید او را چون فرزندی در دامن فضل و کمال خود پرورانیده و او را بعالیترین مراتب علم و عمل ترقی داده و بر اثر علاقه‌ی که باو داشته دختر خویش را بهمسری او درآورده و او را از مخصوصان خود قرار داده .

سید علی بن ابوالحسن موسوی جبعی صاحب امل‌الامل ذیل عنوان مستقلی مینویسد معظم‌له پارسائی عابد و فقیه و از اعیان علماء و فضلاء روزگار و بزرگی ذیمقدار بوده و از شاگردان شهید ثانی است .

سید علی بن حسین بن محمد بن محمد حسینی عاملی مشهور بصائغ از مردم در جزین بوده شرایع محقق و ارشاد علامه را شرح کرده و او از بزرگان مشایخ اجازات شیعه و استاد صاحب مدارک و معالم و مجاز از او هستند .

صاحب ریاض‌العلماء گوید نسب او را چنانچه ایراد کردیم برابر با همان نسبی است که خود او در اواخر مجلد اول شرح ارشاد یادآوری کرده است .

شرح مزبورش تا آخر کتاب صوم بوده و آنرا در قصبه‌ی دهخوارقان تبریز مطالعه کرده‌ام و بنام مجمع‌البیان فی شرح ارشادالاذهان موسوم است ، و از بعضی مدارک بدست می‌آید معظم‌له برای ارشاد دو شرح بزرگ و کوچک نگاشته است .

شیخ حسین بن عبدالصمد حارثی سابق‌الذکر پدر ارجمند شیخ بهائی قده : معظم‌له نخستین کسی است که در آغاز کار شهید که متصدی تدریس بوده بدرس وی حضور یافته و

رفیق راہ سفر مصر او بوده و همچنین در اولین سفر اسلامبول با وی همسفر بوده و با رفتن بعراق و اقامت چند مدت او از وی مفارقت کرده سپس بطوریکه ابن عودی اظهار داشته به خراسان رفته و آنجا ماندگار شده .

شیخ علی بن زهره جبعی پسرعموی شیخ حسین مذکور در نهایت درستی و پرهیزکاری و نیکوکاری و بندگی خدا بود و شهید او را بمقام ولایت میشناخته و رفیق راہ سفر مصر او بوده و همانجا وفات یافته رہ .

شیخ محمد بن حسین ملقب بحر عاملی مشغری معظم له پدر زن شهید بوده و آنمخدره در روزگار شهید در مشغری وفات یافته .

حر عاملی نخستین کسی است که بمقام اجتهاد شهید اعتراف کرده و کمال اخلاص و ارادتمندی را نسبت باود داشته و از او باجازهی عامه مفتخر گردیده و از مخصوصان شهید بوده و برآستی دوستدار او بوده و علاقمندی کاملی که حاکی از کمال مودت او بوده به او داشته و او جد پدری صاحب وسائل شیخ حر عاملی معروف است ، شهید دختر او را بهمسری خود اختیار کرده .

معظم له بطوریکه صاحب امل نقل کرده فقیهی جلیل القدر عظیم المنزل و در امور شرعی بزرگترین دانشمند عصر خود بوده و فرزندش شیخ محمد نیز در معقول یکتای زمان بوده

سید نورالدین بن سید فخرالدین عبدالحمید کرکی در شام ساکن بوده ، شیخ بهاءالدین محمد بن علی بن حسن عودی جزینی از جمله دانشمندانی است که بهرهی کاملی از خدمت شهید برده و مدتی طولانی بملازمت او مباحثات کرده و بطوریکه خود او در رساله شهید اظهار داشته آغاز وصول او بحضور شهید در دهم ربیع الاول سال ۹۴۵ هجری بوده و در سفر خراسان در دهه ذیقعدہ ۹۶۲ هجری از وی مفارقت کرده .

مؤلف گوید ما از رساله ابن عودی که مکرر بدان اشاره کرده به مطالب مهم و جالبی برخوردار میکنیم .

از جمله نامبرده همت گماشته تا تاریخی در دست تالیف قرار دهد که کلیهی سوانح زندگی شهید را از آغاز ولادت تا هنگام شهادت و رحلت او بنگارد و از اینراہ پاس خدمات و مقام استادی او را نموده باشد و ضمناً از فرمان او هم که پیش از این ویرا بنگارش چنین

رساله‌های تشویق میکرده مراعات نماید .

مگر آنکه مطالعه بیوگرافی و شرح احوال علما و فضلا مردم را به پیروی از نامبرندگان میخواند و به پیگیری از کارهای شایسته آنان وادار میکند و از مقام نورانیت آنان هر چه بیشتر استناره می‌نمایند و از پرتو کمالات ایشان محظوظ میشوند و ایجاب میکند تا خوانندگان برای آنها دعا کنند و از خدایمتعال بجهت آنان طلب مغفرت نمایند و ضمناً آنها را که در صدد احیاء آثار آنها هستند از خاطر نبرند و بموقع دعا کنند و از لطائف ادعیه خود بهره‌مندشان سازند .

پس از این اظهار داشته بسیاری از اوقات معظم‌له بطور خصوصی و عمومی مرابه‌تالیف چنین رساله‌های تشویق میکرد تا بجائیکه در کتاب منیه‌المرید فی آداب‌المفید و المستفید به اینموضوع اشاره کرده بهمین مناسبت مجملی از آنچه در دست امکانم بود در رساله حاضر گرد آوردم و آنرا بنام "بغیه‌المرید من الکشف عن احوال‌الشیخ زین‌الدین‌الشهید" نامیدم و آنرا بریک مقدمه و چند فصل و یک خاتمه مرتب ساختم

این عودی در رساله‌ی مزبور ستایش بلیغ و تمجیدی بی‌نهایت از شهید نموده و مینویسد معظم‌له تمام عمر خود را در بدست آوردن معلومات صرف کرده و اوقات شبانه روزی خود را طوری تقسیم نموده که اکثر استفاده را از آنها می‌نموده .

روز را به تدریس و مطالعه و تصنیف و مراجعات مردم میگذرانید و شب را با استعداد و قدرت بی‌نهایتی که داشت بعبادات الهی و تحصیل معارف ربانی میپرداخت و با کمال توجه به بندگی خدا قیام می‌نمود و به او راد موظفه و تهجد آن اندازه سرگرم بود بحدی که پاهای آنجناب احساس خستگی شدیدی می‌نمودند .

درعین‌حال به بهترین طرز به وضع زندگی خود میرسید و رفع نیازمندی از کلیه‌ی خانواده‌ی خود میفرمود و از میهمانان خود با کمال خوشروئی پذیرائی میکرد و چون باران رحمتی بر سر آنان میبارید و مانند نسیم خوش‌گوار بر شاخسار کمال آنجا می‌بارید و باران رحمتی چون روح روانی در کالبد افسرده‌ی آنان جای می‌بخشید و در کمال کرمی و سخاوتی که از ناحیه‌ی او میشد چنان می‌پنداشت اینگونه زیاده‌روی در پذیرائی از میهمانان که شهید نه تنها در پذیرائی از واردان اینهمه اذعان می‌نمود بلکه در این صفت ممتاز است بلکه در کلیه‌ی صفات به آخرین اوج ترقی آنها رسیده .

شہید در فنون معموله مهارت کامل داشت و در هر فنی که وارد میشد کاملاً مبرز و ذوفنونی ممتاز بود .

در ادبیات ادیبی کامل و استادی ماهر بود از نکات ادبی کمال اطلاع را داشت و به آخرین پایهی آن ارتقاء پیدا کرده بود .

در لغت و واژه‌شناسی نقطه‌ی مرکزی واژه‌های تازی بود و منظومه شمسی مدار لغت سازی .

در فن حدیث یدی طولا داشت و مشکلات حدیث را با طرز ماهرانه‌ای توضیح میداد و قفل معضلات آنها را استادانه میگشود و در استکشاف صحیح از سقیم قدرت فوق‌العاده‌ای داشت . بیشتر اوقات بین مغرب و عشاء بنشر احادیث میپرداخت زیرا بطوریکه نوشتیم اوقات خود را با دقت کاملی تنظیم نموده بود و درعین حال از انجام تعقیبات و اوراد موظفه خودداری نمیکرد .

و در علم معقول عقائدی خاص و آرائی مخصوص داشت و مانند حکیم برازنده و در کلیهی مسائل علوم عقلی داد سخن میداد .

و در فنون سیر و تواریخ مورخی کامل و وقایع‌نگاری ماهر بود بمجردیکه لب سخن میگشود وقایع مهم و سوانح گذشتگان را بطرز سحرآمیزی بیان میکرد و از هر درس سخن میگفت . و در علوم قرآن و تفاسیر بسیط و وجیز آن مفسری استاد بود چنانچه بمقتضای زمان گاهی آیات شریفه را بطور بسط و هنگامی بصورت اختصار تفسیر مینمود و از فوائد تفسیری و حقیقت و مجاز و اطاله و ایجاز آنها باخبر بود .

در علم هیئت و هندسه و حساب ستاره‌شناسی ماهر و مهندسی کامل و محاسبی قابل بود و با کمال قدرت از طلوع و غروب و مدار آنها اظهار اطلاع میکرد و بحساب دقیق آنها میرسید .

و در سیر و سلوک و منازل تصوف صوفی با صفا و سالکی صادق و با وفا بود و در این رشته صاحب تصرف و استاد تعرف بشمار می‌آمد باری شهید دانشمند روزگار و مصنف صاحب اعتباری بود آثار او مانند مرواریدهای غلطان و گرانبها تر از گلوبندهای دوشیزگان جوان بود .

در هر فنی تالیفی بوجود آورده و در کلیهی آنها آراء و عقائد مخصوصی ابداع نموده

بود و در این باره پا بی پای محققان بزرگ حرکت کرده و از پیروی بی اطلاعان که جز سرزبان اندیشه دیگری ندارند احتراز نموده شهید بزرگوار بلند همتی بود و تمام همت خود را به خدمت علم و علما و دانش پژوهان مصروف میداشت و از اینراه حظ بی نهایتی از جنبه‌ی حقیقت و معنی بدست آورد .

شهید درعین حالیکه از همه‌گونه نعمت علم و موقعیت برخوردار شده بود و شخصیت منحصر بفردی داشت بزرگواری فروتن و متواضع بود و با کمال خوشروئی نیازمندی‌مراجعان خود را بر طرف میساخت و در میان اصحاب خود مانند یکی از آنها بود و وجه امتیازی برای خود قائل نمیشد تا باندازه‌ایکه هرگاه عملی را باید شخصا انجام دهد بدون آنکه مراعات شخصیت خود را کرده باشد بلافاصله آنعمل را بانجام می‌آورد سال اولیکه حضورش رسیدم متوجه شدم او شبانه هیمه بر پشت حمار گذارده و بخانه‌ی خود میبرد و صبحگاهان نماز میخواند و بتدریس میپردازد من از فرصت استفاده کرده اوقات معین باتفاق او بصحرا میرفتم و به هیمه‌کنی بعنوان کمک باو اشتغال میورزیدم و ضمنا از او استفاده می‌کردم و بالاخره حسن اخلاق او مرا آنچنان مجذوب و شیفته کرد که دقیقه‌ای از ملازمت او اجازه مفارقت بخود نمیدادم .

شهید پس از آنکه نماز عشا را بجماعت میخواند برای پذیرائی واردین بمنزل میرفت و پس از نماز صبح بمسجد میرفت و به تدریس میپرداخت و مانند دریای مواجی بود که از کثرت موجهای علمی متلاطم میشد و مباحثی را مطرح میکرد که متقدمان و متاخران از توجه بدانها غافل بودند .

شهید فضیلت و برتری خاصی نسبت به اعلام دیگر داشت که باید گفت او در داشتن این فضیلت منحصر بفرد بوده .

بطوریکه میدانیم دانشمندان در صورتی میتوانند بترویج امور علمی و تنظیم احوال و آثار بپردازند و در علمی خود را که در کانون دل مستقر داشته بصفحهی تالیف و تصنیف درآورند که سلطانی یا مؤمنی تصمیم بگیرد امور معاش آنها را بعهده بگیرد و نیازمندیهای زندگی آنانرا مرتفع سازد و بالاخره از هرجهت رفع مانع از آنها بنماید و آنها هم باکمال ایمنی و با توجه باینکه هیچگونه کاستگی در زندگی خود ندارند به نشر علوم و معارف بپردازند .

لیکن بطوریکه قبلا نوشتیم شهید خود شخصا امور زندگیش را به عهده داشت و اداره میکرد و وسیلهی پذیرائی از واردین را خود تهیه مینمود و به احوال زن و فرزندش بدون داشتن نوکر و کلفت میپرداخت و هیچگاه هم بخاطرش نمیآمد کسی را برای تهیه امور زندگی فرمانی دهد یا کمک بگیرد در عین حال از مخالفان هم ایمنی نداشت و پیوسته باید خود را از دشمنان پوشیده بدارد.

بدیهی است کسی که تا این اندازه گرفتاری و محدودیت دارد ب فکر تالیف و تصنیف و حل مشکلات و رفع معضلات نمی افتد.

و بطوریکه پس از این بذکر آثار او میپردازیم و کتب او را مورد مطالعه و دقت قرار میدهیم می بینیم این آثار باید از شخصی بظهور رسیده باشد که هیچگونه ناراحتی در خاطرهی او خطور نکرده و از کلیهی راحتی ها و وسائل آسایش برخوردار شده باشد و فکرش از هر نظر آزاد و اصولا بر اندیشه هیچگونه ناراحتی خیالی نباشد.

با آنکه شهید از هیچگونه اندیشهی خالی نبود و پیوسته با ناراحتی بسر میبرد و اینک دست توفیق با او همراهی کرده که بنوشتن اینهمه آثار با داشتن آنهمه موانع موفق شده بدیهی است این فضیلت ویژه شهید بوده و جز او دیگری از چنین نعمتی برخوردار نگردیده.

و هرگاه یکی از ما با آنکه موانع بسیاری نداریم در صدد برآید که آثار او را استقصا بنماید مسلما برای اینموضوع توفیق پیدا نخواهد کرد.

در جای دیگر همان رساله مینویسد سالی که شهید در مصر به فرا گرفتن علوم و کمالات اشتغال داشت رسول اکرم (ص) را در خواب دید آنحضرت بوی وعدهی خیر داده لیکن خود شهید اظهار داشته اینک اصل خواب را از خاطر برده ام.

شهید سال ۹۴۳ هجری که به حج خانهی خدا مشرف شد در ایام تشریف بمدینه منوره بمجردیکه برابر مرقد همایونی آنحضرت رسید بعرض رسانید.

صلوه و تسلیم علی اشرف الوری
و من قدوقی السبع الطباق بنعلمه
و خاطبه الله العلی بحبه
عدولی عن تعداد فضلک لایق
و من فضله ینبوعن الحدو الحصر
و عرضة الله البراق و عن المهر
شفاها و لم یحصل لعبدو لاجر
یکل لسانی عنه فی النظم والنشر

و ماذا يقول الناس في مدح من اتت
سعت اليه عاجلا سعي عاجز
ولكن ریح الشوق حرك همتي
و من عاده العرب الكرام بوفدهم
و اني بلا و فد مضى لتزيلهم
فحقق رجائي سیدی فی زیارتی

مدایحه الفراء فی محکم الذکر
بعباء ذنوب جمه اثلقت ظهري
و روح الرجاء ضعف نفسي و مع فقري
اعادته بالخیر والجبر والوفر
فکیف و قد اوعدتني الخیر فی مصر
بنیل منائی والشفاعه فی حشری

درود و سلام بر روان بهترین آفریدگان و کسیکه فضائل او از حد و اندازه بیرونست
آری همان کسیکه به هفت آسمان بالا رفت و خدایمتعال در این سفر نیکو اثر براق را در
اختیار او گذارد خدایمتعال بر اثر عنایتی که با او داشت با او سخن گفت و طوری آشکارا با
او براز فیما بین پرداخت که برای هیچ بنده و آزادی چنین اتفاقی بوقوع نپیوسته بود
بهتر آنست از توصیف چنین پیغمبری که زبانم یارای تعریف او را ندارد خودداری کنم و
از مدیحه‌ی او به نثر و نظم دم نزنم و باید اعتراف کنم چگونه مردم به مدح بزرگواری
می‌گیرند که مدایح او در قرآن کریم که کتاب استوار خداست آورده شده آری با شتاب
هرچه تمامتر و در عین بیچارگی که پشتم از بار گناه خمیده گردیده بروضه‌ی مبارکه‌ی او
توجه کردم اما باید بگویم من بخود نامده‌ام بلکه نسیم اشتیاق زیارت روضه‌مطهره آنجناب
را بدینجا کشانیده و روح امید در کالبد ناتوانی و بینوائی دمیده و بدینسرزمین هدایت
کرده آری خوی عرب کریم چنین است هرگاه میهمانی بر آنها وارد میشود در هنگام مراجعت
او را با خوشی برمیگردانند و همه‌گونه شکستگیهای او را جبران مینمایند و با دست پر
بازگشتش میدهند و اینک منم بدون دعوت قبلی بمیهمانسرای شاهانه شما وارد نشده‌ام
بلکه با وعده‌ی خیری که در مصر بمن مرحمت فرمودید عزم دیدار شما را نمودم اینک از
مقام مقدس شما آرزومندم مرا در این زیارتی که از روضه‌ی منوره‌ی شما بعمل آورده‌ام به
آرزوی دیرین خود برسانید و فردای قیامت هم مرا مورد شفاعت قرار دهید آمین . شهریون
پس از زیاره بیت‌الله الشریف در چهاردهم صفر سال ۹۴۴ وارد جبع که موطن اصلیش بود
گردید .

ابن عودی گوید ورود آنجناب بشهرهای جبل عامل مانند رحمتی بود که بر آن
سرزمینها نازل شد و چون بارانهای نافی بود که سرزمینهای علم و دانش را سبز ساخت

آری شهید در آنسرزمینها با علوم ربانی خود نفوسی را که از بیماری جهل مرده بودند زنده ساخت و ازدحام سیل آسای اهل علم و فضل از همه جا بطرف او روان شد و در همین سال بود که چهره‌ی اجتهاد او از زیر نقاب بروز کرد و درهای نیکبختی از هر طرف بروی او گشاده شد لیکن او هرچه بیشتر در کتمان این راز سربمهر میکوشید تا خورشید سال ۹۴۶ هجری دور خود را تجدید کرد آنسال رسماً براریکه اجتهاد معرفی شد و اینحقیقت را که دو سال پیش از این مسلم بود آشکار نمود و در همین اوقات خانهای را که در جبع داشت تعمیر نمود من در ستایش از منزل وی اشعار ذیل را سرودم .

| | |
|-----------------------------|-------------------------|
| فیالک بقعه قد نلت خیرا | و شرفک الاله بمن و طیک |
| لقد اصبحت تفتخرین بشیرا | بزین الدین اذ قد حل فیک |
| فکیف و لا افتخار و صرت ظرفا | و ینبع العلم مسکوب بفیک |
| تمنی الواردون بان یکونوا | مکانک فی سمار مسامریک |
| لیقتفئوا غرائب کل فن | من الاقطار قد جمعن فیک |
| فلا زال السرور بکل یوم | یخاطب بالتحیه ساکنیک |

خوشا بحال تو ای جایگاهی که به نیکی رسیده و خدا تو را بوجود بزرگواری که در تو آرام میگیرد شرافت داده آری تو بمقامی رسیدهای که از وجود زین الدین که در تو وارد میشود مباحثات می نمائی چگونه افتخار نمائی با ایفکه تو ظرفی هستی که چشمه‌ی دانش در دهان تو ریخته و سرازیر شده و آنها که در تو وارد میشوند آرزومندند ، ایکاش بجای تو بودند و در ردیف یکی از پایه‌های تو قرار میگرفتند تا بدینوسیله بتوانند از امور غریبه‌هر فنی که از اطراف جهان بدینجا روی می آورند برخوردار گردند اینک در پایان میگویم آرزومندم همه روزه ساکنان در تو از سرور و فرحناکی شاد کام باشند .

شهید بمنظور تشویق من از شنیدن اشعار فوق بی نهایت خوشحال شد و همانوقت به ساختمان مسجدی نزدیک منزلش اقدام نمود و سال ۹۴۸ هجری از ساختمان آن آسوده خاطر گردید .

شهید فرموده در هفدهم ماه ربیع الاخر سال ۹۴۶ بزیارت ائمه عراق مشرف شدم و در پانزدهم شعبان همانسال مراجعت کردم .

این عودی گوید آنسال من و عده‌ای از اصحاب و گروهی از مردم جبع همراه او بودیم

و آن سفر از بهترین سفرهائی بود که نصیب ما شده بود و همانوقت در مراجعت از حلب مردیکه برادر یکی از سلاطین ازبک بود باتفاق بعضی از همراهانش از مکه مراجعت میکرد از جمله همراهان ازبک مزبور مردی شیعه و ایرانی و دیگری پیرمردی بود که کمال عداوت و بغض را با شیعه داشت و دیگری هم ملائی بود که بوی در مواقع نماز اقتدا مینمودند . پیرمرد ازبک تا جائیکه در دست امکانش بود از شهید و همراهانش دوری اختیار میکرد لیکن آنمرد شیعه علاقه‌ای از شهید در خود بوجود آورد و در اندک وقتی الفتی بین او و شهید برقرار گردید و با شهید نماز میخواند و در هر کجا که قافله منزل میکرد بلافاصله آن مرد بجانب شهید توجه میکرد و بالاخره باندازه‌ای شیفته سخنان شهید شده که کاملاً از آن ملا اعراض کرده و با او اقتدا نمی نمود .

رفت و آمد زیاد اینمرد و ترک جماعت کاری کرد که پیرمرد ازبک و ملای مزبور بر شهید حسادت ورزیدند و تصمیم گرفتند بمجردیکه وارد بغداد شدند از وی نزد قاضی سعایت نمایند ، شهید از تصمیم آنان اطلاع پیدا کرد مصمم شد هرگاه نتوانند مخفیانه به زیارت مشرف شود مراجعت نماید خوشبختانه بمجردیکه بموصل رسیدند پیرمرد ازبک سخت بیمار گردید چنانچه از حرکت باز ماند و همانجا مرد و خدا شرش را دامنگیر خود او نمود . شهید با شتاب هرچه تمامتر زیارت ائمه عراق را بجای آورده و مراجعت کرد .

در همین سفر بود فضلالی عراق از جمله سید شرف‌الدین سماک عجمی یکی از شاگردان شیخ علی بن عبدالعالی با وی ملاقات کردند .

شرف‌الدین در کنار مرقد مطهر حضرت امیرالمؤمنین، وی را سوگند داد هرگاه مجتهد است بوی اطلاع دهد و افزود از این سوگند و کسب اطلاعی که میکند نظری جز خدا ندارد . شهید فرموده در نیمه ذیحجه سال ۹۴۸ هجری بعزم زیارت بیت المقدس حرکت کردم و در این سفر با شمس‌الدین عبداللطیف مقدسی ملاقات نمودم و برخی از صحیح بخاری را مسلم را بر او قرائت کردم و به اجازه عامه از او بهره‌مند گردیدم بوطن نخستین خود باز گشتم و تا اواخر سال ۹۵۱ هجری در آغاز با فراغ خاطر بمطالعه و مذاکره پرداختم سپس مطابق با اوامر الهی و اشارات ربانی بجانب روم و ملاقات با ارباب دانش آنمرز و بوم و دیدار شه‌ریار آنجا سلطان سلیمان بن عثمان عزیمت نمودم بدیهی است حرکت به روم هر چند برخلاف مقتضای طبع است لیکن تقدیرات الهی به پایه ایستکه اندیشه کوتاه‌وشناخت

ناچیز بشری نمیتواند از اسرار حقایق و احوال عواقب با خبر گردد و ماهر هوشمند کسی است که کاملاً خود را تسلیم دست دانای رازها بداند و از او امر او اطاعت نماید و حقیقتاً فرمانبردار او باشد زیرا او بدون مصلحت فرمانی نمیدهد و با توجه به اینکه از سرانجام همه‌ی کارها با خبر است بندگان خود را بانجام فرامینی مامور میسازد.

آغاز این سفر در دوازدهم ذیحجه سال ۹۵۱ هجری بود در آنماه وارد دمشق شدم و مابقی آنرا در آنجا ماندگار گردیدم سپس از آنجا به حلب رفتم و روز یکشنبه شانزدهم ماه محرم سال ۹۵۲ وارد حلب شدم و تا هفتم ماه صفر همانسال در آنجا ماندم، پیش از ورود به حلب تصمیم داشتم پس از آنکه وارد حلب شدم چند روزی بیش اقامه ننمایم و حتی قصد اقامه هم نکرده بودم همان اوقات قافله روم از طریق عمومی عازم شهر ادرنه بود استخاره کردم با آن قافله حرکت کنم استخاره موافقت نکرد. پس از آن یکی از طلبه‌های رومی میخواست از راه طوقات و از بی‌راهه بطرف قسطنطنیه حرکت کند به اطلاع رسانیدند قافله‌ای از طریق مذکور عازم سفر است استخاره کردم با آنها حرکت کنم تصادفاً سفر آنها هم به تاخیر افتاد ناراحت شده با قرآن تفال زده که در انتظار حرکت با آنها باشم این آیه آمد و اصبر نفسک معالذین یدعون بهم بالغداه والعشی یریدون وجهه ولا تعد عیناک عنهم من از مضمون آیه استفاده کردم صبر کنم لهذا با اطمینان خاطر ماندم در این هنگام قافله‌ی دیگری از راه ادرنه عازم روم می‌شد بنا به پیشنهاد اصحاب و با تناسبی که در میان بود مقرر شد با این قافله حرکت کنم استخاره مساعدت نکرد و از قرآن تفال گرفتم تا در انتظار نامبردگان باشم و به تاخیر زیاد آنها سازگاری نمایم این آیه آمد و من یولهم یومئذ دبره تا فرموده فقد بآء بغضب من الله سپس قافله‌ی دیگری از طریق ادرنه حرکت میکرد استخاره کردم اینبار هم استخاره مساعدت ننمود دلم تنگ شد و از اقامت بسیار در حلب که میخواستم بیش از چند روز نمانم سخت ناراحت گردیدم باز تفال زدم این آیه آمد و اتبع ما یوحی الیک و اصبر حتی یحکم الله و هو خیر الحاکمین پس از این قافله چهارم از راه ادرنه عازم روم شد باز از مساعدت استخاره محروم گردیده و اتفاقاً قافله‌ایکه می‌بایست همراه آن حرکت کنم هر روز تاخیر میکرد و ما را با وعده‌های دروغی سرگرم میداشت روز شنبه‌ی قرآن مبارک را گشوده برای سرانجام سفر خود تفال زده این آیه آمد و تتلقاهم الملائکه هذا یومکم الذی کنتم توعدون از مضمون این آیه مبارکه سخت

بشگفت آمدم و گفتم هرگاه امروز قافله حرکت کند از جمله امور شگفت‌انگیز است به همین مناسبت یکی از اصحاب خود را فرستادم تا از حرکت قافله اطلاعی کسب کند مراجعت کرده گفت امروز قافله عازم حرکت است از خوشحالی خدا را سپاسگزاری کردم پس از این معلوم شد اقامت چند روزه برخلاف انتظار ما مستلزم فوائد و اسراری بوده که از حوصله حد و حصر ما بیرونست و همچنین حرکت از طریق غیر عادی نیز دارای فوائد و اسرار زیادی است .

از جمله پس از چندی یکی از مسافرانیکه از راه معمولی عازم روم شده بود نقل کرد در اینراه خوراک انسان و حیوان در نهایت کمی بود تا بحدیکه خوراک یک حیوان به مبلغ ده درهم عثمانی رسیده بود و در هر منزلی که وارد میشدند ناچار باید توشه چهار روز راه خود را تهیه نمایند زیرا در راه بهیچوجه دسترسی برای خوراک خود و حیوانات خویش نداشتند و هرگاه ما میخواستیم برخلاف استخاره رفتار کنیم مسلما زیان عظیمی دامن‌گیر ما میشد و ناچار باید تمام پولی که در اختیار داشتیم بمصرف خوراک حیوانات خود برسانیم ، لیکن از بیراهه که ما حرکت کردیم حداکثر مصرف هر حیوان بیکدرهم عثمانی میرسید و بیشتر اوقاتهم کمتر از آن بدست می‌آمد بدین کیفیت با کمال راحتی براه خود ادامه دادیم و در تمام مسیر از کنار شهرهای آباد میگذشتیم تا در بامداد جمعه دوازدهم ماه صفر وارد شهر طوقات شده و در عماره سلطان بایزید منزل کردیم و در روز چهارشنبه بشهر اماسیه رفته و در آنجا عمارتی از سلطان بایزید در کمال استحکام بنیان شده بود . از اتفاقات بیسابقه‌ایکه در راه مشاهده کردیم به بیابان عظیمی رسیدیم که تا آنهنگام محلی را بهتر و زیباتر از آنجا ندیده بودم در این بیابان پهناور ساختمانی به چشم نمیخورد طول این بیابان باندازه‌ی مسیر یکروز راه بود در آنجا میوه‌های بسیاری بدون صاحب و همچنین درختان بیابانی بسیاری روئیده بود و از همه‌گونه گل‌های خوشبو و شکوفه‌های معطر استفاده میشد و از جمله میوه‌هایی که در آنجا دیده میشد گردو و انار و فندق و انگور و عناب و گلابی و سیب و شفتالو و ازگیل و آلبالو بود و رشد برخی از درخت‌های آلبالو باندازه‌ی درخت گردکان بود البته میوه‌های مزبور خودرو بودند و دست هیچ باغبانی جز باغبان حقیقی که درخت عالم وجود را بحکم رب‌العالمینی خود پرورش داده در تربیت آنها مداخله‌ای نداشته و بغیر از باران رحمت از آب دیگری مشروب نگردیده و

در آن بیابان درخت بر باریس فراوان بود و از گلهای خوشبو گل زرد و سفید و قرمز و یاسمین زرد زیاد بود و درخت بلپسان و زیزفون و کندر فراوان یافت میشد و همانوقت موقعی بود که شکوفهها شکوفان بودند و در آنجا درختان زیبا و کهنسال صنوبر و چنار و بید و بلوط و امثال آن بسیار دیده میشد که همگی سربهم آورده و منظری ارزندهای را بوجود آورده بودند علاوه بر اینها میوههای دیگری در آنجا بوجود آمده بودند که از اسم آنها اطلاعی نداشتم و پیش از اینهم ندیده بودم .

پس از چند روز بسرزمین دیگری رسیدیم که حداکثر میوهی آنجا شفتالو و سیب بود و تقریباً سراسر مسیر ما را فرا گرفته بودند و در ظرف پنج روز آنجا را می پیمودیم و من آنجا را از بهترین امکنهی روی زمین دیدم زیرا درختان میوهدار آنجا بطرز عجیبی سر بهم آورده بودند و راه عبور و مرور را مسدود ساخته بودند در آنجا بدرختان بزرگی رسیده که درازی آنها بدویست متر یا بیشتر محدود میشد و دور آنها زیادتر از سی و جب بود و مادر تمام مسیر بشهرهای زیبا و دهکدههای آباد میرسیدیم .

روز دوشنبه هفدهم ربیع الاول سال ۹۵۲ هجری وارد قسطنطنیه شدیم خدایمتعال عنایتی فرمود و بهترین منزلهای را که نزدیک بکلیهی مایحتاج ما بود در اختیار ما در آورد پس از ورود تا هیجده روز با هیچیک از شخصیتهای قسطنطنیه ملاقات ننمودم در اینمدت از فرصت استفاده کرده رسالهی ارزندهای مشتمل بر ده مبحث مهم از مسائل فنون عقلیه و فقهیه و تفسیر و امثال اینها گرد آوردم و آنرا بحضور قاضی عسکر محمد بن قطب الدین محمد بن محمد قاضی زاده روم فرستادم .

نامبرده مردی فاضل و ادیبی خردمند و عاقل بود و در سرزمین روم دانشمندی به حسن خلق و تهذیب اخلاق و ادب او بهم میرسید .

موقعیت پسندیدههای نزد او پیدا کردم و بهرهی کاملی از او بردم و بتوسط او نزد فضلاء روم معرفی شدم و در اینمدت در بسیاری از مهمات و حقایق باوی مباحثه نمودم . این عودی گفته یکی از قواعد مقرر و خلاف ناپذیر رومیها آن بود که کلیهی طلبههای رومی و یا هر عالمی که میخواست در آنجا موقعیتی بدست آورد ناچار باید از قاضی معرفی نامه ای در دست داشته باشد تا با معرفی او اهلیت وی باثبات رسد تنها بزرگی که به این قانون توجهی نکرد شهید بود .

شهید پیش از حرکت بجانب روم استخاره کرد تا از قاضی صیدا که در آنروزگار قاضی منحصر بفرد شام بود معرفی نامه‌ای اخذ کند و استخاره مساعدت نکرد شهید با وی ملاقات کرد و مباحثاتی فیما بین بعمل آمد لیکن شهید در این موضوع متحیر بود که بدون اطلاع او بروم حرکت کند و درخواست معرفی نامه ننماید یا برخلاف استخاره رفتار کند بالاخره رای معظم له براین قرار گرفت تا مرا نزد قاضی صیدا فرستاده از حرکت او وی را اطلاع دهم لیکن تقاضای معرفی نامه نکند .

حسب الامر با قاضی ملاقات کرده حرکت معظم له را با اطلاع او رسانیدم قاضی اظهار داشت بنابراین مناسب است از جهت او معرفی نامه بنویسم گفتم من بجهت اخذ معرفی نامه بدینجا نیامده‌ام . پاسخ داد بدیهی است حرکت نامبرده بدون داشتن معرفی نامه نتیجهای بحال او نخواهد داشت زیرا کلیه‌ی مهمات خود را در کشور روم باید از اینراه تحصیل نماید برای اینکه قانون رومیها چنین است هرگاه ابوحنیفه پیشوای مذهبی آنان هم وارد مملکت آنها شود از وی معرفی نامه میخواهند و او هرچند بگوید من امام مذهب شما هستم و نیازی به معرفی قاضی ندارم میگویند ما جز قانون و رویه حرف دیگری را نمی‌پذیریم .

شهید فرموده در قسطنطنیه با یکی از فضلا روبرو شدم ، پرسید آیا معرفی نامه از قاضی داری؟ پاسخ دادم خیر . گفت بنابراین ترتیب کار تو در نهایت اشکالست و بزودی نمیتوانی نظریه خود را بکار بندی .

من بجای معرفی نامه رساله مزبور را که در ظرف هیجده روز تدوین کرده بودم بیرون آوردم و گفتم این رساله معرفی نامه‌ی منست . او تصدیق کرده گفت آری با داشتن این رساله بهیچ معرفی نامه‌ی نیازمند نمیباشی .

شهید گوید پس از دوازده روز که از ملاقات من با قاضی روم گذشت دفتر وظائف و مدارس را در اختیار من درآورد و هر مقدار وجهی که خود میخواست در اختیار من گذاشت و مخصوصا گفت باید از مزایای آن در شهر شام یا حلب استفاده نمائی . من با مشورت از خدا و مقتضیاتی را که در نظر داشتم مدرسه‌ی نوریه بعلبک را اختیار کردم پس از این مرا بحضور سلطان سلیمان معرفی کرد ابلاغیه‌ای برای من نوشته و مشاهرمای که واقف آن سلطان نورالدین شهید تعیین کرده بود مقرر ساخت و من مدتیکه در بعلبک بودم بر اثر الطاف الهیه و توجهات ربانی او از همه گونه بهره که بیان از یادآوری آن عاجز و بنان از تحریر

آن درمانده است استفاده نمودم .

ابن عودی گفته در بعلبک با سید عبدالرحیم عباسی مؤلف معاهدالتنصیص فی شرح شواهد التلخیص ملاقات کرد و اطلاعاتی را از خط او نقل کرده از جمله اظهار داشته هرگاه سید یکی از ابیاتی را بمناسبتی میخواند بیشتر احوال و اشعار سراینده آنرا شرح میداد و بخش مهمی از امور مربوط به او را متذکر میشد و خود او اشعاری در کمال خوبی میسرود مقدار زیادی از آنها را شهید بخط خود در یکی از مجموعه‌هایش متذکر شده .

شهید بسیاری از اوقات در ذیل گفتارش از او یاد میکرد و اظهارمیداشت سیدفاضلی کامل بود و آثار چندی از او باقیست

شهید گفته مدت اقامت من در قسطنطنیه سه ماه و نیم بوده و روزشنبه یازدهم رجب سال ۹۵۲ هجری از آنجا خارج شده و از راه دریا بشهر اسکدار وارد شدم ، شهر مزبور در نهایت زیبائی و خوش آب و هوائی بود بناهایی در کمال استحکام داشت و در پیش خان هر منزلی بوستانی در نهایت خرمی ترتیب یافته که دارای انواع میوه‌ها و گل‌های خوشبو بوده است این شهر در کنار دریا و در برابر قسطنطنیه واقع شده و دریا میان آن دو فاصله است در آنجا در انتظار ورود شیخ حسین بن عبدالصمد (پدر شیخ بهائی قده) بودم زیرا بجهتی آمدن او از آنشب بتاخیر افتاده بود .

از اتفاقات بیسابقه بمجرد ورود در اسکدار با مردی هندی ملاقات دست داد اینمرد در فنون بسیاری از جمله رمل و ستاره‌شناسی ماهر بود از فرصت استفاده کرده با وی به گفتگو پرداختم در ضمن سخنان اظهار داشتم قاضی عسکر با من پیشنهاد کرد تا روز دوشنبه عزیمت سفر نمایم و من بر خلاف پیشنهاد او امروز که شنبه است حرکت خواهم کرد زیرا روز دوشنبه سیزدهم ماهست و روز نحسی است قاضی در ضمن اظهارات خود گفت گرچه روز دوشنبه سیزدهم ماهست و از این نظر نحس است لیکن موافق قانون ستاره‌شناسی هیچ روزی مانند روز دوشنبه شایسته برای سفر نیست و سعادت آن بر نحوست عارضیش که از سیزده در آن ایجاد شده غالبست .

نامبرده بلافاصله گفت پیشنهاد قاضی درست بوده زیرا شنبه اگر چه روز نیکوئی است لیکن مستلزم است چند روزی سفر شما بتاخیر افتد اتفاقا بطوریکه نامبرده پیش‌بینی کرده بود سفر من بتاخیر افتاد . زیرا شیخ حسین پس از مفارقت از من درباره‌ی مدرسهایکه

قاضی بغداد در اختیارش گذارده بود به تفحص پرداخت درنتیجہ معلوم شد اوقاف آنجا ناچیز است در صدد برآمد تا آنرا با مدرسہی دیگری عوض کند و برای تعویض مدرسہ ناچار بیست و یکروز توقف کرد و توقف او مایہی تاخیر سفر من شد .

در همان اوقات کہ از ملاقات مرد ہندی محظوظ بودم رقمہای از رمل کشیدہ در اختیار او گذارده تا حکمش را بیان کند نامبردہ پس از ساعتی اندیشہ احکام عجیب و مہمی را بیان کرد کہ ہمہی آنها برای من اتفاق افتادہ بود .

از جملہ از بیت العاقبہ چنان استفادہ کرد کہ سرانجام کار من در کمال نیکی و موفقیت است و از بیت السفر (۷۵) چنین استفادہ کرد کہ این سفر در کمال شایستگی است و ہمراہ با سعادت و نیکبختی است لیکن بازگشتن بوطن از حد معمول افزون تر خواہد بود .

اتفاقا چنانچہ نامبردہ پیشنهاد کردہ بود بازگشت بوطنم از حد معمول طولانی تر شد زیرا در نظر داشتم از روم بہ عتبات عالیات مشرف و سدہی سنیہ ائمہ عراق علیہم السلام را ببوسم سپس بوطن مالوف بازگردم برای این اندیشہ استخارہ کردم از نتیجہ استخارہ بدست آمد حتما صورت فکریہ را جامہی عمل بیوشانم و ترک نکنم . بدینمناسبت روز شنبہ دوم شعبان از اسکدار بجانب عراق عزیمت کردم معلوم شد راہیکہ قافلہ حرکت میکند راہ سیواس است کہ از آنجا بطرف استانبول منتهی میشود روز دوشنبہ پنجم شعبان وارد شہر سیواس شدیم و تا ماہ مبارک رمضان در آنجا اقامت داشتیم روز یکشنبہ دوم ماہ مبارک رمضان از راہ دیگر عزیمت عراق نمودیم تصادفا در روز حرکت برف شدت میبارید و تمام روز را با برف سروکار داشتیم و شب را ہم کہ منزل کردیم برف میبارید و آنشب در نہایت سردی بود از اتفاقات لذتبخش آنشب بمجردیکہ اندکی بخواب رفتم گوئیا بمحضر شیخ جلیل محمد بن یعقوب کلینی شرفیاب شدم و عدہای ہم از جملہ شیخ حسین بن عبدالصمد دوست مہربانم ہمراہ من بودند از معظم لہ درخواست کردیم تا نسخہی اصل کافی را در اختیار ما درآورد تا از آن نسخہ برداری نمائیم . شیخ بزرگواری وارد اطاق دیگر شدہ مجلد اول آنرا کہ اوراق آن باندازہی نیم ورقیہای شامی بود آورد پس از آنکہ آن را گشودیم دیدیم با خطی بسیار خوب و معرب و مصحح نوشتہ شدہ و رموز آن با طلا تذهیب گردیدہ ما از آن نسخہ کافی کہ دارای چنان اوصافی بود بگشفت آمدیم و از این موهبت بی نہایت خرسند گردیدیم زیرا تا پیش از این با نسخہهای بدخط و مغلوط سروکار داشتیم مابقی

مجلدات کتاب مزبور را از وی خواستیم . معظم له از بی توجهی مردم و اینکه اهتنامی در حسن خط کتاب وی بکار نبرده اظهار تاسف کرد .

پس از چهار روز بطرف ملطیه که شهر زیبائی بود حرکت کردیم این شهر نزدیک باصل منبع فرات واقع شده و میوهی بسیاری در آن بوجود میآید پس از آن بشهر زیبای زغین رسیدیم این شهر نیز نزدیک اصل دجله قرار گرفته بود .

روز چهارشنبه چهارم شوال المکرم وارد سامرا شدیم شب پنجشنبه و روز آن و شب جمعه را در جوار عتبهی عسکرین علیهما السلام بسر بردیم فردای آن عزیمت بغداد نمودیم و روز یکشنبه هشتم شوال بروضه‌ی کاظمیه علی صاحبیهاالافالثناء والتحیه مشرف گردیدیم و تا روز جمعه در آنجا بودیم و همان روز بزیارت ولی الله سلمان فارسی و حذیفه بن یمان رضی الله عنهما رفتیم سپس از آنجا به عتبهی عالییه حضرت سیدالشهدا (ع) عزیمت نموده روز یکشنبه نیمه شوال وارد کربلا شدیم و تا روز جمعه در جوار روضه‌ی همایون آنحضرت اقامت کردیم بعد از آن بجانب حله رفته در آنجا هم تا روز جمعه ماندگار شدیم از آنجا بزیارت قاسم رفته پس از آن بطرف کوفه عزیمت نمودیم و از آنجا به نجف اشرف عازم شده مابقی ماه شوال را در آنجا بسر بردیم .

در این مدت در مشهد مقدس حضرت امیر و حضرت سیدالشهدا و مشاهد دیگر گروهی از نیکوکاران معجزات و کرامات و خوابهای رحمانی و آثار پنهانی آن اندازه مشاهده کرده و نقل محافل ساخته‌اند که هر چه بیشتر موجبات توجه و آرزومندی زائران آن دو مشهد مقدس فراهم آورد .

ابن عودی گفته سال ۹۵۶ هجری که از زیارت برگشت در ضمن کراماتی که نقل کرد از جمله اظهار داشت پس از تحقیقات کاملی که در خصوص قبله‌ی عراق بعمل آوردم و بر من ثابت شد که قبله‌ی مسجد جامع کوفه که حضرت امیر در آن نماز گذارد مخالف با محراب روضه مبارکه است و برهان برخلاف آن اقامه کردم و بجانب مغرب که به اجتهاد خود قبله‌ی صحیح آنجا است نماز گذاردم و نتیجه‌ی اجتهاد خود را با اعلام آنجا در میان گذاردم و مورد پسند آنان قرار گرفت مردی بنام شیخ موسی با من مخالفت کرد و جدا با اجتهاد من مبارزه نمود سه روز از این موضوع فاصله شد شبی شیخ موسی در رویداد حضرت رسول اکرم (ص) باتفاق عدمای از همراهان وارد روضه مبارکه شد و بطریق انحرافی که مورد اجتهاد

من بود نماز گذارده و جمعی برخلاف انتظار از آنحضرت پیروی نکرده و بہمان طرفی کہ معمولاً نماز میگذارند نماز خواندند پس از پایان نماز، رسولخدا خطاب بمخالقان فرمود آنها کہ مانند من از قبلہ منحرف نشدند نمازشان باطل است .

شیخ موسی پس از این روئے یا بزودی نزد شہید رفتہ و دست او را بوسیدہ و از انکار و تشکیکی کہ در میان افراد بوجود آورده بود پوزش خواست و شرح روئے یای خود را برای او نقل کرد .

و نوشته از اتفاقاتی کہ برای شہید بوجود آمدہ باظہار خود او چنین است شب جمعہای در بالا سر مبارک مشغول تلاوت قرآن بودم و بدعا و نیاز میپرداختم در اینموقع بخاطر آمد از قرآن مبارک تفریق زدہ سرانجام خود را پس از این سفر با مخالفان و حاسدان استفادہ کنم این آیہ در صفحہ راست قرآن آمد ففررت منکم لما خفتکم فوہبلی حکما و جعلنی من المرسلین خدا را از چنین نعمت عظمی و عطیہی کبری شکرگذاری نمودم .

سال ۹۵۳ پس از زیارت عرفہ در کربلا و ادراک روز غدیر در نجف اشرف و روزمباہلہ در کاظمیین در ہفدہم ذیحجہ بطرف محل خود حرکت کرد و بہ جہاتی کہ معلوم نکرده برای زیارت عاشورا موفق نشد و در نیمہ صفر سال ۹۵۴ وارد محل خود شد و در بعلبک بہ مسند تدریس برقرار شد و مطابق با مذاہب اربعہ اہل سنت و مذہب امامیہ تدریس میکرد و با حاکم آنجا کمال الفت و علاقمندی را بہم رسانید و روزگاری در کمال خوبی داشت . این عودی گوید در آنموقع منہم در خدمتش بودم و فراموش نمیکنم معظم لہ در بعلبک در اوج قدرت بود و مرجعیت عامہ داشت و مطابق با مرام ہر فرقہای فتوا میداد و در مذاہب خمسہ گفتگو میکرد و بہ تدریس میپرداخت و در مسجد اعظم بعلبک نیز تدریس میکرد و مردم بعلبک از وی پیروی مینمودند و با کمال دوستی باوی مدارا میکردند و بازار علم و دانش او بطور کلی رایج بود و دانش پژوهان از دور دست قرین شہرہا بہ منظور بہرہوری بحضور او میرسیدند و روز بہ روز بہ عظمت و شخصیت او افزودہ میشد تا آنجا کہ گوید :

شہید فرمودہ پس از این حسب الامر رسولخدا کہ در مشاہدہ شریفہ بحضور مبارک آن حضرت شرفیاب شدہ و ہم در مشہد شیث سعادت لقاء آن حضرت را یافتہ بہ بلاد خود رہسپار شدیم و تا سال ۹۵۵ در آنجا بہ تدریس و تصنیف مشغول بودیم .

ابن عودی گوید در شب دوشنبه یازدهم ماه صفر سال ۹۵۵ که از مخالفان به پنهانی بسر میبرد در منزل من در شهر جزین فرمود میلاد من در سیزدهم شوال سال ۹۱۴ هجری اتفاق افتاده و آغاز اجتهاد او سال ۹۴۴ بوده و ظهور اجتهاد و انتشار فتوا از طرف او سال ۹۴۸ هجری اتفاق افتاده بنابراین عمر او در هنگام فتوا سی و سه سال بوده، شهید در آغاز کار هرچه بیشتر در کتمان اجتهاد خود میکوشید و همانوقت به شرح ارشاد پرداخت و کسی را از شرح مذکور با خبر نکرد و مقداری از آنرا نوشت و بکسی نشان نداد.

شبی در روءیا دیدم شهید بر منبر بلندی بالا رفته و بانشاد خطبه‌ای در کمال فصاحت و بلاغت پرداخته که تا آنهنگام از هیچ خطیبی چنان خطبه‌ای استماع نکرده بودم پس از آنکه بحضور وی رسیدم و روءیای خود را برای او شرح دادم از جا برخاسته به اطاق دیگر رفت و جزوهای آورد بمن داد پس از مطالعه معلوم شد شرح ارشاد است در آغاز آن خطبه ایراد در کمال فصاحت و بلاغت دیده که آنرا بانواع عبارات مناسب و مضامین عالیه مرصع ساخته و فرمود این همان خطبه‌ایست که در روءیا استماع کردی. و فرمود بدون آنکه کسی از وجود چنین کتابی اطلاع پیدا کند مورد مطالعه قرار بده و همواره پس از اتمام هر جزوهای آنرا در اختیار مطالعه من قرار میداد.

شرح مزبور کتاب بیسابقه‌ایست که مانند آن را بزرگان شیعه تالیف نکرده‌اند این کتاب شرح مزجی است و شرح و متن را بطوری با یکدیگر مزج نموده که بدون دقت از هم امتیاز پیدا نمیکنند و شهید در میان دانشمندان امامیه نخستین دانشمندی است که شرح مزجی را دنبال کرد و هرگاه شرح مزبور با تمام میرسید کار بمراد بود.

پس از این بمطالعه و تالیف پرداخت و به تدریس و تصنیف اشتغال ورزید تا سال ۹۴۸ هجری که به نشر کمالات اجتهادی خود همت گماشت.

بنابراین نخستین کتابی که بقالب تصنیف درآورد شرح ارشاد است که آنرا تا پایان کتاب صلوت در مجلد بزرگی گرد آورد پس از آن بشرح الفیه و توضیح کتاب صلوت بمنظور مقلدان پرداخت و هم حاشیه وسطی در خصوص مهمات آن کتاب و حاشیه مختصر دیگری بمنظور تقلید فتاوی و شرح مطول و مزجی برای آن کتاب نوشت و تحقیقات و مباحث مهمی در آن بکار برد.

و از جمله آثار او شرح رساله‌ی نغلیه شهید اولست که آنرا بطور مزج در مجلدی گرد

آورده، دیگری روضهالبیہ است در شرح لمعه دمشقیہ شهید اول قدہ این شرح در دو مجلد و مزجی است، شهید در این شرح را در کتاب الفوائد و بغوی بہ تحریر آن اقدام نموده.

شهید از آنجا کہ دید حضرات عامہ در شروح خود توجہ خاصی بشرح مزجی دارند و ایننوع شرح در میان اعلام شیعه رائج نیست حمیت تشیع او را برآن داشت کہ باین کار اقدام نماید و دیگران را ہم از اینموضوع کہ در حد خود شایسته است تشویق نماید.

دیگری شرح شرایع است و اینشرح نیز مانند چشمی خوشگواری است کہ حقایق فقہ از آن میجوشد آری در اینشرح حداکثر نظر شهید بہ اختصار بوده و در واقع شرح مزبور عنوان حاشیہ بر آنکتابست مجلدی از آن بہ اتمام رسیدہ.

شهید هموارہ اظهار میداشت تصمیم گرفتهام تا بمنظور تکمیل آن استدراکی بر آن بنویسم و بالاخرہ تصمیم خود را جامہی عمل پوشانید و در ضمن ہفت مجلد استدراک مزبور را با تمام رسانید بدیہی است کسی کہ دارای آن باشد از کلیہی مبانی عالیہ فقہ برخوردار خواهد شد.

دیگری کتاب تمہیدالقواعد است کہ قواعد اصولیہ و فروع فقہیہ را بطرز خاصی در آن مورد توجہ قرار دادہ و در ضمن دو بخش تکمیل نمودہ بخش اول در تحقیق قواعد اصولی و فروعی کہ مربوط بدان بخشند بخش دوم در خصوص مطالب عربی و ضمناً فروع شرعیہ را با مطالب عربی تطبیق نمودہ و در طی صد قاعدہ تدوین کردہ و فوائدزیادی در آن ایراد نمودہ و فروع و اصول را بحکم ملکہ قدسیہ کہ پایہ اصلی مسائل اجتہادست بہ یکدیگر پیوستہ.

دیگری حاشیہایست بر بخشی از عقود ارشاد علامہ این حاشیہ نیز تحقیقات مهمی را در بر دارد و مباحث تحقیق شدہ ایرا در آن متذکر گردیدہ.

دیگر حاشیہ بر قواعد الاحکام علامہ در این حاشیہ تحقیقات مهمی را ایراد کردہ و سبک حاشیہ نجاریہ شهید اول را در آن اعمال نمودہ و حداکثر طرف توجہش شهید اول بودہ مجلدی از آن کہ تا کتاب تجارتست تدوین شدہ.

دیگری کتاب منیہ المرید فی آداب المفید والمستفید در یک مجلد تدوین شدہ و مطالب مهمہ و فوائد بسیاری در آن ایراد کردہ.

دیگری حاشیہ مختصریست بر شرایع محقق بخش قابل توجهی از آن تدوین شده
دیگری رسالہی مناسبتی در خلاقیات شرایع نوشته و همچنین حاشیہای بر مختصر نافع و
رسالہای در اسرار الصلوہ نوشتہ و آنرا بسبک الفیہ باتمام رسانیدہ

دیگری رسالہای در احکام نجاست آب چاہ با ملاقات بہ نجس و رسالہای در تیقن بہ
طہارت و حدث و شک در سابق آنها و رسالہای در محدث شدن آدمی در هنگام غسل بہ
حدث اصغر و رسالہای در تحریم طلاق حیضی کہ مدخول بہاست و ہمسرش ہم حاضر است
رسالہی نماز جمعہ در روزگار غیبت و رسالہای بمنظور تشویق بر نماز جمعہ .

دیگری نتایج الافکار در این رسالہ حکم مسافری را نوشتہ کہ دہ روز در غیر محل اقامت
نمودہ و اقسام مشہورہی آنرا ایراد کردہ و رسالہای در مناسک حج و عمرہ و رسالہ در نیت
حج و عمرہ رسالہای در احکام حبوہ رسالہای در میراث زوجہ ، رسالہ در اجوبہ ثلاثہ کہ
پاسخ سہ پرسش یکی از فضلاست ، رسالہای در خصوص دہ مبحث از علوم مختلفہ این رسالہ
را بطوریکہ قبلا ہم نوشتیم در اسلامبول نوشتہ و در ذیل ہر مبحثی اشکالی ایراد کردہ کہ
دانشمندان از حل آن عاجز آمدہ اند .

دیگری مسکن الفواء عند فقد الاحبہ والاولاد دیگری رسالہای در غیبت و احکام
آن دیگری رسالہء در عدم جواز تقلید میت این رسالہ را بنا بدرخواست صالح فاضل مرحوم
سید حسین بن ابی الحسن تدوین کردہ .

دیگری البدایہ در علم درایہ و شرح آن دیگری غنیہ القاصدین در معرفت
اصطلاحات محدثین تالیف چنین کتابی سابقہ نداشتہ و هیچیک از اعلام بفکر چنین تالیفی
نبودہ اند دیگری منار القاصدین در اسرار معالم دین دیگری رسالہای در شرح حدیث الدنیا
مزرعہ الاخرہ .

تا بدینجا شرح حال شہید را بطوریکہ ابن عودی در رسالہی خود نقل کردہ با مختصر
تغییری ایراد نمودیم و ما از رسالہ او بخش نسبتا مهمی را در اختیار داریم و صاحب
امل الامل ہم بیشتر از آنچه در اختیار ماست بدست نیاوردہ زیرا در شرح احوال شہید
ثانی مینویسد مختصری از تاریخ ابن عودی را کہ در شرح احوال معظم لہ گرد آورده بدست
آورده و برخی از زندگانی او را در اینجا ایراد نمودم .

مؤلف گوید شرح ارشاد شہید کہ ابن عودی بدان اشارہ کرد بنام روض الجنان فی

شرح ارشاد الاذهان موسوم و مشتمل بر بیست هزار بیت است .

و شروح ثلاثمائیکه بر الفیه شهید اول نگاشته در نهایت دقت و لطافت است و شرح کبیر آن موسوم بمقاصدالعلیه است و نزدیک به هشت هزار بیت است و حداکثر از تحقیقات آن حرف بحرف از شرح شیخ علی محقق گرفته شده و شرح نغلیهاش بنام فوائدالملیه است و این شرح باندازهی نیمی از کتاب مقاصد اوست و هر دو شرح بطور مزج تدوین شده و ضمناً به برخی از استدلالات اشاره نموده .

شرح لمعهی معظم له مشهورترین آثار نامبرده است بدیهی است کلیهی دقایق لفظیه و معنویه شرح مزبور را که در فراهم آوردن آن بدانها نیازمند بوده از مراجعه دقیق بمدارک لازمه و مطالعه عمیق گرد آورده و این شرح را در برابر برخی از کتب عامه که موقعیت خاصی در نزد آنها داشته تالیف کرده و در حقیقت با تالیف آن کاملاً از عهدهی تحدی با آنها برآمده با آنکه جدیت کاملی در انجام حقایق آن ننموده و اوقات زیادی را برای تالیف آن صرف نکرده زیرا بطوریکه گفته‌اند معظم له هر روز چند جزوه از آن اثر گرانبها را تالیف میکرده .

صاحب امل اظهار میدارد از نسخه‌ی اصل چنین استفاده میشود معظم له شرح مزبور را در مدت شش ماه و شش روز بپایان آورده .

صاحب حدائق و دیگران گفته‌اند شهید ثانی شرح لمعه را در مدت نزدیک به پانزده ماه تالیف کرده اینمدت نیز عجیب است

پس از آنکه شرح لمعه در دست استفاده و انتفاع دانشمندان شیعه قرار گرفت گروهی از فضلا و فقها بر آن شرح و تعلیق نوشتند .

از جمله فرزندش شیخ حسن صاحب معالم قده و فرزند وی شیخ محمد و نوادهاش شیخ علی و من شرح شیخ علی را که در دو مجلد بزرگ بوده دیده‌ام .

و همچنین فاضل هندی و آقا جمال خوانساری در چند مجلد بر آن شرح نوشتند و نیز خلیفه سلطان حسینی و شیخ جعفر قاضی که شرح احوالشان پیش از این نوشته شده حواشی قریب ده هزار بیت بر آن نگاشته‌اند .

و نیز در این اواخر آقا محمد علی فرزند آقا باقر وحید بهبهانی و آقا محمد علی فرزند آقا باقر هزار جریبی که هر دو از فقهاء بنامند بر شرح لمعه شرح مفصلی نوشتند و

مخصوصاً شرح ہزار جریبی بغایت مبسوط است

و همچنین امیر محمد حسین بن امیر محمد صالح اصفہانی خاتون آبادی و امیر سید حسین بن سید ابوالقاسم خوانساری کہ پیش از این نامبرده شدہ اند بر آن تعلیقاتی نوشتہ اند

سید آقا شوشتری مؤلف کتاب تعوید اللسان .

میرزا ابراہیم بن سلطان العلماء اصفہانی متوفی ۱۰۹۸ مجلد بزرگی از اول طہارت تا آخر تیمم در کمال بسط نوشتہ .

شیخ عبدالنبی قزوینی اظہار داشتہ از این کتاب و فور تتبع و دقت نظر و حسن سلیقہی او بخوبی پیداست .

میرزا ابراہیم حفید سید علیخان مدنی حاشیہ اش بنام فصل الخطابست .

میرزا ابراہیم فرزند صدرالمتالہین شیرازی حاشیہ اش تا کتاب زکوٰۃست .

میرزا ابراہیم بن امیر معصوم قزوینی متوفی ۱۱۴۹ ہجری .

امیر ابوطالب نوادہی میر فندرسکی از معاصرین صاحب ریاض بودہ .

امیر ابو قاسم کبیر موسوی متوفی ۱۱۵۸ جد اعلای صاحب روضات الجنات (کتاب حاضر) .

مولی احمد تولی برادر ملا عبداللہ صاحب وافیہ در طوس میزیستہ و از معاصران شیخ حر عاملی بود .

شیخ اسحاق تربتی متوفی ۱۲۳۷ ہجری و مدفون در قتلگاہ (باغ رضوان فعلی مشہد مقدس) اکنون محل مزبور جزء فضای سبز اطراف آستانہ قرار گرفتہ .

شیخ اسدالہ کاظمینی متوفی ۱۲۳۷ ہجری .

سید محمد باقر خوانساری صاحب روضات (کتاب حاضر) .

سید میرزا محمد باقر خلیفہ سلطانی صدراعظم شاہ سلطان حسین صفوی عمر طولانی کرد و در اوائل نادرشاہ درگذشت .

شیخ محمد تقی نہاوندی مؤلف ترجمہ شرایع مقدار بسیاری از حاشیہ اش را تدوین کردہ و باقی در نسخہ شرح لمعہ باقی است .

ملا محمد تقی شوشتری از معاصران نام حاشیہ اش تحقیق المسائل است .

- ملا محمد تقی هروی متوفی ۱۲۹۹ نام حاشیماش الحدیقا لنجفیه است .
- ملا محمد جعفر شریعت مدار استرآبادی متوفی ۱۲۶۳ تا آخر کتاب صلوتست .
- سید محمد جواد صاحب مفتاح الکرامه متوفی ۱۲۲۶ مجلد بزرگی است .
- شیخ حسن گیلانی تیمجانی در شهرهای گیلان شیخ الاسلام بوده و تا ۱۱۰۶ زنده بود .
- شیخ حسن عاملی پیش از هزار و سیصد هجری وفات یافته .
- ملا حسین تربتی کتاب بزرگی تدوین کرده .
- ملا حسین گیلانی لبنانی .
- ملا محمد حسین قمشهی نجفی متوفی ۱۳۳۶ کتاب لمعه را بخط خود نوشته و حواشی بر آن نگاشته .
- سید حیدر علی هندی متوفی ۱۳۰۳ هجری .
- ملا محمد رفیع گیلانی شهری سال ۱۱۶۰ درگذشته .
- زین الدین شهید حاشیه از خود شارح است و بر مزمه مجزی است .
- ملا محمد صالح مازندرانی بزرگترین دامادهای مجلسی و متوفی ۱۰۸۶ هجری .
- امیر محمد صالح مشهور بمیرزا صالح عرب نامش صفاءالروضه .
- میر عباس مفتی نامش التعلیقہ الانیقہ .
- سید عبدالصمد جزائری از نوادگان محدث جزائری است سال ۱۳۳۷ وفات یافته .
- سید عبدالله جزائری فرزند سید بزرگوار است سال ۱۱۷۳ درگذشت .
- ملا محمد علی قراچه داغی سال ۱۳۱۰ هجری وفات یافته .
- میرزا محمد علی رضوی مشهدی سال ۱۲۳۹ هجری متولد شده و سال ۱۳۱۱ وفات یافته .
- امیر سید علی جزائری در خرم آباد ساکن بوده و سال ۱۱۴۹ وفات یافته .
- میرزا محمد علی مدرسی طباطبائی یزدی سال ۱۲۴۰ وفات یافته .
- ملا علی قلی خلخالی سال ۱۱۱۵ وفات یافته و وقت و قبله شرح لمعه را شرح کرده .
- شیخ علی لیثی از شاگردان شیخ بهائی بوده حواشی متفرقی دارد .
- میرزا محمد علی مدرس چهاردهی متوفی ۱۳۳۴ در مجلد بزرگی تدوین گردیده .

امیر فخرالدین مشہدی خراسانی از شیخ علی صاحب الدر المنثور مجاز بوده سال ۱۰۹۷ در مشہد وفات یافته .

صدرالدین محمد صدر المتالہین شیرازی متوفی ۱۰۵۰ تاکتاب زکوت تدوین شده .

میرزا محمد معروف بہ دیلماج بخشی از آن در حواشی لمعہ چاپ شده .

میرزا محمد تنکابنی صاحب قصص العلماء در چند مجلد تدوین شده .

امیر سید محمد خاتون آبادی سال ۱۱۴۸ در تبریز شہید شده .

ملا محمد تنکابنی معروف بسراب و متوفی ۱۱۲۴ .

سید محمد صاحب مدارک قدس سرہ .

سید امیر رفیع الدین محمد معروف بخلیفہ السلطان مرعشی .

سید محمد قزوینی متولد ۱۲۹۶ در خراسان ساکن بوده .

سید مصطفی للنہوی سال ۱۳۲۳ وفات یافته .

ملا محمد سبزواری در مشہد مقدس ساکن بوده و از معاصران حر عاملی است .

میرزا نصرالہ شیرازی در مشہد مقدس مدرس بوده و سال ۱۲۹۱ ہجری همانجا وفات

یافتہ حاشیہ اش در چہار مجلد است .

ملا محمد نصیر اصفہانی از نوادگان مجلسی اول است .

شیخ یسن بحرانی در اجازہ سید نصرالہ حائری کہ سال ۱۱۴۵ نوشتہ از آن نام بردہ

است .

سید میر محمد یوسف تبریزی سال ۱۲۴۲ وفات یافتہ و از شاگردان وحید بہبہانی و

آقا محمد بیدآبادی بودہ علاوہ بر حاشیہ شرح لمعہ کتب دیگری از قبیل رسالہ الکر و رسالہ

العقائد دارد :

شہید در یکی از اجازاتش از کتاب تمہید القواعد الاصولیہ والعربیہ نام می برد و

مینویسد کتاب مذکور در فن خود بی نظیر است و کسیکہ آنرا مورد مطالعہ قرار دہد از

حقیقت آنچه ما دربارہی آن ایراد کردیم با خبر خواہد شد .

و خود شہید برای کتاب مزبور فہرست مہذبہ ترتیب دادہ و ہرگاہ چنان فہرستی

برای آن نمی نگاشت دانشمندان آنچنانکہ باید از نکات تاسیسی و تفریحی آن بہرہ مند

نمی شدند .

کتاب مسالک الافہام تالیف معظم لہ در شرح شرایع الاسلام محقق حلی است و کتاب مزبور از جملہ کتب معتبرہ و معروفی است کہ تا حال حاضر دز اختیار بہرہ مندی فقہاء قرار گرفتہ و مشتمل بر صد و بیست ہزار بیت است و شیخ حسن صاحب معالم قدہ فرزند ارجمند آن بزرگوار در وصف این کتاب ہفت بیت شعر سرودہ از جملہ:

لولا کتاب مسالک الافہام ما اتضحت طریق شرایع الاسلام

کلا و لا کشف الحجاب مؤلف عن مشکلات غوامض الاحکام

ہر گاہ کتاب مسالک الافہام تالیف نمیشد راہ استفادہ از شرایع اسلام آشکار نمیگردید و هیچیک از مؤلفان نمیتوانستند پردہ از مشکلات آن بردارند .

سید محمد صاحب مدارک کہ از خاندان شہید بشمار است کتاب مسالک را مورد دقت قرار دادہ و مدارک را بمنظور استدراک بر آن کتاب نگاشته است .

گویند شہید ثانی کتاب مسالک را در ظرف نہ ماہ باتعام رسانیدہ خدا داناست ہر گاہ کاتبی برای نسخہ برداری از آن اجیر شود نمیتواند آنرا در این مدت بنویسد آری تائید خدا امر دیگر است .

صاحب حدائق بہ تائید از موضوع فوق از برخی از اعلام نقل کردہ کتاب مسالک را در مدت کوتاهی تالیف نمودہ پیش از اینہم نوشتیم کتاب شرح لمعہ را کہ در کمال زیبائی و درستی فراہم آوردہ در مدت کوتاهی بودہ صاحب امل نقل میکند برخی از موثقان اظہار داشتہ اند شہید پس از آنکہ بسعادت شہادت رسید دوہزار کتاب از خود باقی گذارد دوہست کتاب از آنها کہ از آثار خود و دیگران بودہ بخط خودش میباشد .

شیخ اسد اللہ کاظمی در مقدمات مقابیسش از جملہ کرامات مشہور شہید می نویسد نامبردہ با یک قلم بیست یا سی سطر مینوشت و گاہی اتفاق می افتاد چہل سطر یا ہشتاد سطر می نگاشت و شصت تالیف بوجود آورد و روض الجنان نخستین تالیف اوست کہ در سن سی و سہ سالگی موقعیکہ قوی قدسیہ در وی بارز شد بوجود آورد .

مؤلف گوید آثار شہید بیشتر از آنستکہ صاحب مقابیس اشارہ کردہ زیرا بطوریکہ از تاریخ ابن العودی بدست آمد آثار معظم لہ سی و پنج مجلد بیشتر از آنست .

صاحب امل از جملہ آثار نامبردہ رسالہی طلاق غائب و رسالہی آداب الجمعہ را نامبردہ بدیہی است رسالہی مزبور غیر از دو رسالہ ایست کہ دربارہی نماز جمعہ تالیف کردہ و سابق

بر این نامبرده شدند و نیز رساله‌ی دیگری در مناسک حج دارد و رساله‌ی هم در خصوص اجتهاد نوشته و ممکن است همان رساله‌ی باشد که بنام الاقتصاد والارشاد الی طریق الاجتهاد نامیده و نسخه‌ی از آن نزد ما موجود است .

و نیز سید صدرالدین قمی شارح وافیه رساله‌ی مزبور را از آثار شهید میدانند و از آثار او کتاب الرجال والنسب و کتاب تحقیق الاسلام والایمان و رساله‌ی نیت و رساله‌ی در خصوص اینکه نماز بدون ولایت پذیرفته نیست و رساله فتوی‌الخلافاً لمعه و رساله‌ی تحقیق اجماع و کتاب اجازات و منظومه‌ی در نحو و شرح آن و رساله‌ی شرح بسمله و سئوالات شیخ زین‌الدین و اجوبه‌ی آنها و سئوالات شیخ احمد و پاسخ آنها و فتاوی‌اشراعی و فتاوی‌ارشاد و مختصرالخلاصه و فتاوی‌مختصر و رساله‌ی در تفسیر آیه مبارکه‌ی والسابقون الاولون و رساله‌ی در تحقیق عدالت و جواب مسائل خراسانیه و جواب مباحث نجفیه و جواب مسائل هندیه و جواب مسائل شامیه و رساله اسلامبولیه در واجبات عینیة والبدایه فی سبیل‌الهدایه و اجازه‌ی شیخ حسین بن عبدالصمد و این اجازه یکی از سه اجازه‌ی مشهور است (۸۶) و فوائد خلاصه الرجال ممکن است همان تعلیقاتی باشد که در کتب رجال نامبرده شده‌اند و رساله در تفصیل مخالفت‌های شیخ طوسی با اجماعات خودش شهید با تالیف این رساله کلیه‌ی اجماعات منقول را مردود دانسته و گفتار افرادی که بدانها متکی بوده بی اساس قلمداد نموده رساله‌ی در شرح زندگی خودش ابن عودی از این کتاب بسیار استفاده کرده و در مواضع بسیاری از آن نقل نموده کتاب مختصر منیه‌المزید کتاب مختصر مسکن‌الفوائد .

گویند سبب تالیف کتاب مزبور آن بوده که فرزندان چندی از وی وفات یافته و جز شیخ حسن صاحب معالم فرزند دیگری برای او باقی نمانده تا آنجا که از زنده ماندن او هم مایوس بوده معظم‌له در هنگام شهادت پدر عالیقدرش بحد بلوغ نرسیده بوده .

کتاب مسکن‌الفوائد مشتمل بر فوائد بی‌شمار و احادیث نادره و لطائف عرفانی بسیاری است که در کتب دیگر کمتر مورد مطالعه نیازمندان قرار گرفته بدیهی است کتاب تسلیه الاحزان ما که از همان مقوله اخبار را داراست و مطالبی در خصوص مرد و زن صابر که باید با پیش‌آمدهای ناگوار سازگار باشند تالیف یافته از آن جامع‌تر و سودمندتر است و ما در پایان آن به ذکر چهل مجلس از مصائب اهل بیت عصمت (ع) اشاره کردیم .

و از جمله آثار شهید که در امل‌الامل آورده نشده و صاحب ریاض و دیگران ذکر

کرده‌اند تعلیقات ارزنده‌ایست که برمسالك (۸۷) در ضمن دو مجلد فراهم آورده و همچنین شرح مختصریست که در دو مجلد بر شرایع نوشته هر چند ممکن است هر دو شرح و تعلیق یکی باشد چنانچه محتمل است حواشی مختصر بر شرایع و حواشی بر خلافتیات شرایع نیز همان شرح مزبور بر شرایع باشد و از آثار او رساله‌های در تحقیق حالت اجماع و کتاب جواهر الکلمات در صیغ عقود و ایقاعات و رساله‌ایست در عینیت صلوه جمعه .

این رساله راعده‌ای از علما بوی نسبت داده‌اند و صاحب مدارک که از دیگران بیشتر به آثار شهید توجه داشته در مسئله صلوه جمعه رساله‌ی مزبور را از آثار او نامبرده و فاضل سراب در رساله‌ی خود آنرا از آثار شهید شمرده و سید علی صائغ که از اجلاء شاگردان شهید است در شرح ارشاد رساله‌ی فوق را از کتابهای شهید دانسته و علاوه‌ی بر نامبردگان اعلام دیگری که در رشته‌ی نسب و رجال ماهر بوده‌اند رساله مذکور را از آثار وی نقل کرده‌اند .

و امثال اینها از حواشی و رساله‌ها و جوابهای مسائل و خطبه‌های شیوا و قصیده‌ها و اشعار آبدار که در رساله‌ی ابن عودی و امثال آن بدانها اشاره شده .

شگفت از صاحب‌امل‌الامل است پس از نقل دو شعر آئینده ذیل آنها مینویسد به جز همین دو شعر که بخط او دیدم و بخود نسبت داده بوده به اشعار و سروده‌های دیگر او دست پیدا نکردم با آنکه ظاهراً قطعاً پیرا که در هنگام زیارت مرقد مطهر حضرت رسول اکرم (ص) سروده و ما آنرا پیش از این نقل کردیم در اختیار صاحب امل بوده است .

لقد جاء فی القرآن آیه حکمه

و تخبیران الاختیار بایدنا

در قرآن کریم آیه‌ی حکمت‌آمیزی نازل شده که کلیه‌ی نشانهای گمراهی و جبر راریشه کن میسازد و ثابت میکند اختیار در دست اختیار ماست که فرموده هر که میخواهد ایمان بیاورد و هر که میخواهد بحالت کفر باقی بماند .

از نقدالرجال استفاده میشود شهادت معظم‌له سال ۹۶۹ هجری (ظسط) در شهر قسطنطنیه روم بخاطر تشیع وی اتفاق افتاده .

بنا بنقل از شرح محمد بن خاتون عاملی که بر اربعین شیخ بهائی نوشته شهید ثانی در قسطنطنیه شربت شهادت نوشیده .

لیکن مشهور آنست شهید در راه قسطنطنیه بشهادت رسیده .

از خط شیخ حسن صاحب معالم فرزند ارجمند شهید نقل شده معظم له در سال نهصد و شصت و پنج ۹۶۵ در سن پنجاه و چهار سالگی شهید شده و از خط سید علی صائغ سابق الذکر نقل شده شهید در حالیکه مشغول طواف بیت الله بوده دستگیر شده و در روز جمعه ماه رجب در موقعیکه بتلاوت قرآن اشتغال داشته بجرم علاقمندی به خاندان و اهل بیت پیغمبر اکرم (ص) در هنگام غربت و در زمان هجرت به خانه‌ی خدا شهید شده .

صاحب امل نوشته علت شهادت معظم له بطوریکه از بعض مشایخ شنیده و از خط برخی از آنها استفاده کرده‌ام اینست که دو نفر بداوری نزد وی آمده شهید داوری به له یکی و علیه دیگری نموده آن شخصی که محکوم شده بر وی خشمگین گردیده و به شکایت نزد قاضی صیدا که معروف نام داشته رفته تصادفا شهید در همان موقع به تالیف شرح لمعه اشتغال داشته قاضی ماموری را برای دستگیری شهید به جبع میفرستد شهید در بوستانی که در خارج شهر داشته به تالیف کتاب مشغول بوده یکی از مردم جبع که از قضیه مطلع میشود اظهار میدارد نامبرده مدتی است از شهر خارج شده .

بنا بنقلی قاضی صیدا در نامه‌ای خطاب به وی مینویسد ایهاالکلب الرافضی . شهید در پاسخ مینویسد انالکلب معروف دو معنی را اراده فرموده یکی سگ حیوان معروفی است و دیگری سگ تو هستی که نامت معروف است در همانموقع با آنکه مکرر بمکه معظمه مشرف شده بود تصمیم میگیرد برای آنکه از شر مخالفان و بدعملان محفوظ بماند به زیارت بیت الله مشرف بشود در تعقیب این تصمیم کجاوه‌ی روپوشداری را در اختیار میگیرد به طرف مکه عزیمت میکند .

قاضی صیدا در ضمن نامه‌ایکه به پادشاه روم مینویسد اظهار میدارد در شهر شام مرد بدعت‌گذاری پیدا شده که برخلاف خواسته مذاهب اربعه فتوا میدهد .

سلطان ماموری را موظف می‌کند تا شهید را زنده به روم برده تا سلطان وسائل مباحثه‌ی بین او و علماء روم را فراهم آورد پس از آن به مقتضای زمان درباره‌ی او فرمانی صادر کند .

مامور سلطان هنگامی وارد میشود که شهید بطرف مکه عزیمت کرده مامور بجانب مکه حرکت میکند در راه با وی تصادف میکند شهید بوی می‌گوید بهتر آنست با من همه جا

ہمراہی کنی تا پس از انجام مناسک حج بہر کجا ارادہ داری با تو خواہم آمد مامور پیش نہاد شہید را می پذیرد پس از فراغت از اعمال حج باوی بدیار روم عزیمت میکند در راہ مامور نامبرده با یکی از مخالفان ملاقات میکند از وی می پرسد این مرد کیست؟ میگوید یکی از علما شیعه است می خواہم او را بحضور سلطان ببرم . وی اظہار میدارد آیا نمی ترسی ہر گاہ او را زندہ نزد سلطان ببری از تو در پیشگاہ سلطان شکایت کند و بہ پشتیبانی از او دیگران نیز خواستہ او را تقویت نمایند و موجبات ہلاکت تو را فراہم سازد بنا براین بہتر آنست وی را کشتہ سر او را برای سلطان ببری .

وی تحت تاثیر کلمات او قرار میگیرد سر شہید را بریدہ و بدن او را در کنار دریا بہ زمین می اندازد و بطرف روم رہسپار میشود شب هنگام عدہای از ترکمانان در ساحل دریا نوری را از زمین کہ بہ آسمان میدرخشیدہ مشاہدہ میکنند بطرف آن نور آمدہ بدن شہید را کہ نمیدانند کیست و چیست در همان محل دفن میکنند و برای آن بقعہای بنا میکنند . مامور سر بریدہ را بحضور سلطان میبرد سلطان از عمل برخلاف انتظار او آشفته خاطر میگردد میگوید من بتو دستور دادم او را زندہ نزد من آوری اینک سر بریدہی او را آوردہ ای؟ و بالاخرہ بکوشش سید عبدالرحیم عباسی سابق الذکر مامور مذکور کشتہ میشود الحمدلہ رب العالمین .

مؤلف گوید قاضی صیدا همان ملعون مکشوفی است کہ شہید در هنگام مسافرت بہ روم ابن عودی را نزد وی فرستاد و از وی تقاضای عرض و معرفی ننمود و ہمین بی اعتنائی موجبات خشمناکی از شہید را برای او بوجود آورد و آتش کینہاش روز بروز شعلہور میشد تا سرانجام کار خود را کرد .

صاحب امل اظہار داشتہ علت شہادت شہید آن بودہ کہ وی بی نہایت اصرار داشت تا کتب عامہ را نزد آنان بسیار بخواند و از آنها روایت کند و با آنان مراودہ داشتہ باشد . با آنکہ شیخ حسن صاحب معالم با این رویہ مخالف بودہ و از پدرش و همچنین از علامہ و شہید اول انتقاد می کردہ .

شیخ زین الدین ثانی کہ از افاضل احفاد شہید است مینویسد متاخران بہ ایجاد تالیفات بسیاری پرداختند و تصادفا آثار آنها خالی از اشتباہات فراوان نبودہ و ہمین معنی ایجاب کردہ تا گروہی از آنها بدست مخالفان از پای درآیند و او بمناسبت از جدش

شهید و علامه و شهید اول تعجب کرده که چرا آنان با آنموقعیت و شخصیتی که داشتند خود را به قرائت کتب عامه سرگرم سازند و به تتبع کتب فقهیه و اصولیه آنها پردازند و سرانجام کارشان به آنجا منتهی شود که بدست ناهلان از پای درآیند.

مؤلف گوید حکایت شهید ثانی و امثال او و نواده‌ی شهید مساوی با مرام عماریا سر و پدرش بود باین معنی عمار بحکم تقیه از پیغمبر اکرم (ص) تبری کرد و برای حفظ خونس نسبت به آنجناب ناسزا گفت لیکن پدرش باینموضوع راضی نشده و جان خود را در راه محبت و علاقمندی به رسولخدا (ص) از دست داد.

در قرآن فرموده کل يعمل علی شاکلته هر کسی آن درود عاقبت‌کار که کشت در حدیث فرموده کل میسر لما خلق له هر کسی برای هرگونه عملی که آفریده شده و استعداد دارد همانرا بانجام خواهد آورد.

بنابراین بهیچیک از دو طرف ایرادی وارد نیست.

با آنکه شیخ زین‌الدین عمل جدش را مورد انتقاد قرار داده خود در یکی از آثارش مینویسد از جمله مواردی که آدمی میتواند خود را در معرض هلاکت درآورد کشته شدن در راه خداست که هرگاه بداند عزت و ارجمندی اسلام در هلاک اوست براو لازمست خود را در معرض هلاکت و نابودی قرار دهد آری این عمل ویژه مردمان کریم است و آنانکه بوئی از کرم به مشامشان نرسیده از درگذشت از خود که از هر سخاوتمندی بالاتر است خودداری میکنند اولیاء خدایند؛ که بمنظور پیروی از سید مظلومان خود را در دست هلاکت در میآورند (۸۸).

شیخ یوسف در لؤلؤء البحرین مینویسد در یکی از کتابهای معتبره ذیل شهادت شهید ثانی مینویسد در روزگار سلطان سلیم عثمانی پادشاه روم و طبق امریه او اتفاق افتاده شهید معظم در پنجم ماه ربیع‌الاول سال ۹۶۵ در مسجدالحرام پس از آنکه از نماز عصر فارغ شد دستگیر گردید مدت یکماه و ده روز در یکی از خانهای شهرستان مکه زندانی بود سپس او را از راه دریا به قسطنطنیه برده و در آنجا سال ۹۶۵ شهید کردند و بدن او را سه روز روی زمین باقی گذاردند پس از آن در دریا انداختند.

در مقامات سید نعمت‌الله جزائری قده نقل شده کسیکه کاملاً به احوال شهید واقف بوده، در خون او نقش الله الله مشاهده میکرده پس از شهادت او در خارج اسلامبول قبمائی

برای او ساختند و بنام میرزا زین‌الدین ولی شهرت یافت .

از کرامات شهید بنقل شیخ بهائی از پدر ارجمندش شیخ حسین قدهما روایت شده بامداد یکی از روزها بحضور شهید رسیده ویرا در اندیشه یافتم علت ناراحتی را پرسیده پاسخ داد خیال میکنم من دومی شهیدین باشم و بنقل دیگری گفته خیال میکنم ثانی شهید اول باشم زیرا دیشب گذشته در خواب دیدم سید مرتضی مجلس ضیافتی ترتیب داده و از همه علمای امامیه در خانه‌ی خود پذیرائی میکند بمجردیکه من وارد شدم سیدمرتضی ازجا برخاسته خوش آمد گفته بمن فرمود کنار شیخ شهید بنشینم حسب‌الامر کنار وی قرار گرفتم پس از آنکه مجلس باتمام رسید از خواب بیدار شدم از اینخواب چنین استفاده میکنم من در شهادت همتای شهید اول خواهم بود .

از شیخ بهائی قده نقل شده روزی شهید ثانی باتفاق پدر شیخ‌بهائی از محلی که شهادت پیدا میکند عبور کرده چهره‌اش تغییر کرده فرمود بزودی در همین مکان خون مرد بزرگی بدست ستمگران خواهد ریخت پس ازچند روزی معلوم شد منظورش ازاین پیش بینی خود او بوده .

در یکی از مدارک مینویسد شبی که فردای آن شهید به سعادت شهادت نائل شد در خواب دید نوری بدن او را احاطه کرده و بطرف آسمان میدرخشد و رقعهای روی سینه‌اش دید بر یکطرف آن نوشته شده بود رب انی مغلوب فانتصر پروردگارا مرا که گرفتار دست بیگانگانم یاری کن و برطرف دیگرش مرقوم بود ان کنت عبدی فاصطبر اگر بنده‌ی منی شکیبائی کن .

مؤلف گوید بدیهی است کلیهی مراتب کرامت که باین عالم جلیل و عارف عابد نبیل نسبت داده شود صحیح و بجا بوده زیرا بطوریکه از حدیث قطعی نبوی که شیعه و سنی صحت آنرا امضا کرده‌اند استفاده میشود که علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل دانشمندان امت من مانند پیمبران بنی اسرائیلند .

در امل مینویسد از جمله کسانی که پس از سید رحمه‌الله نجفی و سید عبید نجفی که هر یک قصیده‌ای در سوک او گفت‌اند و همچنین ادبای دیگر که در مرثیه او سوگوار بوده‌اند شاگرد ارجمندش بهاء‌الدین محمد بن علی بن حسن عودی صاحب رساله‌ی معروف در شرح حال شهید که مکرر از آن نقل کردیم قصیده‌ی مفصلی گفته که به برخی از آن ذیلا

اشاره میشود .

هذی المنازل والاثار والطلل
ساروا و قد بعدت عنا منازلهم
فسرت شرقا و غربا فی تطلبهم
فحین ایقنت ان الذکر منقطع
رجعت والعین عبری والفؤاد شج
و عانیت عینی الاصحاب فی وجل
فقلت ما لكم لا خاب فالکم
هل نالکم غیر بعد الالف عن وطن
اتی من الروم لا اهلا بمقدمه
فصار حزنی انیسی والبکاسکنی
لهفی له نازح الاوطان منجدلا
اشکوا لی الله شکوی لیس یشبهه

مخبرات بان القوم قد رحلوا
فالان لا عوض منم و لا بدل
و کما جئت ربعا قیل لی رحلوا
و انه لیس لی فی وصلهم امل
والحزن بی نازل والصبر مرتحل
والعین منهم بمیل الحزن تکتحل
قد حال حالکم والضر مشتمل
قالوا فجعنا بزین الدین یا رجل
ناع نعاہ فنا الحزن تشتعل
والنوح دابی و دمع العین ینهمل
فوق الصعید علیه الترب مشتمل
الامصاب الاولی فی کربلا قتلوا

این خانه‌ها و نشانه‌ها و آثار باقیه‌ی از جایگاه‌ها متفقا از افرادی اطلاع میدهند که خانه‌ها را گذاردند و خود کوچ نمودند آری آنقدر از ما دور شدند که هم اکنون عوضی و جانشینی از آنها باقی نیست باختر و خاور عالم را گشتم و هرکجا به اثر خانهای میرسیدم میگفتند ساکنان آن منزل خالی کرده و رفته‌اند از آنجا که دانستم یادی از ایشان نیست و خود هم دسترسی بدانها ندارم با چشم گریان و دل بریان باز گشتم و درحالیکه سرا پای مرا اندوه فرا گرفته و پرده‌ی صبرم دریده مراجعت کردم بمجردیکه با یاران خود ملاقات کرده آنانرا ترسناک و گریان یافتم پرسیدم چرا این اندازه ناراحتید و از چه پیش‌آمدی متاثر گردیده مگر پس از آنکه از شما دوری گزیده ناراحتی دیگری دست به دامن شما شده است گفتند آری زین‌الدین از دست ما رفت و ما را به اندوه خود سوگوار ساخت خبرگزاری که ایکاش قدمهای او خشک شده و نیامده بود از روم آمد و ما را از شهادت وی اطلاع داد و آتش اندوه ما را مشتعل ساخت آنموقع بود که اندوه یار من شد و گریه همکارم سوگواری آئین من و اشک چشم میریخت اندوهم برای بزرگی است که از شهر خود دور افتاده و در دل خاک خوابیده اینک بخدا شکوه میکنم که پس از قضیه کربلا واقعه‌ی باندازه شهادت

زین الدین سوزناک نبوده .

در امل مینویسد یکی از ادبا در تاریخ شہادت وی گفته است :

تاریخ وفات ذلک الاوا * الجنہ مستقرد واللہ (۹۶۶)

مؤلف گوید بطوریکہ از بعضی مدارک استفادہ میشود مادہ تاریخ مزبور را شیخ بهائی

قدہ بدست آورده .

دیگری در تاریخ شہادت وی یافتہ (مثنوی الشہید جنہ) لیکن این تاریخ با تاریخ اول

یکسال تفاوت دارد

باید بگوئیم بطوریکہ از نظرات مورخان بدست میآید نام وی همان زین الدین است

زیرا اگر نام دیگری غیر از آن میداشت لازم بود در یکی از آثارش بدان اشارہ کند یا یکی

از برجستگان اولاد واصحابش بدان نام اشارہ کنند و نقصی ہم در این بارہ نخواهد بود کہ چرا

لقب نام شخصی باشد .

بنابراین اظهاریہ بعضی کہ نام او را علی دانستہ و افزودہ اند چون نام پدرش علی

بود از نظر احترام خود را بزین الدین شہرت دادہ قابل توجہ نخواهد بود .

چنانچہ ہمین نظریہ را صاحب ریاض در کتاب خود بہ برخی از خطوط شہید نسبت

دادہ و نیز ہمین نام را از خط شاگردش شیخ حسین پدر شیخ بهائی نقل کردہ . و ہمین

نظریہ را از خط سید میرزا محمد بن شرف الدین علی بن نعمہ اللہ موسوی نقل و تایید کردہ .

میرزا محمد بن شرف الدین علی از مشایخ اجازہی صاحب بحار و از شاگردان شیخ

علی محقق کرکی روایت داشته .

میرزا محمد از محدثین متبحر بودہ و کتاب جوامع الکلم و امثال آن از آثار اوست .

سید داما در ذیل سند برخی از ادعیہ پنداشته است نام شہید احمد است و نامبرده

همنام جدش احمد بودہ . لیکن این احتمال از احتمال نخستین ضعیف تر است .

مؤلف گوید ما نام شہید را زین الدین میدانیم و مهمترین دلیل کہ نظریہی ما را

تقویت میکند نقش خاتم فرزندش صاحب معالم است کہ نوشتہ :

بمحمد والال معتصم حسن بن زین الدین عبدہم

زین الدین بن محمد بن حسن بن شہید ثانی عالمی فاضل و کاملی متبحر و

محققی ثقہ و صالح و عابد و پرهیزکار و شاعر و منشی و ادیب و حافظ و جامع معقول و منقول

و جلیل القدر و عظیم المنزلہ بود .

صاحب امل مینویسد نامبرده در روزگار خود بی نظیر بود و خود از شاگردان او بوده .
زین الدین از شاگردان پدرش شیخ محمد و عدما ی از شاگردان او بوده و همچنین از
درس ملا محمد امین استرآبادی و گروهی از علماء عرب و عجم استفادہ کردہ .

زین الدین بایران آمدہ شیخ بہائی در منزل خود در اصفہان از وی بگرمی پذیرائی
کردہ و مدتی در منزل معظم لہ بسر بردہ و از آثار شیخ ویژہ در علوم ریاضیہ بہرہی کاملی
بردہ سپس در سال ۱۰۳۰ کہ شیخ بہائی رحلت کردہ بمکہ معظمہ مشرف شدہ و مانند پدرش
سالیان چندی در آنجا مجاورت اختیار کردہ سپس بہ جبل عامل بازگشتہ .

شیخ زین الدین سال ۱۰۰۹ (غط) ہجری متولد شدہ و سال ۱۰۶۴ (سفد) بطوریکہ
از الدر المنثور برادرش شیخ علی نقل شدہ وفات یافتہ .

صاحب امل نوشتہ نامبردہ مدتی در مکہ مجاورت کرد و همانجا وفات یافت و در کنار
مرقد حضرت خدیجہ علیہا سلام مدفون شد .

صاحب امل نوشتہ معظم لہ اشعاری شیوا میگفتہ و طبعی رسا داشتہ و فوائد و حواشی
از او باقی ماندہ و دیوان شعر کوچکی بخط خود او از وی دیدم . لیکن براثر احتیاط زیاد
کہ داشت و از شہرت احتراز میکرد بہ تالیف : کتابی نپرداخت و اثری تدوین نکرد پس از
آن بذکر اشعاری چند از او پرداختہ

صاحب امل پس از این حکایتی را از نامبردہ کہ دلیل بر حاضر جوابی و استحضار
خاطر و دقت نظر اوست نقل کردہ

نامبردہ مینویسد قصیدہی مفصلی در سوک او سرودم از جملہ شعر ذیل است :

و بالو غم قولی قدس اللہ روحہ و قد کنت ادعو ان يطول لئالبقا

یعنی برخلاف انتظار کہ پیوستہ برای طول بقاء او دعا میکردم رحلت نمود . تا آنجا

کہ نوشتہ ما بتوسط او مرویات کلیہی مشایخش را روایت میکنیم و صاحب سلافہ ترجمہی او
را مفصلاً ایراد نمودہ و بسیاری از اشعار او را متعرض شدہ

شیخ زین الدین بن علی برادرزادہ زین الدین فوق الذکر است صاحب امل الامل اورا

با لقب مذکور نام بردہ است

و ممکن است این دانشمند در برابر عموی ارجمندش بزین الدین صغیر معروف باشد .

چنانچہ شیخ علی بن زین الدین عموزادہی زین الدین صغیر و فرزند زین الدین فوق الذکر در برابر عمویش شیخعلی ، شیخعلی صغیر شہرت دارد

برخی خیال کرده اند شیخ علی صغیر برادر صاحب ترجمہی اصلست کہ در برابر شیخ علی محقق او را بہ صغیر شہرت دادہ اند و حال آنکہ این خیال ناشی از اشتباہی بیش نیست چنانچہ یکی از سادات بلاد عامل بدین موضوع اشارہ نمودہ .

شیخ زین الدین بن علی فقہانی از فضلاء نیکوکار و از شاگردان شیخ علی میسی و دوستان شہید بودہ پیش از این نام او را متعرض شدہ ایم .

شیخ زین الدین بن عین علی خوانساری از اجلاء فضلاء اواخر است امیر محمد حسین کبیر اجازہء معروفش را کہ بنام مناقب الفضلاست برای او نوشتہ ممکن است در اواخر فتنہی افغان و اوائل جلوس نادرشاه وفات کردہ باشد .

در این باب بہ شرح احوال سایر از دانشمندان شیعه و سنی اشارہ میکنیم .

(۱۱۴) زبان بن علاء بن عمار بن عبداللہ مازنی نحوی لغوی مقرئ معروف بہ ابو عمرو بن علاء .

ابو عمرو یکی از قاریان ہفتگانہ مشہور است کہ پیش از این بنام او و فوائد مهمی مربوط بعلم قرائت در ذیل احوال حمزہی کوفی اشارہ کردیم .

سیوطی در بغیہالوعاء مینویسد مورخان دربارہی نام او اختلاف کردہ اند و بیست و یک نام مختلف برای او متذکر شدہ اند بدین شرح :

- ۱- ابو عمرو . ۲- زبان (۱۰۱) . اصح نامہا این نام است . ۳- جبر . ۴- جنید
- ۵- جزء . ۶- حماد . ۷- حمید . ۸- خیر . ۹- ربان باراء بی نقطہ . ۱۰- عتیبہ . ۱۱- عثمان . ۱۲- عربان . ۱۳- عقبہ . ۱۴- عمار . ۱۵- عیار . ۱۶- عیینہ . ۱۷- فائد .
- ۱۸- قبیصہ . ۱۹- محبوب . ۲۰- محمد . ۲۱- یحیی .

و علت اختلاف این بودہ کہ بزرگواری و جلالت او مانع میشدہ کسی از خود او اسم حقیقیش را بپرسد .

ابو عمرو در فن قرائت و نحو و لغت پیشوای بصریہا بود .

ابو عمرو از گروہی از تابعیہا استفادہ کرد و فن قرائت را از سعید بن جبیر و مجاہد آموخت و از انس بن مالک و ابوصالح ممان و عطاء و دیگران روایت کردہ .

ابوعبیدہ گفتہ ابوعمرو از کلیہی مردم از فن قرائت و عربیہ و ایام عرب و شعر خبر دارتر بود و دفاتری را کہ در اینخصوص گرد آورده بود تا سقف اطاقش را پرمیکرد فاصلہای نشد عشق پارسائی و انزوا بسرش افتاد و کلیہی یادداشتہای خود را سوزانید .
ابوعمرو از مردم با شخصیت و موجهان عرب بود فرزدق او را مدح گفتہ و یحیی بن عمرو و دیگران ویرا توثیق نمودہاند .

ذہبی گفتہ ابوعمرو روایت کم نقل نمودہ درعین حال مردی راستگو و حجت در فن قرائت بودہ و نقش انگشتریش اینست :

و ان امرء دنیاہ اکبر ہمہ استمسک منہا بحبل غرور

البتہ آدمی کہ حداکثر ہمت خود را مصروف دنیا نماید بریسمان غروردست درآورده گویند بغیر از یک شعر ذیل شعر دیگری نسرودہ .

و انکرتنی و ما کان الذی نکرت من الحوادث الا الشیب والصلعا

محبوبہ بر من ایراد گرفت و حال آنکہ از پیشآمدہای روزگار بغیر از پیری و بی موئی سر چیز دیگری قابل انکار و ایراد نمیباشد .

یزیدی و عبداللہ مبارک وعدہ دیگر فن قرائت را از او فرا گرفتہاند و ابوعبیدہ و اصمعی و جمعی دیگر فن ادب و امثال آنرا از او آموختہاند .

سفیان بن عیینہ گوید شی رسولخدا (ص) را در روئے یا زیارت کردہ بعرض رسانیدم قرائتہا بصورتہای مختلف نقل شدہ بکدام قرائت مرا امر میفرمائید؟ فرمود بقرائت ابو عمرو علاء . ابوعمرو سال ۱۵۴ ہجری (قند) یا ۱۵۹ (نطق) وفات یافت .

ما سند حدیث او را در طبقات کبری آورده و در جمع الجوامع نیز نامبرده شد مؤلف گوید پیش از این معلوم شد در میان قرائتہا قرائت عاصم از ہمہ برتر است و روایت ابوعمرو بن سلیمان معروف بحفص کہ در شرح شاطبیہ از او نقل شدہ و روایت ابوبکر شعبہ کہ علامہ بدان تصریح کردہ مؤید آنند مخصوصا کہ سند روایت ابوعمرو بن سلیمان استوار تر از ابوبکر شعبہ است .

ابوسفیان فرزند علاء برادر ابوعمرو علاست .

سیوطی از زبیدی رقفطی نقل کردہ نامبرده از نحویہا و اصحاب قرائت بودہ و از فن نسب شناسی اطلاعی کامل داشتہ نام و کنیہاش یکی بودہ شعبہ از او روایت میکرده و یحیی

او را توثیق نموده سال ۱۶۵ هجری (سقه) وفات یافته .

جهم بن یخلف مازنی از قبیله مازن تمیم و از منسوبان ابو عمرو علاست یاقوت مینویسد نامبرده اشعار سراینندگان را بسیار روایت میکرد و از غریب الاشعار اطلاعی کافی داشت و در کمالات همتای احمر و اصمعی بود ابن منذر او را چنین ستوده است :

سمیتم ال العلاء لا نکم اهل العلاء و معدن العلم
و لقد بنی آل العلاء لما زن بیتا احلوه مع النجم

آل علاء را از آن نظر نام میبرید که شما خود صاحب مرتبه‌های بلند و کان دانش و کمالید آری خاندان علاء برای سربلندی مازن خانه‌ای بنیان کرده که از عظمت ستاره در آن میدرخشد و طلوع میکند .

ابو بحر عبدالله بن زید بن حارث حضرمی .

سیوطی نوشته ابوبحر یکی از پیشوایان قرائت و عربیت بوده فن قرائت را از یحیی بن یعمر و نصر بن عاصم آموخته و بتوسط پدرش از جدش روایت میکرده با ابو عمرو علاء مناظره میکرده و در قیاس و شرح علل قدرت بی نهایت داشته .

سیرافی گفته ابوبحر در قیاس ماهر بوده و ابو عمرو در کلام عرب و لغات عربی .

یونس گفته ابوبحر عصاره‌ی نحو است ابوبحر بر عرب طعنه میزد و از فرزدق عیبجوئی مینمود و او را بغلط و اشتباه نسبت میداد فرزدق از وی ناراحت شده او را در ضمن اشعاری چنین هجو نمود :

فلو کان عبدالله مولى هجوته ولكن عبدالله مولى الموالیا

اگر عبدالله آقا باشد به تیر هجایش هدف قرار میدادم متاسفانه که او غلام آقاهاست عبدالله گفت نخست غلط گفتمی باید میگفتی مولى موال .

عبدالله آزاد شده آل حضرمی است که هم سوگندان بنی عبد شمسند .

عبدالله هشتاد و هشت سال عمر کرد و سال ۱۲۷ هجری (قزک) وفات یافت .

(۱۱۵) ابو عبدالله زبیر بن بکار :

کنیه بکار ابوبکر بوده و او پسر عبدالله بن مصعب بن ثابت بن عبدالله بن زبیر بن عوام قرشی اسدی زهری است .

ابن خلکان نوشته زبیر از اعیان دانشمندان بود و در مکه معظمه اموردآوری رابعهده

داشت و کتابهای چندی تالیف کرده از جمله انساب قریش اطلاعات مهمی در آن گرد آورده و مردم در فراگرفتن نسب قریش اطمینان کاملی بدان دارند .

و علاوه بر آن آثار دیگری دارد که دلیل بر فضل و کمال اوست .

زبیر از ابن عیینہ و اعلام طبقہی او روایت کرده و ابن ماجہ قزوینی و ابن ابی الدنیا و دیگران از وی روایت نموده اند .

زبیر در سن هشتاد و چهار سالگی سنہی ۲۵۶ هجری (رون) در زمان داوری او در مکه وفات یافت

ابوعبداللہ زبیر بن احمد بن سلیمان معروف بہ زبیری .

ابن خلکان گفته نامبرده از فقہاء شافعی مذهب است و در بصرہ زندگی میکرده ، نقاش صاحب تفسیر و امثال آن از وی روایت داشته و خود او از داود بن سلیمان مؤدب و امثال او روایت میکرده .

زبیر دانشمندی ثقہ بوده و شافعیها روایات او را بدرستی و صحت تلقی بہ قبول کرده اند .

زبیر مردی نابینا بود و درعین حال مانند نابینایان دیگر از ہم سلکان خود آثاری بیادگار گذارده از جمله الکافی در فقہ والنیہ والهدایہ الاستخارہ والاستشارہ ریاضالمعلم الامارہ و امثال اینها .

زبیر در مذهب شافعی فتاوی بیسابقہای داشت و پیش از سیصد و بیست ۳۲۰ (شک) هجری وفات یافت .

(۱۱۶) شیخ زکریا بن احمد بن محمد بن یحیی بن عبدالواحد بن عمر لحنانی ہنناتی صاحب تونس .

حافظ سیوطی بنقل از صفدی مینویسد نامبرده فقیہی فاضل بود و از فن عربیت کاملاً برخوردار گردیده و مشکلات آن فن را با معانی دقیقی کہ در آنها بکار رفته بہ دست آورده و سرودہهای سحرآمیزی داشته .

مدتی بمقام وزارت پسرعمویش مستنصر برقرار بوده پس از آن سال ۶۸۰ هجری بہ پادشاهی تونس رسیدہ پس از آن خلع شدہ و سال ۷۱۸ بہ حج بیتاللہ مشرف شد و در آنجا با تقی بن تیمیہ (۱۰۳) ملاقات کرد و بہ تونس مراجعت نمود در بازگشت وی پادشاه

تونس در گذشته بود مردم از موقعیت استفاده کرده وی را به پادشاهی تونس برقرار داشتند و بلقب القائم بامرالله خواندند پس از آن ابوبکر نامی که یکی از بستگان او بود با وی مخالفت کرده زکریا فرمانداری تونس را ترک گفته به اسکندریه رفت و همانجا بود تا در محرم سال ۷۲۷ (ذکر) هجری وفات یافت و تولد او سال ۶۴۰ واندی در تونس بوده .
مؤلف گوید ممکن است شیخ الاسلام زکریا معروف به ابویحیی انصاری و موصوف به خاتمالمتاخرین نامبرده فوق‌الذکر باشد و حاشیهای بر شرح الفیهی ابن ناظم داشته که دائر و معروف میان محصلانست .

بطوریکه ذیل احوال ابن حجر عسقلانی نوشتیم نامبرده در طبقه او و از مشایخ ابن حجر است .

تلخیص‌الاثار مینویسد تونس از اقلیم سوم است و شهر بزرگی است و در کنار دریا قرار گرفته و از بهترین شهرهای افریقا است و آب و هوای آن در کمال خوبی است و انواع میوه‌ها در آن بدست می‌آید و همه‌گونه ماهیها در آن بوجود می‌آید و در هر شهری نوعی از ماهی در اختیار مردم میباشد که آنها را بوسیلهٔ نمک تا چند سال بدون اندک تغییری نگه میدارند و بمناسبت افریقا مینویسد افریقا از قاره‌های کهنسالست و شهرهای بسیاری داشته اکنون صحراهای آن مسافت چهل روز راه دارند و در طرف مغرب قرار گرفته و قبائل بربر در آن سکنی دارند و زمینهای آن از آب صحراها مشروب میشود و در آنجا معدنهای نقره و آهن و مس و سرب و سنگ سورمه و مرمر فراوانست .

و ما پیش از این بمناسبت ترجمه ابراهیم بن عثمان قیروانی از آن نام بردیم .

(۱۱۷) عمیدالدین زکریا بن محمود قزوینی صاحب‌کتاب عجائب‌المخلوقات

کتاب مزبور از آثار معروفی است که در بحار و امثال آن از آن بسیار نقل شده .

قزوینی از اعظم علماء اهل سنت و محدثان و حافظان و متغنان آنهاست .

قزوینی در علوم معانی و الفاظ مهارت داشته و در طبقه‌ی علامه‌ی حلی بوده و از اعیان سده‌ی هشتم هجری بشمار است و سید غیاث‌الدین عبدالکریم بن احمد بن طاوس قده مجلس او را ادراک نموده و کتاب عجائب‌المخلوقات را از او روایت نموده و ما با سندهای خود کتاب مزبور را از شهید اول از ابن معیه از او نقل میکنیم

(۱۱۸) ابوالقاسم زید بن علی بن عبدالله فارسی فسوی نحوی لغوی صاحب بغیه

مینویسد ابن عساکر در تاریخ دمشق و ابن عدیم در تاریخ حلب نوشته‌اند نامبرده فاضلی عالم و در فن لغت و نحو مهارت داشت و از علوم بسیاری برخوردار بود ایضاً ابو علی فارسی و حماسه ابوتمام را شرح کرده و در حلب به تدریس نحو میپرداخته و همانجا ایضاً را از ابوالحسین پسرخواهر ابوعلی فارسی از دائیش ابوعلی روایت کرده و حدیث را از ابن نعیم هروی و امثال او روایت کرده .

شیخ ابوالبرکات عمر بن ابراهیم کوفی آتی‌الترجمه از شاگردان اوست و خود او از شاگردان ابوالحسن علی بن طاهر نحوی و امثال اوست .

زید بن علی در دمشق ساکن بوده و همانجا به تدریس میپرداخته و در ماه ذیحجه یا ذیقعد سال ۴۶۷ هجری (توز) در طرابلس وفات یافته .

زید موصلی نحوی معروف به مرز که بفتح میم و سکون راء و فتح زاء و تشدید کاف سیوطی بنقل از صفدی مینویسد نامبرده نحوی شاعر و ادیب و شیعه بوده اشعاری در سوک حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام گفته از جمله :

فلولا بکاء المزن حزنا لفقده لما جائنا بعدالحسین غمام

و لو لم یشق اللیل جلبا به اسا لما انجاب من بعدالحسین ظلام

اگر گریه ابر برای سوگواری از فقدان حسین (ع) نبود پس از حسین هیچگاه ابر در آسمان پیدا نمیشد و هرگاه شب جامه‌ی اندوه خود را ندریده بود پس از حسین (ع) تیرگی شب هویدا نمیگردید .

(۱۱۹) ابوالیمن تاج‌الدین زید بن حسن بن زید بن حسن بن سعید

بن عصمه بن حمیر بن حارث لغوی نحوی معروف به ابوالیمن کندی بغدادی .

ابوالیمن سال ۵۲۰ (کث) هجری در بغداد متولد شده و در هفت سالگی قرآن را از

بر نموده و در ده سالگی در قرائت دهگانه مهارت یافته و بطوریکه حافظ سیوطی اظهار داشته در فن قرائت کسی عالی‌تر از او استاد قرائت نداشته ابوالیمن در فنون آداب و علو سماع بی‌نظیر بوده و شهرتش بانداز مایست که ما را از پرگوئی در تعریف او بی‌نیاز میسازد .

ابوالیمن لباسهای موسمی سال را میخریده و بعنوان تجارت بروم میرفته و بدینوسیله

با مشایخ بسیاری ملاقات میکرده و کتاب مشیخهای بمنظور نام استادانش بوجود آورده .

وی در مشیخه مینویسد روزی از خانه‌ی استادم ابو محمد بن خشاب بیرون آمدم

شخصی را دیدم با پای چوبین عبور کرد مردم میگفتند این شخص زمخشریست. گویند پای او بر اثر سرمای برف از میان رفت.

بنابنقل از ذهبی هیچیک از قراء را بیاد ندارم که پس از فراگرفتن قرائت قرآن به مانند ابوالیمن هشتاد و سه سال عمر کرده باشد

ابوالیمن فن قرائت و عربیت و لغت و حدیث را از ابومنصور خیاط و ابن شجری و ابن خشاب و موهوب جوالیقی و ابوبکر بن عبدالباقی فرا گرفته.

و ابوالقاسم بن عساکر مشیخه‌ای در چهار جزء برای او ترتیب داده.

ابوالیمن وارد دمشق شد و در آنجا موقعیت مهمی پیدا کرد و بر تمام اعلام روزگارش

مقدم بود و طلاب علم از اطراف بمنظور بهره‌مندی از او به مجلسش حضور می‌یافتند.

ابوالیمن حنبلی مذهب بود و در مذهب حنفیه بر حنفیهای عصر خویش برتری جست

چنانچه در آن مذهب فتوا میداد و تدریس و تصنیف مینمود.

ابوالیمن در دمشق بتدریس انواع قرائتها و نحو و لغت و شعر میپرداخت و در نقل

احادیث و صحت سماع آنها محل وثوق دانشمندان اهل سنت بود.

ابوالیمن دانشمندی نیکو معاشرت و شیرین بیان بود و گروهی از او استفاده کرده و

ابوحفص بن قواس و ابوحفص عقیمی نخستین کسانی بودند که از او به اخذ اجازه مفتخر شدند.

ابوالیمن حواشی بر دیوان متنبی و حواشی بر خطبه‌های ابن نباته دارد و این هر

دو حاشیه مورد دقت موفق بغدادی قرار گرفته و از آنها جواب داده.

ابوالیمن سال ۶۱۳ (خیج) هجری وفات یافت و بمرگ او اسناد عظیمی منقطع گردید

شاگردش علم‌الدین سخاوندی در سوک او بجد مبالغه گوید:

لم یکن فی عصر عمرو مثله و کذا الکندی فی اخر عصر

و هما زید و عمرو انما بنی النحو علی زید و عمرو

در روزگار عمرو (سیبویه) کسی بی پایه او نبود و همچنین در آخر روزگار کسی همتای

کندی نمیباشد آری ایندو نفر زید و عمروی هستند که شالوده نحو بر اثر شخصیت آنها

برقرار گردیده

ابوشجاع ابن‌الدهان فرضی آتی‌الترجمه اشعار ذیل را در شناگستری از ابوالیمن سروده

و برای او فرستاد .

یا زید زادک ربی من مواهبه
لابدل الله حالا قد حباک بها
نعمی یقصر عن ادراکها الامل
ما دار بین النحاء الحال والبدل
الیس باسمک فیہ یضرب المثل

ای زید پروردگار مهربان آنقدر نعمتها در اختیار تو در آورده که دست آرزو از وصول بدانها کوتاه است آرزومندم تا هنگامیکه مبحث حال و بدل در میان نحوینها پایدار است حضرت واهب العطا یا بخششهای خود را از تو نگیرد و نعمتهای ارزانی شدهی بتو را مبدل به نعمت نفرماید آری تو از میان همه آفریدگان شایسته تر به آموزش علم نحوی چنانچه در آن علم نام تو ضرب المثل پیر و جوان و خورد و کلانست .

ابن خلکان نزدیک بروزگار او را دریافته و با گروهی از شاگردان او ملاقات نموده در تاریخ وفيات مینویسد سال ۶۱۳ هجری در دمشق وفات یافت و همانروز در کوه قاسیون که مشرف بدمشق است دفن شد در آن کوه قبور مردم دمشق موجود است و خانقاهها ومسجد جامع بنیان شده و دو نهر بنام یزید و ثوری در آنجا جاریست

سیوطی اشعار ذیل را که در کمال رسائی است از او نقل کرده :

یا سیف دین الله عش سالما
و دم لاهل العلم ما دامت الد
ان الذی یسموا لی نیل ما
کم لک عند الروم من وقعہ
عنفت الاعن نفوس لهم
و کم لهم من مقله طرفها
انت باذلال العدا حیثما
کم تشکی الخیل الیک السری
انحلتها بالفزو حتی استوی
هذی قوافی الخالویهی لا
الفها الکندی طوعا و لن
والخلعه الحسناء حق علی

فالدین ماعشت به باره
نیأ فانت العالم الداره
شیدت من اکرومه واره
ذکرک فی الدنیا بها جاره
انت الیها ابدا شاره
للذل من ادمعه ماره
کانوا و اعزاز العدی غاره
هل انت بالرنق لها آره
فی الاین منها الجذع والقاره
یطرح منها لفظه طاره
یستوی الطائع والکساره
ما قلت والمركب الفاره

ای شمشیر دین خدا وای سیف انتقام حق بسلامت باش زیرا دین اسلام بر اثر سلامتی تو شادکام و متنعم است تا دنیا باقی است نعمت وجود تو برای اهل علم باقی و پایدار باشد زیرا تو دانائی هستی که وجود تو چون چراغی جهان دانش را درخشان میسازد آری دیوانه و نادانست کسیکه از درگاه بخشنده‌ی تو بمحل دیگری که بخیال خود محکمتر است توجه نماید چه بسیار کارزارهایی بتوسط تو بار و میان اتفاق افتاده که جهان نام ترا به دلاوری یاد میکند آری تو از آنها که شایسته نیستند و گردانی و تنها تو جهت بکسانی است که فریفته تواند و تو بدانها متمایلی آنها هستند که از زیادی گریستن از فراق تو توتیای چشم خود را از دیدگان خویش زدوده‌اند ذلت و عزت دشمنان در هر کجا که باشند در دست توست بسیار اتفاق افتاده که مرکبها از سیر شبانه شکایت کرده و تو از آنجا که خواهنده راحتی آنها هستی از حرکت در شب خودداری نموده‌ای در عین حال برای نابودی دشمنان آنها را باندازه‌ای لاغر نموده که چون شاخهای نحیف و زخم‌دار شده‌اند قوافی مزبور آنها است که ابن خالویه در شعر خود بکار برده و چنان مناسب و بجا افتاده که قابل طرح نمیباشد و کندی با قدرت شاعرانه آنها را آنچنان تحت نظم در آورده که هیچگاه اطاعت کننده و اکراه دارنده برابر نخواهند بود اینک در برابر چنین نظمی خلعت فاخری می‌خواهم و استری راهوار.

سیوطی مینویسد در سیزدهم رجب سال ۶۰۵ هجری ابوالیمن بحضور وزیر رسید و همانوقت ابن دحیه نیز حضور داشت ابن دحیه حدیث شفاعت را خوانده تا بقول خلیل رسیده که فرموده انما کنت خلیلا من وراء وراء و دو کلمه وراء را با فتح همزه قرائت کرد کندی ایراد کرده و گفت وراء را در هر دو موضع باید بضم همزه بخوانی.

ابن دحیه که انتظار چنین ایرادی را در حضور وزیر نداشت بر او گران آمده در مراجعت از حضور وزیر رساله‌ای بنام الصارم الیهندی فی الرد علی الکندی در اینخصوص نگارش داد، کندی از تالیف وی اطلاع یافت رساله‌ای در رد او بنام ننف اللحیه من ابن دحیه تالیف کرد.

هنگامی یکی از وی سئوالی کرد فرق بین طلقک ان دخلت الدار و ان دخلت الدار طلقک چیست؟ کندی در پاسخ وی رساله‌ای تالیف کرد معین‌الدین محمد بن علی بن غالب جزری از پاسخ او اطلاع پیدا کرد و رساله‌ای بنام الاعتراض المبدی بوهم التاج الکندی

در رد او نوشت (۱۱۵) .

در این باب بشرح احوال فقهاء شیعه رضوان الله تعالى علیهم میپردازیم .

(۱۲۰) سدیدالدین سالم بن محفوظ بن عزیزه بن و شاح سوراوی حلی از علماء و فضلاء و فقهاء عصر خود بوده آثاری دارد علامه حلی تصنیفات او را بتوسط پدرش از وی روایت میکند .

از تالیفات او المنهاج در علم کلامست کتاب مزبور را فاضل مقداد در شرح نهجالمسترشدین علامه حلی نام برده است .

پس از این خواهیم نوشت شیخ شمسالدین محفوظ بن و شاح که در روزگار محقق حلی میزیسته و ابن داود و دیگران در سوک او مراشی گفتهاند پدر سدیدالدین است

شهید در یکی از اساتید احادیث اربعینش مینویسد سیدعلی بن طاوس روایت میکند از شیخ امام علامه سالم بن محفوظ از شیخ نجیبالدین یحیی بن سعید اکبر از شیخ عربی سعید اکبر از شیخ عربی بن مسافر که در طرق اجازه نامبرده شده پیش از این ذیل احوال محقق حلی قده نوشتیم نامبرده از شاگردان سدیدالدین سالم بن محفوظ بن عزیزه حلی است و کتاب منهاج و بخشی از محصل و قسمتی از علم اوائل را نزد او خوانده و منظور از نامبرده مترجم فعلی است .

و در برخی از مدارک از نامبرده به شیخ سدیدالدین سالم بن عزیزه تعبیر شده است . شیخ معینالدین و بقولی معزالدین ابوالحسن سالم بن بدران بن علی مصری مازنی . صاحب امل او را بعنوان معینالدین یاد کرده و نام او را ننوشته و متعرض است نامبرده عالمی فقیه و فاضل بوده اقوالی در کتابهای استدلال از او نقل شده .

شاگرد بزرگوارش محقق طوسی قده در رساله‌ی فرایض از او نام میبرد و نیز در اجازه‌ی که به محقق داده شاگردی وی نسبت باو ثابت است و نیز قاضی نورالله در یکی از فوائده از او نامبرده .

ممکن است معینالدین مصری با سدیدالدین در یک طبقه باشند زیرا محقق طوسی قده سمت شاگردی او را داشته و خود او از شاگردان ابن ادریس صاحب سرائر بوده و تاریخ اجازه‌ایکه به خواجه نصیرالدین داده ۶۱۹ هجریست و از آن اجازه استفاده میشود صاحب تالیفات و آثار است .

برخی از مطالبی را که خواجه در رساله‌ی فرائض آورده و ذیل نصیب ذی‌القربتین و القربات چنین مینگارد مناسب است در اینجا مثالی را ایراد کنیم که شیخ ما امام سعید معین‌الدین سالم بن بدران مصری در کتاب تحریر آورده شخصی مرد و وارثی بجا گذارد که پسر پسر عم او بوده از طرف پدر پدرش و او پسر پسر دایی اوست از طرف مادر مادرش و او پسر دختر اوست از طرف پدر مادرش و او پسر دختر عمه اوست از طرف مادر پدرش و همچنین وارث او دو پسر دختر اوست از طرف مادر پدرش که آندو فرزندان دختر داییش نیز میباشند از طرف پدر پدرش و همچنین سه دختر باقی گذارده که دختران دختر عمه اوست از طرف پدر پدرش.

شخص اول دارای چهار قرابت است و اینموضوع در عموی پدری متوفی تحقق پیدا میکند نامبرده دایی مادرش بوده پسری از او بوجود آمد و عمه‌اش از مادری بوده که خاله پدری او بحساب میآمده پس دختری آورد سپس پسر مذکور باوی ازدواج کرد از او پسری آورد و این قرابت چهارگانه از اینجا پیدا شد و همین ملاک در فرزندان عمه دیگر که فرزندان خاله نیز هستند محقق خواهد شد.

در یکی از اجازات نقل شده معین‌الدین مصری کتابی بدین نام داشته الانوارالمضیئه الکاشفه لاسلاف الرساله الشمسیه و رساله‌های درباره اعتکاف و همچنین رساله در پاسخ مسئله‌ایکه درباره‌ی دلیل نبوت مورد اعتراض قرار گرفت.

نجیب‌الدین یحیی بن احمد بن سعید حلی رساله مزبور را بتوسط ابن زهره از وی روایت کرده و من خود رساله‌ی دیگری در فرائض که از مؤلفات شیخ معین‌الدین مصری بوده دیده و در آخر آن کتاب المعونه در فرائض ضمیمه شده و در آن رساله بسیاری اوقات از قاضی نعمان مصری مؤلف دعائم الاسلام مشهور و امثال آن نام برده است و ممکن است این رساله همان کتاب‌التحریر او باشد.

(۱۲۱) ابوالحسین سعید بن هبالمه بن حسن معروف به قطب راوندی صاحب امل مینویسد قطب راوندی از فقهاء و ثقات و اعیان شیعه است آثاری بنامهای ذیل از او باقی مانده المغنی در شرح نهاییه شیخ طوسی در ده مجلد خلاصه التفاسیر در ده مجلد منهاج الشراعه در شرح نهج‌البلاغه در ده مجلد تفسیر قرآن در دو مجلد الرائع در شرایع دردو مجلد المستقصی در شرح ذریعه سید مرتضی در سه مجلد ضیاء‌الشهاب در شرح ثهاب حل

المعقود در جمل و عقود الانجاز در شرح ایجاز نہیہ النہایہ ، غریب النہایہ ، احکام الاحکام بیان الانفرادات شرح مایجوز و مالایجوز از نہایہ التفریب فی التعریب الاغراب فی الاعراب زہر المباحثہ و ثمر المناقشہ ، تہافت الفلاسفہ جواہر الکلام فی شرح مقدمہ الکلام ، البینات فی جمیع العبادات ، نغث المصدور دیوان شعر ، الخرایج والجرایح شرح الابیات الماہ در قتیریہ شرح کلمات امیرالمؤمنین علیہ السلام شرح العوامل شجار العصابہ فی غسل الجنابہ بالمسئلہ الشافیہ فی الغسلہ الثانیہ مسئلہ فی العقیقہ مسئلہ فی صلوات الایات مسئلہ فی الخمس مسئلہ اخری فی الخمس مسئلہ فیمن حضرہ الاداء و علیہ القضاء .

ابن شہر آشوب در معالم العلماء می نویسد استادم ابوالحسین سعید بن ہبہ اللہ راوندی آثار چندی دارد از جملہ ضیاء الشہاب و مشکلات النہایہ و جنا الجنتین فی ذکر ولد العسکریین .

صاحب امل گوید کتاب قصص الانبیا کہ از آثار او بوده دیدہام و از تالیفات اوست فقہ القرآن و رسالہ دربارہی احادیث شیعہ و اثبات صحت آنها شرح آیات الاحکام کہ غیر از فقہ القرآنست و شرح مشکلات النہایہ و کتاب البحر سید رضی الدین علی بن طاوس در کتاب کشف المحجہ معظمہ را بعنوان سعید بن ہبہ اللہ راوندی نامبرده و پس از ستایش کاملی مینویسد راوندی کتابی بمنظور اختلافی کہ در علم کلام بین شیخ مفید و سید مرتضی اتفاق افتادہ تالیف کردہ و در آن نود و پنج مسئلہ کلامی را متعرض گردیدہ پس از این اظہار داشتہ ہر گاہ ما بخواہیم تمام مسائلی را کہ این دو بزرگوار مورد اختلاف قرار دادہ اند متعرض شویم کتاب ما از حد معمول تجاوز خواہد کرد .

ریاض العلماء قطب الدین راچنین ستودہ فاضلی عالم و جامعی متبحر و فقیہی محدث و متکلمی بصیر باخبار و سرایندهای بزرگوار بودہ پس از این گفتہ قطب الدین بزرگوارتر و عظیم تر از تمام اوصافی است کہ ذکر شد و تو ہر گاہ با کمال خبرویت و اطلاع بخشی از آثار او را مورد دقت قرار دہی مخصوصا شرحی را کہ بر آیات الاحکام نوشتہ شکی در صحت گفتار ما نخواہی کرد .

و از کتاب قصص الانبیا و کتابہای دیگر او بدست میآید بیشتر از بیست تن استاد از اعلام خاصہ و عامہ داشتہ کہ ذیلا بعضی از آنها نامبرده میشوند .

شیخ ابوعلی طبرسی صاحب مجمع البیان و والد خواجہ نصیر الدین طوسی و سید ابو

الصمصام حسینی و سید مرتضی بن الداعی و برادرش سید مجتبی و شیخ امام عمادالدین محمد بن ابی القاسم طبری و شیخ ابومنصور بن شهریار دیلمی .

و شاگردان فاضلی داشته که از مکتب او بهره‌مند شده و از او روایت کرده‌اند احمد بن علی بن عبدالجبار طبرسی از اجلاء مشایخ و قضات شیعه بوده از شیخ قطب الدین راوندی روایت می‌کرده و پدر علامه بتوسط حسین بن رده سابق‌الذکر از وی روایت مینموده .

قطب راوندی فرزندان فاضلی داشته که در طرق اجازه نامبرده شدند .

عمادالدین ابوالفرج علی بن سعید از ثقات فقهاء و از مشایخ شیعه بوده .

ابوالفضائل محمد بن علی نواده قطب و فرزند ابوالفرج

شیخ ابوالفضل ظهیرالدین محمد

نصیرالدین ابو عبدالله حسین فرزند دیگر قطب است که از فضلاء عهد بوده و

بدست بیگانگان شهید شده .

از فهرست شیخ منتجب‌الدین استفاده میشود عمادالدین علی فرزند قطب‌الدین از

جمله پیشوایان و فقهاء ثقات بوده .

ابوسعید هبالمه بن سعید راوندی در نوشته‌های سید رضی‌الدین طاوس از وی بسیار

نامبرده شده .

در برخی از کتابهای اهل سنت کتاب خرایج و قصص الانبیاء و شرح‌النهایه و امثال

اینها را به ابوسعید نسبت داده و مسلماً این نسبت ناشی از بی‌توجهی به نسب قطب‌الدین است .

شیخ عبدالله بن حسن خل حسین بن هبالمه راوندی در منتخب‌البصائر و امثال

آن برخی از کتب سالفه را بوی نسبت داده‌اند .

علاوه بر کتب سالفه که به قطب‌الدین نسبت دادیم کتب زیر نیز از آثار اوست کتاب

بزرگی در مزار این کتاب در مقابس شوستری بنام او نوشته شده است رسالهای در ناسخ و

منسوخ قرآن رسالهای اسباب نزول رسال‌الفقهاء کتاب اللباب در فضل آیة‌الکرسی التلخیص

من فصول عبدالوهاب سلوه‌الحزین ام‌القرآن ممکن است با یکی از کتب تفسیری او یکسان

باشد و کتاب نوادر المعجزات والفرق بین الحیل والمعجزات والموازات بین المعجزات و

علامات‌النبی والامام کتب مستقلاً نبوده بلکه تتمه خرایج و جرایحند چنانچه خود او در

اواخر خرایج بدان اشاره کرده و اینکتاب در دو مجلد تدوین شده مجلد نخستین آن نزد ما موجود است بسیاری از احادیث ارتفاع (غلوآمیز) را داراست و بسبک بصائر شیخ محمد بن حسن صفار تدوین شده و از آثار او تحفه العلیل است در اینکتاب ادعیه و آداب و احادیث بلاد و اوصاف بخشی از خوراکیها و تفسیر فرات کوفی و بسیاری از مطالب اصول کافی ایراد شده است.

ریاض العلماء مینویسد قطب راوندی نخستین دانشمندیست که نهج البلاغه را شرح کرده و آیات الاحکام را بصورت کتاب نگارش داده.

ابن ابی الحدید در شرح مفصلی که برای نهج البلاغه تدوین کرده شرح او را همواره مورد توجه و دقت قرار داده است.

و از شیخ بهائی و شاگردش ملا نظام الدین قرشی در نظام الاقوال نقل کرده قطب الدین از مردم راوند است که یکی از قراء مشهور کاشانست و بین اصفهان و کاشان واقع شده. قطب الدین در مرقد مطهر حضرت فاطمه علیها و علی ابیها و اخیها السلام مدفون شده.

مؤلف گوید مرقد شریف این عالم جلیل هم اکنون معروف و مزار است و من به زیارت قبر او تشریف حاصل کرده ام و قبر او در طرف پائین پای مرقد مبارک حضرت معصومه عذرا علیها سلام و نزدیک بمقبره ی پاک آنسیده ی عالمیانست و در پائین پای قبر قطب الدین بقعه ی مطهره ی علی بن بابویه قمی قده پدر بزرگوار شیخ صدوق رضوان الله علیه واقع شده و در پشت قبر او قبور گروهی از اعلام شیعه از اعلام متقدم و متاخر میباشد از جمله قبور شیوخ نامی شیعه است از قبیل ابوجریر زکریا بن ادیس و زکریا بن آدم قمی که از اصحاب حضرت رضا (ع) بوده و دین و دنیایش در کمال ایمنی بوده و آدم بن اسحق و محمد بن قولویه و احمد بن اسحق اشعری از سفراء مکرمین بوده

و از متاخران فاضل محدث ملا محمد طاهر قمی و میرزا حسن فرزند ملا عبدالرزاق حکیم لاهیجی صاحب کتاب جمال الصالحین و مولانا فاضل محقق خاتمالمجتهدین میرزا ابوالقاسم صاحب غنائم و قوانین در آن قبرستان واقع شده اند پیش از این ذیل ترجمه سلار نوشتیم از تذکره الاولیا نقل شده قبر قطب الدین راوندی در قریه خسرو شاه تبریز است و ممکن است شهرت برخلاف اصل باشد و قبریکه فعلا در صحن مطهر بنام قطب الدین

راوندی شهرت یافته قبر سید ضیاءالدین ابوالرضا فضل‌الله راوندی باشد (۱۱۵) چنانچه برخی از روی اشتباه شرح نهج‌البلاغه واللباب و اسباب النزول قطب را به ابوالرضانسبت داده‌اند .

و هم ممکن است قبر مزبور در صحن مطهر قم قبر پدر قاضی رکن‌الدین محمد بن سعید بن هب‌الله بن دعویدار باشد که شیخ منتجب‌الدین در فهرست او را نامبرده و به فضل و فقه و دیانت و شعر ستوده است .

(۱۲۲) قاضی سعید محمد بن محمد مفید قمی .

فاضلی حکیم و عارفی متشرع و ادیبی کامل و محقق صمدانی بوده خود را در یکی از آثارش چنین معرفی میکند العبد الملتجی الی عتبه ارباب‌التوحید محمد المدعو بسعید قاضی سعید در مراتب ولایت و عرفان ید طولی داشت و از مشرب اهل معرفت و وجدان بهره‌ی کافی برده و چاشنی این رشته از روحانیت را کاملاً چشیده بود قاضی سعید از بزرگان اعیان حکمت و ادب و حدیث و تاویل بود و در استنباط دقایق و نکته‌های سر بمهر نهانیهای معنویت و بهره‌مندی از اسرار کشفیه و مکاشفات باطنی از طرف روح‌القدس تایید میشد .

و در شهرستان قم منصب داوری و قضاوت بوجود او مباحثات میکرد و از قضاوت منحصر بفرد او استفاده میشود تسلط کاملی بامور شرعیه داشته .

قاضی سعید حداکثر کمالات خود را از برکات وجود نامدار ملامحسن فیض قده بهره برده و در معارف شباهت کاملی بخواهرزاده فیض نورالدین محمد داشته که مانند پوشش تن فیض بوده و موقعیت زبان سر و نهان او را دارا بوده .

از آثار معروف و مشهور قاضی ، شرح کبیری است که در ضمن چندین مجلد بر توحید صدوق نوشته و مادر سالیانی چند اینکتاب را که بخط مؤلف و در نهایت زیبایی تدوین شده بود از کتابخانه حکیم دانشور ملامحمد باقر نواب قده در معرض مطالعه قرار دادیم خدا میداند هنوز مزه حقایق نهفته در آن از لای دندان مطالعه‌ی ما بیرون نرفته دوح‌الله روحه .

صاحب ریاض ذیل احوال ملا رجبعلی تبریزی سابق‌الذکر (۱۱۶) مینویسد ملارجبعلی تبریزی اصفهانی حکیمی ماهر و منطقی بود و در پیشگاه شاه عباس ثانی و امیران او کمال

احترام و موقعیت را داشت چنانچه نامبردگان بزیارت او میآمدند .

ملا رجبعلی شاگردانی داشته از جمله ملا محمد تنکابنی معروف به سراب آتی الترحمه دیگری حکیم محمد حسین قمی برادر قاضی سعید و مؤلف تفسیر کبیری بفارسی دیگری ملا محمد سعید (مترجم ما) ملقب بحکیم کوچک قمی

ملا محمد سعید مورد احترام شاه عباس ثانی بوده و فنون حکمت را در قم از ملا عبدالرزاق لاهیجی فرا گرفته و همانجا بوده تا رحلت کرده .

ملا محمد سعید مانند استاد و برادرش علاقه‌ی شدیدی به تصوف و حکمت داشته و در معانی اسماء الله که معرکه آراء ارباب معرفت و کلامت قائل با اشتراک لفظی بوده و رسالهای بزبان عربی در تحقیق اشتراک لفظی و دیگری به پارسی بنام کلید بهشت در این خصوص نوشته است و حاشیهای بر شرح اشارات شیخ الرئیس داشته ، انتهى .

مؤلف گوید از آثار قاضی سعید کتابی است بنام اربعینیات در این کتاب چهل رساله تدوین کرده که از هر یک از آنها چهل باب از ابواب معارف و تحقیقات مفتوح میشود و این کتاب از کتب گزیده‌ی معارف و حکم است خود او بمناسبتی در آغاز آن کتاب بدینمضمون مینویسد پس از آنکه در بوستانهای رموز حکماء متاله به تفرج پرداختم و بیاد نهفتنیهای اسرار سر بمهر عرفاء کامل از گذشته و آینده درآدمم و از هر یک آنها در خور استعداد خویش بهره‌ی وافر بردم و حوضچه‌های دل خود را از زلال فوائد آنها مملو ساختم و باطن خویش را سیراب نمودم ذخیره‌های چندین ساله خود را که از مطالعه حقایق و معادن آنها بدست آورده بودم در دفاتر متفرقی گردآوری کرده و گوهرهای تابناک پراکنده‌ی آنها در رشته‌ی منظمی قرار دادم در اینموقع مناسب چنان دیدم گوهرهای آثار آنانرا که ذخائر معانی اند در چهل گنجینه درآورم و در ضمن مجموعه‌ای به خاندانهای علم و کمال تقدیم نمایم اینک نتیجه اندیشام در چهل باب صورت خارجی بخود گرفته و لئالی گرانبھائی که از ابر کمالات آنان استفاده شده و چون باران بهاری سرزمینهای خواهندگان معارف را سیراب کرده در اوراق منظمی تدوین شده و بنام الاربعینیات لکشف الانوار القدسیات موسوم گردیده و از خدا کمک خواسته تا مرا همواره از شر مردم نابکار در پناه خود محفوظ بدارد آری کنوز چهلگانه رسالهای ارباب شهود و گفتار ارزنده‌ی اصحاب عهد و نوشته‌های زرین اخوان و فاونامه‌های مشکین خامه یاران صفا است اکنون آنچه را در اختیار تو در

آوردهام با رغبتی هرچه تمامتر مورد استفاده قرار بده و از خدای خود سپاس گذارباش . بطوریکه برخی اظهار داشته نخستین رساله از رساله‌های مزبورش رساله روح‌الصلوتست که آنرا به پیشگاه استادش ملا محسن فیض هدیه کرده رساله دومش بنام فوائدالرضویه است

مؤلف مینویسد تا بحال بطور تحقیق از تاریخ وفات او اطلاعی بدست نیاوردهام ممکن است اوائل سده دوم یا اواخر ماه اولی بعد از هزار بوده باشد ملا صدرالدین فرزند قاضی ماضی فاضلی متکلم بود در برخی از مدارک معتبره آورده شده نامبرده در قم بتدریس اصول کافی میپرداخت پس از آن منصب پدرش را بعهده گرفته و بقضاوت آذربایجان موظف گردید .

سعید مرندی فاضلی محدث و متتبعی ماهر بود از آثار او کتاب تحفملاخوان در احادیث مربوط به بعضی از آیات قرآن مؤلف در این کتاب به اخباری توجه داشته که در شان عترت ظاهره وارد شده .

(۱۲۳) ابوالحسن سلیمان معروف به نظام‌الدین صهرشتی .

در کنیه و نسب نامبرده اختلاف است برخی کنیماش را ابوالحسن و بعضی ابوعبدالله عده‌ای پدرش را حسن و بعضی حسین عده‌ای باسین و جمعی با صاد نوشته‌اند بعضی نام جدش را سلیمان و عده‌ای عبدالله و بعضی محمد بن عبدالله و جمعی محمد بن سلیمان رقم کرده‌اند .

صهرشت بکسر صاد و سکون ها و فتح راء از شهرهای دیلمنستانست .

صهرشتی عالمی فاضل و فقیهی کامل و از بزرگان شاکردان سید مرتضی و شیخ طوسی ره بوده و از آندو بزرگوار و نجاشی و ابوالفضل شیبانی و شیخ ابویعلی جعفری و دیگران روایت میکرده .

در کتابهای فقه فتاوا و خلافیات او مورد توجه قرار گرفته شهید اول در مبحث منزمحات بئروزکوت نعم از ذکری و همچنین در غایه‌المراد از وی نقل کرده و در ذکری شرح نهایی شیخ طوسی را از آثار او میداند چنانچه در ریاض‌العلما هم بدان تصریح کرده .

صهرشتی علاوه بر شرح نهایی آثار دیگری دارد از قبیل البدایه اینکتاب را سید بن طاوس در اقبال از آثار او نام برده هرچند ممکن است البدایه همان شرح‌النهاییه او باشد

دیگری التبیان فی عمل شهر رمضان دیگری نهج المسالك الی معرفه المناسک این کتاب را خود صهرشتی در اثر دیگرش بنام قبس المصباح از آثار خویش شمرده قبس المصباح خلاصه ایست از مصباح شیخ که بمنظور اعمال سنه و زیارات اختصار نموده و فوائد دیگری از اطلاعات خود بدان افزوده است .

علامه مجلسی در مقدمات بحار الانوار می نویسد قبس المصباح از آثار شیخ فاضل ابوالحسن سلیمان بن حسن صهرشتی از مشاهیر شاگردان شیخ الطائفه است این کتاب در دعا بوده و خود او از جماعتی از جمله ابویعلی محمد بن حسن بن حمزه جعفری و شیخ الطائفه و ابوالحسین احمد بن علی کوفی نجاشی و ابوالفرج مظفر بن علی بن حمدان قزوینی از شیخ مفید روایت میکرده .

و از آثار او کتاب اصباح الشیعه بمصباح الشریعه است ، انتهى .

از فهرست شیخ منتجب الدین قمی نقل شده نامبرده پس از آنکه صهرشتی را با تردیدی که ما پیش از این متعرض شدیم او را بعنوان شیخ موثق و فقیه و متدین ستوده و افزوده از شاگردان شیخ موفق ما ابو جعفر طوسی بوده و در مجلس درس سید مرتضی نیز حضور مییافته آثاری دارد از جمله کتاب النفیس و کتاب التنبیه و کتاب النوادر و کتاب المتعه پدر ما از پدرش کتب او را از وی روایت کرده .

از اینکه نوشته در جلسه درس سید هم می نشسته معلوم میشود آغاز کار او بوده و در واقع در جلسه تدریس او عنوان طفیلی داشته .

از نظام الاقوال نقل شده صهرشتی آثاری دارد از جمله قبس المصباح و التنبیه و النوادر .

میگویم کتاب النفیس بطوریکه از کتاب قبس المصباح او بدست میآید در فقه بوده . از خط بعضی افاضل نقل شده صهرشتی را بدین شرح متذکر شده شیخ نظام الدین ابو عبدالله سلیمان بن حسن بن عبدالله صهرشتی از آثار او کتابی است در ادعیه بنام قبس . از معالم العلماء نقل شده نامبرده را چنین یاد کرده سلیمان بن حسین بن محمد صهرشتی از آثار اوست شرح مالایسع جهله و تنبیه الفقیه و عمده الولی النصیر فی نقض کلام صاحب التفسیر منظورش قاضی ابویوسف قزوینی است و فتاوی منحصری داشته ، انتهى . ظاهر اختلافات بطوریکه از ریاض العلماء هم بدست میآید متوجه به یک شخص است

هرچند صاحب امل او را در دو مورد بعنوان سلمان و سلیمان متذکر شده البته این رویه صاحب امل بر اثر تصحیفی بوده که در نسخه‌ی فهرست واقع گردیده

(۱۲۴) شیخ سلیمان بن علی بن سلیمان بن راشد بن ابوظبیه اصبعی بحرانی

شاخوری .

صاحب امل مینویسد نامبرده فاضلی فقیه و علامای از معاصرین است از آثار او رساله‌های در اصول و رساله‌های در نماز جمعه و رساله درباره ماهی بی فلس دیده‌ام .

شیخ یوسف در لؤلؤء البحرین مینویسد شیخ سلیمان اصلا از مردم اصبع بوده و در شاخور زندگی میکرده نامبرده مجتهد صرف بوده و سال ۱۱۰۱ (غاق) وفات یافت .

سید اجل سید عبدالرؤف جد حفصی که از مخصوصان او برده قصیده‌های در رثاء او گفته و شعر ذیل که متضمن ماده‌ی تاریخ اوست از همان قصیده است :

صاح غراب به (غاق) فی رجب علی موت الفقیه فای دمع یدخر

کلاغ مرگ با آواز ناخوش خود در ماه رجب از مرگ فقیه بزرگوار شیخ سلیمان اطلاع داد بنابراین چه اشکی در مرگ او ریخته خواهد شد و ذخیره خواهد گردید .

آثار شیخ سلیمان عبارتند از: رساله‌های در تحریم نماز جمعه در روزگار غیبت این رساله مورد ایراد شیخ احمد بن محمد بن یوسف بحرانی سابق‌الذکر قرار گرفته و آنرا با تالیف رساله‌های رد کرده، رساله در تحلیل توتون و قهوه در این رساله برخی از اخباریهارا که قائل به تحریم آنها بوده رد کرده، رساله‌های در علم کلام (اصول‌الدین) رساله‌های در تحلیل ماهی بطور کلی از آثار او تحریم صلوه جمعه و رد آن نزد من موجود است .

شیخ سلیمان از شیخ احمد بن محمد بن علی مقشاعی اصبعی و شیخ علی بن سلیمان روایت میکرده .

زین‌الدین علی بن سلیمان بن درویش بن حاتم بحرانی قدمی فوق‌الذکر صاحب لؤلؤء مینویسد زین‌الدین نخستین کسی است که علم حدیث را در شهرهای بحرین رواج داد و تاپیش از او از این رشته در آن سرزمین گفتگوئی نمیشد و کسی اقبالی بدان نداشت وی تا جائیکه در حد امکانش بود از ترویج فنون حدیث خودداری ننمود و حواشی و تعلیقاتی بهمین منظور بر کتاب تهذیب و استبصار نگارش داد و از آنجا که حدیث بی‌نهایتی در ترویج حدیث داشت او را در بلاد عجم ام‌الحدیث (ما در حدیث) مینامیدند .

زین‌الدین در شهرهای بحرین رئیس مسلم و متنفذ بود و امور حسبه تحت نظر او اداره میشد و به بهترین طرز از عهده‌ی آنها برمیآمد و قدرت حکومت‌های جور و مفسده جویان را در آن روزگار سست کرد و بساط عدالت در میان مردمان گسترانید و بدعت‌هاییکه بر اثر ستمگران بوجود آمده بود ریشه‌کن ساخت و سال ۱۰۶۴ (غسد) وفات یافت .

از آثار او کتابی است در صلوات و رسالهای در جواز تقلید و حاشیهای مختصر بر مختصر نافع و مرقد او در قدم مزار عامه است .

زین‌الدین نخست شاگرد شیخ محمد بن حسن بن رجب بوده پس از آن به اصفهان رفته و بدرس شیخ بهائی قده حضور یافته و علم حدیث را از او فرا گرفته در مراجعت به بحرین به انتشار مراتب حدیث پرداخته اعلام آنسرزمین از فرصت استفاده کرده به درس او حاضر میشدند از جمله شیخ محمد مزبور که استادش بوده بدرس او حضور پیدا میکرد .

شیخ محمد از این عملیکه برخلاف انتظار برخی از خودبینان بود مورد عتاب قرار گرفته دیروز نامبرده شاگرد تو بوده و تو امروز چگونه شاگردی او را می‌پذیری؟ شیخ محمد که شخصی پرهیزکار و با انصاف بوده اظهار داشته او امروز با کمالاتی که از ناحیه‌ی علم حدیث بدست آورده بر من و غیر من برتری دارد .

مؤلف گوید شیخ سلیمان اصبعی مترجم اصل از شیخ جلیل شیخ جعفر بن کمال بحرانی و شیخ صالح بن عبدالکریم کرزکانی که بنامشای پیش از این اشاره شده روایت میکرده .

و شیخ یوسف بتوسط مشایخ اجله‌اش از جمله پدرش احمد بن ابراهیم و شیخ حسین بن مرحوم شیخ محمد بن جعفر بحرانی ماحوزی دوبخی و شیخ عبدالله بن علی بن احمد بحرانی بلادی از عده‌ای از مشایخ از جمله شیخ سلیمان بن عبدالله آتی‌الترجمه از شیخ استادش شیخ سلیمان بن علی روایت داشته .

شیخ سلیمان بن صالح درازی بحرانی عموی شیخ ابراهیم بن حاج احمد بن صالح جد شیخ یوسف صاحب لؤلؤءه البحرین بوده .

معظم‌له در لؤلؤءه مینویسد شیخ سلیمان فاضلی فقیه و محدث بود و تحت نظر برادرش حاج احمد بن صالح اداره میشد .

حاج احمد کشتی‌های چندی داشت و از آن راه اعاشه میکرد برادرش را که تازه وارد بهار جوانی شده بود به امور کشتی‌رانی موظف کرد پس از چندی شیخ سلیمان بیمار شد حاج

احمد بر اثر عنایت و مهربانی خاصی که به برادرش داشت او را از امور کشتی رانی معاف داشت و دستور داد تا به تحصیل علم بپردازد و شیخ محمد بن سلیمان مقابی را برای تعلیم و تدریس وی بخانه آورده و مشاخرهای برای او تعیین کرد شیخ محمد و شیخ سلیمان هر دو از مردم تهیدست و بینوا بودند و در آغاز کار زندگی را بوضع نابسامانی میگذرانیدند تا اینکه خدایمتعال هر دو را مورد عنایت قرار داد و دین و دنیای آنان را بنهایت خوشی و آسایش رسانید و هر دو از شاگردان شیخ علی بن سلیمان قدمی سابق الذکر بودند .

شیخ سلیمان در عین حالیکه بتدریس و مراتب علمی میپرداخت بکار بازرگانی نیز مشغول بود و مردی بخشنده و کریم بشمار میآمد و در قریهی قدم در مسجد معروف آن امام جماعت بود و در کربلای معلی سال ۱۰۸۵ (غضر) وفات یافت

شیخ یوسف از املالامل نقل کرده شیخ سلیمان بن عصفور بحرانی درازی فاضلی فقیه و محدثی ورع و عابد و از معاصرین بود .

مؤلف گوید در نسخه امل که اکنون حاضر دارم اینجمله افزوده شده شیخ سلیمان محقق اخباری بود من او را دیده ام .

(۱۲۵) شیخ سلیمان بن محمد صیداوی عاملی .

املالامل نوشته نامبرده عالمی فاضل و صالحی عابد و فقیهی حافظ و جلیل القدر و از مشاهیر معاصرین است .

و در باب صاد مینویسد شیخ صالح بن سلیمان بن محمد صیداوی عالمی فاضل و صالحی عابد بود بعراق مسافرت کرد و در مشهد کاظمین مجاور شد از معاصرانست بدیهی است شیخ صالح فرزند شیخ سلیمانست .

شیخ سلیمان بن حسین بن محمد بن احمد بن سلیمان عاملی نباطی و برادرش شیخ احمد بن حسین از شرکاء درس صاحب املالامل بودمانند و باتفاق از حضور مشایخ معظم وی استفاده کرده هر دو در روزگار مؤلف امل در یکسال وفات یافتمانند رحمه الله علیهما شیخ سلیمان عاملی از اجلاء فضلا بوده در نجف اشرف زیست داشته و از مشایخ سید صدرالدین بن سید صالح عاملی فقیه معاصر ماست

(۱۲۶) شیخ ابوالحسن سلیمان بن شیخ عبدالله بن علی بن حسن بن احمد بن

یوسف بن عماد بحرانی .

اصلا از مردم ستره که از قریه خارجیه است بوده در ماحوز متولد شده و همانجا ساکن بوده .

مؤلف منتهی المقال او را چنین ستوده مولانا العالم الربانی والمقدس الصمدانی المعروف بالمحقق البحرانی قدس الله فسیح تربته و اسکنه بحبوحه جنته .

تا آنجا که گوید استاد علامه (آقا باقر بهبهانی قده) در آغاز تعلیقات او را چنین ستوده العالم العامل والفاضل الكامل المحقق المدقق الففیه النبیه نادر العصر والزمان المحقق الشیخ سلیمان ره .

و از شاگردش شیخ عبدالله بن صالح بحرانی نقل کرده درباره‌ی او چنین گفته شیخ سلیمان اعجوبم‌ای در حفظ و دقت و سرعت انتقال در جواب بود و در مناظرات و زبان آوری کسی را مانند او ندیده‌ام و در نقل اقوال کمال و ثاقت را بکار میبرد و دقتی تمام داشت در روزگار خود پیشوائی یکتا بود و کلیهی اعلام عصر بموقعیت او اعتراف داشتند و همه حکمای زمان بفضل او اقرار میکردند و از همه علوم معموله سررشته‌ای کامل داشت و علامه در تمام فنون بود تقریر عجیب و بیان پسندیده‌ای دارا بود خطیبی توانا بود و سراینده‌ای رسا و در هر موضوعی انصاف را از دست نمیداد .

حداکثر اطلاعات او درباره‌ی حدیث و رجال و کوا ریخ بود .

فن حدیث را از او فرا گرفتم و بشاگردی او مباحثات دارم او مرا در دامن تربیت خود بکمال رسانید و از نزدیکان خویش قرار داد و از اقرا نم برگزید خدا او را از من پاداش نیک دهد .

شیخ بزرگوار نزدیک به پنجاه سال عمر کرد و در هفدهم ماه رجب سال ۱۱۲۱ هجری (غفکا) وفات یافت و در مقبره شیخ میثم بن معلی جد شیخ میثم علامه مشهور واقع در قریه‌ی دونج بانون و جیم یکی از دیهات ماحوز با حاء و زاء که اخیرا بآنجا منتقل شده بود دفن گردید ، انتهى

و از لؤلؤء ه شیخ یوسف نقل کرده بخط خود شیخ سلیمان دیدم از پدرش نقل کرده میلاد من در شب نیمه ماه مبارک رمضان سال ۱۰۷۵ هجری بطالع عطار د بوده و افزوده خود او اظهار داشته در هفت سال و چند ماه قرآن کریم را حفظ کردم و در ده سالگی به

خواندن علوم معموله پرداختم و پیوسته تا بحال که سال ۱۰۹۹ هجری است به فرا گرفتن دانش اشتغال دارم .

پس از این اظهاریه شیخ یوسف را چنین ایراد کرده از مقایسه‌ی تاریخ میلاد و تاریخ فوتی که شاگردش نقل کرده باین نتیجه میرسیم شیخ سلیمان چهل و چهار سال و دو ماه تقریبی عمر کرده بنابراین اظهاریه شاگردش که عمر او را پنجاه سال نقل کرده درست نیست و ناشی از عدم اطلاع از سال میلاد اوست .

باز از شیخ یوسف نقل کرده شیخ سلیمان سراینده‌ای رسا بود و اشعاری آبدار میسرود اشعاری بسیار داشت و آنها را بطور متفرق در پشت کتابها و در مجموعه‌های مختلف و در ازهارالریاض ضبط کرده و مراشی جانسوزی در سوک حضرت سیدالشهدا علیه السلام سروده بوده . تابه آنجا که گوید گروهی از فضلاء از شاگردان او بوده مشهورترین آنها پدرم قده و شیخ محدث صالح شیخ عبدالله بن حاج صالح و شیخ حسین (بحرانی ماحوزی) و اوحد امجد اواه شیخ احمد بن شیخ عبدالله بن حسن بلادی بوده‌اند .

شیخ احمد با آنکه فاضل دانشمندی است در کمال انصاف بوده و اوصافی پسندیده داشته و عالمی فروتن و پرهیزکاری متوسط الحال بوده در میان علما کسی را باوصاف مزبور او ندیده‌ام .

شیخ احمد روز دوشنبه ۲۴ ماه مبارک رمضان سال ۱۱۳۷ (غقلز) وفات یافته .

مؤلف گوید صاحب منتهی‌المقال باشتباه عظیمی دچار شده زیرا جمله‌ی معترضه‌ای را که شیخ یوسف بمناسبت اشارهای باحوال شیخ احمد ذکر کرده و فوقاً ترجمه شد و پس از آن نوشته بدرس او یعنی شیخ احمد حاضر شدم و کتاب شرح لمعه را نزد او مقابله کردم پنداشته مربوط باحوال شیخ سلیمان است و آنها را ذیل احوال شیخ سلیمان ایراد نموده . عجیب‌تر اینکه مابقی نوشته‌ی شیخ عبدالله را که مربوط بتاریخ وفات او بوده چون باتاریخ فوق‌که تاریخ وفات شیخ احمد است مخالف دیده‌متذکر نشده با آنکه هرگاه چنین خلاقی درمیان بود شیخ یوسف که نویسنده تاریخ اصل است آنرا ذکر نمی‌کرد و همچنین جملات مربوط به شیخ احمد مناسبتی با احوال شیخ یوسف ندارد از قبیل شیخ عبدالله آتی‌الذکر و حضور بدرس او و مقابله شرح لمعه مخصوصاً که نوشته یک‌یک آنها از رؤساء بلاد بحرین بوده و پدرم و محدث مذکور اشهر آنها بوده و اخیراً نوشته من خود در سن دهسالگی یا کمتر به

دیدار شیخ سلیمان رسیده و پدرم بنا به پیشنهاد پدرش به بلاد او رفت تا از ملازمت وی بهره‌مند شود و شیخ مزبور روز جمعه پس از نماز به تدریس صحیفه سجادیه میپرداخت و حلقه‌ی مهم و مفصلی از فضلا تشکیل میشد و اوقات دیگر را در خانه‌اش تدریس مینمود و من آن اوقات کتاب قطرانندی را به تشویق پدرم نزد شیخ احمد میخواندم .

شیخ سلیمان آثار زیادی دارد جز اینکه اکثر آنها بشکل رساله‌هایی گرد آمده که به اتمام برخی از آنها موفق نشده .

از جمله اربعین‌الحدیث است در این کتاب چهل حدیث از طرف عامه در باب امامت گرد آورده شیخ یوسف گوید این رساله نزد من موجود بود متأسفانه در ضمن دستبردی که به کتابهای من زده شد آن رساله هم مفقود گردید رساله‌ی مزبور از بهترین آثار اوست .

شیخ محدث صالح نقل کرده نامبرده رساله‌ی مزبور را بشاه سلطان حسین صفوی اهدا نمود و بنام او نوشت او هم در برابر بوی دوهزار درم یعنی بیست تومان جائزه داد البته انصاف را رعایت ننموده .

از آن جمله ازهارالریاض است کتاب کشکول مانند بیست که در سه مجلد تدوین شده کتاب الفوائد النجفیه حداکثر آن رسائل و حواشی مختصر بیست العشره الکامله متضمن ده مسئله از مسائل اصول الفقه است از این کتاب بدست می‌آید شیخ سلیمان تصلیبی در اجتهاد داشته در عین حال از فوائد متاخر این کتاب استفاده میشود بطریقی که نزدیک به مشرب اخباریه است گرائیده کتاب الشفاء در حکمت نظریه رساله‌ای در صلوه رساله‌ای در مناسک حج این رساله را بخواش سید اکمل امجد سید احمد بن سید عبدالرؤف جد حفصی بحرانی تالیف نموده رساله‌ی نفحه‌العبیر در طهارت بئر رساله‌ی اقامه‌الدلیل فی نصره الحسن بن ابی عقیل در عدم نجاست آب قلیل رساله‌ای در نماز جمعه وجوب عینی نماز جمعه را در این رساله ثابت نقل کرده و با عقیده برخی از فضلا که قائل بتحریم آن شده مخالفت نموده کتاب معراج در شرح فهرست شیخ طوسی این رساله ناتمام مانده و باب همزه و با و تاء آن کتاب بپایان رسیده رساله بلغه این رساله را به سبک وجیزه علامه مجلسی تدوین نموده و مختار خود را ضمن احوال رجال متعرض شده الرساله‌المحمدیه و رساله‌ای در منطق و شرح آن رساله تحریم ارتماس برصائم به دون نقص صیام او رساله نجاست ابوال دواب سه‌گانه (اسب‌اللاغ قاطر) رساله وجوب الطهارت لغيرها خصوصاً الجنابه

رساله افضلیت تسبیح بر حمد در رکعت سوم و چهارم نماز سه رکعتی و چهار رکعتی رساله‌های در شرح خطبه استسقاء رساله در تعریب رساله فارسی که متضمن چهار مسئله در رد عامه بوده رساله در تحقیق کون الموضوع جزء من السجود در این رساله با شیخ محمد بن ماجد معارضه کرده رساله‌های در طلاق غائب رساله در نیت الموء من خیر من عمله رساله‌های در سبب تساهل اصحاب در ادله سنن رساله‌های صواب‌النندی در مسئله بداتمام نشده رساله‌های در استقلال ولایت اب نسبت به بکر بالغ رشید در تزویج رساله اعلام‌الهدی در مسئله بداغیر از رساله مزبور است رساله‌های در جواز تقلید رساله ذخیره فی المحشر رساله نکت بدیعه در فرقه‌های شیعه رساله‌های در اعراب تبارک‌الله احسن‌الخالقین رساله اسرارالصلوه رساله‌های استخاره رساله‌های قرعه رساله صومیه شرح باب حاد یعشر باتمام نرسیده رساله‌های وجوب غسل جمعه رساله‌های مسئله بئروب‌الوعه رساله‌های در نحو رساله‌های در مقدمه واجب، رساله مخایل‌الاعجاز در معنیات والغاز، رساله‌های ناظمه‌الشتات فیما یستحب تاخیره عن اوائل‌الاوقات، رساله آداب‌البحث، رساله‌های در علم مناظره، رساله‌های ایفاظ‌الغافلین در موعظه، رساله شمسیه در رد شمس برای امیرالموء منین علیه‌السلام، رساله‌های در حکم حدث در اثناء غسل، رساله‌های در تحریم تسمیه نام مبارک حضرت ولی عصر (ع) رساله سرمکتوم در بیان حکم تعلم علم نجوم رساله فصل‌الخطاب در کفر نصاب و اهل کتاب باتمام نرسیده هدایم‌القاصدین الی عقائد اهل الدین رساله‌های ضوء‌النهار شرح مفتاح‌الفلاح شرح اثنی عشریه شیخ‌بهائی باتمام نرسیده، رساله‌های سلافه‌البهیة در شرح احوال شیخ میثم بحرانی .

بسیاری از رساله‌های مزبور ناتمام مانده و برخی از آنها مسوده نشده .

شیخ سلیمان از شیخ استادش فقیه بئیه شیخ سلیمان بن علی بن سلیمان بن راشد بن ابی ظبیه بحرانی اصبعی شاحوزی سابق‌الذکر، انتهى .

مؤلف گوید شیخ سلیمان از عده‌ی دیگری از اعلام روایت میکرده از جمله علامه محمد باقر مجلسی ره و شیخ متبحر جلیل احمد بن شیخ محمد بن یوسف خطی بحرانی مقابی سابق‌الذکر و سید فقیه محقق محمد بن ماجد بن مسعود بحرانی ماحوزی بدیهی است سید معظم‌له فرزند سید ماجد بن هاشم بن علی بن مرتضی بحرانی که از مشایخ ملا محسن فیض است نمیباشد .

دیگری از مشایخ او سید هاشم بن سید سلیمان بن سید اسماعیل کتکانی توبلی بحرانی معروف بعلامه بحرانی آتی‌الترجمه است .

علامه بحرانی مؤلف کتاب البرهان در تفسیر قرآنست که در ضمن شش مجلد تدوین شده و کتاب دیگری بنام الهادی در تفسیر قرآن در چندین مجلد تالیف کرده و کتابی در ترتیب احادیث تهذیب شیخ در چند مجلد نوشته و کتاب مدینه‌المعاجز در چند مجلد و معالم‌الزلفی در مجلد کبیری و امثال اینها از آثار اوست .

دیگری شیخ صالح بن عبدالکریم کرزکانی سابق‌الذکر فاضلی فقیه و پرهیزکار بودو در تقوا جانب عظیمی را داشت .

خلاصه شیخ سلیمان از اجلاء متبحرین و اعظم دانشمندان شیعه است و در فضیلت و ارزش علمی او همین بس که بر اثر قابلیت و استعداد و قریحه ویژه‌ای که داشته‌بر امثال و اقران خود برتری پیدا کرده و با آنکه از عمر خود بهره‌ی زیادی نبرده شهرتی همگانی یافته و فضل و دانشش مورد توجه و پذیرش همه‌ی اعلام واقع شده و هرگاه خدایمتعال اراده میکرد تا از عمر طولانی بهره‌مند گردد در میان دانشمندان کسی بی‌پایه‌ی علم و دیانت او نمیرسید درعین حال در میان اعلام از طبقه‌ی خود بی‌نظیر بود قده

(۱۲۷) میرزا سلیمان حسنی طباطبائی نائینی :

معظم‌له اصلا از مردم نائین بوده و در یزد زیست میکرده و همانجا وفات یافته‌میرزا سلیمان از اجلاء دانشمندان متاخر بوده و در دارالعباده یزد مرجع خاص و عام بوده و اعلام معاصرش بوی وثوق کلی داشتند و در مراتب علوم براریکه تدریس قرار میگرفته و در ترویج معارف اسلامی جدیدتی کامل بظهور میرسانیده و با کمال شکیبائی رنج مراجعین را تحمل میکرده و از هیچ دستوری از سنن شرعیه فروگذار نبوده و با دستجات مختلف مردم با اخلاقی پسندیده رفتار مینموده و حدود شریعت را بدون کم‌وکاست اجرا میکرده و در مجالس عزاداری و سوک حسینی (ع) صبر و سکون از دست میداده .

یکی از سرشناسان شهرستان یزد حکایت میکند بمجردیکه ماه محرم آغاز میشده و دهه خونین کربلا مجالس سوگواری خود را سراپا میکرد همه‌گونه درهای خوشی و تمتعات ولذائذ دنیوی را بروی خود می‌بست و جامه‌ی سیاه میپوشید و شب و روز در مصیبت‌های وارده‌ی بر اهل بیت طاهرین علیهم‌السلام میگریست و همونقل کرد در روز عاشورا منبر میرفت و به

پند و اندرز مردم میپرداخت و بذکر مصائب وارده مشغول میشد در آنروز بمجردیکه به مصائب ناگوار حضرت سیدالشهداء اشاره میکرد میگريست و دیگران را میگریانید و صدای ناله و زاری حصار مجلس را بلرزه میآورد تا بجائی که صبر و قرار از همه می ربود و خود از بی طاقتی غش میکرد و بروی زمین می افتاد و غوغای عجیبی بمردم دست میداد نائینی در ایام عزاداری سفره های اطعام برای عزاداران میگسترانید و خود در میان خدمتگزاران در میآمد و دامن بکمر زنان از میهمانان حسینی پذیرائی میکرد و امور مجالس سوگواری را بعهدہ میگرفت و بطوریکه بخاطر دارم عمامه از سر برمیداشت و رسماً بخدمت مردم قیام میکرد .

نائینی چندی از محضر فقیه کامل و نبیه فاضل ملا اسماعیل عقدائی یزدی بهره برده و ایامیکه شیخ اکبر کاشف الغطاء در دارالعباده یزد نزول اجلال کرده از فرصت استفاده نموده بدرس وی نیز حضور می یافتہ .

از او پرسیدند با اینکه مانند دیگران استاد کم دیده و بحضور ما هرکاملی کمتر رسیده از کجا بدین مقام از فضل نائل گردیده که شب را باستراحت میگذرانی و روز را اینگونه بر رقبای خود چیره میگردی؟ پاسخ داد آنچه را بدست آورده از تدریس بوده نه از تلمذ و تدرس .

مؤلف گوید نظیر این بزرگوار در میان اعلام بسیار بوده است .

نائینی اوائل ۱۲۶۰ هجری وفات یافت و رحلت او رخنهی عظیمی به پیکرهی اسلام وارد آورد .

در ظهر روزیکه خبر وفات او باصفهان رسید شنیدم در آن شب یا شبهای پیش از آن سید محمد باقر حجه الاسلام در روئیا دید بدون جهت عصا از دست او افتاد و مصیبت عظیمی باو دست داد .

و نظیر همین روئیا را پیش از وفات میرزا قمی ره دیده بود .

(۱۲۸) ابوالفضل سدیدالدین شاذان بن جبرئیل بن اسماعیل بن ابی طالب قمی قده .

در طرق اجازات او را چنین ستوده اند نزیل مہبط وحی اللہ و دار ہجرہ رسول اللہ (ص) .

معظم له فاضلی کامل و متقدمی محدث و بی نظیری ثقہ و بزرگوار و معاصر با ابن ادریس

صاحب سرائر است .

کتاب فضائل او معروف است و نوادر اخبار که مربوط به مناقب آل عصمت و معجزات طریفه است در آن بسیار آورده شده .

حدیث مولد رسول خدا و تزویج آمنه با عبدالله و معجزات مربوط بخاتم انبیاء و همچنین حدیث مفاخره حضرت زهرا و امیرالمؤمنین در حضور پیغمبر اکرم در خصوص کرامت ویژه‌ایکه از طرف خدایمتعال نسبت بدیشان شده و همچنین حدیث مفاخره حضرت سیدالشهداء با پدر بزرگوارش در محضر انور رسول اکرم و گفتگوی سلمان فارسی با اموات در آنروزگار که آخر عمرش بود و در مدائن بسر میبرد از احادیث اختصاصی کتاب اوست .
در کتاب مزبور حدیث گفتگوی سلمان را با اموات چنین ایراد کرده :

بسم الله الرحمن الرحيم حدیث کرد ما را امام شیخ الاسلام ابوالحسن بن علی بن محمد المهدی باسناد صحیح از اصبع بن نباته در روزگار حضرت امیرالمؤمنین که سلمان حکومت مدائن را داشت و قبلا هم از طرف خلیفه دوم بدان سمت برقرار شده بود در مدائن بودم همان اوقات سلمان بیمار شد و من پیوسته بعیادت او میرفتم تا بیماریش شدت پیدا کرد و یقین بمرگ نمود و موقعی خطاب بمن گفت از رسول خدا (ص) شنیدم فرمود هنگامیکه مرگ تو نزدیک شود مردگان با تو سخن خواهند گفت اینک میخوام بدانم همان هنگامست که رسول خدا (ص) خبر داده یا نه .

اصبع گوید پرسیدم اکنون چه دستور میدهی؟ گفت تابوتی برای من مهیا کن و به طرزیکه مردگان را در آن میگذارند مرا در میان آن بگذار و بتوسط چهار نفر حامل مرا به قبرستان ببر، الخ .

وحدیث حکم و مواعظیکه بر درهای بهشت و دوزخ نوشته شده و امثال آنها از مطالب متنوعه دیگر از آثار ویژه آنکتابست .

شاذان در کتاب مزبور همه اخبار واردهی در آنرا باسناد متصل ایراد ننموده آری برخی از اخبار وارده اوائل آنرا از استادش شیخ ضیاءالدین ابوالعلاء حسن بن احمد بن یحیی عطار همدانی نقل نموده .

شیخ منتجب الدین در کتاب فهرست او را چنین معرفی نموده صدرالحفاظ ابوالعلاء حسن بن احمد بن حسن عطار همدانی در علم حدیث و قرائت علامه عصر خود بوده و از اعلام شیعه است آثاری در اخبار و قرائت از او باقی است از جمله الهادی در معرفت قاطع

و بادی کتاب مزبور را دیده و بحضور وی قرائت کرده ام ، انتهی .
 مؤلف گوید کتاب زادالمسافر نیز از آثار ابوالعلاء است سید بن طاوس صلوات کفاره
 را بمنظور قضاء صلوات در رساله‌ایکه بخصوص تحقیق مضایقه در فوائت صلوات تالیف کرده
 از آن نقل نموده .
 و تمام رساله‌ی سید بن طاوس را ملا محمد امین استرآبادی در فوائدالمدینه ایراد
 نموده

شاذان در کتاب فضائل نیز باسناد خود از شیخ محمد بن مسلم بن ابی الفوارس دارمی
 نقل میکند . و اخبار معنعن را پیر و احادیث مرسل و عطف بآنها متعرض میشود مثلاً میگوید
 و بالاسناد عن جابر بن یزید جعفی .

علامه مجلسی در فصل دوم مقدمات بحار می‌نویسد کتاب فضائل و از احوالعله
 مؤلفشان از اجله ثقات افاضل است و اصحاب اجازات از او بسیار تمجید کرده‌اند .
 شهید قدس سره در کتاب ذکری مینویسد شیخ ابوالفضل شاذان بن جبرئیل قمی که
 از اجلاء فقهاء ماست در کتاب از احوالعله فی معرفه‌القبله نوشته و فصلی از بیان او را ایراد
 نموده و خود مجلسی در بحار و کتابهای دیگرش اخبار بسیاری از کتاب فضائل نقل نموده
 و ممکن است تمام اخبار آنرا در مجلدات بحار بتفریق نقل کرده باشد و رمز فض را به
 ضمیمه‌ی یل اشاره بکتاب فضایل قرار داده و نسخه‌ی مختصری از آن در اختیار مجلسی
 بوده و در واقع نسخه ناقصی از آنرا داشته و از اینکه هر دو رمز را با هم ذکر میکند معلوم
 میشود پنداشته دو نسخه است و از دو مؤلف و حال آنکه از سیاق عبارات و تاریخ تالیف
 که حدود ۶۵۰ بوده استفاده میشود یک کتاب و از یک مؤلف است و از آنجا که نسخه
 مختصر مجلسی با نسخه فضائل شاذان تطبیق نکرده مخصوصاً که کاتب بی‌اطلاع هم آنرا
 بصدوق نسبت داده و معظم‌له بر اثر عجله‌ایکه در تالیف کتاب داشته بتاریخ مزبور که با
 زمان صدوق وفق نمیدهد توجهی نکرده بمنظور احتیاط در هنگام نوشتن هر دو رمز را
 متعرض شده و ما پس از آنکه به نسخه مزبور که جزء کتابخانه‌ی مجلسی بوده و خط شریف
 خود او هم بر پشت آن نگاشته شده دست پیدا کردیم دانستیم هر دو کتاب از یک مؤلف
 است و تنها تفاوت بزیاذه و نقصانست و نظیر این در بسیاری از نسخه‌ها که از سواد به
 بیاض آمده اتفاق افتاده .

امل الامل مینویسد شاذان بن جبرئیل عالمی فاضل و فقیہی عظیم الشان و جلیل القدر بود آثاری دارد از جمله از احوالہ فی معرفہ القبلیہ نسخہای از آن نزد ما موجود است و شہید در ذکری از آن نقل کردہ دیگری کتاب تحفہ المؤمنین و عمده المکلف الصائم .
 شیخ حسن دو اثر مزبور را در اجازہ اش نام بردہ و سید فخر بن معد موسوی از او روایت میکرده و از آثار او کتاب فضائل است کتاب خوبی است و ما نسخہای از آنرا داریم ، انتہی .

شیخ یوسف در لؤلؤہ از او نام بردہ و مینویسد شہید ثانی در اجازہی خود مینویسد و مرویات امام عالم ابوالفضل سدیدالدین شاذان بن جبرئیل قمی نزیل مہبط وحی اللہ دار ہجرہ رسول اللہ از عماد محمد بن ابی القاسم طبری آملی ثقہ فقیہ مؤلف کتاب الفرج فی الاوقات والمخرج بالنیات و شرح مسائل ذریعہ و کتاب بشارہ المصطفیٰ لشیعہ المرتضیٰ و الزہد والتقویٰ و امثال آنها .

مؤلف گوید شاذان از پدر فاضلش جبرئیل بن اسماعیل از شیخ ابوالحسن محمد بن محمد بصروی فاضل فقیہی کہ اقوالش در برخی از کتب استدلال موجود است روایت میکرده و همچنین از احمد بن محمد موسوی از ابن قدامہ از سید رضی صاحب نہج البلاغہ و از قاضی جمال الدین علی بن عبدالجبار طوسی نزیل کاشان از قطب راوندی روایت میکرده .

مؤلف گوید کتاب فضائل بن شاذان کہ در بحار و امثال آن بسیار مورد استفادہ بودہ غیر از فضائل شاذان مذکور است زیرا فضائل ابن شاذان کتاب کوچکی است مشتمل بر صد منقبت از مناقب حضرت امیر المؤمنین (ع) کہ از اساتید عامہ نقل شدہ و ما نسخہای از آنرا داریم .

کتاب مزبور تالیف عالم فاضل جلیل ابوالحسن محمد بن احمد بن علی بن حسین بن شاذان کوفی آتی الترجمہ است کہ یکی از اساتید شیخ طوسی و ابوالفتح کراچکی و از شاگردان تلکبری و شیخ صدوق است .

شاذان بن جبرئیل غیر از ابوعبداللہ شاذانی و غیر از ابوالفضل علی بن حسن ابن شاذانست کہ از علماء عامہ بودہ .

(۱۲۹) شرف الدین بن علی نجفی

فاضلی محدث و صالح بود از آثار او کتاب‌الایات الباهره فی فضل‌العتره الطاهره است .

برخی کتاب مزبور را از آثار کراچکی شمرده‌اند لیکن این انتساب درست نیست زیرا نامبرده در این کتاب از کشف‌الغمه و کتابهای علامه نقل کرده و لکن بطوریکه امل‌الامل اظهار داشته کتاب مزبور دارای دو نسخه بوده در یکی از آنها اضافاتی بر دیگری دارد و ضمناً مطالبی را در آن از کنزالفوائد کراچکی و از کتاب منزل من القرآن فی اهل‌البیت تألیف محمدبن عباس معروف به ابن جحام نقل کرده است

مجلسی در مقدمات بحارالانوار مینویسد کتاب تاویل‌الایات الباهره فی فضائل‌العتره الطاهره تألیف سید فاضل ، عالم ذکی شرف‌الدین علی حسینی استرآبادی در نجف اشرف زیست داشته و کتاب الفرویه فی شرح الجعفریه از آثار اوست و از شاگردان شیخ اجل نورالدین علی بن عبدالعالی کرکی بوده و حداکثر مطالب ارزنده‌ی آن از تفسیر شیخ جلیل محمد بن عباس بن علی بن مروان بن ماهیار استفاده شده نجاشی پس از آنکه از ابن ماهیار تمجید کرده کتاب منزل من القرآن فی اهل‌البیت را از آثار او نام میبرد و او از معاصران ثقه‌الاسلام کلینی است .

و از آثار اوست الجامع للفوائد مختصریست از تاویل‌الایات مذکور که ممکن است خود مؤلف تلخیص کرده یا برخی از متاخران بدین کار اقدام کرده باشد و من به برخی از نسخه‌های الجامع که دست پیدا کردم معلوم شد مؤلف آن شیخ علم بن سیف بن منصور بوده .

ما نسخه‌ای از تاویل‌الایات را در اختیار داشتیم در این کتاب نوادر اخبار زیادی که مربوط بمناقب اهل‌بیت بوده جمع‌آوری کرده و میتوان با عده‌ای از آنها مناقشه و مبارزه نمود زیرا اخبار مزبور باظواهر شریعت و قواعد دین منافرت و مخالفت دارند بطوریکه بخاطر دارم مشتمل بر ده هزار بیت است .

پیش از این ذیل احوال فاضل فقیه سید ابراهیم بن سید محمد باقر قزوینی که از مشایخ روایتی است اشاره‌ای باحوال مولانا شریف‌الدین اصولی مازندرانی معروف بشریف العلماء استاد نامبرده نمودیم .

"باب سین و شین"

در این باب به شرح احوال مابقی از طبقات شیعه و سنی میپردازیم .

(۱۳۰) ابوالمرجی سالم بن احمد بن سالم بن ابی الصقر تمیمی معروف به منتخب نحوی که از ادبا و عروضیهای بغداد بوده، صاحب بغیه مینویسد یا قوت حموی صاحب معجم البلدان از شاگردان او بوده و در فن عروض استاد منحصر بوده، آثار او ارجوزه نحو، عروض، قوافی، صناعات الشعر، و امثال اینهاست صحیح مسلم را از مؤید طوسی بهره‌مند گردیده

سالم دانشمندی خوش اخلاق بود و مردم علاقه‌ی کاملی با او داشتند و محبوبیت عامه داشت و در روزیکشنبه پنجم ذی‌قعدة سال ۶۱۱ (اخی) در بغداد درگذشت ابو عمرو سالم بن سالم نحوی، صاحب بغیه مینویسد نامبرده از نحویین مشهور مالقیهاست طبع شعری داشته و در مالقه فن عربیت را قرائت میکرده، ابومنصور ساتکین بن ارسلان نحوی، سیوطی بنقل از صفدی مینویسد نامبرده اصلاً از مردم ترک زبان بوده و مذهب مالکی داشته و در علم نحو، مقدمه‌ای بیادگار گذارده و در بیت المقدس سال ۴۸۰ هجری (تف) وفات کرده،

(۱۳۱) ابوالحسن سری بن مفلس بضم میم و غین مفتوحه و لام مشدده مکسور مشهور به سری سقطی بفتح سین و قاف یعنی سقط فروش، یکی از مردان طریقت و ارباب حقیقت است در تقوی و علوم توحید یگانه زمان و دانی ابوالقاسم جنید بغدادی و استاد طریقت اوست، سری در روزگار سیر و سلوک خود با شیخ ابوالحسن سمنون بن حمزه عراقی هم صحبت بوده است، تلخیص‌الاثار مینویسد سری در روزگار خود از اولیاء الله بوده، همان کتاب بمناسبت کرخ بغداد مینویسد کرخ نام قریه‌ایست در بالای بغداد و بقدر یک میل از بغداد فاصله دارد مردم آن شیعه و یهودی است و در آنجا دکانهای کاغذ بسیار است، از آنجاست ابومحفوظ معروف بن فیروز کرخی بزرگی مستجاب‌الدعوه و از بردگان و

غلامان حضرت علی بن موسی الرضا (ع) و استاد سری سقطی بوده، انتہی .
سری حکایات و مواعظ بسیاری دارد کہ بخشی از آنها ذیل احوال خواہرزادہاش
جنید بدانہا اشارہ کردہ ایم .

سری سال ۲۵۱ ہجری (نار) در بغداد وفات یافت (۱۱۹) و در شونیزیہ مدفون شد
برخی از مشایخ گفتہ شونیزیہ نام دو مقبرہ است کہ مدفن دو برادر بودہ و ہر دوی آنہا بہ
نام شونیزی معروف بودہ اند و مقبرہی شونیزی اکبر بہ مقابر قریش نیز شہرت داشتہ و ہمانجا
روضہ منورہ کاظمیہ علی صاحبہا الالف الثناء والتحیہ در آنجا میباشد و مقبرہی سری نیز
در آنمشہد معروف است و پهلوی وی جنید مدفون شدہ .

ابوعمر و انماطی گفتہ جنید میگفت هیچکسی را در مقام عبادت باندازہی سری ندیدم
زیرا نود و ہشت سال بر عمر او گذشت و در اینمدت پهلوی استراحت بر زمین نگذارد مگر
در بیماری مرگ کہ پهلوی بر نداشت .

سری بن احمد بن سری کندی رفاء موصلی .

از سراینندگان مشہور عربست ، وی بہ استنساخ دیوان کشاجم (۱۲۱) کہ از سراینندگان
بنام و ملک الشعراء عہد بودہ میپرداختہ و با ابوبکر محمد و ابوعثمان سعید (۱۲۲) فرزندان
ہاشم خالدی واصلی کہ از سراینندگان بنام اند معادات داشتہ و آنہا را بسرقت اشعار خود
و دیگران نسبت میدادہ .

ابن خلکان اظہار داشتہ سری رفا دیوان شعری دارد کہ سراسر آن در کمال خوبی و
آراستگی است و علاوہی بر آن کتابی بنام المحب والمحبوب والمشموم والمشروب تالیف
کرده و سال ۳۶۰ واندی در بغداد درگذشتہ
و معروف کرخی آتی الترجمہ بمناسبتی کہ اہل کرخ بودہ سال ۲۰۰ ہجری کہ روزگار
مامون بودہ وفات یافتہ ہمانجا دفن شدہ .

گویند علت ارتباط او با حضرت رضا (ع) آن بودہ کہ معلم نصرانی بوی می آموختہ
ثالث ثلثہ و او میگفتہ قل ہواللہ احد معلم ناراحت شدہ او را سخت آزرده معروف از مکتب
خانہ فرار کردہ حضور حضرت رضا (ع) رسیدہ و بدست آنحضرت تلقین توبہ یافتہ و اسلام
آوردہ و پدر و مادرش نیز پس از او اسلام آوردند .

(۱۲۲) ابوعثمان سعد بن احمد بن احمد بن عبداللہ جذامی اندلسی بیانی نحوی

مالکی .

صاحب بغیہ مینویسد شرف دمیاطی از او روایت کرده و اظهار داشته با نامبرده در بغداد ملاقات کردم و همانوقت در شهرستان بغداد به آموزش نحو اشتغال داشت و از شاگردان او ابن ایاز است .

و خود دمیاطی سال ۶۵۰ هجری در بغداد بوده .

سیوطی گوید شاگردش در شرح فصول در مواضع چندی اظهارات او را نقل کرده و او را بنام سعدالدین نام برده و متعرض است جزولیه را شرح کرده و از آثار نظمی او لغزذیل است که بمناسبت لدن غدوه سروده و متذکر است منصوب لدن منحصر بکلمه غدوه است

و ما لفظه لیست بفعل و لاحرف و لاهی مشتق و لیست بمصدر

و تنصب اسما واحدا لیس غیره لها حاله معه تبین لمخبر

و منصوبها صدر لما هو ضد ما اتانا لبا سافی الکتاب المطهر

کدام لفظ است که فعل و حرف نیست و مشتق و مصدر هم نمیباشد یعنی لفظ جامدی

که مصدر نیست و از کلمه‌های هم مشتق نشده و فعل نیست تا چون فعل عمل کند و حرف هم نیست تا بدیگری نیازمند باشد این لفظ اسم معینی را نصب میدهد و معمولش منحصر به آنست و حالتی فیما بینشان برقرار است که هرکسی در صدد فهمیدن آن برآید متوجه خواهد شد آری منصوب آن آغاز برای زمانی است که خدای متعال در کتاب ارجمند خود بدان اشاره فرموده منظور کلمه لیل است که حق منان فرموده و جعلنا اللیل لباسا بنا بر این صدر آن که زمان برابر با لیل باشد نهار است که از آن تعبیر به غذا و غدوه میشود .

سعد بن خلف بن سعید قرطبی اندلسی .

از ادباء و قراء عصر خود بوده صد سال پیش از ابوعثمان سعد فوق الذکر میزیسته و قرائت هفتگانه را از ابوالقاسم بن نحاس فرا گرفته و در فن حدیث از شاگردان ابوبکر بن عربی و ابو علی غسانی بوده و ابوالحسن علی قرطبی از وی روایت میکرده .

مؤلف گوید پیش از این در باب احمدین ، مطالبی که لازم بود بمناسبت قرطبه نوشتیم و همچنین ذیل ترجمه خلف بن عبدالملک قرطبی انصاری حکایتی که دلیل بر شدت عداوت و دشمنی آنها با خاندان عصمت بود نقل کردیم .

ابو محمد حسین بن بدر بن ایاز بن عبدالله بغدادی معروف به ابن ایاز از پیشوایان

عصر خود بوده و در نحو و صرف مهارت کاملی داشته .

سیوطی از ابن رافع نقل کرده ابن ایاز از شاگردان تاج ارموی بوده و تاج ابن شماک از شاگردان ابن ایاز بوده و نیز ابن ایاز بخشی از ادب را از ابن قبیطی بهره برده لیکن آنرا برای کسی حدیث نکرده و شیوخ عصر بوی اجازه داده اند ابن ایاز آدمی خوش اخلاق بود و با شاگردان و سایر مراجعان بنرمی رفتار میکرد و از آثار او قواعد المطارحه و اسعاف است .

ابن ایاز در شب پنجشنبه سیزدهم ذیحجه سال ۶۸۱ هجری وفات یافته صفدی گفته ابن ایاز در مستنصریه ریاست شیوخ را بعهدده داشت شرف دمیاطی نوشته ابن ایاز را در روزگار جوانی او در پوشاک لشکر زادگان ملاقات کردم و همان اوقات فن نحو را از سعدبن احمد بیانی استفاده میکرد .

ابوحیان گفته ابن ایاز ابو تعالیل بود یعنی در علل مسائل نحوی مهارت داشت ابن مکتوم اظهار داشته مطالب مشکلهای در فن نحو از او ندیده ام آری کتاب ضروری ابن مالک و فصول ابن معطر را شرح کرده .

مؤلف گوید شرف الدین دمیاطی مؤلف معجم کبیری است که سیوطی از آن بسیار نقل میکند .

جزولیه مقدمه ایست مشهور در علم نحو این کتاب حاشیه های چندیست بر کتاب جمل زجاجی که از آثار عیسی بن عبدالعزیز بربری مشهور به ابوموسی جزولی است و جزوله نام قبیلای از بربر است و ما پس از این در باب عین به توضیح بیشتری از مؤلف جزولیه میپردازیم انشاء الله تعالی .

ابوعثمان سعدان بن مبارک ضریر نحوی .

ابوعثمان از قدیمیهای اهل عربیت بوده و مطالبی را از ابوعبیده روایت کرده و بطوریکه خطیب بغدادی اظهار داشته آثاری بدینخلاصه داشته خلق الانسان ، الامثال ، الوحوش ، المناهل ، الارضین والمیاه و امثال اینها .

(۱۳۳) ابوالفوارس شهاب الدین سعد بن محمد بن سعد بن صیغ تمیمی معروف به حیص و بیص سراینده بنام و مشهور .

ابن خلکان مینویسد حیص و بیص از فقهاء شافعی مذهب بود در ری از قاضی محمد

بن عبدالکریم و زان علم فقہ را استفادہ کردہ و در مسائل خلاف مہارت داشتہ و با علمای عصر خود بہ گفتگو میپرداختہ و در فن ادب و شعر کہ رشتہی ویژه اش بودہ آثار ارزندہای از خود بیادگار گذاردہ و رسالہهای فصیح و بلیغی از او در اختیار بهره‌بری اعلام قرار گرفتہ .

حافظ ابوسعید سمعانی در کتاب الذیل از او نام بردہ و تمجید کردہ و برخی از مسموعاتش را نقل نمودہ و دیوان و رسائلش را بقرائت از او بهره‌مند شد .

دانش‌پژوهان فنون مختلفہ از او بی‌نهایت بهره‌مند شدہ‌اند و کسی در اطلاع اشعار عرب و توجہ بلغات مختلفہی آنان بہ پایہی او نبودہ .

حیص و بیص تا اندازہای آدم خودخواہ و متکبری بود و جز بزبان عربی بزبان دیگری با کسی صحبت نمیکرد و ہموارہ از پوشاک ثروتمندان عرب استفادہ مینمود و بہ زی آنها درمیآمد .

ابوالقاسم بن فضل شاعر معروف بہ ابن قطان آتی‌الذکر در نکوہش او اشعار ذیل را سرودہ است :

عماد در کتاب خریدہ اشعار ذیل را کہ در نکوہش وی بودہ از آثار رئیس علی بن اعرابی موصلی متوفی ۵۴۷ ہجری دانستہ .

| | |
|-----------------------------|-----------------------------|
| کم تبادی و کم تطول طرطو | رک؟ ما فیک شعرہ من تمیم |
| فکل الضب و اقرط الحنظل الیا | بس و اشرب ما شئت بول الظلیم |
| لیس ذاوجہ من یضیف و لا یف | ری و لا یدفع الاذی عن حریم |

تا چند بخود میبالی و کلاه خود را بلند و دراز میکنی و حال آنکہ موئی از مردم تمیم در سر تو وجود ندارد بہتر آنست سوسمار بخوری و ہندوانہ خشکیدہ . ابوجہل بچینی و ہر مقدار بخوہی بول شتر مرغ بیاشامی زیرا روی تو روی آدمی کہ از میہمان پذیرائی نماید و یا از حریم خود مدافعہ کند نمیباشد .

حیص و بیص پس از آنکہ از اشعار ہجو او خبردار شد اشعار ذیل را بیاسخاوسرود :

| | |
|-----------------------------|---------------------------|
| لا تضع من عظیم قدروان کذ | ت مشارا الیہ بالتعظیم |
| فالشریف الکریم ینقص قد را | بالتعدی علی الشریف الکریم |
| و لع الخمر بالعقول رمی الخم | ر بتنجیسہا و بالتحریم |

از مرتبه‌ی کسیکه دارای شخصیت و موقعیت است مکه و از مقام خود که در میان مردم مشهوری استفاده‌ی سوء مکن زیرا هرگاه انسان شرافتمند از موقعیت شخص کریم و شرافتمند بکاهد از مقام خود کاسته است برای اینکه اینگونه تجاوزات نابجا مانند شراب است که چون از خرد خردمندان میکاهد از طرف شارع محکوم به نجاست و تحریم است .

مؤلف گوید بطوریکه در احوال محقق حلی نوشتیم هنگامیکه خواجه نصیرالدین طوسی به حله آمده بود محقق ، یحیی بن سعید را بحضور خواجه معرفی نکرد یحیی از بی توجهی محقق که پسر عموی اوست ناراحت شده اشعار مزبور را بمنظور نکوهش از عمل محقق برای وی فرستاد .

ابن خلکان از شیخ نصرالله بن مجلی که از ثقات اهل سنت است نقل کرده شی حضرت علی بن ابیطالب امیرالمؤمنین علیهما السلام را در رؤیا دیده بعرض رسانیدم شگفت اینجاست شما در روزیکه مکه را فتح کردید برای اینکه از ابوسفیان رعایت کرده باشید اعلام عمومی صادر کرده هرکسی بخانه بوسفیان پناهنده شود در امانست پس از آن بوسفیانها در واقعه‌ی کربلا با فرزندان حسین آنچه را نباید انجام دهند بجای آوردند . فرمود مگر اشعار ابن صیفی (حیص و بیص) را که در این باره گفته‌نشیده‌ای؟ عرض کردم چنین اشعاری را از وی نشنیده‌ام ، فرمود از خود او بشنو .

پس از این از خواب بیدار شده بلافاصله بجانب خانه حیص و بیص حرکت کرده نامبرده مرا پذیرفته رؤیای دیشب را برای او نقل کردم .

حیص و بیص بمجردیکه از رؤیای من اطلاع یافت فریادی کشید و شروع کرد بگریستن و سوگند یاد کرد اشعاریکه میگوئی از دهان من خارج نشده و برای کسی هم ننوشته‌ام تنها دیشب آنها را سرودهام آنگاه اشعار را برای من خواند :

ملکنا فکان العفو منا سجیه فلما ملکتم سال بالدم ابطح
و حللتم قتل الاساری و طالما غدونا علی الاسری نعف و نصفح
فحسبکم هذا التفاوت بیننا و کل اناء بالذی فیه ینضح

ما آنهنگام که شهرستان مکه را در اختیار خود درآوردیم بر اثر اینکه خوی ماگذشت از مخالفانمانست از شما چشم‌پوشی کردیم لیکن برخلاف انتظار هنگامی که شما روی کار آمدید زمین خشک را از خون بیگناهان سیراب ساختید شما بر اثر بی‌اعتباری که داشتید

خون اسیران را حلال و روا شمردید و حال آنکه ما چه بسیار اتفاق افتاده بود که از خون اسیران چشم پوشی نمودیم آری این تفاوت و فاصله بین ما و شما کافی است زیرا از کوزه همان برون تراود که در اوست .

مؤلف گوید علت اینکه نامبرده به حیص و بیص که بمعنی اختلاف شدید است شهرت یافت آن بود روزی مردم را در حال شدت و اضطراب فوق العاده یافت گفت ما للناس فی حیص و بیص چرا مردم اینهمه مضطرب و پریشان خاطرند؟ از آن تاریخ او را حیص و بیص گفتند .

حیص و بیص در شب چهارشنبه ششم شعبان سال ۵۷۴ (دعوت) هجری در بغداد وفات یافت و فردا در طرف غربی مقابر قریش مدفون شد .

و هرگاه از مدت عمرش میپرسیدند چون از تاریخ میلادش اطلاعی نداشت میگفت من در دنیا گزاف زندگی میکنم .

حیص و بیص خود را از فرزندان اکثم بن صیفی تمیمی حکیم عرب میدانست حیص و بیص بلاعقب درگذشت .

مؤلف گوید خیال میکنم حیص و بیص از سراینندگان شیعه باشد و در بعضی از مدارک معتبره به تشیع او اشاره کرده اند و ممکن است مدفن او که در مقابر قریش قرار گرفته و همچنین اشعار فوق مؤید تشیع او بوده باشند .

ابوعثمان سعد بن محمد بن صبیح استاد غسانی قیروانی نحوی .

صاحب بغیه بنقل از صفدی مینویسد نامبرده یکی از پیشوایان متفنن بوده و از تقلید نکوهش میکرده و اظهار میداشته تقلید دلیل کم خردی و بی همتی است .

آثار او عبارتند از توضیح المشکل فی القرآن ، المقالات فی الاصول ، الامالی الرد علی الملحدين ، الاستیعاب و امثال اینها .

ابوعثمان حدود ۳۰۰ (نقنق) وفات یافت .

سیوطی در جای دیگر مینویسد نامبرده سال ۴۰۰ هجری (قرق) شهید شده .

(۱۳۴) ملا سعد بن عمر بن عبدالله تفتازانی هروی شافعی خراسانی نام او مسعود

بن عمرو از بزرگان اهل سنت و افاضل محققین و متبحرین آنهاست در فن عربیت و منطق و اصول و کلام و فقه و تفسیر و امثال اینها آثاری دارد عبارات او در کمال خوبی و آراستگی

و فصاحت بوده .

آثار ارزنده‌ی او دلیل بر موقعیت عظیم و فهم و فراست و وفور علم و متانت رای اوست سلیقه‌ی مستقیم و احاطه‌ی بی‌نهایت و حسن تصرف و فضیلت او را میتوان از آثار او بدست آورد .

تفتازانی دانشمندی بود که در فنون مختلفه‌ی علمیه تحقیقات کاملی از خود بظهور رسانیده با اینکه جامعیت و تحقیق از اوصافی است که کمتر در یک مرد عالم گرد می‌آید . سیوطی از ابن حجر نقل میکند تفتازانی سال ۷۱۲ هجری (ذئیب) متولد شد و از قطب (ممکن است قطب‌الدین رازی امامی باشد نه شیرازی عامی) و همچنین از عضد (مراد قاضی عضد ایجی اصولی مشهور است) استفاده کرده .

تفتازانی در فنون مختلفه از تمام معاصرانش پیش افتاد وصیت فضل و کمالش محافل علمی را بخود متوجه کرد و نام و آوازه‌اش بلند شد و مردم از آثار او بهره‌مند گردیدند آثار او شرح عضد ، شرح تلخیص (مطول و دیگری مختصر) شرح قسم سوم مفتاح‌التلویح علی‌التنقیح در اصول فقه ، شرح العقاید ، المقاصد در کلام ، شرح المقاصد شرح شمسیه در منطق ، شرح تصریف‌العزیز الارشاد در نحو ، حاشیه کشف ناتمام مانده و امثال اینها . تفتازانی لکنتی در زبان داشت و درعین حال کرسی علم در مشرق زمین بوجود او مباحثات میکرد و ریاست مهم آن‌عصر بوی پایان پذیرفته بود .

تفتازانی سال ۷۹۱ هجری (ذصا) وفات یافت .

مؤلف گوید تفتازانی شرح مطول را که بر تلخیص‌المفتاح خطیب دمشقی بوده بیست و هشت سال پیش از شرح مختصر تالیف کرده زیرا آغاز این شرح در اواسط ۷۴۲ هجری در جرجانیه خوارزم بوده و سال ۷۴۸ هجری در محروسه‌ی هرات از سواد به بیاض آورده و آنرا به سلطان عصر معزالدین ابوالحسین معروف به محمدکرت () تقدیم داشته .

از عجائب اتفاقات آنکه تفتازانی این‌شرح مهم را که تا حال حاضر از اهمیتش کاسته نشده در بیست سالگی شروع کرده و تقریباً در بیست و شش سالگی بی‌پایان آورده گویند هنگامیکه شرح تلخیص شهرت یافت هریک از خلخالی آتی‌الذکر و زوزنی و حظی بر آن شروح و اعتراضاتی نگارش دادند تفتازانی بمنظور رفع اعتراضات نامبردگان مطول را مختصر نموده و از اعتراضات آنان پاسخ داد . شرح مختصر حدود ۷۷۶ در غجدان با تمام رسیده

و آنرا بنام سلطان جلال الدین ابوالمظفر محمود ملقب به جانی بک خان نوشته .
 شرح تصریف زنجانی را چهار سال پیش از شرح مختصر نوشته و شرح شمسیه
 منطق را در جمادی الاخره سال ۷۷۲ در مزار جام بیپایان آورده و از شرح تنقیح بنام تلویح
 در ذیقعدہ سال ۷۷۸ هجری آسوده گردیده و شرح عقائد نسفیه را در شعبان ۷۶۸ خاتمه
 داده و شرح معروف به شرح الشرح را که بر مختصر ابن حاجب نوشته در ذیحجه ۷۷۵ با تمام
 رسانیده و این همان شرح عضد است که پیش از این از ابن حجر نام بردیم و از شرح کلام
 و ارشاد که در نحو است سال ۷۸۷ در خوارزم فارغ شده و شرح مقاصد و متن آنرا سال ۷۷۴
 در ذیقعدہ در سمرقند بیپایان آورده و از متن تهذیب الاحکام که در منطق است و شرح قسم
 سوم مفتاح العلوم در شوال سال ۷۷۰ در سمرقند فارغ شده و در محروسه هرات در ماه
 ذیقعدہ سال ۷۹۲ به تالیف فتاوی حنفیه پرداخته و مفتاح الفقه را سال ۷۸۲ تالیف کرده
 و شرح شرح تلخیص الجامع را سال ۷۸۵ در سرخس نوشته و شرح کشف را در ربیع الاخر
 سال ۷۸۹ در کابل نوشته است .

تفتازانی در روز دوشنبه ۲۲ محرم سال ۷۹۲ هجری (ذهب) در سمرقند وفات یافت
 و نعش او را بسرخس بردند و در آنجا روز چهارشنبه نهم جمادی الاولی همان سال بخاک
 سپردند .

و میلاد او بطوریکه از ظهر برخی از نسخه های کهنسال مطول استفاده میشود ۷۲۲
 هجری (کبذ) بوده است .

از خط شیخ بهائی قده در پشت کتاب تفتازانی چنین نقل شده مؤلف این کتاب
 حشرالله مع احبته در صفر سال ۷۲۲ هجری متولد شده و در روز دوشنبه ۲۲ محرم سال
 ۷۹۲ در سمرقند وفات یافته و در روز چهارشنبه ۱۹ جمادی الاولی همانسال بنا به وصیت
 خود او (در سرخس) دفن شده و عمر او هفتاد سال بوده و تاریخ وفاتش اینست .

آفتاب شرع و ملت سعد تفتازان چو رفت آب چشم آرد چو سیل و بلغ الله رجاه
 عقلا پرسیدم از تاریخ سال رحلتش گفت تاریخش یکی کم (طیب الله ثراه)

در کشکول شیخ بهائی ره این دو بیت را به تفتازانی نسبت داده :

کانه عاشق قدمد صفحته یوم الوداع الی تودیع مرتحل
 اوقائم من نحاس فیه لوثته مواصل لتخطیه من الکسل

از اشعار فارسی او در جمع بین اضداد لغات تازی سروده:

ده لفظ از نوادر الفاظ بر شمر
هر لفظ را دو معنی و آن ضد یکدیگر
جون و صریم و سدغه و ظن است و شفوبین
قرء است و هاجد و جلل و رهوهای پسر
برخی از لغوبیهای علمای جمهور اظهار داشته لغات اضداد سی کلمه‌اند و همانها را
در ضمن اشعاری برشته‌ی نظم در آورده

سی لفظ است از نوادر اسمها را بر شمر
شف نقصان و زیاده جون سیاه است و سفید
رهو جای شیب و بالاد این و مدیون غریم
صارخ آمد مستغیث و هم مغیث ایداع شد
غابراست باقی و ماضی و صریم است لیل و صبح
پس شری بیع و خریدن هم مثل است شست و خواب
بین وصل است و فراق و تلعه بالا و نشیب
شد و را قدام و خلف و شعب جمع و فرقت است
شیم شمشیر است کشیدن هم نمودن در غلاف

مؤلف گوید اشعار مزبور اگرچه ناموزون و مشتمل بر الفاظ غیرمانوسه است در عین حال بمنظور اینکه خیانتی در اثر سراینده نشده باشد بدون کم و کاست ایراد نمودیم.

حسام‌الدین حسن بن علی بن محمد ابیوردی شافعی مجاور مکه مکرمه.

از دررالکامنه ابن حجر نقل شده نامبرده از دانشمندان معقولی بوده و قوانین معقول را با قواعد مفوضه و غلات تطبیق میداده و از شاگردان تفتازانی بوده اخیراً در یمن ساکن شده و در یکی از مدارس آنجا به تدریس پرداخته و عالمی متدین و نیکوکار و پارسا بوده و ربیع‌الجنان در فن معانی و بیان از آثار اوست.

برهان‌الدین حیدره شیرازی رومی.

سیوطی مینویسد در علم معانی و بیان و فن عربیت استاد و از شاگردان تفتازانی بود ایضاً قزوینی را با شرح مزجی شرح کرده بروم رفته و آنجا بتدریس و نشر مراتب ادب میکوشیده و پس از سال ۸۲۰ هجری درگذشته.

استاد ما علامه‌ی کافجی از شاگردان او بوده و این مختصر بنا بنقل او و دیگران نوشته شد.

از اساتید تفتازانی ضیاء الدین بن سعد بن محمد بن عثمان قزوینی آتی الترحمہ است انشاء اللہ تعالیٰ .

(۱۳۵) ابو عبد اللہ سعید بن جبیر بن ہشام خزیمی اسدی کوفی از آزادشدگان بنی و البہ بن حرث بن اسد بن خزیمہ است .

سعید یکی از افراد بنام تابعین است و مردی سیاه چہرہ بود .

سعید از شاگردان عبد اللہ بن عباس و عبد اللہ بن عمر است .

ابن خلکان گوید هنگامی ابن عباس وی را امر کرد تا حدیث بگوید ، وی اظہار داشت با حضور تو چگونه میتوانم لب بحدیث بگشایم ، ابن عباس گفت مگر نہ اینست کہ خدا پمتعال دستور دادہ تا حدیث نعمت کنی و اما بنعمہ ربک فحدث . اکنون شایستہ است در حضور من حدیث گوئی تا اگر صحیح گفتی بجا بودہ و اگر خطا کردی ترا بخطایت اطلاع دہم .

سعید با حضور ابن عباس فتوا نمودند و پاسخ استفتا نمینوشت بمجردیکہ ابن عباس کور شد وی فتوا نوشت . ابن عباس بمجردیکہ شنید سخت آشفته خاطر گردید و بر وی خشناک شد .

مؤلف گوید از موضوع فوق استفادہ میشود سعید در فتوا اجتہاد میکردہ و از اہلبیت معصومین پیروی نمی نمودہ و ہر گاہ اینعمل درست باشد در نظر شیعہ ہیچگونہ ارزشی نخواہد داشت با تائید باینکہ از ائمہ معاصرش (ع) ہیچگونہ روایتی نقل نکرده .

در وجیزہ و حاوی سعید بن جبیر را از ضعف معرفی میکند .

ابن خلکان از مبحث شہادات کتاب المہذب ابواسحق شیرازی بمناسبت بازی شطرنج نقل کردہ سعید بن جبیر شطرنج بازی میکردہ .

کشی از ابومغیرہ از فضل از ابن ابی عمیر از ہشام بن سالم از حضرت صادق (ع) روایت کردہ سعید بن جبیر از حضرت سجاد (ع) پیروی میکردہ و حضرت ہم او را میستودند و سبب اینکہ بدست حجاج بن یوسف بقتل رسید همان ارتباطی بود کہ با حضرت سجاد (ع) داشت و در مذهب تشیع استوار و پابرجا بود .

از کشی نقل شدہ فضل بن شاذان اظہار میکردہ در آغاز کار امامت حضرت سجاد پیش از پنج نفر بہ امامت آنحضرت اقرار نمودند و آنها عبارتند از سعید بن جبیر و سعید بن مسیب و محمد بن جبیر بن مطعم ریحی بن ام طویل و ابو خالد کابلی اکلیل الرجال بمناسبت

احوال سعید بن جبیر مینویسد نامبرده تابعی و کوفی بود و از فقهای پارسا و عابد و پرهیزکار و فاضل بشمار میآمد .

حجاج بن یوسف در سال ۹۵ (صه) هجری در سن چهل و نه سالگی به قتل او اقدام کرد .

قاسم اعرج گوید سعید شبها را معمولا میگریست سرانجام دیدگانش ناتوان شده و آب آورد .

جعفر بن ابی مغیره اظهار داشته هرگاه مردم کوفه بعنوان استغنا میآمدند می پرسدند مگر سعید بن جبیر در شهر شما وجود ندارد .

بطوریکه از رجال شیخ نقل شده مینویسد ابو محمد سعید بن جبیر آزاد شده بنی‌البه و اصلا از مردم کوفه است و در مکه مجاور بوده و از تابعین است .

مؤلف ایجازالمقال و دیگری پس از نقل عبارت کشی مینویسد عون بن ابی شداد عندی روایت کرده هنگامیکه حجاج بن یوسف ثقفی اوصاف سعید بن جبیر را شنید چند نفر از خواص درباریان خود را که از مردم شام بودند برای دستگیری او ماموریت داد . ماموران در هنگام پیدا کردن او در مسیر خود بدیر راهبی رسیدند معرفی سعید را از او خواستار شدند . راهب گفت نخست اوصاف او را برای من نقل کنید تا شما را بجانب او هدایت کنم نامبردگان اوصاف او را نقل کرده راهب پس از این نامبردگان را بمحل او هدایت کرد ، ماموران هنگامی رسیدند که وی سر بسجده گذارده و با پروردگار خود مناجات میکرد ماموران سلام کرده ، سعید سر برداشت و مابقی نماز را باتمام آورده پس از آن جواب سلام نامبردگان را داد .

ماموران اظهار داشتند حجاج ترا طلبیده ، سعید گفت از طرح گفتار شما چنان استفاده میشود باید دعوت او را اجابت کرد ، گفتند آری ، سعید حمد و ثنای الهی را بجا آورده و بر محمد درود فرستاده و باتفاق آنها روانه شد .

در مسیر خود بدیر همان راهب رسیدند ، راهب پرسید شخص مورد نظر خود را پیدا کردید ؟ گفتند آری ، راهب گفت تا تاریکی شب عالم را فرا نگرفته وارد دیر شوید و عجله کنید زیرا در نزدیکی دیر ماده شیر و شیر نری منزل دارند ممکن است تاخیر موجب آفت شود و شما را طعمهی خود سازند .

ماموران برای ورود بدیر راہب سرعت کردند ، لیکن سعید از رفتن بہ دیر خودداری کرد ، ماموران اظہار داشتند از اینکه از ورود بدیر خود داری میکنی استفادہ میشود تصمیم گرفتہای فرار کنی ؟ پاسخ داد چنین نیست (من اگر می خواستم فرار کنم دعوت شما را با خونسردی نمی پذیرفتم) لیکن من ہیچگاہ وارد منزل مشرک نمیشوم و بوی پناہندہ نمیگردم گفتند درعین حال ما ترا از دست نمیدہیم زیرا ممکن است شیرها ترا بدرند و ما از عہدہء جواب حجاج بر نیائیم . سعید پاسخ داد پروردگار من پشتیبان منست و زیان شیرژیان را از من دور میسازد بلکہ بدانہا ماموریت میدہد تا مرا از ہرگونہ آفتی نگہداری نمایند .

گفتند مگر تو از پیمبرانی کہ چنین ادعائی میکنی ؟ پاسخ داد چنین نیست بلکہ من بندہای از بندگان بزہکار و خطاکار خدایم ، گفتند سوگند یاد کن کہ از کنار دیر بہ محل دیگر نروی ، تا ما بگفتہی تو اطمینان پیدا کنیم .

سعید سوگند یاد کرد کہ از کنار دیر بہ محل دیگری نرود .

دیرانی اظہار داشت اینک وارد دیر شوید و تیرہای خود را آمادہ کنید تا ہرگاہ شیرها در صدد آزار او برآمدند آنانرا ہدف تیر قرار دہید ، زیرا این بندہء نیکوکار خدا مایل نیست وارد این صومعہ شود .

ماموران بنا بہ پیشنهاد دیرانی وارد صومعہ شدہ و تیرہا آمادہ کردند در اینموقع شیر مادہ پیدا شدہ بجانب سعید روان شد بمجردیکہ بوی نزدیک گردیدہ دم بر زمین مالیدہ و صورت بخاک گذارده و در نزدیک او روی زمین خوابید فاصلہای نشد شیر تر پیدا شدہ اوہم همچنان اظہار علاقمندی کرد در طرف دیگر او صورت روی خاک گذارده خوابید .

سعید آنشب را با کمال آرامش بانجام وظایف بندگی خود پرداخت هنگامیکہ سپیدہ بامداد سرزد و ہوا روشن شد شیران از کنار سعید دور شدند راہب از دیر بیرون آمدہ دستورات اسلام و آداب دیانت را از او پرسیدہ بدین اسلام درآمد از آنطرف ماموران آمدہ پوزش خواستہ و بدست و پای او افتادہ و خاک محل او را کہ دوشین در میان دو درندہ با کمال آرامش خاطر بعبادت خدا پرداختہ بود بمنظور تبرک برداشتند و گفتند :

ما در حضور حجاج سوگند بطلاق زن و عتاق عبد یاد کردہ کہ در ہر کجا بتو دست پیدا کردیم از تو جدا نشویم تا ترا نزد او ببریم اینک ہرگونہ فرمانی باشد پیروی خواهیم کرد .

سعید گفت شما ماموریت خود را بطوریکه تعهد کرده‌اید انجام دهید زیرا من هیچگونه هراسی از مردم جهان ندارم و تنها پشتیبان من آفریدگار منست و من باو پناهنده‌ام و یقین دارم کسی نمیتواند از قضای الهی او جلوگیری نماید .

ماموران باتفاق سعید از دیرانی خداحافظی کرده بجانب حجاج حرکت کردند هنگامیکه نزدیک واسط رسیدند سعید خطاب بماموران گفت بدیهی است مرگ من فرا رسیده و مدت زندگی من پایان آمده امشب را بمن مهلت دهید تا خود را برای مرگ و ملاقات با نکیر و منکر و عذاب قبر و خاکهائی را که روی بدن میریزند آماده سازم بامداد در فلان مکان به ملاقات من آمده و مرا بطرف ماموریتی که دارید ببرید .

بعضی گفتند خواسته‌ی او را اجابت کنیم زیرا پس از آنچه را بچشم دیدیم جای شکی در عظمت او برای ما باقی نمیگذارد دیگری گفت اینک که بمان خود رسیده و نزدیکست از جایزه‌هاییکه امیر تعیین کرده برخوردار شوید هرچه زودتر او را در اختیار امیر قرار دهید ، دیگری اظهار داشت هرگاه او فرار کرد من تعهد خواهم کرد تا وی را در اختیار شما در آوردم . در اینموقع دیدند سعید اشک‌آلود شد و اینمدت که با آنها بوده کمتر از خوراکی استفاده کرده بود و بهمین جهت چهره‌اش رو بزردی و ناتوانی گذارده حالت تاثر و اندوهی بدانها دست داده گفتند ای بهترین کسی که در روی زمین میباشی ایکاش ما ترا شناخته بودیم و برای گرفتاری تو ماموریت پیدا نکرده بودیم وای بر ما چگونه فردای قیامت در حضور پروردگار عذرخواهی کنیم زیرا او بزرگی است که بکسی ستم نمیکند .

پس از این از سعید تمنای دعا کرده و اظهار داشتند ما تا کنون انسانی را به عظمت و موقعیت تو ندیده‌ایم ، سعید برای آنها دعا کرده و آنان ویرا به حال خود گذاردند بمحلیکه در نظر داشتند رهسپار شدند .

سعید سر و صورت را صفا داده و جامه‌ی خود را شسته تمام شب را بدعا و مناجات پرداخت . فردا صبح بمجردیکه سپیده دمید بمحل آنها رفته کوبه و اخرت داد ماموران یقین کردند رفیق با وفای آنهاست در را گشوده بمجردیکه او را دیدند مدتی گریستند سپس به بارگاه حجاج روانه شدند .

منلمس بحضور حجاج رفته و او را از ورود سعید اطلاع داد .

هنگامیکه سعید در برابر حجاج متوقف شد و حجاج پرسید نام تو چیست ؟ پاسخ داد

سعید بن جبیر، گفت چنین نیست بلکہ نام تو شقی بن کسیر است، سعید گفت مادر من داناتر با سم من بوده از تو، حجاج گفت تو و مادرت ہر دو بدکارید، سعید گفت از غیب دیگری خبردار است گفت ترا بہ آتش شعلہور خواہم سوزانید، سعید گفت ہرگاہ چنین قدرتی را در تو میدیدم کہ بخواست خود ہرکاری بخواہی انجام دہی البتہ ترامعبود خود قرار میدادم .

حجاج گفت دربارہی محمد چہ میگوئی؟ گفت او پیمبر رحمت بود، پرسید دربارہی ابوبکر و عمر چہ میگوئی آنان در بہشت اند یا در دوزخ؟ گفت اگر وارد جہنم شدی اہل دوزخ را خواہی شناخت، پرسید دربارہی خلفا عقیدہی تو چیست؟ پاسخ داد من وکیل آنها نمیباشم، گفت کدامیک از آنها را دوست میداری؟ گفت ہرکدام بہتر نوانستند جلب رضایت خالق خود را بنمایند، پرسید کدامیک از آنها بہتر توانستند این حقیقت را آشکار سازند؟ پاسخ داد خدای من از آن باخبر است و از آشکار و نہان مردم اطلاع دارد، حجاج گفت از طرز سخنان و پاسخہای تو معلوم میشود نمیخواہی بمن راست بگوئی، گفت چنین نیست با پاسخہائی کہ میدہم نمیخواہم دروغ بگویم .

در روایت دیگر ہنگامیکہ حجاج تصمیم گرفت سعید را بقتل آورد پرسید دربارہی من چہ میگوئی؟ گفت تو قاسط عادل ہستی حاضران پاسخ او را پسندیدہ و پنداشند او را بدادگری ستودہ است .

حجاج خطاب بہ حاضران اظہار داشت بدون جہت او را تمجید نکنید زیرا او مرا با این پاسخ ستمگر و مشرک قلمداد کرد و از آیندو آیہ استفادہ نمودہ و اما القاسطون فکانوا لجہنم حطباً ، بدیہی است ستمگران ہیمہ دوزخند و فرمودہ ثم الذین کفروا برہم یعدلون سپس آنها کہ کافرند از پروردگارشان روی برمیگردانند .

باری بمقتضای حدیث اول از سعید پرسید چگونہ نمیخندی؟ پاسخ داد چگونہ میخندد آفریدہایکہ از گل بوجود آمدہ و گل ہم خوراک آتش است، پرسید پس چرا ما میخندیم؟ پاسخ داد دلہا یکسان نیستند .

حجاج پس از سخنانیکہ فیما بین رد و بدل شد دستور داد مروارید و زبرجد و یاقوت بسیاری در برابر سعید آوردہ، سعید گفت اگر این گوہرہا را در حضور من آوردہ تا مرا بہ وسیلہی آنها از سختی روز قیامت برہانی بسیار مناسب است و گر نہ یک ترسوفزع نابہنگام

آن روز باندازه‌ایست که شیر را در پستان مادر شیر ده خشک میکند بدیهی است در ثروت دنیا خیری نیست مگر آن اندازه که موجبات پاکیزگی باطن و طهارت درونی را بوجود آورد . سپس دستور داد تا لوازم خوانندگی را بحضور وی بیاورند در اینموقع سعیدگریست . حجاج خطاب بوی گفت چگونه میخواهی ترا بکشم ؟ پاسخ داد هرگونه که خود میخواهی زیرا سوگند بخدا بهرگونه که مرا در دنیا بکشی بهمان گونه در آخرت کشته خواهی شد ، حجاج گفت میخواهی از کشتن تو منصرف شوم ؟ سعید گفت اگر طالب عفو باشم از خدا درخواست عفو میکنم نه از تو .

در روایتی گفتار فیما بین طولانی شد تا آنجا که حجاج گفت دستور میدهم بدن تورا قطعه قطعه کنند و اعضای ترا از یکدیگر جدا سازند ، سعید گفت با این فرمانی که میدهی دنیا را بر من و آخرت را بر خودت تباه میسازی ، حجاج گفت وای بر تو ، گفت وای بر کسیکه از بهشت دور و به دوزخ نزدیک است .

در اینموقع حجاج که مانند پلنگ تیرخورده‌ای از شدت خشمناکی در پوست نمی‌گنجید دستور داد تا گردن او را بزنند .

بمقتضای حدیث اول دستور داد تا او را ببرند و گردن بزنند هنگامیکه از در بارگاه او خارج شد خندید ، به حجاج از خنده‌ی او اطلاع دادند حجاج او را به حضور طلبیده پرسید چرا خندیدی ؟ پاسخ داد خنده‌ی من از دلیری تو بر خدا و حلم و بردباری خدا بر توست که تا این اندازه خدا ترا بخودت واگذار کرده .

حجاج دستور داد در حضور خودش نطعی که مخصوص مقتولان بوده پهن کرده و گفت او را بکشید .

سعید در روی نطع رو بقبله نشسته این آیه را خواند : وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا و ما انا من المشرکین .

چهره‌ی خود را با کمال ایمان بسوی خدائی نگران داشتم که آسمانها و زمین را آفریده و خوشحالم که از مشرکان نمیباشم ، حجاج گفت رخسارش را از قبله بازگردانید سعید این آیه را تلاوت کرد فاینما تولوا و جوهکم فثم وجهالله بنا براین بهر طرف که رخسار خود را بازگردانید همانجا ذات خدا نیز حاضر است .

حجاج دستور داد او را برو زمین بیندازید سعید این آیه را تلاوت کرد منها خلقناکم

و فیہا نعیدکم و منها نخرجکم تارہ آخری از خاک شما را آفریدیم و در خاک باز میداریم شما را و از آن بیرون میآوریم شما را حجاج گفت او را بکشید سعید شہادتین بزبان جاری کردہ و عرضہ داشت پروردگارا پس از من او را بر دیگری مسلط مفرما .

سعید در روی همان نطعی کہ قرار داشت سرش را از بدن جدا کردند سر بریدہی او پس از آنکہ در دست جلاد قرار گرفت میگفت لالہالالہ محمد رسول اللہ .

گویند شہادت سعید سال ۷۵ ہجری (دعا) و در سن چہل و نہ سالگی او بود

گویند حجاج پس از شہادت وی بیش از پانزدہ شبانہ روز باقی نماند بہ نقل کشکول

حجاج پس از او بیش از سہ روز باقی نماند .

بعضی گویند پس از شش ماہ بعد از او مرد و در اینمدت خدا او را بر کسی مسلط

نفرمود .

در مجالسالموئمنین مینویسد مرقد سعید در شہر واسط است کہ محل حکمرانی حجاج

بودہ .

در وقیات مینویسد بہ حسن بصری گفتند حجاج ، سعید بن جبیر را کشت . حسن

عرضہ داشت پروردگارا این فاسق (حجاج) را بشکنجہ خود مبتلا ساز ، بخدا سوگند اگر مردم مشرق و مغرب در قتل او شرکت میکردند ہمہ را خدا بروبہ آتش می انداخت .

گویند حجاج در هنگام وفات بحالت غشویہ در میآمد و چون افاقہ پیدا میکرد می گفت

مالی و لسعید بن جبیر ، مرا با سعید بن جبیر چکار بود .

گویند حجاج در ایام بیماریش ہرگاہ میخوابید سعید را بخواب میدید جامہی او را

بدست میگرفت و یقہی او را محکم فشار میداد و می گفت ای دشمن خدا چرا مرا کشتی ؟

حجاج از وحشت از خواب می پرید و میگفت مرا با سعید چکار بود .

گویند پس از مرگ این گرگ خون آشام وی را در خواب دیدند از او پرسیدند خدا با

تو چہ کرد ؟ گفت در برابر ہر فردی را کہ کشتہ بودم یکبار مرا کشتند و برای قتل سعید ،

ہفتاد مرتبہ

(۱۳۵) ابو محمد سعید بن مسیب بن حزن بن ابی وہب بن عمرو بن عائذ بن عمران

بن ہ نزم قرشی مدنی .

سعید یکی از فقہاء ہفتگانہ مدینہ بودہ و ما پیش از این بنام آنهاذیل احوال خارجہ

بن زید انصاری اشاره کردیم .

سعید از بزرگان تابعان و از طراز اول اینعده بشمار میآید .

سعید انسانی محدث و فقیه و پارسا و عابد و پرهیزکار بود .

سعید با عدهای از صحابه از قبیل سعد بن ابی وقاص و زهری و ابوهریره ملاقات کرده و حداکثر روایات مسند او از ابوهریره است .

ابن خلکان مینویسد دختر ابوهریره را بهمسری خود درآورد و احادیثی از همسران رسولخدا (ص) روایت کرده .

کسی از زهری و مکحول پرسید فقیهترین عالمی را که دیده‌اید کیست ؟ گفتند سعید بن مسیب فقیهترین کسی است که ما دیده‌ایم .

سعید میگفته چهل مرتبه به حج بیت‌الله مشرف شده‌ام .

سعید گفته مدت پنجاه سال تکبیر اولی از من فوت نشد و در این مدت پشت گردن مردی را در نماز جماعت ندیدم زیرا مقید بود صف اول جماعت بایستد ، سعید مدت پنجاه سال نماز صبح را با وضوی نماز عشاء میخواند .

سعید در سال دوم خلافت عمر بدنیا آمد و در روزگار خلافت عثمان مردی بود و سال ۹۱ هجرت (صا) در مدینه وفات یافت .

از زهری نقل شده گفت علما منحصر بچهار نفر است ابن مسیب در مدینه و شعبی در کوفه و حسن بصری در بصره و مکحول در شام .

در تعلیقات آقا باقر بهبهانی مینویسد در کافی در باب مولد حضرت صادق (ع) از اسحق بن جریر نقل کرده حضرت صادق (ع) فرمود سعید بن مسیب و قاسم بن محمد بن ابی بکر و ابو خالد کابلی از ثقات اصحاب حضرت علی بن الحسین بوده‌اند و ثقهی جلیل حمیری در اواخر جزء سوم قرب الاسناد مینویسد بمناسبتی حضور اقدس حضرت رضا (ع) از قاسم بن محمد بن ابی بکر و سعید بن مسیب سخن بمیان آمد فرمود آری آندو امر امامت را پذیرفتار بودند .

محقق بحرانی اظهار داشته از تاریخ ابن خلکان تشیع سعید استفاده میشود و همین معنی دربارهی وی از اوائل تبیان شیخ طوسی بدست میآید ، انتهى .

و هرگاه اینمعنی مورد توجه قرار بگیرد که طریق سعید با طریق اهل بیت منافات داشت

خواہیم گفت مخالفت مزبور منافی با تشیع نخواهد بود زیرا بسیاری از اصحاب ائمه و اعظم شیعیان در مسائل زیادی مطابق با مرام اهل سنت فتوا میدادند چنانچه اینحقیقت بر ما و علامه و متقدمین بر او کاملاً روشن گردیده و گاهی ظهور مخالفت باندازه‌ای بود که بطلان آن از ضروریات مذهب شیعه بود مانند قیاس اینک موقعیکه مانند ابن جنید و گروهی نظیر او فتوا بر خلاف دهند از دیگران چه جای توقع است .

و اصحاب حضرت علی بن الحسین بر اثر پابندی بشدت تقیه نمیتوانستند حقیقت را در اصول و فروع آشکار کنند مگر آنموقع که با معدودی از شیعیان برخورد میکردند به پاره‌ای از حقایق اشاره می نمودند و حتی شیعیانیکه به امامت حضرت باقر (ع) اعتراف نکردند در فروع دین از عامه پیروی میکردند .

تا آنجا که گوید از عبدالله بن عباس و امثال او با آنکه تشیعشان قابل انکار نیست آراء و مذاهبی برخلاف رویه‌ی شیعه نقل شده و اصولاً اینگونه فتاوی برخلاف بمنظور تقیه و بحکم امام (ع) برای نجات از دست مخالفان بوده است و نماز نخواندن او بر بدن انور حضرت سجاد هرگاه صحتش مسلم باشد محض برای تقیه بوده و میخواست بدینوسیله دفع تهمت تشیع از خود بنماید و اصولاً عذر او پذیرفته است و موجبی برای طعن او باقی نخواهد ماند . و ما در فوائد و رساله‌ایکه در جمع بین اخبار نوشته باینموضوع اشاره کرده‌ایم .

مؤلف گوید بدیهی است سعید بن مسیب و امثال او اگر فتوا برخلاف شیعه میداده طوری بوده که عمل نامبردگان مطابق با امضاء اهل بیت نبوده و علتی هم ایجاب نمی‌کنند ما وسیله پذیرش پوزش او را فراهم آوریم بخصوص که داماد ابوهریره و از شاگردان سعد وقاص خبیث و نظائر آندو است و اهل سنت او را بدون هیچ انکاری قبول دارند و از فقهاء سبعی خود که ما برای هیچکدام ارجی از نظر احکام فقهیه قائل نیستیم میدانند .

سعید هرگاه از شیعیان اهل بیت بود چرا در کربلا حضور پیدا نکرد و چرا از ائمه معصومین حدیثی روایت نکرده و چرا از آنها که معتقد بولایت ائمه علیهم السلام بودند حدیثی روایت ننموده با آنکه از مخالفان آنها که اصحاب رای و قیاس اندروایتها نقل کرده و این خود بزرگترین بزهکاری است که وی در دوران زندگی مرتکب شده .

با توجه بدانچه گفته شد ظنی برای تشیع او باقی نمی‌ماند تا چه رسد بخواهیم او را

از مقام عدالت برخوردار سازیم .

آری وثاقت و علم و ضبط مرحله‌ی دیگریست و ارتباط و ملازمتی با تشیع ندارد و دور نیست مانند پسر مسیب از جهت ضبط و وثاقت از ثقات اصحاب علی بن الحسین علیه السلام باشد با آنکه سند روایت اسحق بن جریر تا اندازه‌ی ضعیف است و اصحاب ما معمولاً به امثال این عبارات چندان پایبند نبوده و از اینراه تزکیه‌ی رجال را کافی نمیدانند با اینکه موضوع تزکیه تا اندازه‌ی سهل و بمطلق ظنون اکتفا میکنند ویژه هرگاه با دلیل نیرومندی به معارضه پردازد و جمع بین آندو بطریقی باشد که موجبات تزکیه و تعدیل را بوجود نیاورد . در اکیلالرجال پس از اشاره بروایت اسحق بن جریر مینویسد منافاتی ندارد سعید فاسدالمذهب و از ثقات باشد .

بطوریکه از تعلیقات شهید ثانی نقل شده نامبرده ذیل حدیث حواری که علامه در بخش اول خلاصه بمنظور وثوق به پسر مسیب نقل کرده مینویسد حدیث مزبور از جهت سند و متن قابل توقف است ضعف سند معلومست و ضعف متن از آنجهت که پسر مسیب اصولاً از مقام ولایت حضرت سجاد دور بوده و آنجناب را امام نمیدانسته تا چه رسد که از حواری و اصحاب خاص آنحضرت باشد و من از علامه در شگفتم که چنین شخصی را که سیرت و حالش معلومست چرا در بخش اول که بمنظور ثقات از اعلام شیعه تشکیل داده مندرج ساخته با آنکه رویه او قطعاً با احکام شرعی که شیعه بدان متوجه است مخالفست و طریقه‌ی او به آئین بوهریره و حالت او به روایت وی شبیه‌تر است تا به آئین شیعه و طریقه اهل بیت علیهم السلام و خود علامه در کتاب تذکره و منتهی که از کتابهای فقهی او هستند اقوال او را که مخالف با طریقه اهل بیت بوده ایراد کرده و بسخن کشی نیز توجهی نیست زیرا او در کتابش قصه‌ها و مطاعن بسیاری ایراد نموده .

شیخ مفید در کتاب ارکان مینویسد پسر مسیب از مخالفان اهل بیت است و دلیل بر خلاف او اینکه از نماز خواندن بر جنازه‌ی حضرت علی بن حسین (ع) اعراض کرد ، هنگامیکه باو گفتند چرا از نماز بر جنازه‌ی مرد صالحی که از خاندان صالح است خودداری کرد ؟ پاسخ داد دو رکعت نماز ارزشش نزد من بیشتر است از نماز بر جنازه مرد صالحی که از خاندان صالح است .

از مالک نقلشده او را خارجی قلمداد کرده .

مؤلف ایجازالمقال اظہار داشته حق همانست که در ارکان آمده و بطوریکه معلوم است پسر مسیب از خواص اهل سنت است و روایت قرب الاسناد سابق الذکر بجز از نقلی بیش نیست .

از پسر مسیب پرسیدند درباره‌ی شیخین چه میگوئی؟ پاسخ داد بر حق بودند و به همان طریقہ ہم مردند .

صاحب وسائل در فائده ہفتم آنکتاب مینویسد کشی در رجال خود روایتی در مدح او ایراد کرده و متعرض است پسر مسیب از حواری و اصحاب خاص حضرت علی بن الحسین (ع) بوده و اگر بمقتضای قول عامہ فتوا میدادہ محض برای تقیہ بودہ با آنکہ صاحب وسائل درباره سعید بن جبیر مینویسد سعید بن جبیر ممدوح است علامہ او را در خلاصہ ذکر کرده و کشی احادیثی درباره‌ی او روایت کرده .

در رجال کشی از محمد بن قولویہ از سعد بن عبداللہ از علی بن سلیمان رازی از علی بن اسباط از پدرش روایت کرده حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر (ع) فرمود ہنگامیکہ روز قیامت آشکار شود منادی فریاد زند کجایند حواریان محمد بن عبداللہ رسولخدا (ص) یعنی آنها کہ پیمان شکستند و بمقتضای آن رفتار کردند در اینموقع سلمان و مقداد و ابوذر از جای برخیزند باز منادی فریاد زند کجایند حواریان علی بن ابیطالب وصی محمد بن عبداللہ رسولخدا (ص) عمرو بن حمق و محمد بن ابی بکر و میثم تمار و اویس قرنی خود را معرفی کنند .

باز منادی فریاد زند کجایند حواریان حسن بن علی و پسر فاطمہ دختر محمد بن عبداللہ رسولخدا (ص) سفیان بن ابی لیلی ہمدانی و حذیفہ بن اسد غفاری خود را معرفی نمایند .

باز منادی فریاد زند کجایند یاران حسین بن علی پس تمام آنها کہ در رکاب او شہید شدہ و تخلف نکرده اند از جای حرکت کنند .

باز منادی صدا زند کجایند خاصان علی بن الحسین در اینہنگام جبیر بن مطعم و یحیی بن ام طویل و ابو خالد کابلی و سعید بن مسیب از جای برخیزند .

باز ندا کند کجایند حواریان محمد بن علی و جعفر بن محمد در اینوقت عبداللہ بن شریک عامری و زرارہ بن اعین و برید بن معویہ عجلی و محمد بن مسلم و ابوبصیر لیث بن

بختری مرادی و عبدالله بن ابی یغفور و عامر بن عبدالله بن خزاعه و حجر بن زائده و حمران بن اعین معرفی شوند .

پس از آن شیعیان و ائمه روز قیامت مورد ندا قرار گیرند .

یاد شدگان نخستین کسانی هستند که فردای قیامت بر دیگران پیشی میگیرند و مقرب عندالله و از تابعانند .

در همان کتاب باسناد متصل از حضرت باقر (ع) نقل کرده از حضرت علی بن حسین شنیدم میفرمود سعید بن مسیب در خصوص آثار متقدمه از همه پیشقدمتر و فهمیده تر است . همان کتاب مینویسد زهری از سعید بن مسیب نقل کرده معمولا مردم هنگامی از مکه بیرون میرفتند که حضرت علی بن الحسین سیدالعابدین بیرون رفته باشد هنگامی آنحضرت از مکه خارج شد منم حضور مبارکش شرفیاب بودم در یکی از منازل دو رکعت نماز گذارد و در سجود تسبیحی گفت که درخت و سنگ و هرچه در آن اطراف بود باوی هم دم شدند ما از اینموضوع بهراس افتاده حضرت پس از آن سر برداشت و فرمود ای سعید آیا بیمناک شدی؟ عرض کردم آری ای پسر رسولخدا (ص) ، فرمود آری این تسبیح مهمی است .

در روایتی فرمود خبر داد مرا پدر بزرگوام حسین (ع) از پدر ارجمندش علی (ع) از رسولخدا (ص) از جبرئیل از خدای عزوجل خطاب به آنحضرت روایت کرده هر بندهای از بندگان من که به یکنائی من ایمان آورده و نبوت ترا تصدیق کرده در هنگام خلوت و آسودگی از مردم وارد مسجد تو شود و دو رکعت نماز بجا آورد البتہ گناهان گذشته و آیندهی او را می آمرزم .

سعید گوید من برای صحت این خبر شاهی را برتر از علی بن الحسین (ع) نمیدانم زیرا آنحضرت راوی آنحدیث بود . آنموقع که حضرت علی بن الحسین رحلت کرد نیکو بود صالح و طالح برای تشییع جنازهی او آماده شده با خود گفتم اگر در تمام عمرم روزی را بتوانم با آسودگی کامل بدست آورم همین امروز است زیرا مرد و زنی که مانع از آسودگی خاطر من باشند در مسجد وجود ندارد و این دو نفر زن و مردی که اکنون در مسجد حاضرند متوجه بمن نخواهند بود خوشبختانه آنها هم برای تشییع جنازه رفتند مسجد کاملا خالی و آماده برای انجام وظیفه بود از جا برخاسته تا به نماز اشتغال پیدا کنم در اینموقع صدای تکبیری از آسمان بگوش من رسید صدای تکبیری از زمین بیپاسخ آن صدا بلند شد چنان

بیمناک شدم کہ برو بزمین افتادم درہمین حال ہفت تکبیر از آسمان و ہفت تکبیر از زمین بلند شد و بر جنازہی آنحضرت نماز خواندہ شد و مردم وارد مسجد شدند من از بینوائی نہ برای خواندن آن دو رکعت موفق شدم و نہ بہ نماز بر بدن آنحضرت حاضر گردیدم . آری این ہماں زیان آشکاری بود کہ دامنگیر من گردید .

زہری گوید بہ سعید گفتم ہرگاہ من بودم نماز بر جنازہی آنحضرت را برخواندن آن نماز ترجیح میدادم . در اینموقع سعید گریست و اظہار داشت من از اینعمل کہ میخواستہم انجام دہم جز نظر خیر غرض دیگری نداشتم و ایکاش برآن حضرت نماز می گذاردم زیرا کسی مانند او نبود آنگاہ تسبیح را نقل کرد .

در رجال کشی بمناسبت حدیثی از حضرت باقر (ع) مینویسد اما سعید بن مسیب نجات یافت و ایراد اینجملہ بدانجہت بودہ کہ بقول عامہ فتوا میداد و او آخرین صحابی رسول خدا (ص) بود (مقصود از اینجملہ معلوم نیست)

بنقل از مختصر ذہبی ابو محمد مخزومی یعنی پسر مسیب یکی از اعلام و سید تابعان و ثقہای حجت بودہ آوازہاش ہمہ جا را فرا گرفتہ و پیشوائی در علم و عمل بود و دو ہفت سال عمر کرد و سال ۹۴ ہجری (صد) وفات یافت

(۱۳۷) ابوزید سعید بن اوس بن ثابت بن زید بن قیس بن زید بن نعمان بن مالک بن ثعلبہ بن کعب بن خزرج انصاری لغوی بصری معروف بہ ابوزید ابن خلکان مینویسد ابو زید از پیشوایان عرب بودہ و فن غالبی او لغات و نوادر و غریب اللغات است و بہ مذهب قدریہا میگرائیدہ و در روایت اشعار کاملاً مورد وثوق و اطمینان اعلام زمان خود بودہ .

ابوزید از ابو عمرو بن علا و رؤبہ بن عجاج و عمرو بن عبید و ابو حاتم سجستانی (سیستانی) و ابو عبید قاسم بن سلام و عمر بن شبہ و عدہی دیگر روایت میکرده و اصول اخبار را از ابو داود و ترمذی روایت مینمودہ .

جدش ثابت بن زید غزوہی احد و غزوات دیگر را دریافتہ و یکی از شش نفریست کہ در روزگار رسول خدا (ص) بگرد آوردن قرآن کریم موفق شدہ سیرافی گفتمہ ابوزید اظہار میداشت ہرکجا سیبویہ در کتابش گفتمہ اخبرنی الثقه، منظورش منم کہ او را از چنان موضوعی اخبار کردم .

گویند اصمعی یکسوم لغات عرب را حفظ داشت و ابوزید دو سوم آنها را و خلیل نیمی از آنها را و عمرو بن کرکره اعرابی تمام لغات را .

ابوعثمان مازنی گفته اصمعی وارد حلقه‌ی درس ابوزید شد و بر سر او بوسه زد و در برابرش نشست و گفت مدت پنجاه سالست که سمت ریاست و آقائی ما را بعهدہ داری .

ثوری گفته ابن منذر به من می‌گفت یاران تو را اینچنین می‌ستایم اصمعی حافظ ترین افراد ، ابوعبیده جامعترین آنها ، ابوزید مطمئن‌ترین ایشانست نصر بن شمیل می‌گفته من و ابوزید انصاری و ابومحمد یزیدی سه نفر شاگرد یک مکتب بودیم .

تا آنجا که گویند ابوزید در فن ادب آثار ارزنده‌ای از خود باقی گذارده از جمله القوس والترس ، الابل ، خلق الانسان ، المطر ، المیاء ، اللغات النوادر الجمع والتثنيه ، اللبن ، بیوتات العرب ، تخفیف الهمزه القصیب ، الوحوش ، الفرق ، فعلت وافعلت غریب الاسماء ، الهمز المصادر و امثال اینها و درباره‌ی نبات کتاب ارزشمندی از او دیدم که مطالب مهمی را که در کتب دیگر کمتر آورده شده ایراد کرده بود .

گویند شعبه بن حجاج هنگامی از املاء حدیث ناراحت و خسته شده نظری به اطراف خود کرده ابوزید را دید در آخر حصار نشسته گفت ای ابوزید :

استعجمت دارمی ما تکلمنا والدار لو کلمتنا ذات اخبار

از آنجا که دارمی از گفتگوی با ما لب فرو بست لال گردید با آنکه خانه هرگاه به گفتگوی با ما پردازد از هرگونه خبری با اطلاع خواهد شد .

اینک ای ابوزید نزدیک من بیا . ابوزید نزد او رفته با یکدیگر به گفتگو و سراینده‌گی پرداختند .

یکی از محدثان خطاب بوی گفت ای ابو بسطام ما پشت شتران خود را آزرديم و بیابانهای سوزان را پشت سر گذاردیم تا از تو احادیث رسولخدا را بشنویم متأسفانه دست از ما برداشته و بسرایندگی پرداخته‌ای .

شعبه بی‌نهایت خشمناک شده گفت ای مردم ، البته من از آنچه بصلاح خود نزدیکتر است خبردارترم ، سوگند بخدائیکه شریک ندارد در حال سراینده‌گی سالمترم تا در حال حدیث پراکنی انتهی .

ابوزید سال ۲۱۵ (رهی) یا ۲۱۴ (دری) هجری در بصره وفات کرد و از عمری طولانی

زردیک بصد سال و بقولی نود و سه سال بهره‌مند گردیده .

ابوزید احمد بن سهل معروف به ابوزید بلخی .

ابوزید از دانشمندی بود که از علوم قدیم و جدید اطلاع داشت و در آثار خود

از رویه‌ی حکماء پی‌گیری میکرد درعین حال آثار وی به ادبا شباهت بیشتر داشت .

ابوزید در نحو و لغت و شعر و ادب و تفسیر و امثال اینها آثار ارزنده‌ای از خود

باقی گذارده . از جمله اسماء اللہ تعالی ، اقسام العلوم ، النحو والتصرف ، المختصر فی

اللغه ، نظم القرآن ، ما اعلق من غریب القرآن ، صناعة الشعر ، فضل صناعة الکتابه ، فضل

علم الاخبار ، اسامی الاشیاء الاسما والکنی واللقاب ، عصمه الانبیاء ، کتابی بمنظور اینکه

سوره فاتحه بجای تمام سوره‌های قرآن حساب میشود ، النوادر در متفرقات ، المصادر البحت

عن التاویلات ، تفسیر الفاتحه و حروف مقطعه اوائل سور ، فضل مکه علی سایر البقاع ، فضل

بلخ و امثال اینها

ابوسهل احمد بن عبیدالله کتابی در شرح حال او تالیف کرده .

ابوزید در ماه ذیقعدہ سال ۳۲۲ هجری وفات یافت .

(۱۳۸) ابوالحسن سعید بن مسعدہ مجاشعی نحوی معروف به اخفش اوسط یکی از

نحویهای بصره بوده .

نامبرده اخفش مطلق و از شاگردان خلیل و سیبویه است و همواره گفته‌ی او را

با گفته‌ی سیبویه برابر میدانند .

ابن خلکان نامبرده را در تاریخ و فیات متذکر شده و مینویسد تا پیش از ظهور علی

بن سلیمان معروف به اخفش بعنوان اخفش صغیر شهرت داشت و پس از ظهور او به اخفش

اوسط مشهور گردید .

اخفش اکبر ، ابوالخطاب عبدالحمید بن عبدالمجید سابق الذکر نجات و از آزاد

شدگان اهل هجر است ابو عبیده و سیبویه و دیگران از شاگردان او بوده‌اند .

اخفش اوسط از سیبویه بزرگسالتر بود و اظهار میداشت هر موضوعی را که سیبویه در

کتاب خود ایراد میکرد نخست بر من عرضه میداشت و صحت و سقم آن پیر و امضاء من بود

سیبویه در آنروزگار خود را اعلم از من میدانست و امروز من اعلم از اویم .

ابوالعباس ثعلب از آل سعید بن سلم نقل کرده هنگامی فراء بمنزل ابوالحسن اخفش

وارد شد ، حاضران اظهار داشتند امروز لازمست کسی در میان بزرگ لغت و بزرگ عربیت داوری بجا بنماید . فراء گفت چنین نیست تا ابوالحسن زنده است جای مقایسه میان من و او نمیباشد تا به داوری محتاج گردیم اخفش اوسط بحر خبب را که بعبارہ دیگر بحر متدارک میگویند به محور عروضی افزود .

آثار اخفش عبارتند از : الاوسط در نحو ، تفسیر معانی القرآن ، المقائیس در نحو ، الاشتقاق ، العروض ، المسائل الکبیر ، المسائل الصغیر و امثال اینها .
 اخفش ، احلع بود یعنی لبهای او از هم فاصله داشتند و دندانهای او را نمیپوشانیدند .
 کلمه‌ی اخفش نام کسی است که دیدگان ریزی داشته و در عین حال نور آنهم اندک باشد .

اخفش سال ۲۱۵ (رهی) هجری و بقول بعضی سال ۲۲۱ (کار) وفات یافت ابوالحسن علی بن سلیمان سابق‌الذکر معروف به اخفش اصغر .

ابن خلکان مینویسد نامبرده در ماه شعبان سال ۳۱۵ (یهش) هجری در شهر بغداد بمرگ فجائیه درگذشت و در مقبره‌ی قنطره بردان دفن شد و علت مرگ او این بود وی از ابوعلی بن مقله خطاط معروف درخواست کرد تا راجع باو به علی بن عیسی وزیر توصیه کند ابن مقله در یکی از روزها که گروه زیادی در حضور وزیر بودند با وی راجع به اخفش توصیه کرد و مخصوصا از ناراحتی او و اینکه حداکثر روزها را بگرسنگی بسر میبرد با اطلاع او رسانید و تقاضا کرد تا مانند دیگران برای او هم مقرری تعیین کند .

وزیر مانند اینکه چنین انتظاری از بوعلی نداشت ، بوعلی را بشدت هرچه تمامتر از نزد خود دور کرد بوعلی در آنمجلس مهم بی‌نهایت شرمنده شده درحالیکه خود را ملامت میکرد از مجلس بیرون رفت .

اخفش که از طرز رفتار ناشایست وزیر اطلاع پیدا کرد اندوهناک شده و بالاخره گرسنگی او را بجائی کشانید که شلغم بسیار خورد در نتیجه به درد دل سختی مبتلا گردید و فاصلهای نشد سکتہ کرد و مرد .

مؤلف گوید سرانجام کسی که دست نیازمندی در خانه غیر خدا دراز کند چنین خواهد بود .

صاحب بغیه بمناسبت شرح حال اخفش مینویسد نامبرده یکی از اخفش‌نامهای مشهور

است کہ در این کتاب نامبرده شدند .

اخفش آزاد شده‌ی بنی مجاشع بن دارم و از مردم بلخ بود و در بصره میزیست و شاگرد سیبویه و بزرگسالتر از او بود و از خلیل استفاده‌ی مراتب ادب ننموده که اخفش معتزلی مذهب بود و از کلبی و نخعی و هشام بن عروه روایت میکرده و ابوحاتم سیستانی از او روایت داشته .

اخفش به بغداد رفت و چندی در آنجا اقامت کرده و به تصنیف کتب و روایات احادیث میپرداخت .

اخفش گفته هنگامیکه سیبویه با کسائی بمنظره پرداخت در بازگشت مرا بحضور طلبیده و پیش‌آمد را باطلاع من رسانید و خدا حافظی کرده به اهواز رفت پس از چندی به بغداد رفته وارد مسجد کسائی شدم و نماز صبح را باو اقتدا کردم پس از آنکه از نماز فارغ شدم در محلی قرار گرفت و شاگردانش از قبیل فراء و احمر و ابن سعدان اطراف او را فرا گرفته من پیش رفته ادای احترام نموده صد مسئله از وی پرسیدم و جوابهای او را رد کردم ، یاران کسائی که چنین انتظاری نداشتند خواستند بمن حمله آورند ، کسائی مانع شده و من بدون هراس بنقض پاسخهای او میپرداختم تا اینکه از ایرادهای خود که کاملاً کسائی را تحت تاثیر قرار داده بودم فارغ شدم . کسائی گفت سوگند بخدا تو ابوالحسن سعید بن مسعد ای؟ گفتم آری . کسائی بلا درنگ از جا برخاسته و مرا در بغل گرفته و کنار خود نشانید و اظهار داشت من فرزندی دارم که میخواهم از مراتب ادب تو استفاده کنند و از شاگردان تو باشند و تو هم باید همواره همراه من باشی و از من مفارقت ننمائی . خواسته‌ی او را پذیرفتار شدم .

پس از چندی از من تقاضا کرد تا کتابی در معانی قرآن برای او تالیف نمایم کتابی در معانی قرآن کریم چنانچه نظر او را تامین میکرد تالیف نمودم . کسائی کتاب مرا وسیله‌ی کار خود قرار داد و کتابی با راهنمائیهای کتاب من در معانی قرآن تالیف کرد و فراء نیز با راهنمائیهای هر دو کتاب کتابی در معانی قرآن تدوین کرد .

کسائی در پنهانی کتاب سیبویه را نزد من میخواند و هفتاد دینار هم برای سیبویه ارسال داشت .

میرد گفته در میان شاگردان سیبویه ، اخفش نگهدارنده‌تر یعنی مراتب ادب را از همه‌ی شاگردانش بهتر حفظ داشت پس از او ناشی و بعد از او قطرب بود اخفش از همه

دانشمندان عصرش از فن کلام مطلع تر و در جدل کسی به پایهی حذاقت و مهارت او نمیرسید .
از آثار او الاوساط در نحو و القوافی والاصوات و امثال اینهاست .

خالد ازهری در کتاب تصریح ذیل قول مؤلف توضیح که گاهی در باب تعدیه و لزوم حرف جر حذف میشود و مجرور بحالت نصب در میآید منصوب بنزع خافض و مثال بماکان و ان آورده و تصریح کرده که مثال دیگری به آنها قیاس نمیشود بنابراین نمیتوان گفت بریت بالسکین ، لیکن اخفش اصغر با این قاعده مخالفت کرده پس از این افزوده .

اخفش اصغر لقب مشهور علی بن سلیمان بغدادی است و او شاگرد ثعلب و مبرد است و پس از اخفش صغیر یعنی ابوالحسن سعید بن مسعد شاگرد سیبویه شهرت پیدا کرد .
و ابوالخطاب اخفش اکبر غیر آن دو است و او استاد سیبویه بوده .

اخفش نامها یازده نفراند و سیبویهیها چهار نفر انتهی .

مؤلف گوید اخافشه را در ترجمه احمد بن عمران بن سلامه نام بردیم و مطالب مربوط بدانها را در آنجا متعرض شدیم .

شعر ذیل از آثار نظمی ابوالحسن اخفش است .

کیف اصبحت کیف امسیت مما یزرع الودفی فواء الکریم
چگونه صبح کردم و شب نمودم از جمله کلماتی است که بذر دوستی را در دل
سخت و تمند آبیاری مینماید .

(۱۳۹) ابوعثمان سعید بن محمد اندلسی مغافری لغوی معروف به ابن حداد ابن حداد از مردم قرطبه و از شاگردان ابوبکر قوطیه است .
صاحب بغیه مینویسد از آثار او کتاب افعالست و در یکی از پیشآمدها سال چهارصد هجری کشته شده .

و در ترجمهی ابوعثمان سعید بن محمد غسانی ملقب به ابن الحداد بنقل از زبیدی مینویسد در فنون مختلفه و فن عربیت و لغت مهارت داشت و حداکثر قدرت علمی او در فن جدل بود آثار بسیاری دارد از جمله توضیح المشکل فی القرآن والامالی ، عصم النبیین و امثال اینها .

ابوعثمان سعید بن محمد نحوی قرطبی مشهور بنافع .

ابن عبدالملک گفته نافع از مردم مغرب زمین بود و ریاست قراء و تعلیم عربیت را

بعہدہ داشت .

فن نحو را از ابوالحسن انطاکی آموخته و نیز بخش مهمی از قرائت نافع را از وی فرا گرفته تا بحدیکه ابوالحسن باو گفته تو نافعی و بزودی خدا مردم را از کمالات تو بهره مند میسازد سرانجام چنان شد کہ ابوالحسن پیش بینی کرده بود ابوالحسن بن سیدہ و دیگری از وی روایت میکرده .

ابواسحق ابراهیم بن احمد بن فتح قرطبی معروف بہ ابن حداد .

از قدیمیان دانشمندان اندلس و از مہرہی لغت و عربیت بودہ و سال ۳۹۹ ہجری (شصت) وفات یافتہ .

مؤلف گوید بزودی در اوائل باب عین بہ ابن حداد نام دیگری اشارہ خواہیم کرد ،

(۱۴۰) ابومحمد ناصرالدین سعید بن مبارک بن علی بن عبداللہ معروف بہ ابن

دہان نحوی بغدادی .

صاحب بغیہ مینویسد ابن دہان فن حدیث را از ابوالقاسم ہبائلہ بن حصین و از

ابوغالب احمد بن حسن بن بنا و امثال اینہا استفادہ کردہ .

عماد کاتب اظہار داشتہ ابن دہان سیبویہ روزگار خود بود .

آثار او عبارتند از شرح الایضاح والتکلمہ ، این اثر نزدیک بہ چہل و سہ مجلد بودہ ،

الفصول الکبری ، الفصول الصغری ، شرح لمع ابن جنی موسوم بہ الغرہ ، این شرح کہ کتاب

بزرگی است در دو مجلد یا چندین مجلد تدوین شدہ و با اینکہ شروح بسیاری از لمع دیدہ ام

ہیچکدام باہمیت و تازگی شرح ابن دہان نبودہ دیگری العروض در یک مجلد والرسالہ

السعیدیہ در ماخذ کندیہ سرقات متنبی را در این کتاب کہ در یک مجلد بودہ گرد آورده ،

الدروس در نحو زہر الریاض در ہفت مجلد الغنیہ در ضاد و ظاء ، العقود در مقصور و ممدوح

و راء و عین و اضداد و نکت و اشارات مطابق با زبان حیوانات ، تفسیر فاتحہ ، تفسیر سورہ

اخلاص ، شرح یک بیت شعر ابن ذر یک شاعر در بیست کراسہ دیوان شعر و رسائل .

ابن خلکان گفتہ در روزگار ابن دہان در بغداد نحویہای دیگری نیز وجود داشتند

از قبیل ابن جوالیقی و ابن خشاب و ابن شجری در عین حال مردم ابن دہان را برہمی

نامبردگان کہ پیشوایان بنام عصر خود بودند برتری میدادند .

ابن دہان اخیرا بمنظور ملاقات با وزیر جمال الدین اصفہانی کہ در بخشندگی شہرت

جوادیش همه جا را فرا گرفته بود بموصل رفت . وزیر مقدم او را گرامی داشت و ازهیچگونه احسانی نسبت باو فروگذاری نکرد و او چندی را با کمال آسایش در پناه او بسر برد . همان اوقات تصادفا دجله طغیان کرد و بغداد را آب فرا گرفت ، ابن دهان اطلاع پیدا کرد کسی را فرستاد تا هرگاه کتابهای او از زیان سیل محفوظ مانده باشند بموصل آورد مامور موقعیکه وارد بغداد شد دید خانهی او دستخوش سیلاب قرار گرفته زیرا پشت منزل او رنگریزی بوده که بر اثر خرابی آن منزل وی نیز طعمهی سیل قرار گرفته و کتب او که عمری را در تهیه تلف کرده بود از میان رفته وی کتبی را که ممکن بود بموصل حمل کردبوی پیشنهاد کردند تا کتابها را بخور داده او بر اثر بخور زیادی که برای استفاده از کتابهای خودبکار برد یکچشم خود را از دست داد .

مردم از آثار ابن دهان بسیار بهره‌مند می شدند بیاد دارم در موصل گروه بسیاری از دانش‌پژوهان را می دیدم سرگرم به آثار او بودند .

ابن دهان در روز یکشنبه ماه شوال سال ۵۶۹ هجری (ثطس) و یا بقول ابن مستوفی سال ۵۶۶ (ثوس) در موصل درگذشت و در مقبره‌ی معافی بن عمران در باب‌المیدان دفن شد و سال میلاد او شب پنجشنبه شانزدهم رجب ۴۹۴ (تصد) در بغداد در محله نهرطاق بوده

ابن دهان اشعاری شیوا میگفته از جمله :

لا تجعل الهزل دابا فهو منقصه والجد یعلو به بین‌الوری القیم
و لا یفرنک من ملک تبسمه ما تضحب السحب الاحین تبتم

بذربانی را شیوه خود قرار مده که موجبات بی‌اعتباری ترا فراهم میسازد لیکن حقیقت گوئی و درستی هرچه بیشتر در میان افراد بمقام آدمی می‌افزاید از لبخند پادشاه فریب مخور زیرا ابرآهننگام با صدای مهیب خود دل‌های مردم را بیمناک میسازد که تبسم نماید و لبخند زند .

از اشعار اوست :

لا تحسبن ان بالشعر ر مثلنا ستصیر
فلا جاجه ریش لکنه‌ا لا تطیر

خیال نکنی با سرودن شعر بموقعیت و مقام ما نائل خواهی شد زیرا مرغ هم مانند

پرنندگان آسمانی بال دارد لیکن نمیتواند با آنها پرواز کند .

عماد کاتب در کتاب خریدہ (مروارید ناسفته) ابن دہان را بہ عظمت یاد کردہ و حکایتہای طریفی از او ایراد نمودہ .

حافظ ابوسعد سمعانی گفتہ از حافظ ابن عساکر شامی شنیدم میگفت از سعید بن مبارک بن دہان شنیدم میگفت شخص آشنائی را در روئے یا مشاہدہ کردم کہ برای دیگری کہ گویا دوستش بود این شعر را میخواند :

ایہا الماطل دینی املی و تماطل
علل القلب فانی قانع منک بیاطل

ای کسیکہ پرداخت وام مرا بہ تاخیر می اندازی و با آنکہ ثروتمندی حاضر بہ پرداخت آن نمیشوی دل من از آن ناراحت است و من بہ باطل کردن آنہم اکتفا نمیکنم سمعانی گوید پس از چندی با ابن دہان ملاقات کردہ موضوع مزبور را با وی در میان گذاردہ اظہار بی اطلاعی کرد ، ممکن است ابن دہان فراموش کردہ باشد زیرا ابن عساکر از مطمئن ترین راویانست .

پس از این ابن دہان از سمعانی تقاضا کرد تا حکایت مزبور را برای او املا کند پس گفت اطلاع داد بمن سمعانی از ابن عساکر از خود من بنا بر این ابن دہان با دو واسطہ از خودش روایت کردہ و روایت بی سابقہ ایست ، انتہی .

پس از این ذیل احوال علی بن خلیفہ حکایت لطیفی را بمناسبت کسی کہ نزد ابن خلیفہ از ابن دہان بہ عظمت یاد کردہ ایراد خواهیم کرد .

ابوالفرج عبداللہ بن اسعد بن علی بن عیسی معروف باین دہان موصلی شافعی فقیہی فاضل و ادیبی شاعر سخنانی شیرین داشت و ابیاتی نمکین میسرود .

ابن خلکان گوید فن غالبی او سرایندگی بود و در آن رشتہ شہرت یافتہ دیوان کوچکی از آثار نظمی او باقیست کہ سراسر آن از اشعاری زیبا و آراستہ تنظیم شدہ .

ابن دہان موصلی اصلاً از مردم موصل بود و در آنجا بسختی بسر میبرد تصمیم گرفت بمصر رفتہ و از صالح بن رزیک کہ منصب وزارت آنشہر را داشت استفادہ کند . ابن دہان بہ اندیشہ خود لباس عمل پوشانید لیکن از آنجا کہ بی اندازہ تہیدست بود نتوانست ہمسرش را ہمراہ خود بہ مصر بیاورد اشعاری بہ شریف ضیاء الدین ابو عبداللہ زید بن محمد

حسینی نقیب علویهای موصل نوشته و او را بکمک کردن بخانواده‌اش توصیه نمود و خود بجانب مصر عزیمت کرد شریف در تمام مدت غیبت او امور خانوادگی او را اداره میکرد.

ابن دهان قصیده کافیه‌ای در مدح ابن رزیک سرود پس از چندی بشهر حمص رفته و در آنجا بمنصب تدریس برقرار گردیده و بهمین مناسبت به حمصی شهرت یافته. عماد کاتب در خریده مینویسد روزگاری که در عراق بودم همواره آرزومند بودم با ابن دهان ملاقات کنم زیرا قصیده‌ی کافیه او غوغائی در میان فضلا برپا کرده بود و دست به دست و دهان بدهان میگشت و شاهد سرایندگی او بود و ثابت کرد که هیچیک از سرایندگان نامی تاب سرودن چنان قصیده‌ایرا ندارند در آنموقع که صلاح‌الدین ایوبی بجانب حمص حرکت کرد ابن دهان بحضور وی معرفی شد و جائزهای گرفت و قصیده‌های در مدح او انشاد کرد.

ابن دهان در ماه شعبان سال ۵۸۲ هجری (بفت) در سن شصت سالگی در حمص وفات یافت.

سیوطی در خاتمه بغیه مینویسد ابن دهان لقب مشهور چهار نفر از نحاست.

۱ - ابومحمد حسن بن محمد بن علی رجا از لغویها و معتزلیها و معروف به ابن دهانست یکی از پیشوایان نحو است و در فضل و خردمندی از معاصران خود برتر بوده و در لغت مهارت داشته و در رشته فقه و اصول نیز گامی میزده.

ابومحمد از شاگردان ربیع و یوسف صیرافی و رمانی بوده و خطیب تبریزی و دیگران از شاگردان او بوده‌اند و هرکسی که از درس او استفاده میکرده او را بلقبی ملقب ساخته. ابومحمد با لباسهای مندرس و در کمال تنگدستی روزگار میگذرانید و هرگاه در حلقه‌ی درس قرار میگرفت جامه‌ایکه بتواند عورت او را بپوشاند نداشت ابومحمد بنا بنوشته‌ی ابن نجار سال ۴۴۷ (تمز) وفات یافت.

و به مناسبت اینکه همواره لباسهای چرکین و کثیف می پوشید او را ابن دهان یعنی روغن‌گزراده میخواندند.

۲ - ابوبکر مبارک بن سعید بن ابی‌السعادات ملقب به وجیه و معروف به ابن دهان

نحوی.

وجیه آدمی نابینا و اصلا از مردم واسط است و نشو و نما و محل کارش بغداد بوده و جیه از شاگردان بنام ابن خشاب بوده و از ملازمان ابن انباری بشمار میآمده و فن حدیث را از ظاهر مقدسی استفاده کرده و او را وجیه کبیر میگفتند.

زیرا ابراهیم بن مسعود بن حسان رصافی بغدادی نحوی معروف به وجیه صغیر بوده ابن دهان پیشوای نحو و لغت و صرف و عروض و معانی اشعار و تفسیر و اعراب و تعلیل قرائتها بوده و در فقه و طب و ستاره‌شناسی و علوم اوائل مهارت کامل داشته ابن دهان نظم و نثر را در کمال آراستگی میسروده و مینوشته و روحی قوی و نیرومند داشته و آزار شاگردان خود را از هر نظر تحمل میکرده و هیچگاه و از هیچ چیزی خشمناک نمیشده و به اندازه اینمعنی شهرت داشته که برخی از خلفا کوشش زیادی برای غضبناکی او بکار بردند عین حال اثر خشمی در چهره‌ی او نمایان نگردید.

ابن دهان با قدرت روحانی که داشت از شاگردان خود کم بهره بود چنانچهاز او استفاده میکردند و خود را از شاگردان او نام نمیدردند.

ابن دهان در آغاز حنبلی مذهب بود سپس بمذهب حنفی گرائید پس از آنکه به تدریس مدرسه‌ی نظامیه‌ی بغداد نامزد شد به آئین شافعی توجه کرد زیرا واقف نظامیه در وقفنامه شرط کرده بود تدریس نظامیه بعهدی عالمی باشد که بمذهب شافعی عمل کند.

| | |
|--|--|
| وَأَنَّ كَان لَا يَجْدِي إِلَيْهِ الرِّسَالُ | وَأَنَّ كَان لَا يَجْدِي إِلَيْهِ الرِّسَالُ |
| وَذَلِك لَمَّا اعْوَزْتَكَ الْمَأْكُلُ | وَذَلِك لَمَّا اعْوَزْتَكَ الْمَأْكُلُ |
| وَلَكِنْ لَانَ تَهْوَى الذِّي مِنْهُ حَاصِلُ | وَلَكِنْ لَانَ تَهْوَى الذِّي مِنْهُ حَاصِلُ |
| إِلَى مَالِكٍ فَافْطِنْ لَمَّا أَنَا قَائِلُ | إِلَى مَالِكٍ فَافْطِنْ لَمَّا أَنَا قَائِلُ |

چقدر مناسب بود یکی از من این نامه را برای وجیه میبرد هرچند نامه‌های بسیاری هم بحال او اثری ندارد باو بگوید پس از آنکه مدتی به مذهب پسر حنبل عمل میکردی نظر باینکه از اداره کردن زندگی خود بازماندی بمذهب ابوحنیفه درآمدی اکنون بار از آئین شافعی پیروی میکنی و نظرت دیانت نیست بلکه میخواهی از اینراه خواسته نفسانی خودرا عملی کرده باشی و بطوریکه از رویهی تو پیداست بزودی بطریقه‌ی مالک درخواهی آمد.

صاحب بغیه مینویسد آری خوی شاگردان بی وفا آنستکه از اساتید خود استفاده میکنند سپس آنها را هجو کرده و از عملشان نکوهش مینمایند.

مؤلف گوید رویه‌ی همه دانشمندان سنی همین است بنابراین جای توقعی برای عوام آنها باقی نخواهد بود .

پس از این مینویسد ابن دهان سال ۵۳۴ (ذلد) یا ۵۳۲ (بذل) متولد شده و در شانزدهم شعبان سال ۶۱۲ (بیخ) وفات یافته .

۳ - سعید بن مبارک مترجم پیشین .

۴ - ابوزکریا یحیی بن سعید بن مبارک بن علی بن عبدالله بن دهان نحوی فرزند ابومحمد سعید یاد شده .

یحیی در کهنسالی پدرش سعید متولد شد هنگامی که از میلاد یحیی به پدر اطلاع دادند ایندو شعر را بالبداهه انشا کرد .

ولد شهم و سیم

قیل لی جاک نسل

ولد الشیخ یتیم

قلت عزوه بفقـدی

بمن اطلاع دادند نسلی از تو که پسری هوشمند و زیباچهره‌ایست بوجود آمد در پاسخ گفتم او را به مرگ من تسلیم دهید و بگوئید فرزند شیخ یتیم شد .

بطوریکه پیش‌بینی کرده بود سعید در روزگار خوردسالی یحیی درگذشت یحیی پس از آنکه بزرگ شد بدرس مکی بن ریان حاضر میشد و اصول و قواعد نحو را از او فرامیگرفت و مکی نیز برای احترام پدرش و بمنظور اینکه حق او را ادا کرده باشد از هیچگونه کمکی بوی دریغ نداشت .

یحیی در فن نحو و لغت و تصوف و ادب و شعر ماهر بود .

یحیی سال ۵۶۷ (زست) متولد شده و سال ۶۱۶ (خیو) درگذشت مؤلف گوید سیوطی در خاتمه طبقات وجیه ابن دهان را مقدم بر سایر نامبردگان داشته و فهمانیده وجیه از همانانش در اینخصوص معروفتر بوده .

ابوشجاع محمد بن علی بن شعیب بن برکه ملقب بعزالدین و معروف به ابن دهان از ادبا و محاسبان عصر خود بوده .

صلاح‌الدین صفدی مینویسد ابوشجاع ید طولائی در علم نحو داشت و نخستین دانشمندیست که فرائض (طبقات وراث) را بشکل منبر طبقه‌بندی کرد و غریب‌الحديث را در شانزدهم مجلد و تاریخی در کمال آراستگی و امثال اینها داشت و در ماه صفر سال ۵۹۰

(ثص) هجری در حله وفات یافت .

ابن نجار گفته ابوشجاع از مراتب ادب و حساب و ریاضیات کمال اطلاع را داشت و در خصوص آنها آثاری بیادگار گذارده بود .

ابن خلکان ذیل احوال زیدبن حسن کندی که بنام ابوالیمن کندی پیش از این نامبرده شده مینویسد ابوشجاع بن دهان فرضی این اشعار را برای او نوشت یا زیدزادک ربی من مواهبه ذیل احوال کندی نقل و ترجمه شده .

مؤلف گوید پس از سالها احوال ابوشجاع را در باب محمدین تاریخ و فیات چنین یافتم : ابوشجاع محمد بن علی بن شعیب معروف به ابن دهان و ملقب بفخرالدین بغدادی فرضی محاسب ادیب تا آنجا که گوید وی در تهیهی جدول بندی و طبقات وراثت مهارت بسزائی داشت و در اینخصوص کسی بروی پیشی نگرفته بود علاوه بر اینها غریب الحدیث را در شانزده مجلد ارزنده گرد آورد و حروف رمز چندی که بوسیله آنها به مکانهای کلمات مطلق میتوان دسترسی پیدا کرد در مجلدات مزبور بکار برد .

ابوشجاع خامه‌ی توانا داشت و آنقدر که میتوانست از قلم بلیغش استفاده کند از بیانش که نارسائی میکرد بهره‌مند نمیشد و تاریخ و امثال آن از یادگارهای اوست . ابوالبرکات بن مستوفی در تاریخ اربل او را نامبرده و مینویسد از اعلام واردین اربل است و مردی دانشمند و فاضل و متفنن و شاعر بوده .

عماد کاتب در کتاب خریدده او را نام برده و بی‌نهایت تمجید کرده و چند مقطع شعر که کمال مهارت او از آنها پیداست با اسم او متعرض شده از جمله درباره ابن دهان ابومحمد سعید سابق‌الذکر که از یکچشم محروم بوده گفته :

لا یبعد الدهان ان ابنه ادهن منه بطریقین
من عجب‌الدهر فحدث به یفرد عین و بوجهین

دور نیست که هرگاه پسر ابن دهان از دوراه وی را روغن مالی نماید از احادیث عجیب روزگار یکچشم و دوروست .

ابوشجاع در ماه صفر سال ۵۹۰ هجری وفات یافت و سبب وفاتش آن بود در مراجعت از مکه به حله سیفیه که رسید پای مرکبش لغزیده سرش به چوب حمل خورد بلافاصله درگذشت . بعضی گفته‌اند لقب او برهان‌الدین است .

(۱۴۱) ابو عبدالله سفیان بن سعید بن مسروق بن حبیب صوفی کوفی معروف به سفیان ثوری زیرا از نوادگان ثوربن عبدمناه است و با چهارده واسطه بوی میرسد . سفیان ثوری در رجال شیعه نامی ندارد و وثوق و صلاح و فوز و فلاح او بامضاء اعلام شیعه نرسیده و بلکه در محور دایره اهل بیت که عالیتین وسیله شناسائی افراد است نگردیده و بطوریکه پیش از این ذیل احوال حسن بصری و حسین حلاج اظهار داشتیم خلاف آنچه فوقاً ذکر کردیم از نامبردگان هویداست .

و هیچیک از علما هم او را در ردیف روات شیعه نام نبرده اند بلکه علامه در خلاصه و ابن داود در رجالش تصریح کرده اند سفیان از اصحاب ما نمیباشد . و نجاشی از او نام نبرده با آنکه از سفیان بن عیینه که همطراز و از شریکان وی بوده نامبرده است و باندازه ایندو پایبای یکدیگر در کتب تراجم آورده شده اند که برخی پنداشته اند هر دو نام یک شخص است و حال آنکه فاصله ایندو بسیار است آری بطوریکه از رجال شیخ طوسی نقل شده شیخ نوشته ابو عبدالله سفیان بن سعید بن مسروق ثوری صاحب مسند است لیکن این قول درست نیست مؤلف حیوت الحیوان یاد شده مینویسد ثوری از مردم کوفه بوده روزی یکی از افراد پرسید درباره علی (ع) و عثمان چه میگوئی؟ پاسخ داد بصریها عثمان را بر علی (ع) برتری میدهند و کوفیها علی را بر عثمان فضیلت میدهند . پرسید تو خود چه میگوئی؟ پاسخ داد من مرد کوفی هستم ، و بدینوسیله فهمانید من علی را برتری میدهم .

در مجموع ورام آمده سفیان ثوری وارد بصره شده بدیدن رابعه عدویه رفت رابعه در آنروزگار از زنان بنام اهل معرفت و پارسائی و ارباب تصوف و صاحب مقامات عالیه بوده در عین حال با کمال تنگدستی روزگار میگذرانیده سفیان پس از آنکه گفتار عارفانهی او را شنید اظهار داشت از حالت تنگدستی و ناداری تو متاثر شدم شایسته است با فلان شخص که همسایه توست از تهیدستی تو سخنی بگویم و از وی کمکی بگیرم . رابعه گفت چه انتظار داری از حال کسی که دست از آرزوها برداشته . پرسید وضعیت اینگونه افراد را شرح ده . گفت کسیکه بدانها پیروزی یابد رنج کشد و کسی که آنها از دستش رود زحمت بیند پرسید ثروتمندی در چیست؟ پاسخ داد در قطع امید از آن ، پرسید کدام یک از یاران نیکوکارتر و باوفا ترند؟ پاسخ داد کار پسندیده و پرهیزکاری پرسید کدامیک زیان آورتر و پست ترند؟

گفت پیروی از خواهشهای نفسانی . پرسید راه فرار و نجات از آنها به چیست ؟ پاسخ داد بسلوک راه حق و منهج صحیح . پرسید سلوک راه حق به چیست ؟ پاسخ داد دست از آسایش خود بردارد و آنچه دارد در راه خدا بخشش نماید .

از تقریب ابن حجر نقل شده سفیان ثوری پارسائی پیشوا و حجت و از سرشناسان طبقه‌ی هفتم بوده و گاهی تدلیس میکرده سال ۱۶۱ (قاس) هجری در سن شصت و چهار سالگی درگذشته .

و نیز ابن حجر ذیل احوال سفیان بن عیینه مینویسد ابو محمد سفیان بن عیینه بن ابی عمران هلالی کوفی مکی از ثقات و حفاظ و فقهاء و پیشوایان عهد خود بوده و آخر کار مقام حافظی خود را از دست داد و گاهی تدلیس میکرد در عین حال عمل تدلیس او ناشی از ثقات روات بود

پسر عیینه از اعلام طبقه‌ی هشتم بوده و در ماه رجب سال ۱۹۸ (حقص) در سن نود و یکسالگی وفات یافته .

شیخ طوسی در رجال خود مینویسد ابن عیینه در مکه زیست داشته و جهت اقامت او در مکه بطوریکه ابن خلکان اظهار داشته آنستکه جدش ابو عمران از شکنجه‌ی یوسف بن عمر ثقفی فرار کرده و در مکه اقامت گزید و او اصلاً از کوفه بود و در ذیل احوال ابو حفص عمر بن سعید بن مسروق ثوری مینویسد پسر برادر سفیان ثوری و از محدثان است .

تلخیص‌الاثار مینویسد ابو عبدالله سفیان بن سعید ثوری منسوب به ثور اطلح است دانش و پرهیزگاریش از همه‌ی مردم بیشتر و پیشوای مجتهد بود سال ۱۶۱ هجری در سن شصت و شش سالگی در بصره وفات یافت .

ابن خلکان مینویسد سفیان ثوری پیشوای علم حدیث و علوم دیگر بود و در دیانت و پرهیزکاری و اطمینان از همه برتر بود و او یکی از پیشوایان ذیمقدار است گویند ابوالقاسم جنیدی در فقه بمقتضای رویه‌ی او عمل میکردند هر چند بعضی نامبرده را در فقه و آداب شریعت تابع ابو ثور صاحب امام شافعی دانستند .

سفیان بن عیینه گفته دانشمندی را در حلال و حرام بیایه سفیان ثوری نیافتم عبدالله مبارک گفته در روی زمین کسی را دانایتر از سفیان ثوری نمیدانیم .

گویند عمر خطاب در روزگار خود رئیس مردم بود پس از او عبدالله عباس بعد از او

شعبی و پس از او سفیان ثوری .

سفیان ثوری فن حدیث را از ابواسحق سبعی و اعمش و محدثانیکه هم طبقه‌ی با آنها بوده فرا گرفته و اوزاعی و ابن جریح و محمدبن اسحق و مالک و افرادی که در طبقه‌ی اینان بوده از شاگردان سفیان بوده‌اند .

ابن خلکان پس از این به گفتگوی سفیان با مهدی عباسی و جرات وی در حضور خلیفه اشاره کرده و نظیر اینموضوع را دیگران بصورت‌های مختلف ایراد کرده‌اند .

مؤلف گوید هرگاه صحت این قبیل موضوعات را تصدیق کنیم ثابت است ظهور در خودسازی و ترک دنیا برای دنیا داشته و میخواست از اینراه در میان مردمان شهرتی پیدا کند و دلیل بر خرابی اصل و بی‌اساسی آن احادیثی است که از اهل بیت عصمت و طهارت در مقام تشنیع و اهانت نسبت باو بسیار وارد شده از جمله حدیثی است که ثقیف‌الاسلام کلینی در کتاب کافی از حضرت صادق (ع) در رد او ایراد کرده .

علاوه بر آن معتزلیها بگفتار و کردار او توجه خاصی داشتند و آنها را شاهد راستی و درستی خود قرار میدادند . سفیان به آئین اهل سنت رفتار میکرد و آنها هم جانب او را کاملا رعایت مینمودند و برای گفتار او ارزش فوق‌العاده‌ای قائل بودند و در آثار خودگفتار او را شاهد درستی اعتقادات خویش می‌آوردند .

از جمله بنقل صواعق ابن حجر محدث نووی که از محدثان بنام آنهاست باسندهای صحیح از سفیان ثوری نقل کرده وی اظهار داشته کسیکه علی (ع) را شایسته‌تر بمقام ولایت بدانند برآستی بوبکر و عمر و همهی مهاجر و انصار را بخطا نسبت داده و آنها را خطاکار دانسته و خیال نمیکند با چنین عقیده‌ی عمل صالحی از او سر بزند که سزاوار باشد بعرض پروردگار برسد .

در روایت دیگر او گفته کسیکه علی (ع) را بر ابوبکر و عمر برتری دهد از آندو و هر کسی که آنها را بر علی (ع) برتری داده عیبجوئی کرده .

آری ایندو حدیث در صورتیکه برآستی از او باشد کافی در ناپاکی نطفه اوست . و چنین نطفه‌ای چنان اظهار می‌کند اللهم اید آل محمد بفرج ولیهم الحجه .

وفیات‌الاعیان مینویسد سفیان ثوری باختلاف در سالهای ۹۵ (صه) یا ۹۶ (صو) یا ۹۷ (زص) هجری متولد شده و در بصره سرآغاز سال ۱۶۱ هجری (تسا) در حالیکه از زیان

خلیفہ متواری بود درگذشت و شبانہ بخاک سپردہ شد و از او عقبی باقی نماند .
ابومحمد سفیان بن عیینہ .

ابن خلکان نوشتہ سفیان بن عیینہ آزاد شدہ زنی از بنی ہلال بن عامر از قبیلہی
میمونہ ہمسر رسولخدا (ص) بودہ .

سفیان پیشوائی دانشمند بودہ و احادیث را با مہارت کاملی ضبط میکرده و حجت
محدثان بشمار میآمده و پارسائی پرهیزکار بودہ و ہمگان صحت حدیث و درستی روایت او
را اعتراف کردہاند .

سفیان ہفتاد مرتبہ بہ حج بیتاللہ مشرف شدہ و از زہری و ابواسحق سبیع و عمروبن
دینار و محمدبن مکندر و ابوزیاد و عاصم بن ابیالنجود مقری و اعمش و عبدالملک بن
عمیر و اعلام دیگر روایت میکرده .

و امام شافعی و محمد بن اسحق و ابن جریح و زبیر بن بکار و عمویش مصعب و
عبدالرزاق بن ہمام صنعانی و یحیی بن اکثم قاضی و گروه بسیاری از او روایت داشتند تا
آنجا کہ نوشتہ شافعی اظہار داشتہ در میان ارباب فتوا کسی را بہ پایہ سفیان ندیدہام آن
اندازہ آمادگی برای فتوا داشتہ باشد و وسیلہی افتایش حاضر باشد و همچنین کسی را چون
او ندیدم بہ سادگی دست از فتوا و مناصب مفتیان بردارد .

سفیان خود گفتہ ہنوز بیست سالگی را تمام نکرده بودم وارد کوفہ شدم بوحنیفہ بہ
مجرد ورود او خطاب بہ پیروانش گفت دارندہی علم عمروبن دینار وارد کوفہ شد .

کشی باسناد خود از حضرت ابوالحسن رضا (ع) روایت کردہ آنحضرت فرمود سفیان
بن عیینہ بملاقات حضرت صادق (ع) شرفیاب شد بعرض رسانید تا کی در پس زانوی تقیہ
قرار گرفتہاید با اینکہ عمرتان بکمال رسیدہ .

فرمود سوگند بخدائیکہ محمد را براستی فرستاد ہرگاہ مردی تمام عمر خود را در
میان رکن و مقام بعبادت بسر برد سپس بمیرد و خدا را بدون برخورداری از ولایت ما
ملاقات نماید چنانستکہ بمرگ جاہلیت مردہ و خدا را با آنحال دیدار کردہ .

سفیان بن عیینہ روایات بسیاری از حضرت صادق (ع) نقل کردہ و اصحاب آنها را
در کتب حدیثشان متعرض شدہاند از جملہ مؤلف کتاب اثنی عشریہ در مواعظ عددیہ
مینویسد حضرت صادق (ع) خطاب بہ سفیان بن عیینہ فرمود ای سفیان . دو صفت است ہر

کسی از آنها برخوردار شود وارد بهشت میشود. سفیان پرسید آندو کدامند؟ فرمود آنچه را مکروه میداری بخاطر اینکه خدا دوست میدارد تحمل نمائی و آنچه را تو دوست میداری بمناسبت اینکه خدا دوست نمیدارد ترک نمائی

مؤلف اثنی عشریه از سفیان ثوری نقل کرده بملاقات حضرت صادق (ع) رفته عرضه داشتم ای پسر رسول خدا (ص) مرا نصیحتی فرمائید فرمود ای سفیان، دروغگو جوانمردی ندارد و رنجیده خاطر برادری نمی نماید و حسود آسایش ندارد و بداخلاق شخصیت ندارد عرضه داشتم بیشتر بفرمائید فرمود ای سفیان اگر مؤمن بخدائی با و اطمینان داشته باش و بروزی مقدر او راضی باش تا ثروتمند گردی و با همسایگان بخوبی همسایگی کن تا از نعمت اسلام برخوردار گردی با انسان بدعمل رفت و آمد مکن چه آنکه ترا بکار ناشایست خود وادار میکند و از کاریکه انجام میدهی و در آن از مخالفت خدا می هراسی با کسیکه اطلاع دارد مشورت نما.

سفیان اظهار داشت بیشتر بفرمائید، فرمود کسیکه عزت بدون عشیره میخواهد و ثروت بدون مال اراده دارد و شخصیت بدون سلطنت میطلبد از ذلت معصیت و بیچارگی نافرمانی بعزت و آبرومندی فرمانبرداری از حق توجه کند.

سفیان گفت بیشتر بفرمائید. فرمود ای سفیان، پدرم مرا به انجام سه کار فرمان داد و از انجام سه کار بازداشت از جمله فرمود فرزند من کسیکه با دوست بدکار همنشین شود روی آسایش نبیند و کسیکه در جاهای ناشایست درآید به تهمت گرفتار شود و کسیکه زبانش را در اختیار نداشته باشد بزهکار گردد سپس ایندو شعر را انشاد فرمود:

عود لسانک قول الحق تحظ به ان اللسان لما عودت معتاد
موکل بتقاضی ما سنت له فی الخیر والشر فانظر کیف تعتاد

زبان خود را بسخن شایسته خوی ده زیرا زبان را بهرچه خوی داده ای عادت پیدا میکند زبان مامور خیر و شر و متقاضی رویم ایست که برای آن برقرار ساختن ایست بخوئی عادت کرده ای توجه کن.

باز از سفیان ثوری نقل کرده در یکی از سالها که به حج خانه خدا مشرف شدم خواستم بزیارت حضرت صادق (ع) شرفیاب شوم نشانی منزل آن حضرت را گرفته به طرف دارالولایت آنحضرت هدایت شده کوبه را بحرکت آورده فرمود کیست؟ عرض کردم دوست

شما سفیان در باز شد بحضور مبارک شرفیاب شدم از من احترام گذارد فرمود از طرف شمال می آئی عرض کردم آری معروض داشتم چرا این اندازه از مردم کنارہ گرفتارید؟ فرمود ای سفیان روزگار رو بہ تباہی گذارده و دوستان تغییر احوال داده و اعیان عصر دلہاشان عوض شدہ آرامش دل خود را در آن دیدم از مردم کنارہ گیری نمایم آنگاہ فرمود کاغذی حاضر داری تا آنچه میگویم یادداشت نمائی؟ عرض کردم آری فرمود بنویس:

ذهب الوفاء ذهاب امس الذاهب والناس بین مخاتل و مؤارب
 یفشون بینہم المودہ والصفاء و قلوبہم محشووہ بعقارب
 وفاء بعہد از میان مردم مانند روزیکہ گذشت رخت بریستہ و مردم بدو دستہ تقسیم
 شدہ اند دستہای اشخاص را با حسن ظاہری کہ بخود می بندند فریب میدہند و عدہای از
 حقیقت منحرفند در میان خود از دوستی و صداقت میلانند با آنکہ باطنشان از کژدمہای
 زہراگین پر است .

عرض کردم زیادہ فرمائید فرمود بنویس:

لا تجز عن لوحده و تفرد و من التفرد فی زمانک فازدد
 ذہب الاخاء فلیس ثم اخوہ الا التملق باللسان و بالید
 فاذا نظرت جمیع ما بقلوبہم ابصرت سم فقیع سم الاسود
 از تنہائی اظهار بیتابی مکن بلکہ در روزگار کہ زیست میکنی بیشتر بہ افراد توجہ
 کن اکنون برادری و دوستی از میان مردم رخت بریستہ و تنہا جاپلوسی بزبان و دست باقی
 مانده ہرگاہ کاملاً بہ دلہای مردم توجہ کنی می بینی سراسر آنہا را زہرکشندہ مار فرا گرفته .
 باز درخواست بیشتر کرد فرمود ہرگاہ اندوہ بسیاری ترا بخود مشغول کنند بگو لاجول
 ولا فوہ الا باللہ و ہرگاہ کاستگی در روزی خود احساس کردی استغفار بسیار کن و پرهیزکاری
 پیشہ نما و شکیبہ باش و در کار دین و دنیای خود رعایت احتیاط را از ہر جہت بنما .

(۱۴۲) ابوصادق سلیم بن قیس ہلالی عامری کوفی .

از اصحاب امیرالمؤمنین علی (ع) و مصنف کتاب حدیث مشہور است علامہ مجلسی
 در بحار و امثال آن از کتاب وی نقل میکند .

بطوریکہ از خلاصہ علامہ و کتب دیگر استفادہ میشود نام او بصیغہ تصغیر یعنی بضم

سین و فتح لام است .

سلیم از پیشینیان دانشمندان اهل بیت و از بزرگان یاران و عاشقان خاندانست .
از کتاب رجال شیخ بدست میآید سلیم پنج نفر از ائمه معصومین یعنی امیرالمؤمنین
و حسنین و حضرت زین العابدین و امام باقر علیهم السلام را ادراک کرده و خدمت نموده .
یکی از محدثان بواسطه از طبرسی نقل کرده اظهار داشته سلیم از اصحاب سر
امیرالمؤمنین (ع) بوده و از حضرت صادق (ع) نیز روایت میکرده و سلیم از اولیاء خداست
آری سلیم بمقتضای موافقت با علامه و دیگران از وجوه اصحاب شیعه است و تعدیلش بنا بر
این مسلم و مناسب است .

مؤلف گوید بزودی از ذیل نوشته‌ی ما استفاده خواهد شد باقرائن بهتر و بیشتر
تعدیل او بمرحله اثبات میرسد و از ظاهر قرائنی که در دست داریم استفاده میشود سلیم
در پیشگاه ائمه طاهرین بمنزله ارکان اربعه صدر اول اسلام بوده و حضرات معصومین به او
علاقه مند بوده و در موقعیت و شخصیت وی در نزد ائمه و جلالت او از نظر شیعه همین بس
که تا بحال بروایتی در نکوهش او دسترسی پیدا نکرده با آنکه احادیثی درستایش و جلالت
او رسیده است و ما از اعلام خود کسی را سراغ نداریم که او را بجهالت و خلاف عدالت
نسبت داده باشد با آنکه عده زیادی از عدول اصحاب بزرگان آنها وی را تعدیل کرده و از
اینراه آرامشی در دل آنها که باید باخبر وی توجه کنند بوجود آورده با آنکه در فن رجال
بظن اجتهادی تنها میتوان اکتفا کرد .

و با توجه بدانچه اشاره کردیم موقعیتی برای توقف در تعدیل او باقی نمی ماند زیرا
روایاتی که در کافی و امثال آن از وی نقل شده حاکی از علو مقام اوست بدیهی است مراتب
مردان با ایمان از روایاتی که نقل کرده اند هویدا خواهد شد بهمین مناسبت حسین بن
سعید او را صاحب امیرالمؤمنین خوانده و این خود حاکی از خصوصیتی است که وی با
آنحضرت داشته .

سلیم بزرگواری پارسا و نورانی و از دوستان حضرت امیرالمؤمنین (ع) و دینداری
متعصب بود و بهمین مناسبت که پایه دینداریش بر محبت خاندان عصمت استوار بود با
دشمنان آنان سروکاری نداشت و چون از حقیقت تولی و تبری برخوردار گردیده بود با
نامبردگان ارتباطی بوجود نمی آورد و بدانها مراجعه نمیکرد و باندازهای در اینخصوص
پایداری میکرد که حجاج بن یوسف در صدد قتل او برآمد .

و از اینکه مخالفان او را تضعیف کرده شاهد دینداری و علو مقام اوست در رجال کشی احادیثی دلیل بر راستی و جلالت و صحت کتاب او آورده شده کتاب سلیم نخستین کتابی است که در اسلام تصنیف و تدوین شده و اخبار اسلامی در آن مندرج گردیده نسخه‌ی کهن از آن کتاب نزد ما موجود است و این نسخه نزدیک به چهار هزار بیت دارد و نوادر بسیاری از اخبار را داراست بطوریکه از علامه مجلسی نقل شده معظم‌له اظهار داشته کتاب سلیم بن قیس در نهایت اشتهار است عدای صحت آنرا امضا نکرده و مورد طعن قرار داده‌اند لیکن حقیقت مطلب آنستکه کتاب مزبور از اصول معتبره شیعه است .

علامه در خلاصه مینویسد . کشی احادیثی درباره‌ی اهمیت سلیم و صحت کتاب او ایراد کرده .

نجاشی مینویسد ابوصادق سلیم بن قیس هلالی کتابی دارد .

سیدعلی بن احمد عقیقی گفته سلیم بن قیس از اصحاب امیرالمؤمنین (ع) بود حجاج در صدد دستگیری او برآمد تا وی را به قتل برساند سلیم فرار کرد و نزد ابان بن عیاش رفت پس از چندی که وفات او فرا رسید خطاب به ابان گفت همانا بر من حقی داری و اینک که آخرین روزهای زندگی را می‌پیمایم بر خود لازم میدانم حق ترا ادا کنم و آن اینست که پس از رحلت رسولخدا (ص) چنین و چنان اتفاق افتاد آنگاه کتابی در اختیار او گذاشت بنابراین کتاب سلیم را جز ابان بن عیاش دیگری روایت نکرده

و ابان بن عیاش ضمن احوال سلیم اظهار داشته سلیم مردی پارسا بود و نورایمان و ولایت از چهره او هویدا میشد .

ابن غضائری گفته سلیم بن قیس هلالی عامری از حضرت صادق و حضرت امام حسن و امام حسین و حضرت علی بن الحسین روایت میکرده و کتاب مشهور منسوب به اوست . اصحاب ما اظهار داشته‌اند سلیم انسان معروفی نیست و ما او را برسمیت نمی‌شناسیم و در حدیثی از او یاد نشده .

لیکن من نام و شخصیت او را در مواضع بسیاری از غیر کتاب خود او و همچنین از روایات دیگر غیر از روایت ابان بن عیاش دیدهام ابن عقده ذیل رجال امیرالمؤمنین (ع) احادیثی از او نقل کرده .

درعین حال کتاب او ساختگی و خالی از گفتار شک‌آمیز نمیباشد و ما برای اثبات ادعای خود ادله‌ای داریم .

از جمله مینویسد محمد بن ابوبکر در هنگام مرگ پدرش او را نصیحت کرد و دیگر آنکه روایت کرده ائمه (ع) سیزده نفراند .

گذشته از این سندهای کتاب سلیم مختلف است چنانچه گاهی عمر بن اذینه از ابراهیم بن عمر صنعانی از ابان بن ابی عیاش از سلیم روایت کرده و موقی عمر بن اذینه بدون واسطه از ابان روایت نموده .

علامه پس از نقل مراتب مزبور اظهار داشته تحقیق آنستکه سلیم را راوی عادل بدانیم و حکم بتعدیل او بنمائیم آری اگر توقی باشد نسبت به برخی از احادیث فاسد کتاب اوست .

برخی از اعظام در تعلیقا یکباره خلاصه نوشته بمناسبت اظهار نظر سیدعلی عقیقی مینویسد از مجموع مطالب ایراد شده بدست می‌آید سلیم شایان مدح و مستحق ستایش است و هرگاه بگوئیم یکیک از روایات دلیل مدح او و مشتمل بر ستایش نمیباشد خواهیم گفت چون مجموع آنها دلیل بر مدح معظم‌لهماند عدم اعتبار کل واحد منافی با مدح او نبوده بلکه اعتبار کل واحد معتبر در مدح او نمیباشد .

بهمین مناسبت است اخباری که سند آنها مخدوش است در احوال رجال آورده میشود با آنکه اخبار داله بر مدح از جهتی ضعیف است و اخباریکه خود راوی بنفع خود ایراد کرده هر چند گواه از خوبی اوست قابل پذیرش است زیرا از مجموع آنها میتوان حکم به صحت راوی و خبر او کرد برای آنکه هرگاه علم عادی شرعی در خصوص موضوعی بوجود آید بمقتضای آن باید عمل کرد .

نامبرده بمناسبتی نوشته احادیثی که از سلیم در کتاب کافی آورده شده در ضمن بابهای متعدد است از جمله در باب استعمال علم در باب مستاکل بعلمه (کسیکه از ناحیه علمش روزی میخورد) در باب اختلاف حدیث در باب احادیثی که درباره‌ی ائمه اثنی عشر (ع) وارد شده در باب اشاره و نص بر حضرت امام حسن (ع) در باب فیء و انفال در باب دعائم کفر در باب ادنی مایکون العبد مؤمن (سهل‌ترین راهی که ممکن است انسان مؤمن بمقام ایمان نائل شود) و امثال اینها بطوریکه میدانیم کلیه احادیثی که در بابهای مزبور

ایراد شده متنشان در نهایت وضوح است و مشتمل بر فوائد و مهمات بسیاری هستند و هیچکدام آنها مخالف با اصول مذهب شیعه نمیباشد.

و از تحقیقی که بدست آمده شیخ کلینی احادیثی را که از سلیم نقل کرده در آغاز همان بابی که مورد نظرش بوده ایراد کرده تنها در یک موضع یا دو موضع این قاعده را رعایت نکرده در نتیجه رویهای را که شیخ کلینی در بابهای مزبور نسبت به احادیث او مراعات کرده ثابت میکند کتاب سلیم مورد اطمینان کلینی بوده و احادیثش از نظر او شایسته برای عمل بوده، برای آنکه سبک کلینی در کتاب کافی چنان بوده که احادیث مربوط بهر باب را بحسب صحت و وضوح در آغاز بابها متعرض میشود و در آخر ابواب کتاب مزبور احادیثی را که حداکثر خالی از اجمال و خفا نبوده متعرض شده.

نامبرده پس از این اظهار داشته بطوریکه از رجال غضائری بدست میآید کتاب سلیم در نزد اصحاب ما اشتهار بی‌نهایتی دارد و میتوان گفت اشتهار آن بیشتر از اشتهار کتب اربعه است که در روزگار ما بیایمی شهرت رسیده‌اند.

بطوریکه پیش از این گفتیم کلینی احادیث آنها نقل کرده و شیخ صدوق و دیگران نیز احادیث آنها مورد توجه قرار داده‌اند.

و هرگاه طریق سند آنها مضطرب بدانند اختصاصی بکتاب او ندارد طرق بسیاری از کتب اصحاب ما همچنان مضطرب و مخدوشند.^۴

شهید ثانی در تعلیقاتیکه بر خلاصه علامه نوشته ذیل جمله محمد بن ابی بکر پدرش را موعظه کرد، می‌نویسد بدیهی است اینجمله حاکی از موضوع بودن کتاب سلیم است زیرا محمد در حجازالوداع متولد شد و پدرش بیش از دو سال و چند ماه خلافت نکرد بنابراین معقول نیست محمد پدرش را تصحیح کرده باشد.

و باز اعتراض کرده علامه اظهار داشته توقف ما نسبت به احادیث فایده کتاب سلیم است باید بگوئیم توقف در حدیث فاسد درست نیست بلکه توقف در اصل کتاب است زیرا بطوریکه معلوم شد سند آن ضعیف است و بر فرضیکه با تحقیق علامه سازش کنیم خواهیم گفت حدیث فاسد آنها مردود میسازیم و در مابقی آن توقف داریم.

و در خصوص حکم تعدیل علامه‌مینویسد برای حکم به تعدیل سلیم دلیل صحیحی بنظر نمیرسد و کسی هم در اینخصوص با علامه موافقت ننموده.

شهید ثانی در پایان تعلیقه مینویسد نسخی که از کتاب سلیم در اختیار من قرار گرفته نوشته است عبدالله بن عمر در موقع مرگ پدرش او را موعظه کرد آری در آنموقع که وی اظهار داشت پس از من با اصلع بنی هاشم (یعنی کسیکه جلو سرش مو ندارد و منظورش امیرالمؤمنین بود) بیعت کنید زیرا او بطریق آشکاری شما را هدایت مینماید و از همه بهتر میتواند کتاب خدا و سنت او را استوارتر سازد. عبدالله در پایان اینموضوع اظهار داشت هر گاه علی (ع) دارای چنین موقعیتی بود چرا او را رسماً بخلافت برنگماردی.

و دیگر در کتاب سلیم آمده ائمه سیزدهگانه یعنی رسول خدا و ائمه طاهرین از فرزندان اسماعیلند.

منظور شهید اینست ایندو موضوع تنها موجب بی اعتباری کتاب سلیم نمیباشند بلکه عدم اعتبار آن از جهت دیگر است که پیش از این متعرض شد.

مؤلف منهج المقال پس از آنکه تحقیق شهید ثانی را از خطا و نقل کرده و نوشته وی متعرض است کسی در خصوص تعدیل سلیم با علامه موافقت نکرده اظهار داشته ما پیش از این ذیل احوال ابان نوشتیم نسخیکه تا بحال از کتاب سلیم در دست اختیار ماقرار گرفته مرقوم داشته عبدالله بن عمر در هنگام مرگ پدرش او را موعظه کرد و ائمه (ع) بهمراه پیغمبر اکرم سیزده نفر اندبدیهی است هیچیک از دو موضوع مزبور حاکی از موضوع بودن کتاب نمیباشند.

علامه حلی در آخر بخش از خلاصه بنقل از کلام برقی سلیم بن قیس را از اولیاء امیرالمؤمنین (ع) شمرده و اینمعنی ممکن است حاکی از عدالت او باشد هرچند اثبات اینحقیقت بیرون از تامل نمیباشد.

مؤلف ایجاز المقال اظهار داشته ممکن است وجه تعدیل علامه اخباری باشد که کشی دربارهی او متعرض شده و بالاخره تصدیق موقعیت سلیم و اشتها کتاب وی علامه را به تعدیل وی تشویق کرده و یا ممکن است علامه برای تعدیل او بدلیلی صریح یا ضمنی و یا التزامی رسیده باشد لیکن میرزا وجه تعدیل معظم له را از آخر بخش اول استفاده کرده که وی از کلام برقی مرقوم داشته نامبرده از اولیاء امیرالمؤمنین بوده و این خود دلیل بر عدالت اوست.

لیکن اظهار نظر میرزا صاحب منهج غیرقابل توجه است زیرا علامه در بخش مزبور

متعرض نشدہ جملات مزبور از کلام برقی استفادہ میشود نامبرده از اولیاء امیرالمؤمنین است بلکہ عبارت طوری ایراد شدہ کہ ثابت میکند کلام مستانفی باشد زیرا علامہ پسر آنکہ ابولیلی و امثال او را از کلام برقی بعنوان اصفیاء آنحضرت نامبرده مینویسد از اولیاء آن حضرت گروہی نام بردہ شدہ اند برخی از آنها عبارتند:

تا آنجا کہ گوید بنا براینکہ علامہ، سلیم را تعدیل کند کتاب او نیز صحیح خواهد بود مگر همانمقدار از احادیثش کہ فاسدند چون ممکن است طرق ضعیفہ نیز متظافر باشند و یا صحت آنها را از راہ دیگری بہ ثبوت رسانید بنا براین اظهار نظر شهید کہ توقف در بخشی از اخبار آن بی اثر است درست نیست و منظور از توقف آنستکہ اخبار مزبور بسرحدی نیستند کہ بتوان با یقین کامل آنها را مورد عمل قرار داد بنا براین عنوان تنزل و مماشات با علامہ را کہ قبلاً از قول شهید نقل کردیم نیز بی اثر است.

پس از این اظهار داشتہ نعمانی در کتاب غیبت احادیث بسیاری در خصوص ائمہ و تصریح باینکہ معظم لهم دوازده نفر از کتاب سلیم بن قیس نقل کردہ و متعرض است کتاب او یکی از اصولی است کہ دانشمندان و حاملان حدیث اہل بیت آنرا مورد توجہ و درایت قرار دادہ اند و کهن ترین اصول شیعه است زیرا کلیہی اخباریکہ در کتاب او آورده شدہ از رسولخدا و امیرالمؤمنین و مقداد و سلمان و ابوذر و امثال ایشان از اعلامیکہ شرفیاب حضور انور رسولخدا و امیرالمؤمنین شدہ و مراتب حدیث را از ایشان استفادہ کردہ اند بودہ است. آری کتاب سلیم از جملہ اصولی است کہ مرجع شیعه بودہ و در موارد احتیاج بدان توجہ کاملی داشتہ اند

باید بگوئیم ابن غضائری از احوال بزرگان اصحاب اطلاع دقیقی نداستہ بہ همین مناسبت نمیتوانستہ آنرا مجروح قلمداد کند و مادر خصوص اهمیت اصحاب و درستی احادیث آنان بہتر آنست بہ اظهارات و تحقیقات کلینی و ابن بابویہ کہ دو نفر عالم صدوق شیعماند اکتفا نمائیم و با توجہ بہ اظهارات نامبردگان بہ گفتار ابن غضائری در خصوص احوال رجال ترتیب اثر ندهیم با آنکہ می بینیم ہمہ رجالیہا ابن غضائری را بہ نیکی نستودہ و از وی ستایش نکرده و توثیق ننمودہ اند تا بدینجا اظهار نظر صاحب ایجاز المقال پایان یافت.

مؤلف منتهی المقال مینویسد آقا باقر بہبہانی در تعلیقہایکہ بر کتاب منهج المقال

نوشته ذیل اینجمله که اساتید کتاب سلیم مختلف است اظهار داشته اختلاف سند زبانی بصحت کتاب ندارد زیرا از کتاب کافی و خصال و فهرست و امثال اینها کثرت طرق بدست میآید علاوه براین کلام ابن غضائری را که حاکی از اینموضوع بوده مکرر در مکرر تضعیف کرده ایم .

و هم ذیل جمله اینکه محمد بن ابی بکر چگونه در دو سالگی شاهد جریان مرگ پدرش بوده و گفتار او را شنیده اظهار داشته اینموضوع هم کتاب نامبرده را از موقعیت سلب نمیکند زیرا بطوریکه جدم اظهار داشته ممکن است آنچه را محمد اظهار داشته بنا به نقلی بوده که از مادرش اسماء بنت عمیس شنیده و جبران ضعف سند را به اساتید معتبره‌ایکه در کافی و خصال آمده مینمائیم و ظاهر اینست کلینی در کافی و صدوق در خصال از کتاب سلیم نقل کرده‌اند و سندهاشان بهمان روایاتی که در آن آمده می‌پیوندد بعلاوه گاهی حدیث واحدی را از ابن اذینه از ابان از سلیم نقل کرده‌اند و هنگامی از حماد از ابراهیم بن عمر از ابان از سلیم روایت کرده‌اند .

و از ظاهر روایت آنان از کتاب وی بدست می‌آید نسخه‌ایکه در اختیار آنها بوده نسخه‌ی صحیحی بوده چنانچه صحت نسخه نیز از نجاشی و کشی و فهرست استفاده میشود بلکه صحت خود کتاب نیز از کتب مزبور بدست می‌آید مخصوصا صحت کتاب سلیم را میتوان از کافی بدست آورد .

و باید گفت غضائری نسخه صحیحی از کتاب مزبور را بدست نیاورده بهمین مناسبت پافشاری دربی ارزشی آن مینماید آری غضائری ذیل نام هبه‌الله بن احمد مینویسد در کتاب سلیم آورده شده ائمه اثنی عشر از ولد امیرالمؤمنین‌اند ، ظاهر اینستکه نسخه کتاب وی مختلف باشد زیرا در بعضی امیرالمؤمنین و در بعضی رسولخداست و سهوالقلم است .

جدم اظهار داشته در کتاب سلیم آمده ائمه اثنی عشر از فرزندان رسولخدایند و اثبات اینموضوع را باید از راه تغلیب نمود علاوه براینکه میتوان علی (ع) را به منزله فرزندان او قرار داد همانطور که برادر آنحضرتست و امثال این عبارات در کافی و امثال آن موجود است چنانچه روایت مزبور که ائمه اثنی عشر از فرزندان علی (ع) اند از باب تغلیب خواهد بود .

در پایان باید گفت وجود روایاتی که ظاهرا مخالف با روایات دیگراند دلیل بر

موضوع بودن کتاب و بی اصلی آن نمیباشد علاوه بر اینکه بر اثر چنین موضوعاتی کتاب را موضوع نامیدن نیز خالی از غرابت نمیباشد .

و تعدیل سلیم را میتوان از کافی و تعلیقه و کشی و امثال اینها استفاده کرد و ما پیش از این ذیل ابتراهیم بن صالح پاسخ دیگری ایراد کردیم .

میگویم میرزا صاحب منهج اظهار داشته ابن عمر در مرگ پدرش به موعظه‌ی او پرداخت لیکن این احتمال با اصطلاح چنگی بدل نمیزند یا آنکه ابن عمر در کتاب سلیم نیز نام بردار شده در عین حال ناصح خود محمد بوده و در آخر کتاب سلیم با فاصله‌های چند این موضوع علنی است چنانچه در منتهی المقال از کتاب وی نقل کرده .

سلیم گفت محمد بن ابی بکر را ملاقات کرده گفتم آیا بغیر از برادرت عبدالرحمن و عایشه و عمر در هنگام مرگ او بودند و آنچه را ما شنیده‌ایم آنها هم شنیده‌اند گفت آری عده‌ای بسخنان او توجه داشتند و گریستند و او را به هذیان گوئی و سخنان بی اساس نسبت دادند لیکن کلیه‌ی آنچه را من شنیدم آنها نشنیدند تا آنجا که گوید برادرم بیرون رفت تا برای نماز وضو بگیرد پدرم سخنانی بمن گفت که دیگران نشنیدند در آن موقع از اینکه جز من و پدرم دیگری نبود از فرصت استفاده کرده گفتم لاله‌الاله بگو گفت هیچگاه نمیتوانم چنین جمله‌ایرا بزبان آورم مگر اینکه وارد آن تابوت شوم نام تابوت را که بزبان آورد یعنی تابوت آتشی که بمجردیکه روح از بدنش جدا شد در آن قرار داده میشود دانستم که او هذیان میگوید تا آنجا که گوید پدرم خواهش کرد تا صورتش را روی خاک بگذارم ، صورتش را چنانچه درخواست نموده بود روی خاک گذاردم و همچنان اظهار تاسف میکرد و ویل و وای میگفت تا از دنیا رفت و چشمهای او را بستم در این حال عمر وارد شد دید چشمهای ابوبکر بسته است پرسید آیا پس از من سخنی گفت آنچه را گفته بود شرح دادم ، گفت خدا بیامرز خلیفه‌ی رسول خدا را نماز بر او خوانده و بمن گفت آنچه را شنیده‌ای پوشیده بدار چه آنکه سخنان او هذیان آمیز و بی اساس است و شما خانواده به هذیان گوئی در مواقع بیماری معروفید عایشه نیز تصدیق کرد .

پس از این همه‌ی حاضران از من تعهد گرفتند تا آنچه را شنیده‌ام نقل نکنم

تا آنجا که نوشته سلیم گفت هنگامیکه محمد بن ابی بکر در مصر شهادت یافت و ما به منظور عرض تسلیت حضور انور امیرالمؤمنین شرفیاب شدیم و آنچه را از محمد شنیده بودیم به

عرض رسانیدیم امیرالمؤمنین گفتار او را تصدیق کرده و اظهار داشت آری محمد شهید است و اینک زنده است و روزی میخورد .

بوعلی صاحب منتهی المقال اظهار داشته تمام کتاب سلیم را با دقت مورد مطالعه قرار دادم به حدیثی که ائمه سیزده نفراند دست پیدا نکردم بلکه در چند محل از آن کتاب ائمه را یازده نفر و دوازده نفر از اولاد علی (ع) نامبرده ممکن است این حدیث را از آنجا از این کتاب دانسته‌اند که دو حدیث ذیل مشابه آن را از آن کتاب ایراد کرده‌اند .

رسول خدا (ص) فرمود خداي متعال مردم روی زمین را با دیده‌ی توجه مورد نظر قرار داده مرا و علیرا از میان آنها برگزید مرا بمقام رسالت و نبوت برانگیخت و دستور داد تا علی را بعنوان برادری و ولایت و وصایت و خلافت پس از خود در امتانم اختیار کنم آری او پس از من دوست مؤمنان امت منست پس از این توجه دیگری فرمود و دوازده نفر از اهل بیت مرا انتخاب کرد یکی پس از دیگری .

حدیث دوم حدیث دیرانی است که از حواریهای عیسی بود پس از بازگشت علی (ع) از صفین در کنار دیرش حضور مبارک شرفیاب شده بعرض رسانید کتابهای عیسی باملاء آن حضرت و بخط پدرم نزد من موجود است از جمله در آنها آمده سیزده مرد از فرزندان اسماعیل از بهترین آفریدگان خدا و از نیکوترین خلق او هستند تا آنجا که گوید عیسی بن مریم با ظهور آخرین آنها نازل میشود و باو در نماز اقتدا میکند .

بوعلی پس از نقل دو حدیث مزبور اظهار می‌دارد هرگاه حدیث ائمه را که سیزده نفراند بمناسبت دو حدیث فوق بدان کتاب نسبت داده‌اند بدون شک اشتباه است زیرا در حدیث اول پس از آنچه را ترجمه کردیم چنین آمده نخستین پیشوا برادرم علی پس از او فرزندانم حسن و بعد از او فرزندانم حسین پس از او نه نفر از فرزندان حسین . و در حدیث دوم پس از اندک فاصله بمناسبت شمارش سیزده تن چنین آورده شده احمد رسول خدا بنام یسن تا گوید سپس برادر او و خلیفهاش و بهترین آفریدگان خدا ابن عمش علی بن ابیطالب (ع) ولایتمدار مؤمنان پس از او بمسند خلافت برقرار میشود پس از او یازده نفر به مقام امامت مفتخر میگرددند که فرزندان علی و فرزند فرزند او میباشد نخستین آنها شیر و ثانی آنها شیر و نه تن از فرزندان شیر است بوعلی پس از این اظهار داشته بطوریکه میدانیم حداکثر احادیث کتاب سلیم در کتب معتبره دیگر از قبیل توحید و اصول و روضه

و امثال اینها موجود است بلکه باید گفت ممکن نیست احادیثی که در آن کتاب آمده در اصول مشهوره‌ی دیگر وجود نداشته باشد .

و در نسخه‌ایکه از آنکتاب در اختیار من قرار گرفته در آغاز آن چنین آمده حدیث کرد مرا ابوطالب محمد بن صبیح بن رجا در دمشق سال ۳۳۴ گفت خبر داد بمن ابو عمرو عصمه بن ابوعصمه بخاری گفت حدیث کرد ما را ابوبکر احمد بن منذر بن احمد صنعانی در شهر صنعا که پیرمرد نیکوکار و امینی بود و در همسایگی اسحق بن ابراهیم دیری ساکن بود گفت خبر داد ما را ابوبکر عبدالرزاق بن همام بن نافع صنعانی حمیری گفت حدیث کرد ما را ابو عمرو معمر بن راشد بصری گفت یکماه پیش از آنکه ابان بن ابی عیاش رحلت کند مرا طلبیده گفت دیشب روئیائی برای من دست داد از آن چنین استفاده کردم بزودی خواهم مرد .

پس از آن مابقی مطالب را مفصلاً با اندک تغییری که ما ذیل احوال حسن بصری ایراد کردیم متذکر شده در عین حال ضعف سند و صحت آن بی نهایت قابل توجه است .

تا بدینجا آنچه لازم بود درباره‌ی اهمیت کتاب سلیم نگارش دادیم ذیلاً باید بگوئیم سلیم عالیترین درجه معرفت و دیانت را دارا بوده و از جمله اولیاء اللہی است که برستی بحقیقت رسیده و هدایت شده است بنابراین هرگاه از آنچه درباره‌ی او نگاشتیم اطمینان کاملی نصیب تو شد باید از خدا سپاسگزاری نمائی، که موفق شدی با توجه به تحقیقات مزبور از در انصاف درآمده و یکی از مردان پاک و دوستاران حضرت مولی علی (ع) را شناختی و گرنه باید از خدا بخواهی تا زنگار از قلب تو بزدايد و وسیله‌ی خوشگمانی ترا برای اولیاء حق ایجاد فرماید

(۱۴۳) ابوالقاسم سلیم بن ایوب بن سلیم رازی .

از فقهاء شافعی مذهب و ادباء آنان بشمار میآمده در فضل و پارسائی مشار با لبنان و معروف زمان بوده

رازی آثار بسیاری از خود باقی گذارده از جمله الاشاره و غریب الحدیث و التقریب است .

لیکن باید گفت کتاب تقریب مزبور ، کتابی نیست که امام الحرمین در نهاییه و غزالی در وسیط و بسیط از آن نقل کرده‌اند زیرا کتاب مزبور از آثار قاسم بن قفال چاچی است .

رازی علم فقه را از شیخ ابوحامد اسفراینی سابق‌الذکر فرا گرفته ابوالفتح و نصر بن ابراهیم مقدسی (۱۵۵) از شاگردان او بوده است .

سلیم میگفته استادم ابوحامد هیچگاه آسوده نمی‌نشست هرگاه از نوشتن خسته‌میشد به تلاوت قرآن و تسبیح حضرت پروردگار میپرداخت و هرگاه هم در حرکت بود باز از اشتغال بعلم آسوده نبود و اوقاتی را که نمیتوانست به تدریس پردازد مشغول تلاوت قرآن و تسبیح حضرت منان بوده

رازی در شهر صور شام ساکن بوده و به نشر علم و افادات می‌پرداخته و میگفته شهر صور بتوسط من بمقام رفیعی رسیده است . چنانچه بغداد بوسیله ابوالحسن محاملی بعالیترین درجات نائل گردیده .

رازی در سلخ صفر که از حج بیت‌الله مراجعت میکرد در کنار دریای سرخ در جده در دریا غرق شد و سال رحلت او ۴۴۷ (تمز) هجری در سن هشتاد سالگی بوده و در جزیره‌ی نزدیک به خار سر راه عیذاب دفن شده .

ابن خلکان مینویسد رازی منسوب به ری است و آن شهر بزرگی است از سرزمینهای دیلم و دامغان و جبال و حرف زا را در منسوب بدان اضافه میکنند چنانچه همین حرف را در مرو افزوده و مروزی گفته‌اند .

تلخیص‌الاثار مینویسد بانی نخستین ری هوشنگ فرزند کیومرث پیشدادیست و برخی معتقدند آنجا را راز بن خراسان بنا کرده و منسوب بدانجا را بهمین مناسبت رازی گفته‌اند . نراقی قده در خزائن از فرهنگ اللغه نقل کرده بخط امام رازی دیدم نوشته بود رازوری نام دو برادری بوده که به‌مراهی یکدیگر شهری را بنیان نمودند پس از آنکه ساختمان شهر بپایان رسید هریک خواستند که شهر را بنام خود اسم‌گذاری نمایند سرانجام بکشمکش رسید دانایان و خردمندان آنروزگار پس از اندیشه بسیاری به اتفاق آراء مقرر داشتند تا نام شهر باسم یکی از آنها و منسوب بدان بنام دیگری باشد بهمین مناسبت نام شهر رازی و منسوب بدانرا رازی گفتند لیکن اظهار نظر فرهنگ اللغه با تحقیق ابن خلکان سازگار نیست .

(۱۴۴) ابومحمد سلیمان بن مهران دماوندی .

اصلا از مردم دماوند بوده و در کوفه بدنیا آمده و همانجا نشو و نما یافته از آزاد

شدگان بنی کاهل اسدی و معروف به اعمش است .

اعمش بنا بر نقل قاموس بکسی میگویند که دید چشمش اندک و بیشتر اوقات اشک از آن جاری باشد .

ابن خلکان مینویسد اعمش مردی عالم و فاضل مورد وثوق و اطمینان بود ، پدرش از مردم دماوند است که از روستاهای ری بشمار می آید اعمش را در حجاز همتای با زهری و همسنگ با او میدانند .

اعمش انس بن مالک را دیده و با او هم سخن شده متأسفانه از وی حدیثی به سماع استفاده نکرده .

اعمش از عبدالله بن ابی اوفی یکحدیث روایت نموده و با بزرگان از تابعان ملاقات نموده و سفیان ثوری و شعبه بن حجاج و حفص بن غیاث و عدهی دیگر از اعلام از او روایت میکرده .

اعمش دانشمندی نیکخو و بذلهگو بود روزی محدثان بمنزل او آمده تا از وی سماع حدیث نمایند وی از خانه خارج شده گفت هرگاه در منزل مبعوضتر از شما نبود بسوی شما بیرون نمی آمدم .

اعمش روزی با همسرش به گفتگو پرداخت مردی را برای اصلاح فیما بین طلبیده آنمرد وارد شده خطاب بهمسرش گفت به دیدگان ناتوان و اشکریزان و ساقهای باریک پای شوهرت نگاه نکن زیرا پیشوای صاحب اقتدار است اعمش گفت خدا ترا خوار سازد من ترا برای داوری و ایجاد محبت فیما بین طلبیدم نه آنکه عیبهای مرا تشریح نمائی .

داود بن عمر شرباف از او پرسید چه میگوئی دربارهی کسیکه پشت سر شرباف نماز بگذارد؟ گفت اگر بدون وضو با او نماز خوانده صحیح است .

پرسید دربارهی شهادت او چه اعتقاد داری؟ گفت شهادت او به ضمیمهی دو عادل پذیرفته است .

گویند هنگامی ابوحنیفه برای عیادت اعمش بخانهی او رفت از خدمت معمول بیشتر نشست هنگامیکه خواست از خانهی او بیرون رود اظهار داشت خیال میکنم از زیادتی جلوس من گرانی و ناراحتی در خود احساس میکنی؟ پاسخ داد تنها وجود تو در اینجا مایهی گرانباری من نیست در خانهی خودت هم که میباشی موجبات ناراحتی و گرانباری مرا فراهم میآوری .

هنگامی عده‌های بی‌یادت او آمده پس از آنکه نشستن نامبردگان از اندازه بیرون رفت اعمش ناراحت شده از جابر خاسته رختخواب خود را بدست گرفته گفت خدایم تعال بیمار شما را عافیت داد .

روزی در حضور او گفتند رسول خدا (ص) فرموده کسی که پس از نماز شب بخوابد شیطان در گوش او بول میکند . اعمش تصدیق کرده گفت آری ناراحتی دیدگان من از بول شیطان است که گوشم را آلوده ساخته .

هشام بن عبدالملک کسی را بحضور اعمش فرستاد و از وی بتوسط نامه تقاضا کرد تا ستایش عثمان و نکوهش علی (ع) را بنویسد اعمش ناراحت شده کاغذ را در میان دهان گوسفند کرد و آنرا بلعید ، و به مامور گفت به هشام بگو پاسخ تو چنین است .
یعنی نوشته‌ی تو مانند علوفه‌ایست که باید پیش چهارپایان ریخت .

مامور اظهار داشت خلیفه از من تعهد گرفته هرگاه با تو ملاقات کنم و پاسخ تو را به حضور او نبرم مرا بکشد . عده‌ایکه حضور داشتند موقعیکه از ناراحتی مامور اطلاع یافتند خطاب به اعمش اظهار داشتند ای ابومحمد . این بیچاره را از چنگال مرگ نجات ده بالاخره پس از خواهش بسیاری که نامبردگان نمودند وی در پاسخ نوشت بنام خداوند بخشاینده بخشایشگر ای امیر ، هرگاه عثمان خوبیها و شایستگیهای همه‌ی مردم روی زمین را داشته باشد سودی بحال تو ندارد و هرگاه علی (ع) تمام بدیها و ناشایستگیهای همه مردم روی زمین را داشته باشد زیانی بتو نخواهد داشت ، آری بر تو لازمست وظیفه‌ایکه بعهدی تو مقرر شده کاملا انجام دهی و این بار را بسلامت بمنزل برسانی .

از این قبیل نوادر و حکایات بیسابقه بسیار دارد .

اعمش سال ۶۰ (کیل) متولد شده و بعضی گویند ولادت او روز عاشورا سال ۶۱ هجری (کیال) اتفاق افتاده و پدرش آنروز در کربلا حضور داشته .

این قتیبه در کتاب معارف اظهار داشته اعمش از جمله کودکانی است که دوران حاملگی مادر او در موقع حمل وی بیش از هفت ماه نبوده .

اعمش در ماه ربیع‌الاول سال ۱۴۸ هجری (قمح) و یا ۱۴۷ (قمر) و یا ۱۴۹ (قمت) وفات یافته .

شیخ فرج‌الله حویزی در رجال خود ذیل احوال عبیدبن فضله مینویسد پسر اعمش از

پدرش پرسید فن قرائت را از کدام قاری فرا گرفتی؟ پاسخ داد از یحیی بن وثاب و یحیی از عبید بن نضله استفاده کرده.

یحیی هر روز یک آیه از آیات شریفه‌ی قرآن را نزد عبید قرائت میکرد در نتیجه در مدت چهل و هفت سال از قرائت تمام قرآن مجید آسوده گردید.

و بطوریکه اعمش اظهار داشته یحیی در رویه‌ی حق کمال استقامت را داشته و افزوده در حال نماز چنان بوده که گویا با کسی سخن میگوید

در منتهی‌المقال مینویسد ابومحمد سلیمان بن مهران اسدی اعمش کوفی از موالی کوفه است شیخ طوسی نامبرده را در رجال حضرت صادق (ع) نامبرده.

شهید ثانی ره اظهار داشته رجالیها در کتب مؤلفه‌ی خود از سلیمان اعمش نام نبرده و با آنکه شایستگی استقامت و فضیلت دارد حق او را ادا نکرده‌اند آری اهل سنت در آثار خود او را نام برده و ستوده‌اند و او را شیعه قلمداد کرده‌اند.

آقا بهبهانی در تعلیقه خود مینویسد از روایاتی که اعمش ایراد نموده هویدا است نامبرده شیعه با اخلاص بوده و با ائمه‌طاهرین مراوده داشته و در عین حال آدمی فاضل و با کمال بوده و از اظهار نظریکه علامه درباره‌ی یحیی بن وثاب نموده اینمعنی مستفاد است آری اعمش در مراتب فقه مذهب و مرام ویژه‌ای داشته که با حقیقت تشیع و ثبوت آن برای وی زیانی بحال او نخواهد داشت و ابن ابی عمیر نیز از وی روایت میکرده.

مؤلف گوید شهید ثانی در تعلیقه بر خلاصه اظهار داشته رجالیها در کتب خود از سلیمان نام نبرده‌اند ممکن است منظور شهید آنستکه او را بعنوان مدح نستوده‌اند و گرنه منتهی‌المقال و رجال ابن داود بنقل از شیخ او را ذیل اصحاب حضرت صادق (ع) نام برده‌اند.

در رواشح مینویسد اعمش کوفی از نامدارانست شیخ در کتاب رجال ذیل روات امام صادق (ع) از او نام برده است اعمش ابومحمد سلیمان بن مهران ازدی از موالی کوفه و معروف به فضل و وثوق و بزرگواری و تشیع و استقامت در دین بوده اهل سنت او را به نیکی ستوده و متفقاً وی را فاضل و ثقه و جلیل‌القدر نام برده‌اند و به تشیع او اعتراف کرده‌اند پس از این نوشته اعمش هزار و سیصد حدیث روایت کرده و سال ۱۴۸ هجری در سن هشتاد سالگی درگذشته.

مؤلف گوید از حدیث مشهوریکه سنی و شیعه نقل کرده‌اند استفاده میشود اعمش ده هزار حدیث در فضایل علی (ع) روایت مینموده چنانچه همین مقدار حدیث را در حضور منصور عباسی اعتراف کرده.

در بعضی از مدارک آمده اعمش در برابر شگفتی منصور اظهار داشت هزار حدیث منصور گفت چنین نیست بلکه چنانچه گفتی ده هزار حدیث در فضائل او روایت میکنی مجلسی در وجیزه او را از ممدوحان نام میبرد.

در بحار از حسن بن سعید نخعی از شریک بن عبداللہ قاضی روایت میکند در آخرین بیماری اعمش که پس از آن درگذشت باتفاق ابن شبرمه و ابن ابی لیلی و ابوحنیفه بیعت او رفتیم احوال او را پرسیده اظهار ناتوانی شدیدی کرد و ضمناً بیاد خطا کاریه‌ها و بزه کاریهای خود افتاده گریست ابوحنیفه از فرصت استفاده کرده گفت ای ابو محمد از خدا بترس و به حال خود دقت بیشتری کن زیرا آخرین روزهای دنیا را پی سپر میسازی و اولین روز آخرت را در پیش داری با آنکه دربارهی علی (ع) احادیثی نقل کرده‌ای که هرگاه از آنها دست برداری و از تعرض آنها استغفار کنی بحال تو بهتر خواهد بود.

اعمش پرسید کدام حدیث مورد نظرتست؟ گفت نظرم بحدیث عبائہ است که بنقل از او روایت کرده‌ای، علی فرموده "انا قسم النار" اعمش از شنیدن آن چنان ناراحت شد گفت ای یهودی، در برابر من چنین میگوئی، آنگاه گفت مرا بنشانید و اظهار داشت بآن خدائیکه بازگشت من بجانب اوست موسی بن طریف اسدی که در میان اسدیان کسی را بهتر و شایسته‌تر از او سراغ ندارم گفت از عبائہ بن ربیع شنیدم بنی ربیعہ شنیدم میگفت از امیرالمؤمنین علی (ع) استماع کردم میفرمود من قسم النار یعنی خطاب به دوزخ میگویم این شخص دوست من است از او دست بردار و این فرد دشمن است او را بسوزان و از ابوالمتوکل ناجی در روزگار امارت حجاج که حضرت امیرالمؤمنین را ناسزا می‌گفت شنیدم اظهار میداشت ابوسعید خدری از رسول خدا روایت کرده میفرمود هنگامیکه روز قیامت آشکار شود خداي متعال بمن و علی دستور میدهد کنار صراط قرار بگیریم و هرکس که بخدا ایمان آورده و من و علی را دوست داشته وارد بهشت سازیم و هرکس بخدا ایمان نداشته و دشمن ما بوده بدوزخ اندازیم. ابوسعید گفت رسول خدا فرمود کسیکه ایمان بمن نداشته و علی را دوست ندارد و ولایت او را در دل خود راسخ نکرده باشد ایمان بخدا نیاورده و این آیه

را تلاوت کرد القیافی جهنم کل کفار عنید . کلیه کافران دشمن پیشه را در دوزخ بیفکنید . ابوحنیفه از شرمندگی جامه‌اش را بسرش کشیده گفت برویم که بومحمد گرانبارتر و آبدارتر از اینحدیث حدیث دیگری نگفته .

حسن بن سعید ذیل حدیث مزبور افزوده شریک بن عبدالله پس از این گفت اعمش آروز را بشب نرسانیده از دنیا رفت .

آری جلالت و سرانجام او در کمال روشنی و وضوح است .

در آثار قدیمه از اعمش روایت کرده‌اند هنگامیکه در کوفه بودم در همسایگی من مردی بود که هرشب را با او بسر میبردیم و به صحبت میپرداختم شب جمعهای بعادت همیشه به منزل وی رفته در ضمن گفتگوها پرسیدم عقیده‌ی تو درباره‌ی زیارت حسین (ع) چیست؟ پاسخ داد زیارت حسین (ع) بدعت است و هر بدعتی هم دلیل بر گمراهی و هر گمراهی در آتش است .

اعمش گوید از شنیدن این پاسخ سخت غممنده شده چنانچه با دلی پر از اندوه و غضبناکی از نزد او بیرون رفتم . با خود گفتم سحرگاه نزد او خواهم رفت اندکی از فضائل زیارت آنحضرت را برای او شرح خواهم داد و هرگاه بسخنان من توجهی نکرد و بدشمنی خود افزود او را خواهم کشت ، در تعقیب این اندیشه سحرگاه بخانه‌ی او رفته وی را پشت در خوانده همسرش پاسخ داد او اول شب بزیارت حسین (ع) مشرف شده تا به آخر حدیث که جهت استبصار آنمرد را بتوسط روءیای که مشاهده نموده متعرض شده .

علاوه‌ی بر حدیث مزبور احادیث دیگری که دلیل بر تشیع اوست در کتب اصحاب ما ایراد گردیده .

از کتاب توضیح المقاصد که از آثار شیخ بهائی است نقل شده در پانزدهم ربیع الاول ابومحمد سلیمان بن مهران اعمش وفات یافت و او از فقها و زهاد عصر خود بود و آنچنانکه نتیجه مطالعات تاریخی بدست آورده‌ام اعمش شیعه امامی بوده و شگفت از اصحاب ماست که وی را در کتب رجالی خود به تشیع نستوده‌اند روزی ابوحنیفه بوی گفت ای ابومحمد ، شنیده‌ام اظهار داشته‌ای هرگاه خدایمان نعمتی از بندهای بگیرد بجای آن نعمت دیگری بوی ارزانی میدارد؟

خدا گر ز حکمت ببندد دری ز رحمت گشاید در دیگری

بنابراین خدا پس از آنکه دیدگان ترا از توزوال آورد چه نعمتی در برابر آنها به تو ارزانی داشت؟ پاسخ داد بهترین نعمتی که بمن ارزانی داشت آنست که مانند تو گفتار ریش‌درازی را نمی‌بینم، اینموضوع حاکی از جلالت قدر اوست.

(۱۴۵) ابوداود سلیمان بن اشعث بن اسحق بن بشیر ازدی سیستانی ابوداود یکی از حافظان حدیث اهل سنت و مؤلف سنن مشهور است که یکی از صحاح سته سنیانست. ابن خلکان مینویسد ابوداود علاوه برآنکه مقام علم و عمل را دارا بود از عالیتترین درجه پارسائی و نیکوکاری برخوردارگردیده.

ابوداود به بیشتر از شهرها سفر کرده و از محدثان عراق و خراسان و شام و مصر و مکه و مدینه استفاده کرده و کتاب سنن خود را که از دیرباز تالیف کرده بود بعرض احمد حنبل رسانید وی اثر معروف او را پسندید و به دسترنج او آفرین گفت.

ابواسحق شیرازی در طبقات الفقهاء او را از اصحاب احمد حنبل نام میبرد ابراهیم حربی گفته آنگاه که ابوداود کتاب سننش را تالیف کرد مراتب حدیث و حقایق مربوط بدانرا آنچنان فهمید و برای او نرم گردید که گویا آهن چون موم در دست داود نرم شده.

ابوداود میگفته پانصد هزار حدیث از رسولخدا (ص) نوشتم از آنهمه چهارهزار و هشتصد حدیث را انتخاب کرده و دراین سنن گرد آوردم و کوشیدم تا احادیث صحیح و امثال آن و مشابه و مقارب آنرا که نافع بحال بنده‌ی دین داراست متذکر شوم از جمله چهار حدیث ذیل است.

رسولخدا (ص) فرموده انما الاعمال بالنیات همانا نتیجه‌ی کارهای مردم مربوط به نیت‌های آنهاست.

دوم فرموده من حسن اسلام المرء تر که مالایعینه مسلمان حقیقی آنکسی است که از سخنانی که بحال او نتیجه‌ای ندارد دست بردارد.

سوم فرمود لایکون المؤمن من مومنا حتی یرضی لایخیه ما یرضاه لنفسه مؤء من آنهنگام مؤء من است که برای برادر مؤء منش همانرا بخواهد که برای خودش میخواهد.

چهارم فرمود الحلال بین والحرام بین و بین ذلک امور مشتبهات حرام و حلال هر دو آشکارند و امور شبهه‌ناک آنها هستند که حکم حلال و حرام آنها هویدا نگردیده.

سهل بن عبدالله شوشتری نزد وی آمده گفت ای ابوداود، اینک سهل بن عبدالله به دیدار تو آمده، ابوداود مقدم او را گرامی داشته از وی احترام کرد. در کنار خود نشانید سهل گفت ای ابوداود نیازی بتو دارم، گفت حاجت تو چیست؟ گفت در صورتی اظهار نیازمندی به تو خواهم کرد که تعهد کنی در حد امکان حاجت مرا برآوری، بوداود متعهد شد حاجت او را در حد امکان برآورد. سهل گفت آرزومندم زبان خود را که با آن به نقل احادیث رسول خدا پرداخته‌ای بیرون آوری تا آنرا ببوسم، بوداود طبق تعهدی که کرده بود زبانش را بیرون آورد و سهل زبان او را بوسید.

بوداود سال ۲۰۲ (بر) هجری متولد شده و مکرر به بغداد رفته پس از آن وارد بصره شده و همانجا اقامت نموده و در روز جمعه نیمه شوال سال دویست و هفتاد و پنج هجری (عمره) وفات یافت

ابوبکر عبدالله بن ابی داود فرزند نامبرده از بزرگان حافظان بغداد بوده و در علم و فقاہت مهارت داشته المصابیح از آثار اوست و با پدرش در شیوخ مصر و شام مشارکت داشته و در بغداد و خراسان و اصفهان و سیستان و شیراز از مشایخ عصر استفاده‌ها کرده. ابوبکر سال ۳۱۶ (یوش) هجری وفات یافت و حجت اعلامی بود که به تالیف صحیح پرداخته‌اند از قبیل ابوعلی حافظ نیشابوری و ابن حمزه اصفهانی سجستانی بکسر سین وجیم و سکون سین دوم منسوب به سجستانست (سیستان) که نام اقلیم معروفی است و برخی آن را منسوب به سجستانه میدانند که یکی از دیهات بصره است.

(۱۴۶) ابوموسی سلیمان بن محمد بن احمد نحوی بغدادی معروف بحامض یکی از نحویهای کوفه بوده.

ابن خلکان مینویسد حامض از شاگردان پیشین ابوالعباس ثعلب بوده و پس از مرگ وی بجای او نشسته و حلقه‌ی تدریس او را بعهدده داشته حامض آثار ارزنده‌ای در فن ادب داشته و ابوعمر و زاهد و ابوجعفر اصفهانی معروف به برزویه شاگرد نفظویه سابق الذکر از او روایت میکردند.

حامض دانشمندی متدین و نیکوکار بود و در فن بیان و شناخت عربیت و لغت و شعر بی نظیر بود.

حامض مراتب نحو را از بصریها نیز فرا گرفته بود و اصول نحو کوفه و بصره را بیکدیگر

آمیخته و در ضبط قواعد یدطولا داشت و نسبت بدانچه از بصریها فرا گرفته بود تعصب ویژه‌ای داشت .

حامض آثار چندی تالیف کرده از قبیل خلق الانسان ، النبات ، الوحوش السبق والنضال ، مختصر نحو و امثال اینها .

حامض شب پنجشنبه هفت روز مانده از ذیحجه سال ۳۰۵ (ش) هجری در بغداد وفات یافت و در مقبره‌ی باب‌التین مدفون گردید ابوموسی بر اثر ترشروئی که بامردم داشت او را حامض گفتند .

حامض در هنگام احتضار وصیت کرد تا کتابهای او را در اختیار ابوفاتک مقتدری در آورند زیرا بر اثر بخالتی که داشت حاضر نبود آنها در دست اهل علم درآیند و از آنها بهره‌مند گردند .

(۱۴۷) ابوالقاسم سلیمان بن احمد بن ایوب بن مطیر لحمی طبرانی صاحب تلخیص الاثار بمناسبت طبریه مینویسد طبریه شهریست نزدیک به دمشق و فاصله‌ی آن تا دمشق مسیر سه روز راهست طبریه در دامنه‌ی کوه طور واقع شده و باندازه یکفرسخ درکناردریاقرار گرفته ، طبریه بفرمان یکی از پادشاهان روم بنام طباری بنیان شد در آنجا چشمه‌ها و حمامهای بسیاری است و دریاچه‌های بطول ده میل و عرض شش میل بوجود آمده که کوهها مانند برکهای اطراف آنها احاطه کرده‌اند و مصب رودها و نهرهاست و در میان آن دریاچه سنگ نوشته‌ی بر روی سنگ دیگری قرار گرفته و از دور نمایانست مردم معتقداند در آنجا مقبره‌ی سلیمان بن داود است . و هم در طبریه مرقد لقمان حکیم است در طبریه معدن مرجان وجود دارد و نهر بزرگی در آنجاست که نیمی از آن سرد است و نیمی گرم .

مؤلف مزبور مینویسد سلیمان بن احمد بن یوسف طبرانی از مردم آن سرزمین است و یکی از پیشوایان بنامست المعجم الکبیر در اسماء صحابه از آثار اوست و سال ۲۶۰ (سر) هجری در سن صد سالگی وفات یافت

وفیات الاعیان مینویسد طبرانی حافظ روزگار خود بود و برای بدست آوردن مراتب جدیدت از شام بعراق و حجاز و یمن و مصر و بلاد جزیره فراتیه حرکت کرده و سی و سه سال سفر و طول کشیده در اینمدت از عده بسیاری استفاده کرده و از هزار شیخ فن حدیث را فرا گرفته .

طبرانی آثار ارزنده‌ای از خود بیادگار گذارده مشهورترین آثار او معجمهای سه‌گانه کبیر و وسیط و صغیر اوست .

حافظ ابونعیم و گروه بسیاری از او روایت کرده‌اند .

طبرانی سال ۲۶۰ هجری در طبریه‌ی شام متولد شده و در اصفهان میزیسته و همانجا در روز شنبه دو روز به آخر ذیقعدہ سال ۳۶۰ (شس) هجری در سن صدسالگی وفات یافته و بعضی وفات او را در ماه شوال نوشته‌اند و در کنار حمه دوسی که از یاران رسول خدا (ص) بوده دفن شده (۱۶۳) .

مؤلف گوید بطوریکه از استیعاب استفاده میشود حمه یکی از اصحاب رسول خدا (ص) بوده در روزگار خلافت عمر خطاب در ردیف جنگجویان اسلامی به اصفهان آمده و همانجا رحلت کرده .

طبرانی به فتح طاء منسوب به طبریه است نه آنکه منسوب به طبرستان باشد زیرا منسوب به آنرا طبری میگویند .

مؤلف گوید پیش از این بنقل از تلخیص‌الآثار نوشتیم طبرانی سال ۲۶۰ وفات کرده ممکن است سال میلاد طبرانی بسال وفات او بروی مشتبه گردیده باشد .

علاوه براینکه مؤلف اخبارالبشر وفات ابوالقاسم طبرانی را جزء وقایع ۳۶۰ هجری نوشته و افزوده همانسال قرمطیها بر دمشق چیره شدند و در آنسال دولت بنوتاریس روی کار آمد و بناء قاهره باهتمام سازنده جامع ازهر باتمام رسید و امثال اینها .

(۱۴۸) ابوالولید سلیمان بن خلف بن سعد تحبیبی مالکی اندلسی باجی از دانشمندان و حفاظ اندلس بوده .

ابن خلکان مینویسد تحبیبی در شرق اندلس میزیسته و از آنجا سال ۴۲۶ یا نزدیک به آن بجانب مشرق زمین هجرت کرده و در مکه اقامت نموده و مدت سه سال باتفاق ابودر هروی بسر برده و چهار مرتبه به حج بیت‌الله مشرف شده پس از این به بغداد رفتند و مدت سه سال در آنجا به تدریس فقه و قرائت حدیث پرداخته و با بزرگان از علما از قبیل ابوطیب طبری فقیه شافعی و شیخ ابواسحق شیرازی مؤلف مهذب ملاقات نموده و مدتی یکسال در موصل باتفاق ابوجعفر سمنانی بسر برده و به تدریس فقه میپرداخته و کلیه مدت اقامت او در مشرق زمین سیزده سال بوده .

حافظ ابوبکر خطیب از او و او هم از خطیب نامبرده روایت میکرده .
 خطیب اظهار داشته ابوالولید باجی دو شعر ذیل را از آثار نظمی خود یاد کرد .
 اذا كنت اعلم علما يقينا بان جميع حياتي كساعه
 فلم لا اكون ضنينا بها واجعلها في صلاح و طاعه
 هرگاه یقین داشتم که تمام روزگار مانندم در ایندنیا بیش از یکساعت نخواهد بود
 البته بخالت نمیورزم و آنرا در صلاح کار و فرمان حق بسر میبرم کتابهای بسیاری تالیف
 کرده از جمله المنتقی و احکام الفصول فی احکام الاصول ، التعديل و التجريح فیمن روی
 عنه البخاری فی الصحیح و امثال اینها .

ابوالولید یکی از پیشوایان مسلمانهاست او میگفت از ابوذر عبدالله بن احمد هروی
 شنیدم اظهار میداشت هرگاه اجازه برای صحت حدیث کافی باشد سفر کردن برای تحصیل
 حدیث بی اثر خواهد بود (لو صحت الاجازه لبطلت الرحله) ابوالولید به اندلس بازگشت
 و بمقام داوری آنجا نامزد گردید .

ابوالولید روز سه شنبه نیمه ذیقعدہ سال ۴۵۳ (جت) در شهر بطلیوس متولد شده و
 در مریه شب پنجشنبه ۱۹ رجب بین نماز مغرب و عشاء وفات یافت و در آنروز پس از نماز
 عصر سال ۴۷۴ (دعت) در محل رباط بخاک سپرده شده و فرزندش ابوالقاسم بر جنازه‌ی او
 نماز گذارده .

ابوعمر بن عبدالبر مؤلف استیعاب از شاگردان او بوده و با ابومحمد بن حزم معروف
 به ظاهری (۱۶۷) مباحثات و مناظراتی طولانی داشته که جای شرح آنها نیست .
 باجی منسوب به باجه است که از شهرهای اندلس است و هم نام شهر است در آفریقا
 و هم نام یکی از دیهات اصفهانست .

(۱۴۹) ابوعبدالله سلیمان بن عبدالله بن محمد بن فتی حلوانی نهروانی
 بطوریکه از تاریخ ابن نجار و قفطی نقل شده نهروانی به بغداد رفته و در آنجا فن نحو و
 امثال آنرا از ثمانینی و لغت را از حسن بن دهان و امثال او استفاده کرده و در رشته‌ی
 نحو ید طولاً داشته و پیشوای نحو و لغت بوده .

نهروانی فن حدیث را از قاضی ابوطیب طبری و امثال او بهره‌مند شده و آوازه‌اش
 عراق را بخود متوجه کرده و در آنجا به نشر مراتب نحو پرداخته پس از این به اصفهان

رفته و آنجا زیست کرده.

سلفی از وی روایت میکرده.

نهروانی آثاری داشته تفسیر بر قراءات والقانون در لغت اینکتاب که بیسابقه بود، در ده مجلد گرد آمده شرح ایضاح شرح دیوان متنبی، امالی و امثال اینها از آثار دیگر. نهروانی در دوازدهم ماه صفر سال ۴۹۳ (جست) یا ۴۹۴ (جصد) وفات یافت. از اشعار او ابیات ذیل است:

| | |
|---------------------------|-----------------------------|
| تقول بنیتی ابتی تقنع | و لا تطمح الی الاطماع تعند |
| و رض بالیاس نفسک فهو احری | و ازین فی الوری و علیک اعود |
| فلو کنت الخلیل و سیبویه | او الفراء او کنت المبررد |
| لما ساویت فی حی رغیفا | و لاتبتاع بالماء المبررد |

دخترکم در مقام اندرز خطاب بمن میگفت ای پدر روزگار بقناعت بگذران و دل به طمع دنیا مبند و خود را در میدان ریاضت قرار ده و از مردم ناامید شو که هم شایسته به حال توست و هم بهتر میتوانی در دلهای مردم برای خود جا باز کنی زیرا اگر در فن نحو بپایه ی خلیل و سیبویه و فراء و مبرد برسی باز هم نمیتوانی در میان قبیلهای درآئی و خود را با گردهی نانی سیر کنی یا از آب خوشگوار جرعههای بنوشی.

حلوانی منسوب به حلوان بفتح حاء و سکون لام است بطوری که از تلخیصالاثار استفاده میشود حلوان شهریست واقع بین همدان و بغداد پیش از این شهر آبادی بوده و اینک خراب شده در اطراف آن چشمههای معدنی چندیست که مردم برای مداوای بسیاری از بیماریهای خود از آب آنها استفاده میکنند.

نهروان شهر وسیعی است نزدیک بغداد و حد وسط میان آن و واسط و در جانب شرقی دجله قرار گرفته و از بهترین نواحی بغداد است مناظری دیدنی و تفریحگاههای پسندیده داشته لیکن چشم روزگار آنرا مورد چشم زخم قرار داد و بر اثر اختلاف میان شاهان سلجوقی و مبارزات و رفت لشکریان مخالف زیبائی و آراستگی خود را از دست داد و مردم آن جلا وطن گردند.

تلخیصالاثار نوشته قاضی ابوالفرج بن معافی بن زکریا نهروانی از مردم آن سرزمین است و عالمی فاضل و یکتای عصر خود بوده

و جنگ نهروان که خوارج علیه امیرالمؤمنین علی (ع) بوجود آوردند در آنجا بوده ابوالقاسم عمر بن ثابت ضریح معروف به ثمانینی .

از معجم الادبا نقل شده نامبرده نابینائی فاضل و ادیبی کامل و از شاگردان ابن جنی مشهور است .

آثار او عبارتند از شرح لمعه و شرح تصریف ملوکی والمقید در نحو .

ثمانینی از مردم ثمانین است که شهرکی است در موصل و نخستین دیهی است که پس از طوفان بدست هشتاد نفر از نجات یابندگان از طوفان بنیان شده و بهمین مناسبت آنجا را ثمانین نامیدند .

مؤلف گوید در اصطلاح شیعه لقب ثمانینی خاص سید مرتضی علم الهدی اعلی الله مقامه است که در باب عین بشرح حال و وجه تلقبش اشاره خواهیم کرد شرح حال حسن بن دهان ذیل شرح احوال سعید بن مبارک معروف بابن دهان و همچنین شرح حال سلفی به کسر سین که لقب احمد بن محمد بن ابراهیم است پیش از این در محل خود نوشته شده .

(۱۵۰) ابوالحسین سلیمان بن محمد بن عبدالله سبائی مالقی اندلسی معروف به ابن طراوه بفتح طاء .

مؤلف بغیه الوعاه مینویسد ابن طراوه در نحو و ادبیات مهارت کامل داشت و در فن قریض الشعر و نامه نگاری نیز استاد بود .

ابن طراوه کتاب سیبویه را از اعلم نحوی استفاده کرده و مقصود از اعلم، یوسف بن سلیمان بن عیسی نحوی شتمریست که شاگرد ابراهیم افلیلی شتمری بوده نه آنکه مقصود از اعلم، ابراهیم بن قاسم بطلیوسی سابق الذکر باشد و همچنین از عبدالملک بن سراج که نامش در باب جیم آورده شده بهره مند گردیده و از ابوالولید باجی و امثال او روایت میکرده و سهیلی و قاضی عیاض و گروه بسیاری از او روایت داشتند .

ابن طراوه در مسائل نحو آراء بخصوصی داشته و میتواندسته با افکار منحصر بفرد خود با جمهور نحویها مخالفت نماید .

ابن طراوه در نحو و لغت و فن ادب استاد بی نظیری بود و هرگاه تنها به افکار خود نمی پرداخت و برای آراء دیگران نیز احترام قائل میشد میتواندست کرسی تدریس را کاملا در اختیار داشته باشد و گفتار خود را دلنشین دانشمندان قرار دهد .

بہمین مناسبت دانشمندان دربارہی او عقیدہ‌های مختلفی ابراز می‌داشتند چنانچه ابوبکر بن سمحون او را بعنوان پیشوائی معرفی میکند و اظهار میدارد در فن ادبیات کسی به پایہی او نمیرسید و بالاخرہ در حق او تعریف را بسرحد غلو رسانیدہ می‌گوید کسی جز او از صراط نحو نمیتواند عبور نماید .

ابن خروف وی را انسان نادانی قلمداد کردہ و میگوید فرد خود بین و متکبری بیش نبودہ ابن طراوہ بسیاری از شعرهای اندلس را کہ در باب احمد نام بردہ شدہ اند گردش کرده و آثاری از خود باقی گذارده از جملہ الترشیح در نحو در این کتاب مختصری از مقدمات و تحقیقاتی را کہ راجع بہ الکتاب سیبویہ نمودہ ایراد نمودہ دیگری مقالہای دربارہی اسم و مسمی .

ابن طراوہ در ماہ مبارک رمضان یا شوال سال ۵۲۸ (شکح) ہجری در حالیکہ از عمری طولانی برخوردار شدہ بود وفات یافت .

از اشعار اوست در نکوہش از دانشمندان مالقہ :

اذا راو جملا یاتی علی بعد مدوا الیہ جمیعا کف مقتنص

او جئتہم فارغا لزوک فی قرن وان راوار شدہ افتوک بالرخص

بمجردیکہ ببینند شتری از دور پیدا میشود دستہای نیازمندی خود را کہ گویا شکاری را ہدف تیرہای خود قرار دادہ بجانب آن دراز میکنند و ہرگاہ دست خالی نزد آنها بروی ترا بشاخہای خود می‌آزارند و اگر رشوہای بآنها بدہی در ترک فرامین الہی ترا آسودہ میگذارند .

جمال الدین ابوالربیع سلیمان بن علی بن شبیل خلی بفتح خاء و لام مشدد .

سیوطی نوشتہ نامبردہ از مردم یمن و از قبیلہ تمیم و از بزرگان نحویہا بودہ در مصر ساکن بودہ و در فیوم تدریس میکردہ و حکومت آنجا بعهدهی او بودہ و در تدریس الکتاب مہارت خاصی داشتہ و از مخصوصان ملک الکامل بودہ .

خلی در جمادی الاولی سال ۵۷۸ (شعح) متولد شدہ و در بیست و ہشتم محرم سال ۶۵۰ (نخ) ہجری در فیوم وفات یافتہ .

سلیمان بن محمد زہراوی .

سیوطی از ابن عبدالملک نقل کردہ زہراوی از فنون ادبیات بہرہی کامل بردہ بود و

شرح ادب الکاتب از آثار اوست .

زهرای بطرف مشرق مسافرت کرده و با ابو جعفر نحاس و ابوسعید سیرافی و ابوالقاسم زجاجی ملاقات نموده و از آنها روایت کرده و فرزندش ابوعلی حسن حاسب از وی روایت مینموده .

مؤلف گوید ترجمه ابن خروف علی بن محمد ذیل احوال احمد بن عبدالرحمن قرطبی ذکر شده و در باب عین نیز مستقلاً یادآوری خواهد شد .

(۱۵۱) ابوعبدالغنی تقی الدین سلیمان بن بنین بن خلف مصری دقیقی نحوی صاحب بغیه مینویسد ذهبی اظهار داشته دقیقی مدتی برای تحصیل علم نحو بملازمت ابن بری آتی ترجمه پرداخته و از او روایت داشته .

دقیقی آثاری در نحو و عروض و رقائق علوم داشته و منذری از او روایت می کرده دقیقی سال ۶۱۴ (خید) هجری وفات یافته .

آثار او را بنامهای ذیل با اسجاع متناسب چنین یاد کرده اند لباب الالباب فی شرح ابیات الکتاب ، الرضاح فی شرح ابیات الايضاح ، اغراب العمل فی شرح ابیات الجمل ، منتهی الادب فی منتهی کلام العرب ، الدرہ الادبیه فی نصره العربیه ، فرائد الاداب وقواعد الاعراب آلات الجهاد و ادوات الصافنات الجیاد ، التنبیه علی الفرق والتشبیه ، الروض الاریض فی اوزان القریض ، الاحکام الشوافی فی احکام القوافی ، انوار الازهار فی معانی الاشعار معادن التبر فی محاسن الشعر ، تحبیر الافکار فی تحبیر الاشعار ، الجمل الکافی فی خلل القوافی ، الافلاک السرائر فی انفکاک الدوائر ، مکارم الاخلاق لطیب الاعراق انجاز المحامد فی انجاز المواعد ، الدیم الوابلیه فی الشیم العادلیه ، اتفاق المبانی و افتراق المعانی ، اعجاز الایجاز فی المعانی والالغاز ، البسط فی احکام الخط الدرر الفریدی فی الفرر الطردیه ، بذل الاستطاعه فی الکریم والشجاعه ، فضائل البذل علی العسر و رزائل النجل مع الیسر ، دلائل الافکار علی فضائل الاشعار عنوان السلوان ، الشامل فی فضائل الکامل ، الکواکب الدریه فی المناقب الصدریه ، محض النصائح و محض القرائح ، سلوان الجلد عند فقدان الولد کمال المزیه فی احتمال الرزیه ، الاقوال العربیه فی الامثال النبویه ، اخلاق الکرام و اخلاق اللثام ، الکتاب الوافی فی علم القوافی .

سیوطی پس از این می افزاید یغموری در تذکره‌ی خود پس از آنکه شرح حال او

را متعرض شده اظهار داشته کتابهای مزبور فوق مطابق با نوشتهی وجیهالدین صبان است که او هم از خطابو عبدالله محمد بن عبدالعزیز شریف ادریسی نقل کرده و روایت کتب مزبوره را در ربیع الاول سال ۶۱۲ به قاضی ضیاءالدین ابوالحسین محمد بن اسماعیل بن ابوالخجاج مقدسی داده است انتهى .

مؤلف گوید مقصود از ابن بری ابومحمد عبدالله بن بری بن عبدالجبار مقدسی آتی ترجمه است .

(۱۵۲) نجمالدین سلیمان بن عبدالقوی بن عبدالکریم طوفی حنبلی بغدادی از مردم طوف است که از دیهات بغداد بشمار میآید .

مؤلف بغیه بنقل از صفدی مینویسد طوفی فقیهی شاعر و ادیبی فاضل و نحوی و لغوی و مورخ و اصولی بود .

طوفی شیعه بود و بدان مسلک تظاهر میکرد و بخط او نکوهش از شیخین دیده شده بود بهمین مناسبت از وی پیش برخی از داوران شکایت کرده بودند داور به رفض و تشیع او گواهی داد ناچار وی را مضروب ساخته و به قوص تبعید کردند و از آن به بعد عمل بر خلاف معمول از او بظهور نرسید .

طوفی پس از تبعید به فرا دادن دانش و قرائت حدیث پرداخت .

آثار او عبارتند از مختصرالروضه در اصول و شرح آن ، مختصر ترمذی ، شرح المقامات شرح اربعین نووی ، شرح تبریزی در مذهب شافعی از الدالانکار در مسئله کاد . در در اظهار میدارد طوفی فن حدیث را از تقی سلیمان (سابق الذکر) و امثال او فرا گرفته و اصول عبریت را از محمد بن حسین موصلی آموخته .

طوفی حافظهای قوی داشت و در کمال هوشمندی بود و در پوشاک نهایت اقتصاد را مراعات میکرد و از ثروت دنیا باندکی قناعت نموده و از فن حدیث اثری از او باقی نیست . ابن مکتوم نامبرده را در تاریخ نجاه ذکر کرده است .

طوفی در ماه رجب سال ۷۱۰ (ذی) وفات یافته .

مؤلف گوید ما در کتابهای تراجم و رجال شیعه ندیده ایم که طوفی از اعلام شیعه و فقهاء مجتهدان آنها باشد و هرگاه اظهاریه صفدی که وی را از فضلاء شیعه معرفی کرده درست باشد باید اهل حق که شیعیان خالص الولای اهل بیت عصمت و طهارتند او را در

رجال شیعه قلمداد میکردند علاوه بر این شایسته نبود او را حافظ سیوطی بعنوان حنبلی یاد کند با آنکه در مذهب حنبلی بطوریکه ذیل احوال احمد حنبل اشاره شد دورترین طرق اهل سنت است .

(۱۵۳) ابوحاتم سهل بن محمد بن عثمان بن یزید جشمی بضم جیم و فتح شین معروف به ابوحاتم سجستانی (سیستانی) .

ابوحاتم پیشوای فنون ادبی و قرآن و لغت و شعر بود و دانشمندان عصر از قبیل ابوبکر محمد بن درید و مبرد و امثال ایشان شاگرد وی بودند .

مبرد گفته از بوحاتم شنیدم الکتاب سیبویه را دو مرتبه از حضور اخشا استفاده کردم . بوحاتم حداکثر از ابوزید انصاری و ابوعبیده و اصمعی و عمرو بن کرکره و روح بن عباده روایت میکرده و از فن شعر و عروض و معنی کاملاً با خبر بوده بوحاتم شعر خوب میگفته لیکن آنچنانکه باید در فن نحو مهارت نداشته و هرگاه در خانه‌ی عیسی بن جعفر هاشمی با ابوعثمان مازنی ملاقات میکرده یا خود را بکاری سرگرم میساخته و یا بلافاصله بیرون میرفته و بیم داشته هرگاه بحال عادی باشد یا بیرون نرود وی پرسشی از نحو از او بنماید و چون نتواند پاسخ او را بدهد شرمنده شود .

بوحاتم دانشمندی نیکوکار و پاکدامن بود و هرروز یکدینار صدقه میداد و هر هفته ختم قرآن مینمود .

ابوالعباس مبرد بیش از دیگران مجلس درس او را مغتنم میشمرد و جلوتر از دیگران بدرس او حضور می یافت و از کمالاتش استفاده میکرد .

ابوالعباس جوان زیباچهره‌ای بود و بوحاتم بحکم طبع زیباپسندی که داشت اشعار ذیل را درباره‌ی او سروده .

| | |
|----------------------|------------------------|
| ما ذالتیت الیوم من | متمجن خنث الکلام |
| وقف الجمال بوجهه | فسمت له حدق الانام |
| حرکاته و سکونه | تجنی بها ثم الاثام |
| و اذا خلوت بمثلسه | و عزمتم فیه علی اغترام |
| لم اعد افعال العفا | ف و ذاک اوکد للغرام |
| نفسی فداؤک یا ابا ال | عباس حل بک اعتصام |

فأرحم أذاك فانه نزالکری بادی السقام
و انله مسادون الحرا م فلیس یرغب فی الحرام

آہ امروز از آن زیبا چہرہ شوخ چشم کہ چون زنان نازک سخن میگوید چہ کشیدم گوئیا قافلہای از زیبائی اطراف چہرہی او منزل کردہ کہ اینگونہ ہمہ دیدگان را بخود متوجہ و سرگردان ساختہ حرکات و سکون او بپایہایست کہ دین و ایمان ہمگان را بر باید آری چون با او خلوت کنم و بہ معاشقہ بپردازم دست از پا خطا نکنم و پردہی عفت و پاکدامنی را کہ ہرچہ بیشتر آتش شیفتگی را شعلہور میسازد بدست ہوای نفسانی نمی درم ای ابوالعباس جانم فدای تو براین شیفتہایکہ دست بہ دامن تو زدہ حرمت کن و او را ازرنجوری و ناراحتی نجات دہ و از راہ حلال او را بہرہمند ساز زیرا ہیچگاہ در انتظار کار حرامی نسبت بہ تو نمیباشد .

مؤلف بغیہ دو شعر ذیل را نیز از ابوحاتم دربارہ مبرد نقل کردہ .

ابرزوا وجهک الجمیل و لا موا من افقتن
لو اراد و اصیانتی ستروا وجهک الحسن

چہرہی زیبای ترا آشکار ساختند و شیفتہی ترا سرزنش کردند و ہرگاہ میخواستند مرا از گرفتاری باو باز بدارند باید از آغاز چہرہی زیبای ترا از من می پوشانیدند .
ابوحاتم کتابہای بسیاری گرد آورده بود و از اینراہ بازرگانی مینمود .

ابن حیان در کتاب الثقات او را نام برده و نسائی در سنن و بزاز در مسندش از او روایت کردہ اند و او از ہمہ معاصران داناتر بعلم عروض و معنی بود و از سراینندگان متوسط بشمار میآمد و توجہ مخصوصی بفن لغت داشت بہمین مناسبت دست از نحو برداشت تا بہ حدیکہ گویا از آن فراموش کردہ و مہارتی در آن نداشت .

آثار او عبارتند از اعراب القرآن ، ما یلحن فیہ العامہ ، الطیر ، المذکر والمؤنث ، النبات ، المقصور والممدود ، الفرق ، القراءات ، المقاطع والمبادی ، الفصاحتہ ، النحلہ ، الاضداد ، القسی والنبال والسہام ، السیون والرماح ، الدرع والفرس ، الوحوش ، الحشرات ، الہجاء الزرع ، خلق الانسان ، الادغام ، اللبائ واللبین والحلیب ، الکریم ، الشتاء والصیف ، النحل والعسل ، الابل ، العشب ، الخصب والقحط ، اختلاف المصاحف وامثال اینہا .

ابن خلکان مینویسد ابوحاتم در ماہ محرم یا ماہ رجب سال ۲۴۸ (رمح) ہجری در

بصره وفات یافت و سلیمان بن جعفر بن سلیمان عباسی والی بصره بر جنازه‌ی او نماز گذارد و در سرالمصلی مدفون گردید .

از حکایات طریفه‌ی او بنقل سیوطی هنگامی وارد بغداد شد در مسجد با عده‌ای از فضلا که گرد او اجتماع داشتند صحبت میکرد از یکی از حاضران بمناسبت آیه‌ی شریفه قوا انفسکم و اهلکم نارا پرسید مفرد قوا چیست؟ پاسخ داد: ق . سؤال کردتثنیه آن چیست؟ گفت قیا ، گفت صرف کلی آنها چگونه خواهد بود؟ گفت ق قیاقوا .

در آن هنگام مردی گوشه‌ی مسجد نشسته و پارچه و لباسی جلو خود گذارده بسخنهای آنان گوش میداد بلافاصله شخصی که کنارش نشسته بود گفت جامه‌های مرا نگهدار تا باز گردم . وی با رئیس شرطه ملاقات کرده گفت هم‌اکنون در مسجد با عده‌ای زندیق روبرو شدم قرآن کریم را به آواز خروس میخواندند اندکی فاصله نشد ماموران شرطه اطراف ما را محاصره کرده ما را بحضور رئیس شرطه معرفی کردند شکایت آنمرد را توضیح داد و پرسید چرا قرآن را بدانصورت که موجب اهانت بدانست میخواندید؟ ابو حاتم گوید پیش رفتم و قضیه را مشروحا بیان کردم ، همانوقت عده‌ای از مردم که از گرفتاری ما اطلاع پیدا کرده بودند حضور یافتند و بسرانجام ما می‌نگریستند رئیس شرطه مرا مورد توبیخ و سرزنش قرار داده گفت از مثل تو شایسته نیست در حضور عوام مردم با آیات قرآن چنین معامله‌ای بنمائی پس از این دستور داد بهریک از اصحاب من ده ضربه شلاق بزنند و گفت بار دیگر چنین عملی ننمائید .

ابو حاتم پس از آن بشتاب تمام از بغداد خارج شده و بجانب بصره روان شد بهمین مناسبت کسی از دانشوران بغداد از وی روایت ننموده

مؤلف گوید بطوریکه از قاموس استفاده میشود سجستان منسوبست به سجستان فرزند فارس سجستان بکسر سین (یا سیستان) در جنوب هرات واقع شده و زمین آن ریگزار و همواره بادخیز است تا بحدیکه مردم آنجا از بادهای آن استفاده کرده و آسیای بادی در آنجا بوجود آورده‌اند سیستان از شهرهای گرمسیر است و ریگهای آن بر اثر شدت بادهای مخالف از جایی بجای دیگر انتقال پیدا میکنند و هرگاه مردم آنجا با نیروی حیلگری از ریگهای آن جلوگیری نکنند در اندک وقتی خانها و ساختمانهاشان در زیر ریک نابود میشود در سیستان نخلستان فراوانست و بر اثر هوای گرم آنجا افعیهای زننده بسیار بوجود میآید

و برای جلوگیری از این دشمن خطرناک خاریشت و سنگپشت زیاد نیز پیدا میشود، رستم پهلوان تاریخی و افسانهای منسوب بدینشهر است .

از میزان ذہبی نقل شده در روزگار بنی امیہ سب علی (ع) به پشتیبانی دشمنان آن حضرت در خاور و باختر و مکه و مدینہ رواج بسزائی داشت سیستانیہا از سب آن حضرت خودداری نمودند حتی در قراردادی کہ با بنی امیہ امضا نمودند شرط نمودند آنها را از سب بدانحضرت معاف دارند .

مؤلف گوید سجستانہ باہاء از متعلقات اہواز باشد لیکن با بحال کسی از دانشوران را کہ منسوب بدانجا باشد سراغ ندارم

صاحب قاموس ذیل مادہ بست بضم با و سکون سین مینویسد بست از شہرہای سجستان است و از آنجاست ابوحاتم محمد بن حیان و اسحق بن ابراہیم قاضی و احمد بن ابراہیم قاضی و احمد بن محمد خطابی (سابق الذکر بعنوان حمد) و ابوالفتح علی بن محمد آتی الترحمہ و یحیی بن حسن و خلیل بن احمد قاضی و خلیل بن احمد فقیہ و بہ مناسبت کلمہی بشت مینویسد شہریست در خراسان و از آنجاست اسحق بن ابراہیم حافظ صاحب مسند و حسن بن علی بن علا و محمد بن مؤمل و احمد بن محمد لغوی خار زنجی سابق الذکر .

(۱۵۴) ابو محمد سهل بن عبداللہ بن رفیع شوشتری .

نیکوکار مشہور و یکی از پیشوایان اہل سیر و سلوکست در روزگار خود در تقوا و پرهیزکاری نظیر نداشته و کرامات بسیاری از وی بظہور رسیدہ .
سهل در سالیکہ بہ حج بیت اللہ مشرف شدہ در شہر مکہ با ذوالنون مصری ملاقات کردہ .

سهل در راہ وصول بحقیقت ریاضتہای مهمی کشیدہ و رنج طریق را از ہر جهت بر خود ہموار نمودہ .

ابن خلکان مینویسد نخستین کسیکہ سهل را بسلوک طریقت تشویق کردہ دائیش محمد بن سوار بودہ

موضوع مزبور را امام قشیری بسند خود از سهل چنین نقل کردہ روزی دائیم خطاب بمس اظہار داشت چرا از خدائیکہ ترا آفریدہ یاد نمیکنی ؟ گفتم چگونه بیاد او باشم ؟ گفت

هنگامیکه در رختخواب خوابیده و از پهلوی بپهلوی دیگری غلطی هفت مرتبه اینجملات را بدون آنکه زبان را بحرکت آوری بگو الله معی الله ناظر الی الله شاهی چند شب بدین دستور ادامه دادم پس از آن باطلاع وی رسانیده که چند شب بدستور مزبور اشتغال داشته دائم اظهار داشت از این به بعد هر شبی هفت مرتبه بذکر مزبور بپرداز.

طبق دستور عمل کرده پس از چندی حالاتی که برای من در نتیجهی ذکر مشارالیه اتفاق می افتاد تذکر دادم گفت هر شبی یازده مرتبه بگو مطابق با دستور اخیر رفتار کرده شیرینی در دل خویش احساس می کردم پس از یکسال دائم اظهار داشت باین ذکر تا پایان زندگی ادامه بده بدیهی است در دنیا و آخرت ترا بهبودی خواهد داد.

ابومحمد گوید سالها بدستور مشارالیه کار می کردم و پیوسته حلاوت ذکر را در دل خود احساس مینمودم روزی دائم گفت ای سهل ، کسیکه خدا با او باشد و باو نظر توجه بفرماید و اعمال او را تحت مشاهدهی دقیق خود قرار دهد آیا شایسته است از وی نافرمانی و معصیت بنماید بهمین مناسبت از مردم کناره گرفتم و بخلوت نشستم در اینموقع مرا به مکتب فرستادند گفتم میترسم هرگاه بمکتب رفته تفرقهی خاطر برای من ایجاد شود بهمین مناسبت درخواست کردم تا با معلم قرار بگذارند روزی یکساعت بمکتب خانه او رفته و از او کمالات علمی او فرا گیرم و بخانه برگردم با همین قرارداد هر روز یکساعت به مکتب خانه حضور می یافتم تا قرآن کریم را در سن شش سالگی یا هفت سالگی بخاطر سپردم و مدت دوازده سال صوم دهر می گرفتم و خوراکم در اینمدت نان جو بود ، در سن سیزده سالگی مسئلهی مشکلی برای من پیش آمد کرد از کسان خود درخواست کردم تا مرا به بصره بفرستند و از اعلام آنسرزمین حل آن مسئله را بازجو شوم ، متاسفانه هنگامیکه وارد بصره شدم کسی را نیافتم که پاسخ پرسش مرا بدهد از آنجا به عبادان رفته در آنسرزمین مردی بود به نام ابو حبیب حمزه بن عبدالله عبادانی با وی ملاقات کردم پرسش را با او در میان آوردم پاسخ مرا آنچنانکه شایسته بود ایراد کرد بهمین مناسبت مدتی نزد او ماندم و از گفتارش استفاده می کردم و به آداب او رفتار مینمودم پس از این به شوشتر بازگشتم در آنجا خوراک خود را منحصر به یک درهم جو قرار داده که برای من می خریدند و آنرا آرد کرده و سحری خود را با مقداری از آن بدون نمک و نان خورش میگذرانیدم و آن یکدرم جو تا یکسال مرا کفایت میکرد .

پس از این تصمیم گرفتم تا سه شب را بدون خوراک بسر برم و شب چهارم را افطار کنم بعد از این مقرر داشتم تا هر پنج شب افطار نکنم و شب ششم افطار نمایم بعد از آن قرار گذاشتم هفت شب غذا نخورم و شب هشتم افطار کنم پس از این مصمم شدم تا پانزده شب غذا نخورم و شب شانزدهم افطار کنم و مدت بیست سال بدین طریق بسر بردم سپس سالها به سیاحت و جهانگردی پرداختم بعد از آن به شوشتر بازگردیده و آنجا همه شبها را عبادت بسر میبردم .

امام قشیری در باب جوع و ترک شهوت مینویسد سهل شوشتری در هر پانزده روز یک مرتبه غذا میخورد و هنگامیکه ماه رمضان فرا میرسد از آغاز تا انجام ماه از خوردن غذا در موقع افطار امساک میکرد و تنها روزهی خود را به آب خالص می شکست .

و نیز با سندهای خود از سهل نقل کرده وی در ضمن گفتار عارفانهی خود اظهار میداشته هرگونه اطاعت یا عصیانی را که سالک بدون اجازه و دستور مقتدای خود انجام دهد محض خوشحالی و خرمی نفس خود بوده و هرگونه عملی را که موافق با دستور رهبر خویش بجای آورده باشد بمقتضای شکنجهی نفسانی و برخلاف خواستهی نفسانی اوست .

مؤلف گوید بطوریکه از رسالهی قشیری استفاده میشود سهل شوشتری سال ۲۰۳ (جر) یا ۲۹۰ (صر) یا ۲۷۰ (عر) وفات یافته و بنا باظهاریه برخی از مورخان رحلت او در شوشتر اتفاق افتاده و مرقد او آنجاست و مزار عمومی عارف و عامی است

مؤلف گوید بزودی احوال علی بن سهل عارف اصفهانی صاحب کرامات را متعرض خواهیم شد و مینویسیم نامبرده با سهل بن عبدالله بستگی نسبی نداشته .

(۱۵۵) ابوالفتح سهل بن احمد بن علی ارغیانی فقیه شافعی .

ارغیانی از پیشوایان نامدار بوده و در دانش و پارسائی مقامی ارجمند داشته اصلش از ارغیان بفتح همزه و کسر غین است که از نواحی مهم نیشابور میباشد و مزارع و دیهات بسیاری بدان مربوط است

ارغیانی در مرواز محضر ابوعلی حسین بن شعیب سنجی سابق الذکر استفاده کرده پس از آن بدرس قاضی حسین بن محمد مروودی حاضر شده و طریقهی او را آنچنان فرا گرفته بود که خود قاضی اظهار میداشته تا بحال کسی مانند او نتوانسته بسبک من آشنائی پیدا کند .

ارغیانی پس از این به نیشابور هجرت کرده و در آنجا فن اصول الفقه را از ابوالمعالی امام الحرمین فرا گرفته و در محضر او بمناظره پرداخته و ادله‌ی او مورد تصدیق امام الحرمین واقع شده.

بعد از آن به ارغیان رفته و در آن محل امور داوری را بعهدہ گرفته و با مردم بخوبی رفتار میکرده و بشایستگی بکارهای آنان میپرداخته درهمین موقع به حج بیت‌الله مشرف شده و با مشایخ عراق و حجاز و جبال ملاقات کرده از مراتب فقه و حدیث آنان استفاده کرده و آنان نیز از مقامات علمی او برخوردار گردیده‌اند.

ارغیانی در بازگشت از بیت‌الله بحضور شیخ عارف حسن سمنانی که شیخ روزگار خود بوده رسیده از طرف وی مامور شد تا از مناظره‌ی با رجال دست بردارد او بصلاح دید عارف نامبرده دست از مجادله کشیده و درهمین هنگام از داوری نیز منصرف شده گوشه‌ی انزوا اختیار کرده و از مال شخصی خود خانقاهی برای صوفیه بنیان کرده و خود در آنجا به تصنیف و پارسائی پرداخته تا اینکه با بینائی از حال خود در هلال محرم سال ۴۹۹ (تصط) هجری وفات یافت.

ارغیانی از صاحبان فتواست و از عده‌ای از قبیل ابوبکر بیهقی و ناصر مروزی و عبدالغافر بن اسماعیل بن عبدالغافر شیرازی آتی‌الترجمه مؤلف مجمع‌الفرائب و ذیل تاریخ نیشابور و امثال ایشان روایت میکرده.

ابوطیب سهل بن محمد بن سلیمان صلوکی نیشابوری از فقهاء شافعی مذهب و از پیشوایان عصر خود بوده.

صلوکی علم فقه را از پدرش ابوسهل فرا گرفته و خود فقیهی متکلم و ادیب بوده.

ابن خلکان مینویسد فوایدی از گفتار او جمع‌آوری شده برخی گفتمانند هرگاه مجلس افاضات او منعقد میشد متجاوز از پانصد دوات برای نگارش گفتار او آماده میگردید.

ابوطیب ریاست دنیا و آخرت را بعهدہ داشت و فقهاء نیشابور مراتب کمالی را از او فرا گرفتند و در ماه محرم سال ۳۸۷ (فشر) وفات یافت

ابوالحسن سهل بن محمد بن مالک ازدی اندلسی معروف به ابوالحسن غرناطی از فقهاء و اصولیها و صاحب فنونان و ادبا و نحوینها و در طبقه‌ی ابن معط و ابن حاجب بوده

و ابن احوص و ابن ابار و جماعتی از او روایت کرده‌اند .

ابوالحسن در علم نحو کتابی به سبک الکتاب سیبویه تالیف کرده و حواشی بر کتاب المستصفی نوشته .

ابوالحسن سال ۵۵۹ (ثنت) هجری متولد شده و سال ۶۳۹ (خلط) هجری در غرناطه ای اندلس وفات یافته

ابوداود سهل بن محمد از سرایندگان و نحویهای عصر خود بوده .

تادیب و تحصیل سیف الدوله بن حمدان بعهدہی او بوده و در شعر و فضل مهارت داشته و کتاب المذکر و الموءنت از آثار اوست .

(۱۵۶) ابو امیہ شریح بن حرث بن مشجع بعضی بجای مشجع ، قیس بن جهم بن معویہ کندی گفته‌اند .

کندی بکسر کاف منسوب بکنده است که لقب جد هشتم او ثور بن مرتع کوفی است که چون نعمت پدرش را کفران نمود گفتند کند اباه نعمته و این لقب برای او باقی ماند .

شریح از بزرگان تابعان بوده و زمان جاهلیت را ادراک کرده عمر بن خطاب او را به داوری کوفه نامزد نمود و مدت هفتاد و پنجسال در شهر کوفه بدآوری اشتغال داشت و در روزگار داوریش بغیر از سه سال که مصادف با اوقات آشوبگری ابن زبیر بود دست از داوری برنداشت و در روزگار حجاج بن یوسف از داوری استعفا کرد نامبرده استعفای او را پذیرفت از آن به بعد تاجهان را از وجود خود راحت ساخت اصولا بامور داوری اقدام ننمود .

شریح در فن داوری مهارت کامل داشت و آدمی هوشمند و با معرفت و خردمند بود و در قضاوت‌های خود اشتباهی نداشت .

ابن خلکان بنقل از ابن عبدالبر مینویسد شریح سراینده‌ای برازنده و یکی از چهار نفر نامداری است که یک لاج موی هم بصورت نداشتند و آنها عبارت انداز عبدالله بن زبیر و قیس بن سعد عباده و اخنف بن قیس که در بردباری ضرب‌المثل بوده و شریح قاضی . بعضی گویند شریح یکی از چهار نفر کوسج است لیکن این اظهار نظر درست نیست زیرا واژه کوسج بکسی اطلاق میشود که تنها چانه‌اش مودار باشد و گونه‌هایش از مو بهره‌ای نداشته باشند و یا اگر گونه‌هایشان مودار باشد در نهایت کمی باشد و در اصطلاح مردم هم بچنین افرادی کوسه گفته میشود .

برخی از حکما گفته‌اند ما طالت لحيه احد الا تكوسج عقله ريش کسی از اندازه دراز نمیشود مگر اینکه کاستگی در خردش بوجود می‌آید

گویند هنگامی امیرالمؤمنین (ع) به‌مراه یکی از ذمیها که علیه آنجناب ادعا میکرد بمنظور قطع خلاف بمحکمه‌ی شریح وارد شد، شریح با احترام آنحضرت از جا برخاست، امیرالمؤمنین (ع) فرمود اینعمل امروز تو که با احترام من از جا حرکت کردی نخستین جوری بود که مرتکب شدی آنگاه امیرالمؤمنین (ع) بدیوار محکمه تکیه داده فرمود هرگاه مدعی من مسلمان بود کنار او می‌نشستم.

ابن خلکان نقل کرده در روزهای آخر امیرالمؤمنین قراء عصرش را طلبیده فرمود بدین زودی از شما مفارقت خواهم کرد آنگاه از حاضران پرسشهایی میکرد در اینخصوص چه می‌گوئید و در این باره عقیده‌ی شما چیست؟ شریح در تمام اینمدت ساکت بود حضرت از او نیز پرسشی کرده پس از آنکه از پاسخ و پرسشها آسوده شده خطاب بشریح فرمود برو که تو از برترین مردم یا بهترین عربی.

مؤلف گوید هرگاه با دقت کافی بنقل مزبور توجه کنی خواهی فهمید آثار جعل و ساختگی از سراپای آن احساس میشود زیرا شریح مقبول نزد عامه است و باید چنین توصیف نابجائی را از او بنمایند لیکن بطور مسلم از مولای ما امیرالمؤمنین (ع) نافرمانی نمیکرده و در بسیاری از مسائل فقه که فقها در کتبشان متعرض شده‌اند علیه آنحضرت اقدام نمیکرده و براهی می‌گرائیده که مخالفان علی (ع) آنها شیوه خود قرار داده بودند بدیهی است هرگاه امیرالمؤمنین (ع) داورى او اظهار خرسندی نمیکرده از نظر ظاهر بوده.

ما از ائمه هدی طبق خبر مستفیض روایت کرده‌ایم هنگامیکه امیرالمؤمنین (ع) به خلافت ظاهری رسید خواست شریح را از منصب داورى که حق او نبوده معزول فرماید مردم ناراحت شده و صدا به وا عمرا بلند و از پیر خود همت خواسته و مصداق هرکه را پیرش... آشکار نمودند، امیرالمؤمنین علی (ع) با آنکه دل پرخونی از او داشت وی را بحال خود باقی گذارد.

گویند هنگامی امیرالمؤمنین (ع) براو خصمناک شده او را از داورى معزول نفرمود لیکن دستور داد با حفظ مقام داورى بامور قضاوت بانگیا بپردازد.

بانگیا یکی از دیهات کوفه بود و مردم آنجا را حداکثر یهودیان تشکیل میدادند وی

چندی را در آن محل بسر برد و بالاخره توانست رضایت حضرت مولی علی (ع) را جلب نماید و بکوفه بازگردد

مجملاً اخبار در بدطینتی و ناپاکی و باطن و سرانجام تبهکاری او بسیار وارد شده و دربارهی ملعنت و شقاوت او همین بس که با کلمه‌ای هم که میتواندست در نزد سران بنی امیه راجع بحضرت سیدالشهداء کمک بنماید اقدام نکرد بلکه خود از کسانی بود که موجبات شهادت آنحضرت را ایجاد نمود .

و از کسانی بود که قدم در بساط ظالمانه‌ی عبیدالله زیاد گذارد و از اطرافیان او بشمار می‌آمد و در شهادت حضرت مسلم و دو فرزند ارجمندش کاملاً سعایت کرد و آن بی حیا را بقتل آنان تشویق نمود .

ابن خلکان مینویسد شریح در سن صدسالگی سنه ۸۷ (زف) هجری درگذشته دیگری گفته در سن صد و بیست سالگی سنه ۷۶ (عو) هجری وفات یافته .

همو از عقدالفرید نقل کرده شریح زنی را از مردم بنی تمیم بنام زینب بهمسری خود درآورد بر اثر ناراحتی که از او پیدا کرد او را زد بلافاصله پشیمان شده گفت :

| | |
|-----------------------------|-------------------------------|
| رایت رجالا یضربون نسائهم | فشلت یمینی یوم اضرب زینبا |
| ۱۶ اضربها من غیر ذنب انت به | فماالعدل منی ضرب من لیس مذنبا |
| فزینب شمس والنساء کواکب | أذا طلعت لم یتبق منهن کوکبا |

مردانی را دیدم که زنان خود را میزدند دست راست من خشک باد آنروزی که زینب را شکنجه کنم آیا شایسته است زینب را بدون گناه بزنم بدیهی است هرگاه چنین عملی از من سر بزند عدالت را در خصوص فرد بی‌گناهی رعایت نکرده‌ام زینب از نظر من مانند خورشید است و زنان دیگر چون ستارگانند یعنی بمجردیکه خورشید طلوع کند اثری از ستارگان دیگر باقی نمی‌ماند .

گویند زیاد بن ابیه که عبیدالله زیاد خود را باو منتسب میدارد (با آنکه پدر خود زیاد معلوم نبود و معویه برای حفظ شئون او و خودش ویرا بخود نسبت داده) به معاویه نوشت : امیرا ، عراق را با نیروی دست چپ خود تحت اختیار تو درآوردم اینک دست راست من آسوده است و در انتظار فرمان توست . دستور ده تا بجانب حجاز حرکت کنم .

عبدالله عمر آنروز در مکه بود هنگامیکه چنین پیشنهادی را از زیاد استماع کرد

نفرین کرده گفت پروردگارا دست راست زیاد را از سر ما کوتاه کن .
نفرین پسر عمر در حق زیاد پذیرفته شد دست راست او به آزار طاعون گرفتار شد
زیاد طبیبها را برای معالجهی خود دعوت کرده نامبردگان در نتیجهی مشورتهای طبی خود
اظهار داشتند باید دست تو قطع شود .

وی در خصوص رای آنان با شریح مشورت کرد ، شریح گفت روزی تو معلوم و مرگ تو
مقسوم است و هرگاه عمری داشته باشی حاضر نیستم ترا بدون دست ببینم و اگر عمرت بسر
آمده راضی نیستم خدا را دست بریده ملاقات نمائی زیرا هرگاه او را با چنین حالی دریابی
و از تو بپرسد چرا دستت را بریدی؟ خواهی گفت برای اینکه از لقا تو ناراحت بودم و از
خواست تو فرار میکردم .

زیاد تحت تاثیر سخنان فریبندهی شریح قرار گرفت و اجازه نداد تا دستش را ببرند
و همانروز مرد ، مردم که دل خوشی از زیاد نداشتند شریح را از اینکه از قطع دست او
جلوگیری کرد ملامت نمودند . شریح گفت جای هیچگونه سرزنشی نیست زیرا او از من مشورت
کرد و کسیکه طرف مشورت قرار میگیرد باید امانت دار باشد و حقیقت را آنچنانکه شایسته
است بگوید ، و هرگاه بر راستی موضوع امانت داری در حقیقت مشورت مداخله نمی داشت
میخواستم یکرروز دستش را قطع کنند و روز دیگر پایش را و روزهای دیگر مابقی اعضایش را .
ابن خلکان نوشته شریح آدمی سبک روح و شوخ بود روزی دو نفر مرد بعنوان داوری
نزد وی آمدند یکی از آن دو بدون اطلاع دیگری بدانچه او ادعا کرد اقرار نمود ، شریح
بلافاصله قضاوت نمود مدعی پرسید با گواهی چه شاهدی قضاوت کردی؟ گفت به شهادت
پسر خواهر خالهات

گویند زنی گریهکنان بحضور شریح آمده از دشمن خود دادخواهی نمود ، شریح به
هیچوجه به گریهی او توجهی نکرده و اظهار دلسوزی ننمود ، یکی از حاضران دلش بحال
آن بیچاره متاثر شده گفت ای قاضی هیچ بحال این بینوا و چشم گریان او توجه نمیکنی؟
گفت برادران یوسف هم شبانه با چشم گریان نزد پدرشان آمدند .

مؤلف گوید شاهد صحت این حکایت زیادی عمر شریح است زیرا مهمترین موضوعیکه
عمر را کوتاه میکند و از خوشی میکاهد اندوه فراوان و اظهار دردمندی برای بیچارگانست .
شعبی ابو عمرو عامر بن شراحیل بن عبد کبار حمیری

شعبی یکی از استوانہ‌های فقہ اہل سنت و نزد آنان بمنزلہی ابن عباس است شعبی در ضمن ملاقاتی کہ با حارث ہمدانی کرد حارث حدیث مشہورش را برای او نقل کرد، شعبی گفت دوستی علی نتیجہای بحال تو ندارد و دشمنی او ہم زیانی بحال تو نخواہد داشت.

شعبی سال ۱۰۴ (دق) در سن ہشتاد و پنجسالگی کشتہ شد.

در محاضرات بروایت از شعبی نقل شدہ زید بن ثابت خواست بر اسب سوار شود عبداللہ بن عباس پیش دوید تا رکاب او را بگیرد، زید اظہار داشت چہ میکنی ای پسر عموی رسولخدا (ص) گفت ماموریم با امیران خود اینچنین رفتار کنیم، زید گفت اکنون دستت را بمن بدہ زید دست ابن عباس را بوسید و گفت ما ہم ماموریم با خاندان پیغمبر اینچنین عمل نمائیم

بغوی کہ از ارکان اہل سنت است و بنام محبی السنہ خواندہ میشود در کتاب مصابیحش از شعبی نقل کردہ آنچہ را کہ اینمردم از پیغمبر اکرم نقل کردہ‌اند مورد توجہ قرار بدہ و آنچہ مطابق با رای خود فتوا دادہ‌اند در مزبلہ انداز.

شعبی گفتہ رای حکم مرداری را دارد کہ در مواقع نیازمندی باید بقدر سد جوع از آن استفادہ کرد.

شعبی معاویہ بن حفص از محدثین و رجال اہل سنت است و کلمہی شعبی را بہ ضم شین ضبط کردہ‌اند.

شعبی بکسر شین عبیداللہ بن مظفر از محدثان اہل سنت است

(۱۵۷) امیر سید شریف بن سید محمد بن سید علی حسینی حنفی جرجانی استرآبادی

مؤلف آثار بسیار و تعلیقات معروف.

زندگانی او را مفصلاً در باب عین بمناسبت اینکہ نامش علی است متعرض خواہیم شد.

باید بگویم با آنکہ نامش علیست در عین حال براثر پیروی از یکی از نیاکانش قساوت قلبی در او پیدا شدہ کہ موجب شدہ او را مصداق دو شعر زیر بدانیم.

اذالعلوی تابع ناصیبا
و کان الکلب خیر امنہ حقا
بمذہبہ فما ہو من ابیہ
لان الکلب طبع ابیہ فیہ

هرگاه یکنفر علوی از ناصبی پیروی کند و مرام او را برگزیند باید او را از پدرش ندانست و معترف شد که حقیقتاً سک از چین آدمی برتر است زیرا سنگ طبیعت پدرش را داراست و این شخص از آئین پدرش دست برداشته .

(۱۵۸) ابو عبدالله شریک بن عبدالله بن ابی شریک نخعی کوفی .

در آغاز در واسط منصب داوری داشته پس از آن بهمین منصب در کوفه نامزد گردیده . ابن خلکان مینویسد شریک در امور داوری کمال تعادل را داشت و کمتر اتفاق میافتاد خطائی از او سر بزند و داوری حاضر جواب بود .

شریک سال ۹۵ (صه) هجری در بخارا متولد شده و در روز شنبه غره‌ی ذیقعدہ سال ۱۷۷ (قعر) هجری وفات یافت .

شریک در روزگار مهدی عباسی به داوری کوفه گماشته شد پس از آنکه هادی به سریر خلافت نامزد گردید وی را از داوری کوفه معزول نمود .

شریک دانشمندی فقیه و با فهم و هوشمند و با ذکاوت بود .

هنگامی در حضور مهدی عباسی بین او و مصعب بن عبدالله زبیری منازعه‌ای اتفاق افتاد ، مصعب خطاب بوی گفت شخصیت تو بجائی رسیده که از ابوبکر و عمر خورده‌گیری نمائی ، شریک گفت بخدا سوگند من از جد تو (زبیر) که پست‌تر از آنهاست خورده‌گیری نمی‌نمایم تا چه رسد بآنها گویند هنگامی معاویه بن ابی سفیان را در نزد او به بردباری ستودند شریک گفت معاویه بردبار نبود زیرا بحقیقت با چشم ناچیزی نگریست و باعلی بن ابیطالب (ع) کارزار کرد .

شریک روزی بحضور محدثان رسید تا احادیثی را که مناسب بدانند برای او املاء نمایند متأسفانه بوی نبید (آب‌جو) از دهان او استشمام کردند گفتند هرگاه چنین بوئی از ما استشمام میشد شرم میکردیم ، پاسخ داد جهتش اینست که شما مردم ریاکاری هستید . روزی پیش از اوقات قضاوتش به دربار مهدی وارد شد ، مهدی بوی پیشنهاد کرده یکی از سه کار را انجام بده ، پرسید آنها کدامند ؟ گفت یا امور داوری را بعهدہ بگیر یا به فرزندان من حدیث و علم بیاموز یا با من از کنار یکسفره غذا بخور .

شریک ساعتی اندیشه کرده گفت هم غذا شدن با تو از دو پیشنهاد دیگر آسانتر است ، مهدی پسندید و او را کنار خود نشانیده ، مهدی به آشپز دستور داد تا غذاهای

رنگارنگ از مغز که با شکر طبرزد و انگبین ترتیب داده شده و خوراکیهای دیگر تهیه نماید، سفره‌ی خلافت گسترده شد، شریک از آنغذا بقدریکه سیر میشد تناول کرد.

آشپز در موقعیکه سفره برچیده شد به مهدی گفت ای امیر بخدا سوگند با غذائیکه امروز شریک در اینجا مصرف کرد هرگز روی رستگاری نخواهد دید.

فضل بن ربیع (۵۵۵) اظهار داشت سوگند بخدا پس از این شریک به فرزندان مهدی علم آموخت و حدیث فراداد و بداوری از طرف آنها اشتغال پیدا کرد.

از طرف خلیفه حقوق و ماهیانه او بصرفی حواله شده بود صراف مطابق با معمول مقداری از تنخواه او را بمنظور صرف پول کسر کرد. شریک ناراحت شده اعتراض نمود. صراف اظهار کرد مگر قماش فروختهای که اینگونه اظهار ناراحتی مینمائی؟ پاسخ داد بخدا سوگند دین که بدون شک گرانبها تر از قماش است فروخته‌ام.

حریری در دره‌الغواص بنقل از ابوالقاسم بن برهان نحوی مینویسد یکی از بنی‌امیه همنشین و ندیم شریک بود در یکی از روزها شریک فضائل علی (ع) را ایراد نمود آن مرد اظهار داشت نعم الرجل علی (ع) خوب مردی بود. شریک ناراحت شده گفت با چه جراتی علی (ع) را با جمله مزبور می‌ستائی؟ نامبرده سخنی نگفت پس از آنکه آتش خشم شریک فرو نشست گفت ای ابوعبدالله مگر نه اینستکه خدا یمتعال در هنگامیکه از خود اطلاع میدهد میفرماید فقد رنا فنعم القادرون و دربارهی ایوب میفرماید انا وجدناه صابرا نعم العبد و در حق سلیمان فرموده و وهبنا لداود سلیمان نعم العبد اکنون با توجه بدانچه گوشزد کردم چرا از توصیفی که خدا برای خود و پیمبرانش نموده و من برای علی نمودم ناراحت شدی؟ شریک پاسخی نداد و با احترام او افزود.

مؤلف گوید از اینحکایت و قرائن پیشین بدست می‌آید شریک سرانجامی نیکو داشته و با آنکه از شیعیان خالص الولا نبوده تمایل زیادی به اهل بیت و علاقمندی بدیشان نشان میداده، مؤید این بیان موضوع ذیل است که آورده میشود.

راغب در محاضرات نوشته روزی در حضور شریک از معاویه سخن به میان آمد شریک مطالبی را برخلاف انتظار حاضران ایراد کرد که دلیل بر تشیع کامل و دلباختگی او به اهل بیت عصمت بود.

مؤلف پس از این اظهار میدارند از دانشمندان شیعه که متصدی ضبط احوال رجال

شیعه گردیده در شگفتم چرا از او در کتب رجال خود نام نبرده‌اند با آنکه نامبردگان از دیگران که بدرجات مقام ایمان و اعتقادشان بعلی و اولاد آنحضرت کمتر بوده یادآوری کرده‌اند .

آری در حاشیه منهج‌المقال بمناسبتی از ابن حجر نقل کرده وی درباره‌ی شریک بن عبدالله نوشته او مردی راستگو و صدوق و درعین حال در نقل احادیث دچار اشتباهات زیادی شده بخصوص از آغازیکه بدآوری کوفه نامزد گردید حافظه‌اش کاملاً عوض شد و افزوده وی عادل و فاضل و پارسا بود و جدا با بدعتگذاران مبارزه میکرد .

ذهبی در تاریخ خود نوشته یحیی بن معین وی را توثیق کرده و دیگری اظهارداشته شریک آدم بداخلاقی بود و افزوده شریک سال ۱۷۷ (قمری) هجری وفات یافت و از قرائن بدست می‌آید شریک بن عبدالله غیر از شریک سلمی اعور است .

مؤلف گوید بدیهی است که شریک اعور غیر از شریک بن عبدالله است زیرا شیخ الطائفه ذیل رجال امیرالمؤمنین (ع) شریک اعور را نام میبرد

از مناقب ابن شهرآشوب نقل شده ابان بن احمر گفته روزی معاویه به شریک اعور گفت بخدا سوگند تو شریکی و خدا شریک ندارد و تو! ابن اعوری (کج چشم) و بینا و صحیح از نابینا و کج چشم (لوچ) بهتر است و تو ناپسند و بدچهره‌ای زیباچهره از تو بهتر است و من در شگفتم با داشتن چنین اوصاف ناموزونی چگونه بزرگ قوم خود شده‌ای؟

شریک در پاسخ او گفت تو معاویه‌ای و معاویه سگ ماده‌ی پارس کنی بیش نیست و تو پسر صخری که سنگ سخت است و نرمی از سختی بهتر است و تو پسر حربی بمعنی جنگ و صلح بهتر از جنگ است و تو پسر امیه‌ای و امیه مصغرامه است یعنی کنیز و امیه‌کنیزک یعنی از کنیز حقیرتر اینک تو با داشتن این خصال ناپسند چگونه امیر مؤمنان شده‌ای معاویه از پاسخهای صحیح او خشمناک شده وی از دارالاماره‌ی معاویه خارج شده و این اشعار را سرود:

| | |
|--------------------------|---------------------------|
| ایشتمنی معاویه بن صخر | و سیفی صارم و معی لسانی |
| و حولی من ذوی یمن لیوث | ضراغمه تهش الی الطعانی |
| فلا تبسط علینا یابن هند | لسانک ان بلغت ذوی‌الامانی |
| و ان تک للشفاء لنا امیرا | فانا لانفیق علی هوان |
| و انک من امیه فی ذراها | و انی فی ذری عبدالمدان |

شگفت است با داشتن چنان زبان گویا و شمشیر برنده‌ایکه دارم معاویه مرا دشنام میدهد بی خبر از آنکه گرداگرد مرا شیران ژبانی فرا گرفتند که هر یک بکشتن و نیزه زدن بدشمنان را غبترند ای پسر هند اینک که به آرزوی خود رسیده‌ای زبان خود را بروی مامگشا و هرگاه بمنظور بیچارگی ما بر ما امارت یافته‌ای باید بدانی که ما بخواری تن نمی‌دهیم و باید متوجه باشی تو هرگاه خود را در پناه امیه می‌بینی من خود را در پناه عبدالمدان قرار داده‌ام .

مؤلف گوید در ذیل ترجمه محمد بن مسلم که از نامداران اصحاب شیعه است به احادیثی میرسیم که برخلاف اظهاریهی پیشین ما پایه‌ی تشیع شریک بن عبدالله راست و بی‌اساس میگرداند .

کشی بروایت خود از زراره نقل میکند ابوکریبه از دی و محمد بن مسلم ثقفی بمنظور گواهی نزد شریک آمدند بمجردیکه شریک آنها را دید عمیقاً نه بآنان توجهی کرده گفت شما جعفری مذهب و فاطمی مشربید؟

نامبردگان از شنیدن این دو نام گریستند ، پرسید سبب گریه‌ی شما چیست؟ گفتند ما را بمردمی نسبت دادی که راضی نیستند امثال ما برادران آنها باشیم زیرا پایه‌ی پرهیزکاری ما در کمال نابسامانی است و ما را بمردمی پیوند دادی که نمیخواهد چون ما شیعه و هم مرام او باشیم .

درعین حال اگر او ما را مورد عنایت و محبت قرار دهد و ما را در ردیف شیعیان خود نامبردار کند بر ما منت گذارده .

شریک از شنیدن این سخنان لبخندی زده اظهار داشت هرگاه مردانی در عالم وجود داشته باشند باید مانند شما باشند ، سپس خطاب بولید اظهار کرد این بار گواهی آنرا ثبت کن .

نامبردگان گویند پس از این به حج بیت‌الله مشرف شده و بخدمت حضرت صادق (ع) شرفیاب گردیدم قصه‌ی شریک را بعرض رسانیده فرمود شریک را چه مایه است که اینگونه اظهار بدارد خدایمتعال او را فردای قیامت به شرکی از آتش و ریسمان دوزخ گرفتار سازد . باز کشی بروایت خود از محمد بن حکیم و رفیقش نقل کرده موقعی که ابو عبدالله شریک در کنار دیواری ایستاده بود یکی از ما بدیگری گفتیم مناسب است در این هنگام که شریک تنهاست با وی ملاقات کنیم و پرسشهایی از او بنمائیم بهمین منظور نزد وی رفته

سلام کرده گفتیم ای ابوعبدالله پرسشی از تو داریم ، سؤال کرد پرسش شما از چیست؟ گفتیم در خصوص نماز ، گفت هرچه میخواهید بپرسید ، گفتیم با این شرط از تو سؤال میکنیم که نگوئی فلان و فلان چنین گفتند بلکه باید پاسخ ما را مستند بفرموده‌ی پیغمبر اکرم (ص) جواب دهی ، گفت مگر سؤال شما درباره‌ی غیر نماز هم هست؟ گفتیم خیر تنها درباره‌ی نماز پرسش داریم ، گفت از هرچه میخواهید بپرسید ، گفتیم قصر در نماز تا چه مقدار است پاسخ داد ابن مسعود چنین و دیگری چنان گفته ، گفتیم مگر قرار این نبود عقیده‌ی دیگران را در پاسخ ما اظهار نداری تنها پاسخ را مستند به بیان پیغمبر اکرم (ص) بنمائی؟ شریک گفت بخدا سوگند زشت است بر پیرمرد کار کشته‌ای که مسئله‌ای درباره‌ی نماز از او بپرسند و نتواند پاسخ صحیح و مستندی بیان کند و زشت‌تر آنکه در پاسخی که میدهد به رسول خدا (ص) افترا زند .

گفتیم اینک سؤال دیگر گفت آیا سؤال شما درباره‌ی نماز نیست؟ گفتیم چرا ، گفت بپرسید ، گفتیم نماز جمعه بر چه شخصی واجب است؟ گفت همانموضوع پیشین باز بازگشت نمود باید اعتراف کنم هرگاه بخواهید پاسخ شما را مستند بفرموده‌ی پیغمبر اکرم (ص) بنمایم بدیهی است در اینخصوص بیانی از آنجناب در نظر ندارم .

محمد بن حکیم گفته هنگامیکه خواستیم بازگردیم شریک گفت از طرز سؤال شما چنان بدست می‌آید شما پاسخ صحیح و مستندی از فرمایش رسول خدا (ص) دارید؟ گفتیم آری ، محمد بن مسلم ثقفی از محمد بن علی از پدرش از جدش از پیغمبر اکرم (ص) روایت کرده . شریک گفت محمد بن مسلم ثقفی همان ثقفی دراز ریش است؟ گفتیم آری ، گفت آری نامبرده در ذکر احادیث کمال امانت داری را مراعات کرده و مردم او را خشی میخوانند .

سپس پرسید روایت او چگونه است؟ گفتیم از پیغمبر اکرم (ص) روایت کرده تقصیر در نماز باندازه‌ی مسیر دو برید است و هم فرموده هرگاه پنج نفر در محل اجتماع کردند میتواند یکی از آنها امامت جمعه را بعهده بگیرد و چهار نفر دیگر بوی اقتدا کنند .

مؤلف گوید از دو حدیث مزبور بدست می‌آید شریک عنایت خاصی با شیعه‌ی امامی مذهب داشته و با آنها بنرمی رفتار میکرده و پوزس آنها را می‌پذیرفته و با آنان جوری رفتار میکرده که رفیقی درباره‌ی امر پوشیده‌ای یا رفیقش رفتار نماید و هم باید گفت احتمال

تقیه ایجاب کرده تا امام صادق نسبت بوی چنان فرماید و بدینوسیله خون و مال و خاندان او را از آسیب مخالفان نگهداری نماید .

(۱۵۹) ابوعلی شقیق بن ابراهیم بلخی متصوف نامی .

مؤلف جامع الانوار اظهار داشته نامبرده از شاگردان حضرت موسی بن جعفر (ع) بوده و بنقل برخی از مواضع از آنحضرت (ع) روایت میکرده .

شقیق علوم رسمیه شرعی و معارف کشفیه ذوقی را دارا و استاد حاتم اصم و از مصاحبان ابراهیم ادهم است .

قاصی شوشتری در مجالس المؤمنین مینویسد شقیق سال ۱۷۴ (قعد) هجری در بلاد ماوراءالنهرین به جرم تشیع شهادت یافت و مرقد او در ناحیه ختلان است تلخیص الاثار بمناسبت بلخ مینویسد بلخ شهری بزرگ و از شهرهای مهم خراسانست، پایه‌گذاری اصلی آن بتوسط منوچهر فرزند ایرج فرزند فریدون استوار گردیده و مردم آنجا افرادی هستند که وعده میدهند و به پیمان خود وفادار نمیباشند، نوبهار در شهر بلخ بنیان شده

نوبهار از بزرگترین بتخانه‌ها و آتشکده‌های آنروزگار بوده این بتخانه بطول و عرض صد ذراع و ارتفاعی متجاوز از صد ذراع بنیان شده خدمتکاری و محافظت امور مربوط بدان در اختیار برامکه بوده

پادشاهان هند و چین برای زیارت این آتشکده به بلخ می‌آمدند و به مجرد دیده‌وارد میشده به انجام احترامات لازمه میپرداختند و دست برمک‌ها می‌بوسیدند برمک در دیار بلخ حکمفرما و پیوسته برمکی پس از برمک دیگر جاشین میشد تا در روزگار عثمان بن عفان که فتح خراسان اتفاق افتاد خدمتکاری و حفاظت نوبهار در دست برمک بن خالد قرار گرفت وی توجه خاصی بدین اسلام پیدا کرد و بهمین منظور بجانب عثمان حرکت کرد و با پرداخت مال هنگفتی شهر بلخ را از آسیب عثمانیها نگهداری کرد .

پس از آن عبدالله بن عامر بن کوین همه خراسان را تحت فرمان قرار داد و قیس بن هیثم را به بلخ فرستاد وی در اولین فرصت آتشکده‌ی نوبهار را خراب کرد .

پس از این نوشته از شهرستان بلخ است ابواسحق ابراهیم بن ادهم عجلی ، وی از شاهزادگان است و سال ۱۶۱ هجری وفات یافته .

و از آنجاست ابوعلی شقیق بن ابراهیم بلخی که از نامداران مشایخ خراسان و استاد حاتم اصم است .

شقیق در نبرد کولان شهید شد .

ممکن است کلمه‌ی کولان از هلاکوخان بشکل مزبور درآمده و تصحیف شده باشد
شهادت شقیق سال ۱۹۴ هجری اتفاق افتاده .

مؤلف گوید دور نیست شقیق بلخی شیعه باشد زیرا نامبرده کمال معرفت را دارا بوده و موقعیت بی‌نهایتی داشته و آثاری از او که مخالف با طریقه شیعه باشد در اختیار ما نمیباشد .

علاوه بر این عقیده‌ی من اینست شخصیتی را که ابن خلکان ناصبی در کتاب خود متذکر نشود با آنکه در نظر داشته و فیات اعیان را یاد کند اثبات میکند شقیق از امامیه با اخلاص بوده زیرا وی بهیچوجه از او نام نبرده است

نوادراخبار و حکایات و آثار او بی‌شمارند که کتاب مختصر ما تاب تذکر آنها را ندارد
آری امام قشیری در رساله‌ی معروف خود چنین مینویسد :

ابوعلی شقیق بن ابراهیم بلخی از مشایخ خراسان بود و در رشته‌ی توکل ید طولائی داشت و استاد حاتم اصم بود .

گویند سبب توبه‌ی او این بود که شقیق از تاجر زادگان بود در هنگام جوانی به ترکستان رفت و در آنجا وارد بتخانه شد خادم بتخانه را مشاهده کرد در حالیکه سروصورت را تراشیده و جامه‌های ارغوانی پوشیده شقیق خطاب بوی گفت همانا تو آفریدگاری زنده و داناداری او را بندگی کن و از این بت‌هایی که سود و زیانی ندارند دست بردار . بت پرست گفت اگر راست می‌گوئی خدای تو میتوانست ترا در شهر خودت روزی دهد چرا باید اینهمه ناراحتی را بخود هموار کنی و برای بازرگانی بدینجا آئی شقیق متنبه شد و طریق زهد فرا گرفت .

از حاتم اصم نقل کرده در یکی از جنگها همراه شقیق بودم و در آن کارزار با ترکها نبردها میکردیم در آنروز نبرد باندازه‌ای سخت بود که جز سر بریده و نیزه و شمشیر شکسته چیز دیگری بچشم نمی‌آمد . شقیق خطاب بمن گفت ای حاتم امروز خودت را چگونه می‌بینی؟ آیا آنچنان می‌بینی که شب زفاف زنت را بهم‌خوابی با تو وارد خانهات نمودند؟ گفت به خدا

سوگند چنان نیست شقیق گفت بخدا سوگند من امروز را آنچنان می بینم کہ شب زفاف دیده بودم ، سپس سپرپوستی را کہ در دست داشت زیر سر گذارده در میان دو صف خوابید چنانچہ صدای نفیرش بگوش میرسید .

شقیق گفتہ ہرگاہ خواستی مردی را بشناسی ببین بکدام یک از وعدہ خدا و خلق علاقمندتر است و دلہستگی او بکدامیک از آنها بیشتر است او گفتہ پرهیزکاری آدمی از سہ راہ بدست میآید از گرفتن او و جلوگیری کردن از او و گفتار او .

مؤلف گوید از آثار ارزندہی او بطوریکہ در یکی از مواضع معتبرہ رسیدہ گفتہ از ہفتصد دانا از حقیقت پنج چیز پرسیدم ہمہی آنها یک پاسخ دادند .

پرسیدم خردمند کیست ؟ گفتند کسیکہ علاقمند بدنیہ نباشد .

پرسیدم زرنگ کیست ؟ گفتند کسیکہ بدنیہ فریفتہ نشود .

پرسیدم ثروتمند کیست ؟ گفتند کسیکہ بروزی مقسوم خدا بسازد .

پرسیدم بینوا کیست ؟ گفتند کسیکہ دلش در صدد زیادہ باشد .

پرسیدم بخیل کیست ؟ گفتند کسیکہ حق خدا را از پرداخت از مالش جلوگیری میکند

گویند وی بمصاحبت حضرت صادق (ع) مفتخر شدہ روزی آنجناب از وی پرسیدند

جوانمردی چیست ؟ پاسخ داد جوانمردی در آنست کہ اگر چیزی بدست آوردیم سپاسگزاریم

و اگر از آن محروم ماندیم شکیبائیم ، فرمود سگان مدینہ نیز چنین اند ، شقیق گفت یا بن

رسول اللہ فتوت از نظر شما چیست ؟ فرمود آنستکہ اگر از نعمتی برخوردار شدیم دیگران را

برخود برتری میدہیم و اگر محروم ماندیم سپاسگزاری مینمائیم .

(۱۶۰) شہاب الدین بن محمد سہروردی بضم سین و فتح راء و واو یا بفتح سین و

فتح راء و واو قرشی بکری .

نامش بطوریکہ در اکثر تواریخ آمدہ عمر است و نسبش چنانچہ از تاریخ ابن نجار

نقل شدہ بچہارده واسطہ بہ ابوبکر صدیق منتهی میشود .

مؤلف تلخیص الآثار مینویسد سہرورد شہرکی است در جبال نزدیک بہ زنجان و

شہاب الدین مذکور از مردم آنسرزمین است وی در روزگار الناصر لدین اللہ میزیستہ و در

بغداد مدفون شدہ .

ابوالفتح شہاب الدین محمد بن یحیی نیز از مردم سہرورد است وی بردباری داناو

تارک دنیا و ریاضت‌کش و دور از مردم بود کارهای عجیب و امور دور از انتظار و غریبی از وی بظهور میرسید و در روزگار امام فخرالدین رازی میزیست .

مؤلف گوید ممکن است یکی از ایندو شهاب‌الدین مقتول باشد

ابوالفتح یحیی بن حبش سهروردی .

شیخ ابوالقاسم در کتاب سلم‌السموات مینویسد نامبرده معاصر با ناصر بالله خلیفه عباسی بوده است .

سهروردی مانند فارابی که حکمت مشاء را احیاء کرد در تجدید مراسم حکمت اشراق قدمهای مؤثر و ارزنده‌ای برداشت

سهروردی نه تنها به آخرین پایه‌ی حکمت اشراق ارتقاء یافت بلکه در حکمت مشاء نیز آثار و تعلیقاتی دارد و علاوه بر اینها در علوم غریبه و فن سیمیا (شیمی) نیز استادی ماهر بود .

از آثار او کتاب پرتونامه والبروج و هیاکل النور والمطارحات والتلویحات و صندوق العمل را نام برده است .

ابوالفتح پسر خواهر سهروردی مشهور صاحب کتاب عوارف‌المعارف است و قطب‌الدین شیرازی کتاب المطارحات و تلویحات را از آثار شیخ اشراق نام برده محقق دوانی نیز آثار مزبور را از تالیفات شیخ مقتول دانسته‌اند .

قاضی شوشتری در مجالس مؤمنین مینویسد گرچه شهاب‌الدین در اسم و کنیه شریک با خلیفه ثانی است درعین حال باید دانست وی از فرزندان محمد بن ابی بکر است (که امیرالمؤمنین (ع) فرمود او را محمد بن علی بخوانید) و نیاکان او بدین شرح به بوبکر می پیوندند شهاب‌الدین ابوحفص عمر بن محمد سهروردی ابن نصر بن قاسم بن محمد بن عبدالله بن عبدالرحمن بن قاسم بن محمد بن ابوبکر

و انتساب تصوف او به عمویش ابوالنجیب سهروردی منتهی میشود .

شهاب‌الدین با گروهی از مشایخ روزگار خود مصاحبت کرده و در جزیره عبادان بملاقات برخی از ابدال نائل گردیده و به صحبت خضر پیغمبر رسیده است و در بغداد منصب شیخ‌المشایخی را داشته و مرجع ارباب طریقت کلیه‌ی شهرهای صوفی‌نشین بوده .

ابن کثیر در تاریخ خود مینویسد شهاب‌الدین در روزگار عباسیها و پادشاهان آن عصر

منصب سفارت را داشت و از اینراہ مال بسیاری گرد آورد و ہمہی آنها را در میان نیازمندان تقسیم نمود و هنگامی کہ عزیمت حج بیت اللہ نمود گروہ بسیاری از بینوایان اطراف او اجتماع کردند با ہمہی آنها بہ لوازم مودت و علاقمندی رفتار نمود .

در آن تاریخ مینویسد در یکی از روزها شہاب الدین در بغداد بہ وعظ و اندرز اشتغال داشت در ضمن سخنان عارفانہ خود این بیت را انشاد کرد .

ما فی الصحاب اخو مجد نضارحہ حدیث نجد و لا صبب نجاذبہ
در میان دوستان شخص با ارزشی را نمی یابم کہ با وی بسخن بپردازم و از نجد و یاران نجد سخن بگویم یا دل باختہا پیرا پیدا کنم کہ با وی از رموز عاشقی اشارہای بنمایم . شہاب الدین این شعر را چند بار تکرار کرد .

در اینہنگام یکی از حاضران کہ جوان با معرفتی بود فریاد زد ای شیخ تا چند از خود دم میزنی و خود را با کمال معرفی میکنی و دیگران را نالایق و بی ارزش میخوانی سوگند بخدا ہمانا در این مجلس ، بزرگی حضور دارد کہ اصولا از گفتگوی با تو عار دارد چرا بہ جای آن شعر ایندو شعر را نمیخوانی ؟

ما فی الصحاب و قد سارت حملتہم الا محب لہ فی الרכب محبوب
کانما یوسف فی کل راحلہ والحبی فی کل بیت منہ یعقوب
در میان یاران کہ بار سفر بستند و حرکت کردند کسی جز دوستی کہ در قافلہ محبوبی دارد باقی نماندہ گوئیا او در ہر سفریکہ اتفاق می افتد مانند یوسف است و مردم قبیلہ مانند یعقوب پیر .

شہاب الدین فریادی زد و از منبر بزیر آمد تا از آن جوان پوزش بخواہد تصادفا جوان از آن مجلس خارج شدہ بود و در محل او گودالی از خون دید کہ از شدت غضبناکی کہ از سخن شہاب الدین در او بوجود آمدہ بود پای خود را آنقدر بزمین زدہ بود کہ گودالی از خون درست شدہ بود .

در رسالہی اقبالیہ مینویسد حقیقت احوال محیی الدین عربی را از شہاب الدین جویا شدند پاسخ داد دریای متلاطم بی پایانی است از محیی الدین سؤال کردند شہاب الدین را چگونه یافتی ؟ پاسخ داد نور پیروی از پیغمبر اکرم (ص) در سیمای او پرتو دیگری دارد . آثار او العوارف و رشف النصایح و اعلام التقی است .

مؤلف رساله‌ی اقبالیه نوشته گفتار سهروردی حداکثر توام با تقیه بوده و در رساله‌ی اعلام‌الهدی عبارت مجملی را ایراد کرده که اکثر متعصبان سنی مذهب آنرا دلیل بررفض و تشیع سهروردی قرار داده بلکه گروهی از صوفیه را مانند حاج محمد خبوشانی که عبارت مزبور را بطور صحیح حل کرده و شرح نموده بگرفتاری عجیبی مبتلا ساختنند .

آری اگر انسان با انصافی با دیده‌ی دقت بدان عبارت بنگرد خواهد فهمید حقیقت همانستکه نامبردگان اظهار داشتند .

و نیز میتوان عبارت ذیل را که محیی‌الدین عربی بمنظور عدم تعیین مذهبی از مذاهب مختلفه اظهار داشته دلیل بر تقیه آورد او میگوید کن فی نفسک هیولی لصور جمیع المعتقدات خودت را هیولای صورتهای همه‌ی معتقدات قرار بده .

چنان با نیکوبد خو کن که بعد مردنت عرفی مسلمانان به زمزم شوید و هندو بسوزاند با آنکه حداکثر مذاهب باطل و غیرقابل توجهاند .

و همچنین کلماتی را که حجه‌الاسلام غزالی و شیخ رضی‌الدین علی معروف به لالاکه رئیس بتریها بوده ایراد کرده‌اند حاکی از تقیه از اهل سنت و حیلای با آنان بوده که گفتنند ما مردم عارف مشرب هیچ یک از افراد مردم را نکوهش نمی‌کنیم تا چه رسد آنها را مورد لعن و نفرین خود قرار دهیم .

بهمین مناسبت میگویند عارف بر کسی نفرین نمیکند زیرا او معتقد است هرگونه آزاری باو میرسد بخواست پروردگارش بوده و عارف حاضر نیست از عکس‌العملی که نشان میدهد پروردگارش متالم گردد .

شیخ قطب‌الدین منشی مکاتیب گوید ما یقین داریم کسیکه اندک فراستی داشته‌باشد میداند آزار رساندن بخالق عالم درست نیست با آنکه خالق جل جلاله غالب مطلق است و بهیچوجه در معرض الم و رنج واقع نمیشود و مغلوب نمیشود .

صاحب رساله‌ی اقبالیه مینویسد شیخ ما پس از ۹۹ سال زندگی سنه ۶۳۲ (خلب) هجری وفات یافت .

ابن خلکان مینویسد سهروردی فقیهی شافعی مذهب و پیری نیکوکار و متقی بود در عبادت و ریاضت کوشش بی‌نهایتی داشت و گروهی از صوفیه از وی تلقین یافته و به ریاضت و انزوا پرداخته و در پایان زندگی در آنروزگار همتائی نداشته .

سهروردی بمصاحبت عمویش ابوالنجیب موفق شده و آئین تصوف و وعظ را از وی فرا گرفته و نیز فنون اخلاق و ریاضت را از شیخ ابومحمد عبدالقادر گیلانی استفاده کرده .
 ابوالنجیب عبدالقاهر بن (عبدالله) بن محمد بن عمویه موسوم بعبدالله لقب ابو النجیب ضیاءالدین است .

ابن خلکان مینویسد ابوالنجیب در عراق شیخ روزگار خود بوده و تقریباً سال ۴۹۰ (تص) هجری در سهرورد متولد شده به بغداد رفته در مدرسه‌ی نظامیه از اسعد میهنی سابق‌الذکر و دیگران استفاده کرده پس از آن به آئین صوفیه گرویده و به انزوا و اقبال به حق و انقطاع از خلق توجه خاصی داشته و خانقاهی در کنار غربی شط بغداد بنیان نموده و گروهی از یاران شایسته‌ی خود را در آنجا گرد آورده و به تربیت آنها پرداخته .
 حافظ ابوسعد سمعانی از وی روایت میکرده و از او در کتاب معروفش نام بردماست .
 ابوالنجیب در بازگشت از سفر مصر و شام سال ۵۶۳ وفات یافت و در خانقاهش مدفون گردید

منظور از عبدالقادر گیلانی قطب مشهور است که در بغداد مدفون گردیده و ما بشرح حال او انشاءالله اشاره خواهیم کرد .

مؤلف گوید ابن خلکان نوشته سهروردی پس از آن به بصره رفته و از شیخ ابو محمد بن عبدالله و شیوخ دیگر بهره‌مند شده و بخش مهمی از فقه و خلاف و ادب را استفاده کرده و سالها در آنشهرستان مجلس وعظ و ارشاد بیپای داشته .
 سهروردی شیخ‌الشیوخ بغداد بوده و مجلس وعظ او مقبول عموم مردم بوده و دم‌گرم و مؤثری داشته .

یکی از کسانی که به مجلس وعظ او حضور یافته بود برای من حکایت کرد روزی در مجلس وعظ بمناسبتی ایندو شعر را خواند :

لا تسقنی وحدی فما عودتنی انی اشح بها علی جلاسی
 انت الکریم ولا یلیق تکرما ان یعبر الندماء دور الکاس

تنها مرا از جام عشق خود شادکام مگردان من درخواست دارم بهمنشینان من هم‌ام آن بیاشامی آری تو صاحب کرامت و بخششی و از بخشش تو دور است که تنها ندیمان خود را از جام شادمانی بچشانی و دیگران را از آن محروم بداری .

در آنمجلس چنان ایندو شعر حاضران را تحت تاثیر قرار داد که مویهای کنند
 گریبانها دریدند و گروهی بشرف توبه مشرف شدند .
 سهروردی آثار پسندیده‌ی دارد معروفترین آنها عوارف المعارف است و شعر
 هم میگفته از آثار نظمی اوست

| | |
|----------------------|------------------------|
| تصرمت وحشه الیالی | و اقبلت دوله الوصال |
| وصار بالوصل لی حسودا | من کان فی هجرکم رثی لی |
| و حکم بعد ان حصلتم | بکل مافات لی لا ابالی |
| احییتمونی و کنت میتا | و یعتمونی بغیر غال |
| تقاصرت عنکم قلوب | فیا له مورد احلالی |
| علی ماللوری حرام | و حکم فی الحشا حلالی |
| تشربت اعظمی هواکم | فما لغیر الهوی و مالی |
| فما علی عادم اجاجا | و عنده اعین الزلال |

شبهای تنهایی سپری شد و دولت وصال روی آورد آنکس که در اوقات هجر شما برای
 من سوگواری میکرد اکنون که هنگام وصال شماست با من بچشم حسادت مینگرد سوگندبحق
 شما پس از اتصال بشما از هیچ پیش‌آمدی نگرانی ندارم آنوقت که مرده بودم مرا زنده ساختید
 و مرا به بهاء اندک فروختید دلها از پی بردن بحقیقت شما قاصرند ای خوشا آندلی که
 جایگاه نزول شما باشد آنچه نسبت بشما بر دیگران حلال است بر من حلالست لیکن
 علاقمندی شما که بر دیگران حرامست بر من حلالست استخوانهای من از علاقمندی به شما
 استوار گردیده آری جز علاقمندی بشما آرزوی دیگری ندارم . آری آنکسیکه در کنار چشمه‌های
 زلال آرمیده از شدت گرما و آبهای سوزان باکی ندارد

ابن خلکان مینویسد عده‌ای از کسانیکه درک مجلس او را نموده و یا بعبارت صوفیه
 در خلوت بسر برده و تحت تربیت به آئین سلوک پرداخته دیده احوال غزیبی که برای
 آنها اتفاق افتاده و خوارق عاداتی که از برکات تلقینات او استفاده کرده برای من نقل
 کرده‌اند

سهروردی از طرف دیوان عزیز بعنوان رسالت و میانجیگری به اربل آمده و در آنشهر
 مجلس وعظی برپا کرده بود و مردم از گفتار عارفانه‌ی او استفاده میکردند و من از آنجاکه

خردسال بودم بدیدار او و مجلس وعظش موفق نگردیدم .

سهروردی به زیارت خانهی خدا علاقمندی خاصی داشت و مکرر به بیت‌الله مشرف شده و در بعضی از سالها مجاورت بیت‌الله را اختیار نموده سهروردی مرجع ارباب طریقت و مشایخ عصر خود بود از شهرها نامه‌ها برای او میفرستادند و از برخی احوال که برای آنها اتفاق می‌افتاده از وی استفسار و استفتا مینمودند .

شنیدم یکی از مشایخ برای اونوشته بود ای سیدمن : هرگاه دست از عمل بردارم بیچاره‌ی دست بطلالت خواهم شد و دیگر موفق بانجام وظیفه نمیشوم و اگر بکار عبادت و طریقت اشتغال ورزم به نخوت و عجب گرفتار خواهم شد بنابراین کدامیک از عمل و عدم آن مناسب بحال منست ؟ وی در پاسخ نوشت کار کن و از نخوت از خدا آمرزش بخواه و امثال اینگونه لطیفها بسیار دارد .

و در کتاب عوارف‌المعارف اشعار شیوای عارفانه انشاء نموده از جمله این شعر :

ان تاملتکم فکلّی عیون او تذکر تکم فکلّی قلوب

اگر شما را مورد دقت قرار دهم همه‌ی اعضاء و جوارحم دیده خواهد بود و اگر بیاد شما بیفتم همه‌ی وجود من دل خواهد شد .

سهروردی در اواخر رجب یا اوائل شعبان سال ۵۳۹ (ثلث) هجری متولد شده و در غره‌ی محرم سال ۶۳۲ (بلخ) در بغداد وفات یافت و روز دیگر در ورد بخاک سپرده شد . مؤلف گوید از کسانی که بمصاحبت وی مفتخر گردیده شیخ عارف مصلح‌الدین سعدی شیرازی است .

نامبرده در کتاب بوستانش دو کلمه از وی بعنوان اندرز آورده و آن‌دو را من نیز چنین به رشته‌ی نظم آورده‌ام .

بطرف بوستانش گفته سعدی دو پندم داد شیخ سهروردی

یکی بر عیب مردم دیده مگشا دوم پرهیزکن از خودپسندی

ابوحفص عمر بن سلمه حداد نیشابوری .

قشیری در رساله‌اش مینویسد ابوحنیفه از مردم قریه کردآباد نیشابور است که سر راه بخاری قرار گرفته بوده .

ابوحفص یکی از نامداران طریقت و ارباب معرفت است و سال ۲۶۰ و اندی (سر) وفات

یافته

از گفتار اوست: گناهان چا پار کفرند همچنانکه تب رسول مرگست او گفته هرگاه مریدی را دیدی که علاقمند به سماعت بدانکه هنوز در او اثری از تن پروری موجود است. او گفته کسیکه همواره افعال و احوال خود را با کتاب و سنت نسجد و خاطره‌ی خود را متهم ندارد در ردیف مردان بشمار نیاید.

از گفتار اوست از آنموقع که خدا را شناختم، حق و باطلی در دل من راه نیافت، اهل حال درباره‌ی اینجمله مطالبی اظهار داشتند برخی گفته‌اند مراد آنست از موقعیکه خدا را شناخته گمراه نشده‌ام.

از بایزید پرسیدند معرفت چیست؟ پاسخ داد ان الملوك اذ ادخلوا قریه افسدوها؛ گفتند پاسخ بایزید اشاره بگفته‌ی ابو حفص است مرتعش گفته باتفاق با حفص وعده بیعیادت بیماری رفتیم، ابو حفص از بیمار پرسید میخواهی بهبودی پیدا کنی؟ پاسخ داد آری، ابو حفص بهمراهمان گفت متحمل بیماری او شوید، بیمار بهبودی یافت بمجردیکه ما بخانه‌های خود رفتیم همه بیمار شدیم.

(۱۶۱) ابوعلی شلوبین عمر بن محمد اشبیلی اندلسی.

گفتار و آراء او در کتابهای عربی فراوانست.

شلوبین در اشبیلیه که از شهرهای بزرگ اندلس است متولد شده شیخ محمد بن عربی ملقب به محیی‌الدین حکیم صوفی سراینده زاهد معروف از مردم آن شهر است.

شلوبین سال ۵۶۲ (بشس) هجری متولد شده و سال ۶۴۵ (خمه) هجری وفات یافته.

شلوبین در اصطلاح اندلسیها بکسی گفته میشود که چهارم اش سرخ و سفید باشد.

ابن خلکان نوشته عدما‌ی از شاگردان فاضل او را ملاقات کرده و پیوسته اطلاعات

درباره‌ی او را از نامبردگان بدست آورده‌ایم.

فاضل شمنی از او در کتاب المنصف من الکلام علی مغنی بن هشام نام برده است و

اظهارات ابن خلکان را درباره‌ی او ایراد نموده.

فیروزآبادی در قاموس نوشته شلوبین یا شلوبینه شهریست در مغرب زمین از آنجاست

ابوعلی شلوبینی نحوی معروف.

فیروزآبادی بلافاصله نوشته شمن با حرکت نام قریبایست در استرآباد از آنجاست.

ابوعلی حسین بن جعفر شمنی و شموہ شہریست در اندلس .
 مؤلف گوید فاضل شمنی از بزرگان نحو است و مہارت و تتبع او مشہور و گفتار او مورد
 توجہ ادیبانست کتاب المنصف او با شرح شیخ بدرالدین محمد بن ابوبکر دمامینی کہ بر اثر
 شہرت گاہی دمنی گفتمانہ رقابت میکند و در دیار مصر شہرتی بسزا دارد .
 از آثار او تحفہ الغریب در شرح مغنی اللیب است این شرح را در ہند نوشتہ .
 مؤلف گوید با آنکہ شرح احوال شمنی در باب احمد بہ تفصیل نگاشتہام در اینجا بہ
 مناسبت شہرتش کہ با حرف شین آغاز میشود بنام او اشارہ کردم همچنین شلوبین را بہمین
 جہت یادآوری کردہ با آنکہ ترجمہی او را در باب عین مفصلاً خواہیم نوشت .
 "باب صاد و ضاد"

در این باب بشرح احوال فقہاء شیعہ و اعلام شریعہ جعفریہ می پردازیم .
 (۱۶۲) شرف الدین صاعد بن محمد بن صاعد بریدی آبی
 امل الامل بنقل از فہرست منتجب الدین مینویسد بریدی فاضل متبحر بود تالیفاتی
 داشتہ از جملہ عین الحقایق و الاغراب فی الاعراب
 الحدود و الحقایق ، بیان الشرایع ، نہج الصواب ، معیار المعانی کتابی در امامت و
 نقض آن و نقض بر نقض آن .

قاضی صاعد بن منصور بن صاعد مازندرانی .
 بنقل از منتجب الدین نامبردہ فقیہی متدین بودہ .
 مجدالدین صاعد بن علی آبی .
 بنقل از نامبردہ وی فقیہی واعظ بودہ .
 مؤلف گوید ظاہر آنست کہ آبی با باء منسوب بہ آبہ بر وزن طابہ است و آبہ قصبہای
 است نزدیک ساوہ قم .

تلخیص الآثار مینویسد مردم آبہ افرادی شیعہ و متعصب بودہ و دربارہی ائمہ مطہرین
 علاقہ مندی و غلو را دارند (تا کور شود ہرآنکہ نتواند دید) .
 مردم آبہ از دیرباز با مردم ساوہ کہ سنی مذهب بودہ مخالفت داشتہ و فاصلہی این
 دو قصبہ را نہر بزرگی تشکیل دادہ این رود ہموارہ و بژہ اوقات بہار مملو از آبست و اتابک
 شیرگیریل عجیبی مشتمل بر ہفت طاق کہ در روی زمین بیمانند است بر روی آن بنیان نمودہ .

بحارالانوار بنقل از کتاب النقص عبدالجلیل رازی از رسولخدا (ص) روایت کرده هنگام معراج بزمین سپید رنگ کافور وش رسیده از آنزمین بوی خوشی استشمام کردم . از جبرئیل پرسیدم این چه زمینی است؟ پاسخ داد اینجا سرزمین آبه است که ولایت خاندان تان بروی عرضه شد و پذیرفت و همانا خدایمتعال از این زمین مردانی را بوجود می آورد که شما و خاندانتان را دوست میدارند بهمین مناسبت خدا بر آن و مردمش برکت خاصی عنایت فرموده .

عزالدین حسن بن ابوطالب یوسفی آبی سابق الذکر از مردم این سرزمین است . وی شاگرد محقق حلی است و مختصرالنافع او را بطوریکه مؤلف مقابیس اظهارداشته بنام کشفالرموز شرح کرده .

و ممکن است آبی منسوب به آبه بر وزن حبه باشد و نام دو قریه آبه علیا و آبه سفلا در لحج است .

و ممکن است بنا باظهاریه فیروز آبادی منسوب به آبه بر وزن حبه از شهرهای افریقا باشد .

در بعضی از ترجمهها بجای آبی الی بالام مشدده آمده و بطوریکه از قاموس به دست می آید منسوب به ال که نام محلی است و من تا بحال بمحلی بدین نام برخورد نکرده ام . صاعد بن ربیعہ بن آبی غانم .

شیخ فرجالله حویزی نوشته نامبرده از ثقات فقهاء و از شاگردان شیخ الطائفه ابو جعفر طوسی است .

صاعد بن مسلم .

از روایات شیعه بوده بتوسط غیاث از شعبی از امیرالمؤمنین (ع) روایت میکرده روایتی از او در باب فضل مساجد و جماعت در تهذیب از او نقل شده .

(۱۶۳) شیخ صالح بن حسن جزائری .

شیخ حر در امل و شیخ فرجالله حویزی در ایجازالمقال مینویسند نامبرده فاضلی عالم و صالح بود مسائلی از شیخ بهائی قده سئوال کرده و باخذ پاسخ از طرف او نائل گردیده . شیخ صالح بن سلیمان بن محمد عاملی صیداوی .

امل الامل مینویسد نامبرده عالمی فاضل و صالحی عابد بود مسافرتی بعراق نمود و

در کاظمین ماندگار شد .

ایجازالمقال مینویسد نامبرده از ممدوحان اعلام است و افتخار مجاورت مرقد مطهر حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام را در کاظمین داشته .
 شیخ صالح بن شرف عاملی جبعی جد شهید ثانی .
 املالامل نوشته نامبرده فاضلی عالم و فقیه و از شاگردان علامه حلی بود .
 ایجازالمقال مینویسد صالح بن مشرف بامیم است .
 صالح بن سندی از ممدوحان و شاگردان علامه بوده .
 صالح بن عبدالکریم بحرانی (گرزگانی)
 مجملی از زندگانی این عالم بزرگوار را بمناسبت شرح احوال شیخ جعفر بن کمال بحرانی نوشتیم .

شیخ صالح پدر شیخ جعفر بحرانی است که پیش از این ذیل جعفر بن کمال نامبرده شده و او فاضلی پرهیزکار و فقیهی محدث و از شعراء عهد خود بوده است .
 املالامل مینویسد شیخ صالح فاضلی عالم و فقیهی محدث و صالحی زاهد و پارسا و از معاصرینست و تا حال حاضر در شیراز ساکن است
 ایجازالمقال مینویسد شیخ صالح سال ۱۰۹۸ (قصر) هجری وفات یافت .
 مؤلف گوید ممکن است شیخ احمد بن صالح که صاحب مسالهی استخاره در لؤلؤه نامبرده شده و پیش از این بمجملی از شرح حال او اشاره کردیم با نامبردگان ارتباط نسبی نداشته باشد .

(۱۶۴) محمد صالح بن ملا احمد سروی مازندرانی اصفهانی .
 معظم له از علماء محدثین و عرفاء مقدسین بوده و در معقول و منقول مهارت داشته و جامع فروع و اصول بوده .
 مشارالیه موسی وار وارد ماء مدین اصفهان شد و از محضر شعیبهای آنسرزمین و اعلام دین آنجا از قبیل ملا عبدالله شوشتری و فرزندش ملا حسنعلی و ملا محمد تقی مجلسی قدس الله اسرار هم بهره‌ها برد و خدمتها کرد و دختر ارجمند علامه‌ی مجلسی را که عالمای فاضله و متدینه بود بهمسری خود در آورد و خدایمتعال فرزندانش پسر و دختر از آن معظمه مجله بوی روزی فرمود .

از جمله دختران او همسر ملا محمد اکمل اصفهانی پدر والاگهر آقا باقر بهبهانی است که مروج شریعه و مفخر شیعه بوده

از جمله آثار او شرح مبسوط و مزجی است که در کمال لطافت و در ضمن چند مجلد بر اصول کافی نگاشته شرح مزبور از همهی شروحي که برای کافی نوشته شده بهتر و نافع تر است و اصولا افراط و تفریطی در آن بکار نبرده و در بسیاری از مواضع آن کلمات ملاصدرا را به مناسبت شرح کافی مورد اعتراض قرار داده است .

مروج بهبهانی بمناسبتی در رساله اجتهاد و اخبار می نویسد بدیهی است حال مجتهدان که همواره اوقات احتیاط را از دست نمیدهند مساوی با حال جد من عالم ربانی و فاضل صمدانی مولانا محمد صالح مازندرانی است از پدرم شنیدم می فرمود پس از آنکه معظم له از شرح اصول کافی فراغت یافت در صدد برآمد تا فروع کافی را نیز شرح کند .

یکی از معاصران اظهار کرد مسلما کسیکه میخواهد فروع کافی را شرح کند باید دارای قوهی قدسیه اجتهاد باشد .

ملا صالح با احتمال اینکه شاید بدان مرتبه نائل نشده باشد از شرح فروع کافی منصرف شد و حال آنکه اگر کسی شرح اصول ویرا مورد ملاحظه قرار دهد میداند معظم له به آخرین پایهی علم و فقه نائل آمده بود .

پس از این مرقوم فرموده ملا صالح معالم را در اوان کودکی شرح کرده و شرح مزبور او حاکی از مهارت اوست و ثابت میکند معظم له در همان اوقات کاملا از قواعد مجتهدان با اطلاع بوده انتهی

مؤلف گوید شرح معالم معظم له بطریق مزجی فراهم آمده و هم اکنون مورد استفاده اساتید فن اوست .

از جمله آثار تالیفی او شرح مزجی بر زبده الاصول شیخ بهائی و شرحی بر قصیدتین برده و امثال اینها از حواشی و رسالهها و جوابهای مسائل است .

و کتاب ارشاد علامه بخطا و نزد ما موجود است و از آن کتاب بدست میآید معظم له علاوه بر همهی کمالات در خط نویسی نیز استاد بوده . آری خط فرزندش آقاهادی از او به مراتب بهتر بوده است

آقاہادی فرزند برومند آخوند معظم لہ فاضلی کامل و فقیہ بودہ
 مشارالیه قرآن مجید و صحیفہ سجادیہ را ترجمہ کردہ و آثار دیگر او ترجمہ معالم
 الاصول و کافیہ و شافیہ و امثال اینہاست
 بطوریکہ گفتیم خطا و بمراتب از پدرش بہتر بودہ و میتوان گفت نامبردہ در روزگار
 خود یکی از اساتید خط شکستہ و نستعلیق بودہ انتہی .
 مؤلف مینویسد آخوند ملا محمد صالح سال ۱۰۸۱ (غفا) ہجری در اصفہان وفات
 یافت و در بقعہی مجلسین طرف پائین پای پدر ہمسر ارجمندش مدفون شد .
 یکی از سراینندگان مرثیہی طولانی در رحلت او سرودہ و بلوح مزارش منقور است از
 جملہ اینمصراع مادہی تاریخ اوست "صالح دین محمد شدہ فوت"
 مؤلف گوید آقاہادی تا زمان فتنہی افغان زندہ بود و رحلتش در آنہنگام کہ اصفہان
 در آتش قتل و غارت افغانیہا میسوخت اتفاق افتادہ و در بقعہی مجلسی دفن شدہ
 (۱۶۵) صدرالدین محمد بن ابراہیم شیرازی قوامی مشہور بہ ملاصدرا
 ملاصدرا بر بسیاری از حکماء پیشین تا روزگار خواجہ نصیرالدین برتری داشتہ و
 پایہی حکمت اشراق را بیش از آنچہ انتظار میرفت استوار کردہ و مسائل مشکلی آنرا بسر
 حد کمال توضیح دادہ و پردہ بر طریقہ مشاء پوشانیدہ و روآقیہا را تحت الشعاع قرار دادہ .
 امل الامل بنقل از سلافہ العصر مینویسد ملاصدرا در روزگار خود در فن حکمت عالم
 دہر بود و از کلیہی فنون مربوطہ اطلاعات دقیق داشت در عشر پنجم این ماہ یعنی ۱۰۵۰
 (غن) ہجری وفات یافت
 مؤلف گوید امیر سید ابراہیم قزوینی پدر امیر سید حسین در حاشیہ امل الامل
 مینویسد میگویم مولی صدرالدین یکی از شاگردان محقق داماد امیر محمد باقر شیخ جلیل
 بہاء الدین محمد عاملی قدس سرہماست
 آثار صدرالمتالہین بسیارند از جملہ شرح اصول کافی ، شواہد الربوبیہ ، اسفاراربعہ
 شرح ہدایہی اثیریہ ، حاشیہ الہیات شفا ، شرح حکمہ الاشراق ، الواردات القلبیہ ، رسالہ
 حدوث عالم ، مسائل قدسیہ قواعد ملکوتیہ رسالہی تحقیق تشخص جوابہای مسائل عویصہ
 (مشکلہ) جوابہای تحقیقی در آغاز پیدایش انسان ، رسالہ تحقیق اتصاف مہیہ بوجود
 جوابہا از مسائلیکہ محقق طوسی از یکی از معاصرینش پرسیدہ بودہ و آن معاصر پرسش خواجہ

را بلاجواب گذارده اسرارالایات تفسیر سوره جمعه تفسیر سوره طارق تفسیر سوره واقعه تفسیر آیه نور و امثال اینها از رسائل و فوائد دیگر.

مؤلف گوید بنقل برخی از افاضل از جمله آثار او تفسیر آیهالکرسی است نامبرده اظهار داشته نسخه‌ای از آن نزد ما موجود است، حکمه عرشیه مشاعر ایندو کتابرا بطوریکه پیش از این نوشتیم شیخ احمد احسائی شرح کرده اکسیرالعارفین فی طریق الحق والیقین، کسر اصنام الجاهلیه، مفاتیح الغیب، رد بر صوفیه رساله‌ی اتحاد عاقل و معقول.

مؤلف گوید مجلد ضخیمی از تفسیر کبیر او را که بزبان اشراق تالیف کرده نزد ما موجود است و همچنین شرح مبسوطی را که در ضمن دو مجلد برای اصول کافی نگارش داده. شرح مزبور نزدیک بچهل هزار بیت است کتاب مزبور را تا احادیث مربوط به اینکه ائمه طاهرین والیان خدا و خزینه‌داران علم او تعالایند که در کتاب حجت آمده شرح کرده براستی شرح مزبور از بهترین شروحو است که برای احادیث اهل بیت گرد آمده و از همه کتبی که بمنظور شرح احادیث فراهم آمده نافعتر و ارزنده‌تر است.

در آغاز این شرح اظهار داشته از دو استاد ارجمندش شیخ بهائی و میرداماد روایت میکند در آغاز شرح مزبور نخست نام شیخ بهائی را آورده پس از آن میر مزبور را با احترام خاصی نامبرده.

صدرالمتالهین در بسیاری از کتابهایش گفتاری را ایراد نموده که با ظواهر شرع اسلام سازگار نبوده بدیهی است یا باید گفت کلمات مزبور مطابق با اصطلاحات ویژه‌ی خود او بوده و یا بطوری محمل صحیحی برای آنها در نظر گرفت که بهیچوجه موجبات کفر و فساد عقیده‌ی او را آشکار نسازد.

هرچند گفتار مزبور گروهی از فقها را باو و کتابهایش بدبین نموده تا باندازه‌ایکه‌ی او را تکفیر کرده‌اند.

یکی از فقهاء بمناسبت شروحو که بر کافی نوشته شده اظهار داشته همه شروحو کافی در نهایت ارزندگی است و صدرا نخستین کسی بود که کتاب مزبور را با عبارات کفرآمیز شرح کرد.

مؤلف گوید نسخه‌ای از قبسات میرداماد که بخط صدرالمتالهین بوده نزد ما موجود است و این کتاب را صدرالمتالهین در روزگاریکه حضور میر تحصیل میکرده استنساخ نموده

و حواشی از خود بر آن نگاشته است .

شیخ یوسف در لؤلؤءہ بمناسبت اساتید فن حکمت و کلام ملا محسن فیض مینویسد ملاصدرالدین محمد بن ابراهیم صدرا حکیمی فلسفی و صوفی بوده . و سال ۱۰۵۰ هجری در هنگامیکہ عزم بیت اللہ داشت در بصرہ وفات یافت .

میرزا ابراهیم فرزند معظم لہ فاضلی عالم و متکلمی جلیل بود در اکثر علوم ویژه عقلیات و ریاضیات مهارت داشت .

مؤلف لؤلؤءہ نوشته یکی از اصحاب ما پس از بزرگداشت از مقام میرزا ابراهیم نوشته در حقیقت میرزای مزبور مصداق یخرج الحی من المیت است .

میرزای مزبور از حضور جماعتی از جملہ پدرش استفادہ کردہ لیکن مسلک او را نگزیدہ و در تصوف و حکمت علیہ پدرش قیام کردہ .

میرزا ابراهیم سال ۱۰۷۰ هجری (غغ) در دولت شاہ عباس ثانی در شیراز وفات یافت .

از آثار او حاشیہ شرح لمعہ تا کتاب زکوة و تفسیر عروہ الوثقی است

(۱۶۶) سید صدرالدین محمد بن سید محمد باقر رضوی قمی .

معظم لہ در نجف اشرف مجاور بودہ و از اعظام محققان بشمار آمدہ و فاصلہ روزگار علامہ مجلسی و آقای بہبہانی مسند تحقیق بوجود او مباحثات میگردہ و در فضیلت و دقت نظر و تصرف عمیق و تحقیق بی نظیر بودہ .

شارح وافیہ در آغاز تحصیل مراتب فقہ و اصول و فنون ادب و معقول را از افاضل اصفہان مانند فاضل ہندی و آقا جمال خوانساری و شیخ جعفر قاضی و مدقق شیروانی و امثال ایشان فرا گرفتہ .

پس از آن بمنظور ارشاد بندگان بشہر مقدس قم ہجرت کردہ و در آن آستان عظیم الشان مسند تدریس گسترانیدہ و نیازمندان را بہرہمند ساختہ و همچنان بانجام وظیفہ میپرداختہ تا آتش فتنہی افغان شعلہور گردیدہ نامبردہ از قم بہمدان کہ برادر ارجمندش سید ابراهیم آتی الذکر آنجا بودہ رفتہ و از آنجا بہ نجف اشرف مهاجرت نمودہ و در جوار قبہی علویہ باخذ کمالات پرداختہ و بدرس شریف ابوالحسن عاملی و شیخ احمد جزائری سابق الذکر حاضر میشدہ و از ایشان و سایر اساتیدش روایت میگردہ

گروهی از اعلام از قبیل سید عبدالله شوشتری نواده سید نعمه‌الله جزائری از وی روایت می‌کرده .

سید عبدالله اجازه‌ی مفصلی دارد و در آن بسیاری از متاخران را نام برده از جمله درباره‌ی استادش صدرالدین مینویسد

معظم‌له برترین دانشمندیست که در عراق بحضورش رسیده جامع معقول و منقول بوده و موقعیت منحصر بفردی در دل مردم آن سرزمین پیدا کرده و زوار از اطراف به زیارت او میرفته و از دیدار او بهره‌مند می‌گردیده و مسائل مورد نیازشانرا از وی استفتا می‌کردند از آثار او کتاب طهارت است . نامبرده در این اثر مسائل مربوط به طهارت را کاملاً ایراد کرده و در بحث آب قلیل ، از مذهب ابن ابی عقیل جانب‌داری نموده و بیاری وی برخاسته . دیگری حاشیه مختلف و رساله‌های متعدد از جمله رساله‌ایست در حدیث ثقلین و اینکه کدامیک از قرآن و عترت اکبرند در این رساله نظریه ملا اسماعیل خاتون‌آبادی را مردود دانسته .

مؤلف گوید ممکن است منظورش از ملا اسماعیل مزبور سید امیر محمد اسماعیل خاتون آبادی باشد که از فضلاء عصر و صاحب تکیه عالی و مزار مشهور است و هم احتمال دارد منظورش ملا اسماعیل خواجوی باشد که متبحری نامی است لیکن در کلام هیچیک از اعلام ندیده‌ایم نامبرده را بعنوان خاتون‌آبادی نوشته و شهرت داده باشند .

پس از این اظهار داشته سید صدرالدین در رساله‌ی ردیه خود نوشته بعد از آنکه رساله وی را مشاهده کردم از آنجا که بی‌ارزش و کم بهره بود در صدد برآمدم تا رساله‌ی خود را بشویم و بنام من شهرت پیدا نکند .

از جمله آثار معروف او که بهمان اثر مشهور است شرح مفصلی است که بر وافیه ملا عبدالله تونی آتی‌الترجمه نوشته این شرح در اصول فقه است و در حقیقت کتاب بی‌نظیری است که همتائی ندارد و مشتمل بر پانزده هزار بیت است آری او آخر آن با نیمه‌ی اول آن قابل مقایسه نمی‌باشد زیرا با قوانین اجتهاد کمال مخالفت را دارد و علت این موضوع را از مروج بهبهانی که از بزرگان شاگردان او بوده پرسیده؟ پاسخ داد سببش این بوده من در نیمه اول تالیف آن کتاب حضور داشتم و او را از عقائد اخباری‌ها و مشرب‌آنان باز میداشتم لیکن در موقع تالیف نیمه دوم حاضر نبودم و اختلاف نظر از آنجا حصول پیوسته

از آثار او کتابی است در استقصاء ابواب فقه و ممکن است کتاب طهارت مزبور از همین کتاب باشد .

از رجال نیشابوری بدست میآید این رسالهها نیز از آثار او هستند رساله در علم رسالههای در بدا و امثال آنها .

مؤلف گوید پیش از این ذیل احوال جد ما امیرسید ابوالقاسم جعفر بن حسین موسوی به محامد اوصاف شارح مزبور پرداختیم :

این دو بزرگوار نهایت دوستی و علاقمندی را با یکدیگر داشتند و در یکسال هم بسفر بیتالله مشرف شدند بطوریکه پدر ما از پدر مرحومش نقل میکرد روز عید قربان اتفاقاً در قربانگاه کنار هم بودند مرد ناشناسی وارد قربانگاه شد و در میان حاجیان در حالیکه کاردی بدست داشت سر با آسمان برداشت و گفت :

پروردگارا ، اگر این مردم با کشتن قربانی بحضرت تو تقرب میجویند من با قربان کردن خودم بتو تقرب میجویم ، آنگاه با دست چپ گردن خود را بالا گرفت و گلویش را گرداگرد بریده روی زمین افتاد مردم از عمل اینمرد که خود را فدای فرمان خدا نمود به شگفت آمدند .

پس از این سید صدر وجد ما در اطراف اینکه آیا عمل این مرد بر وفق شرع یا بر خلاف ارادهی شارع بود به گفتگو پرداختند و هر یک در قبول و انکار خود ادلهای اقامه نمودند جد ما کار او را بر خلاف شرع میدانست و ادلهی سید صدر را قبول نمیکرد .

لیکن حق اینست کسیکه از حقیقت با خبر باشد و از اسرار معارف اطلاعی بدست آورده باشد میدانند هیچگاه خدایمتعال بندهای را که بمنظور جان نثاری در راه وی از خود گذشتگی نشان داده و از اینراه موجبات تقرب خویش را فراهم آورده روز قیامت مورد مؤاخذه قرار نمیدهد بلکه بوجود چنین بندهای بر دیگران مباحثات میفرماید و او را در بهترین درجات مقربان و عالیترین مراتب مکرمان جای میدهد .

و آیا عبودیت و بندگی کاملتر از این تصور میشود که آدمی باکمال خلوص و علاقمندی و یقین خود را فدای فرمان حق نماید و هرگاه لطف خدا ایجاب نمیکرد که بندگان خود را به تکلیفی که تاب تحمل آنرا ندارند و از عهده امتثالش بر نمیآیند تکلیف نماید معلوم میشد اینگونه قربانی از بهترین کارها و عالیترین مناسک بود و بهترین دلیلش آنکه خدای

متعال چنین عملی را از اولیاء و اصفیاء خود خواسته است .
 امیر سید ابراهیم بن محمد باقر رضوی برادر سید شارح .
 از فضلا و مدققان و محققان عصر خود بوده و جد ما او را به اوصاف مزبور ستوده .
 و بطوریکه از اجازه سید عبدالله شوشتری بدست میآید تعطیلات درسی او بسیار بود
 و در امور تحصیلی حوصله بخرج نمیداد .
 میر مبرور پس از درگذشت برادر ارجمندش از همدان به کرمانشاهان رفت و چندی
 در آنجا زیست داشت و من تابحال از مدفن و تاریخ وفات او اطلاعی ندارم .
 آری برادر ارجمندش در سن شصت و پنجسالگی سال ۱۱۶۰ (عقس) هجری وفات یافته .
 میرزا محمد مهدی بن میرزا محمد باقر حسینی مشهدی .
 در املالامل مینویسد نامبرده فاضلی محقق و جلیلالقدر از معاصرین است کتابی
 در اصولالدین بنام نجاهالمسلمین تالیف کرده .
 میرزا محمد زمان بن محمد جعفر رضوی مشهدی .
 املالامل او را به فقاہت و حکمت و کلام ستوده و اظهار داشته آثاری دارد از جمله
 شرح قواعد
 مؤلف گوید نامبردگان از سلسله علیہ رضویہ هستند .
 محدث نیشابوری مینویسد میرزا محمد مهدی سابقالذکر جد سادات رضوی همدانند .
 میرزا محمد باقر بن محمد ابراهیم بن محمد باقر بن محمد علی بن محمد مهدی
 حسینی رضوی قمی .
 محدث نیشابوری مینویسد نامبرده در همدان ساکن بوده و همانجا هم متولد شده
 شرح اصول کافی و رسالہای در معاد جسمانی از اوست .
 مشارالیه اشعاری نیکو میگفته و از پدرش روایت میکرده و در هیجدهم صفر سال ۱۲۱۸
 هجری (غریح) در همدان وفات یافته بقم حمل شده و در دارالحفاظ مبارکه دفن شده .
 (۱۶۷) سید صدرالدین محمد بن سید صالح بن سید محمد بن سید زینالعابدین
 موسوی .

صدرالدین اصلا از مردم جبل عامل بوده و در بغداد نشو و نما کرده و در اصفهان
 ساکن بوده و سرانجام خود را در نجف اشرف گذرانیده و همچنان بوده تا در جوار شاه

مردان برباض رضوان خرامیدہ .

بطوریکہ خود او نقل میگرد در قلعه‌ی قشیب نزدیک معمرک از قرای جبل عامل شام متولد شده

مادر او دختر شیخ علی بن محیی‌الدین بن شیخ علی بن شیخ محمد بن حسن بن شهید ثانی است .

صدرالدین از دانشمندان نامی عصر خود بود در فقه و اصول و حدیث و فنون ادب و عروض و علوم اوائل و امثال اینها مهارتی بکمال داشته صدرالدین تقریری نیکو و تحریر پسندیده و باطنی پاک و بصارتی کامل داشته و دارای قریحهای صاف بوده .

آثار علمی چندی از او باقی مانده که همه‌ی آنها بر علوفهم و مالامال بودن دریای دانش و احاطه بی‌نهایت او دلالت میکنند .

صدرالدین برای بهره‌مندی از مراتب علمی بدرس اساتید بسیاری حضور پیدا کرده و از هرکدام بمقتضای وقت و زمان استفاده نموده تا فقیهی کامل گردیده و از قواعد عربی و فنون حدیث کمال اطلاع را حاصل کرده .

از آثار او کتابی است بنام اسره‌العتره در ابواب فقه کتاب بزرگی است و مسائل فقهیه را در این کتاب بطریق استدلال تدوین نموده و کتاب دیگری بنام القسطاس المستقیم این کتاب در اصول فقه است .

کتاب دیگری بنام المستطرفات و منظومهای در رضع این منظومه را به طرز جالبی انشاد کرده و خود آنرا شرح نموده و کتابی در علم نحو و این کتاب را بنا برخواست یکی از فرزندان فاضلش گرد آورده و برای شواهد آن تنها از آیات شریفه قرآن استفاده کرده و رساله‌های بسیاری علاوه بر کتب مزبور دارد از قبیل رساله در حجیت ظنون خاصه باید گفت صدرالدین در تدوین این رساله خلاف طریقه اصولیها را معمول داشته رساله‌های در خصوص مسائل مربوط به آدم دو سر این کتاب را بسبک و ترتیب رساله‌ی شیخ جعفر کاشف الغطاء قدس سره گرد آورده شیخ اکبر پدر زن و جد عده‌ای از فرزندان اوست .

رساله‌ای در شرح مقبوله‌ی عمر بن حنظله این رساله را در نهایت بسط تدوین کرده و قواعد شرعی و فوائد بسیاری را بمناسباتی در آن ایراد نموده رساله مزبور را در این اواخر یعنی پیش از آنکه عزیمت مشاهد مشرفه نماید در دست تالیف داشته و گمان میکنم باتمام

آن موفق نشده باشد رساله فارسی بنام قوت لایموت رساله‌ی عملیه‌ایست که به منظور عمل مقلدان خود نوشته صدرالدین علاوه بر آثار نثری اشعار گرانبها و قصاید مطول و مختصر زیادی گفته و خود بشرح بخش مهمی از آنها موفق گردیده و امثال اینها از حواشی و رسائل و اجوبه‌ی مسائلی که داشته

پدر بزرگوارش سید محمد صالح از بزرگان دانشمندان و فضلاء بنام روزگار خودش موافق و مخالف با چشم عزت و احترام باو مینگریستند و او با کمال مواظبت به حفظ آداب شریعت میکوشید و عالمی عامل بود سید صالح بر اثر یکی از پیش‌آمدهائیکه در جبل عامل بوقوع پیوست ناچار شد به‌مراه زن و فرزندش از آنجا هجرت نماید وی بر اثر این تصمیم بطرف عراق رهسپار شد و در بغداد و کاظمین ساکن گردید و فرزندش صدرالدین در اینموقع بیش از چهار سال نداشت

صدرالدین پس از این تحت نظر پدرش رشد میکرد تا به پای مردان رسید در همین اوقات بدرس اعلام نجف و کربلا و کاظمین حضور پیدا میکرد و از محضر شیخ اکبر کاشف الغطاء (پدر همسرش) و سید جواد عاملی و شیخ سلیمان عاملی و سید محسن بن سید حسن اعرجی کاظمی صاحب کتاب وافی و محصول و امثال ایشان از دانشمندان و فقها و اصولیها استفاده میکرد.

سید صدرالدین نزدیک به ده نفر از فقهاء و مجتهدان روایت میکرده در میان اینعده سند روایتی پدر ارجمندش از دیگران عالیتر بوده چه آنکه نامبرده از پدرش سید محمد بن زین العابدین از شیخ استادش محمد بن حسن معروف به حر عاملی صاحب وسائل و امثال آن روایت میکرده و خود سید صالح کتاب وسائل را بطریق مزبور روایت مینموده و همچنین از شیخ سلیمان عاملی سابق‌الذکر از جدش سید محمد نامبرده فوق روایت داشته و خود مکرر به اجازه‌ی روایتی مزبور اشاره میکرده.

سید صدرالدین اظهار میداشت در روزگار جوانی و پیش از آنکه بحد بلوغ برسم به مجلس عالی سید اجل بحرالعلوم میرفتم و از برکات انفاسش بهره‌مند می‌شدم بحرالعلوم در آنموقع به نظم منظومه‌ی دره‌اش اشتغال داشت و هرروز خاطرات خود را که بر صفحه کتاب جلوه میکرد در اختیار من میگذازد و بمن اجازه‌ی جرح و تعدیل در جلیله‌اش را داده بود چه آنکه معظم‌له بر اثر پاکی باطنی که داشت صفاء ذهن و حسن سلیقه و طبع رسا و حسن

تصرف مرا در کلام مشاهده کرده بود

سید صدر در طی کلمات و حکایات خود اظهار میداشت پیش از آنکه بحد بلوغ برسد بمرتبه‌ی اجتهاد نائل گردیده بوده و در نزد علما و امرا و عموم مردم صفحات جلیل‌عامل موقعیت خاصی داشته و پس از وفات والد معظمش بموقعیت او بیش از پیش افزوده شد . سید صدرالدین با هریک از علما و امراء عصر خود نوادر و حکایاتی داشت که در مواقع معین بذکر آنها میپرداخت و اینک کتاب حاضر کافی برای ذکر آنها نمیباشد . سید صدرالدین با من کمال علاقمندی و مهربانی را داشت و در تالیف این کتاب کمکهای ارزنده‌ای بمن کرد و جزوه‌های پیشین آنرا که گرد آورده بودم تا هنگامیکه از اصفهان عزیمت اعیان داشت نزد خود نگه داشته بود .

آنموقع که تصمیم سفر عراق داشت از وی خواستیم تا از این تصمیم منصرف شود زیرا هم بنیه‌اش رو بضعف گذارده بود و هم بیماریهای مختلفی سر بجان او گذارده بود اظهار داشت مقصود من از این سفر آنستکه در راه خدا بمیرم و در جوار اهل بیت معصومین علیهم السلام مدفون شوم

سید صدرالدین در هنگام مسافرت به اعیان متجاوز از هفتاد سال از عمرش گذشته بوده و بر اثر ناراحتیها و اندوههایی که از مرگ فرزندان و امثال آنها دیده بود کاملاً شکسته و رنجور بود و بالاخره در اواخر ماه شوال سال ۱۲۶۲ هجری به همراه خانواده‌اش به عراق عرب مسافرت کرد و در کاظمین که مقر ولایت گستری جد بزرگوارش بود چند ماهی را مجاورت کرد پس از آن به کربلا یمنلی مشرف شده سپس بعقبه علیه علویه مشرف گردیده بمنزل برادر فاضلش ابوالحسن که مجاور عقبه مقدسه بوده وارد شده تصمیم گرفت پایان عمر را در جوار مرقد همایون بسر برد .

سید صدرالدین در شب جمعه چهاردهم محرم الحرام سال ۱۲۶۴ هجری رحلت کرد و فردای آن بطوریکه برخی از فرزندانش اظهار میداشتند روز بارانی و بسیار سرد بود درعین حال مردم تشییع جنازه‌ی با شکوهی از آنجناب نموده و شیخ فقیه کامل او حدی محمد بن شیخ علی بن جعفر کاشف الغطاء بر جنازه‌ی او نماز گذارده و در یکی از حجرات صحن مقدسه طرف پائین پای مبارک و برابر با قبله مدفون شد و در نجف اشرف مجالس عزا و سوگواری برای او بپا شد . و موقعیکه خبر وحشت اثر رحلت او به اصفهان

رسید علماء اصفهان بمنظور ترویج روح او مجالس عزا منعقد ساختند

حاج میرزا مسیح تهرانی قمی .

فاضلی مروج و مجتهدی مسلم بود معظم له سال ۱۲۶۴ هجری وفات یافت و بطوریکه فرزندش اظهار میداشت در حجره سید صدرالدین مدفون شد

(۱۶۸) ابوالعلاء صاعد بن حسن بن عیسی ربعی بغدادی لغوی مؤلف کتاب النصوص ابن خلکان مینویسد ربعی در مشرق زمین از ابوسعید سیرافی و ابوعلی فارسی و ابو سلیمان خطابی روایت میکرده و در حدود سیصد و هشتاد هجری در روزگار خلافت هشام بن حکم و فرمانداری منصور بن ابی عامر وارد اندلس شده .

ربعی اصلاً از مردم موصل بوده و در بغداد میزیسته از فن لغت و ادب و اخبار عرب اطلاعات کامل داشته و سریع الجواب بوده شعر خوب میگفته و با مردم به نیکی معاشرت میکرده و نیکبخت بوده .

منصور بن ابی عامر مقدم او را گرامی داشته و از هیچگونه احسان و عنایتی نسبت باو خودداری ننموده در عین حال ربعی دست از سؤال بر نمی داشته و در گرد آوردن ثروت مهارت خاصی بخرج میداده .

ربعی کتاب فصوصش را بنام منصور گرد آورد و در این اثر از سبک امالی قالی پیروی کرد و در برابر آن از منصور پنجهزار دینار جایزه گرفت و از آنجا که وی را در روایات آن کتاب متهم به کذب نمودند از ارزش اجتماعی کتاب مزبور کاسته شد و مردم به روایت از آن توجهی ننمودند و متروک ماند ربعی در یکی از مسافرتهاى خود وارد شهر دانیه شد آن هنگام امارت شهر مزبور بعهدہی الموفق مجاهد بن عبدالله عامری بود ربعی از فرصت استفاده کرده بحضور وی شتافت در دارالاماره وی ادیبی نابینا بود بنام بشار از امیر درخواست کرد تا بوی اجازه دهد با ربعی شوخی و مزاحی بنماید .

امیر اظهار داشت ربعی آدم حاضر جوابی است ممکن است هرگاه با او شوخی کردی بزیان تو تمام شود و موجبات افتضاح ترا فراهم آورد .

بشار پافشاری کرد امیر خواستهی او را اجابت نمود ، بشار خطاب به ربعی اظهار داشت ای ابوالعلاء ، جرنفل چیست؟ ابوالعلاء که از لغویهای زبردست بوده بلافاصله متوجه شد لغت مزبور بی اساس است و در قاموس عرب برای آن معنائی وجود ندارد

ابوالعلاء پس از اندک اندیشہای گفت جرنفل کسی است که بزنان مردان نابینا دست پیدا میکند و با آنها هم‌بستر میشود و بزنان دیگران توجهی ندارد و آدمی را آنهنگام جرنفل می‌گویند که از زنان کوران بدیگران تجاوز ننماید .

البته ربعی در پاسخ بشار هیچگونه آزرمی نداشت و طرز عمل را با صراحت لهجه بیان میکرد و اسم آلت مرد و زن را علنی میگفت .

بشار از گفته‌ی او شرمنده شده سر بزیر انداخت و حاضران خندیدند ، موفق به بشار گفت پیش از این بتو گفتم با او میاویز و آبروی خود مریز تو نپذیرفتی و اکنون جای لغت بی‌اساسی را در قاموس فضیحت کنان ادب باز کردی .

ربعی سال ۴۱۷ (تیز) هجری در صقلیه وفات یافت .

ابن خلکان پس از این اظهار داشته موقعیکه منصور متوجه شد ربعی در کتاب الفصوص موضوعات بی‌اساس و ناستوار زیادی در آن بکار برده دستور داد کتاب مزبور را در دجله افکندند .

یکی از سراینندگان بهمین مناسبت گفته :

قد غاص فی البحر کتاب الفصوص و هکذا کل ثقیل یغوص
کتاب فصوص در دریا غرق شد و بهمین ترتیب هر چیز سنگینی در دریا ته‌نشین
میشود .

ربعی بمجردیکه شنید گفت :

عادالی عنصره انما تخرج من قعر البحور الفصوص
گفت چنان نیست کتاب من ته‌نشین شده باشد بلکه بمحل اصلی خود بازگردیده زیرا
کتاب مزبور چون مروارید است که باید از ته دریاها بدست آید .
ربعی حکایات آزمایش فراوانی دارد که هرگاه رعایت تطویل نمیشد آنها را یادآوری
میکردم .

مؤلف گوید برخی از حکایات مزبور بمناسبت شرح حال حسن بن ولید پیش از این
نقل شده است .

سیوطی بنا بنقل ابن مکتوم مورخ مینویسد ربعی در فن لغت و مخصوصا مشکلات آن
مهارت خاصی داشت و از همه‌ی معاصران در آوردن شواهد آماده‌تر و کلمات غریبه‌رازیادتر

روایت میکرد .

و از آنجا که علاقه زیادی به باده گساری و وقت گذرانی و بیهوده گوئی و بذله گوئی داشت در نظر ادبا موقعیت و مقامی کسب نکرد و نامبردگان بنقل او اعتمادی نداشتند و از او روایت کمتر مینمودند .

ربعی از ندیمان قدیمی منصور بن ابی عامر بود و از طرف او ثروت هنگفتی بدست آورد و همه آنها را بر اثر بی مبالاتی از دست داد .

سیوطی در باب کنی والقباب بغیه مینویسد ربعی لقب معروف عدمای از ادباست از جمله شهرت نامبردهی ذیل است .

ابوالحسن علی بن عیسی بن فرج بن صالح ربعی زهری .

نامبرده بنا بنقل سیوطی یکی از پیشوایان نحویها و ماهران این رشته ادبیاتست .

ربعی نظری عمیق و اندیشه‌ای دقیق داشت در فهم و قانون دانی استاد بود .

ربعی از شاگردان سیرافی بود پس از او بشیراز رفته و ده سال ملازم مجلس ابوعلی بود و بپایه‌ای رسید که فارسی خطاب باو گفت از این تاریخ به بعد موضوعی باقی نمانده که تو فرا نگرفته باشی و هرگاه از خاور به باختر عالم حرکت کنم کسی را به پایهی تو باخبرتر از علم نحو نمی یابم .

ربعی از آن پس به بغداد رفت و همانجا اقامت گزید تا وفات یافت .

یاقوت حموی بنقل از ابن خشاب نوشته با منصور جوالیقی سابق الذکر درباره‌ی ربعی سخن گفتم نامبرده وی را بر دیگران برتری داد و افزود او بسیاری از اشعار عرب را از حفظ داشت و در اینخصوص هیچیک از معاصران بیای او نرسیده . آری تنها دیوانگی او مانع از این بود که کسی بتواند کاملاً از مراتب کمالی او بهره‌مند گردد .

تبریزی گفته از ابن برهان سابق الذکر پرسیدم تو با اینکه روزگار زندگی ربعی را ادراک کرده بودی چگونه از او استفاده نکردی و از شاگردان او بهره‌مند شدی؟ پاسخ داد برای اینکه او دیوانه بود و منم چنان بودم که می بینی بدیهی است بادیوانگی او قدرت استفاده‌ی از او را نداشتم .

ربعی علاوه بر دیوانگی ، عنایت خاصی به کشتن سگ (که اینهم نوعی جنونست) داشت .

روزی از بزرگزادگانی که بحضور او می آمدند در خواست کرد تا به اتفاق او به کلواذی که نام محلی بوده در خارج بغداد بروند آنها پنداشتند ربعی در آنجا نیازی دارد بر اسبها سوار شده او هم پیاده عبا و عصا را برداشته با اتفاق آنها وارد محل مزبور شد . نامبرده در آنجا از سگی تعقیب کرد و با عصا باو حمله نمود گاهی سگ بجانب او پارس میکرد و هنگامی از ترس او فرار مینمود تا بالاخره خسته شده و همراهان کمک نموده آن حیوان بینوا را گرفتند . ربعی بشدت او را با دندان خود آزرده و گفت چند روز قبل این سگ مرا دندان گرفت و اکنون خواستم با گفته نخستین کسیکه دو شعر زیر را سروده است مخالفت نمایم .

شاتمنی کلب بنی مسمع فصفت عنه النفس والعرضا

و لم اجبه لاحتقاری به من ذایعض الکلب ان عضا

سگ بنی مسمع مرا آزرده و ناسزا گفت و من خود و آبرویم را از ناسزاگوئی اونگهداری کردم و بر اثر ناچیزی او پاسخی بوی ندادم زیرا کسی سگ گزنده را نمی گزد لیکن من اکنون او را بدندان گزیدم تا بگویم چه کسی جز من وجود دارد که سگ گزنده را بگزد ابوالحسن محمد بن یحیی زعفرانی بصری نحوی .

زعفرانی یکی از شاگردان علی بن عیسی ربعی بوده ربعی او را ثنا میگفته و به فضل و کمال میستوده .

زعفرانی با ابوعلی فارسی ملاقات کرد و الکتاب سیبویه را نزد او خواند ابوعلی خطاب بوی گفت ای ابوالحسن تو از من بی نیازی . زعفرانی اظهار داشت هرگاه از فهم کمالات تو مستغنی باشم از افتخار حضور تو که بی نیاز نمیباشم .

موقعی یکی از مسائل باب نائب فاعل را از او پرسیدند پس از آنکه توضیح کاملی داده اظهار داشت من از بابهای نحو تنها از باب نائب فاعل استفاده کردم و آن چنین بود که نامفای به ابوالحسن بن کامل کار گذار بصره نوشتم تا دو جریب زمین در اختیار من در آورد وی در فرمانی که صادر کرد طوری دستور داد که رئیس اراضی مقدار زمین اهدائی که بصورت نایب فاعلی نوشته شده بود نفهمید بالاخره وی در تایید فرمان دستور داد تا سه جریب زمین بمن اهدا شود .

(۱۶۹) ابوعمر صالح بن اسحق ، ادیب نحوی بصری معروف به جرمی سیوطی مینویسد

جرمی بفتح جیم و سکون راء منسوب به جرم بن ربان است که پیشوای قبیله‌های از قبیله‌های یمن بوده و از آنجا که وی از آزاد شدگان قبیله‌ی مزبور است وی را بدان قبیله منسوب داشته‌اند.

جرمی در هنگام مباحثه با ابوزید فریاد میکشید بهمین مناسبت او را ملقب به کلب (سگ) و نباح (فریادزننده) نمودند.

ابن خلکان مورخ بمناسبت شرح حال وی مینویسد جرمی انسانی فقیه و از اصول نحو و لغت اطلاع کامل داشت.

جرمی از مردم بصره بود و به بغداد رفت و علم نحو را از اخفش و امثال او فراگرفت و با یونس بن حبیب ملاقات کرد لیکن بملاقات سیبویه نائل نیامد و علم لغت و واژه‌شناسی را از ابو عبیده و ابوزید انصاری و اصمعی و نامدارانیکه در طبقه‌ی آنها بودند آموخت.

جرمی دانشمندی دیندار و پرهیزکار و نیکو اعتقاد بود و مذهبی صحیح داشت از فن حدیث باخبر و از راویان حدیث بشمار می‌آمد.

کتاب ارزنده‌ای در نحو تالیف کرد و آنرا بنام فرخ (جوجه) نامیده و کتاب مزبور را جوجه‌ی کتاب سیبویه قرار داده.

جرمی در بغداد با فراء مناظره کرد و ابوالعباس میرد از او نقل کرده روزی ابو عمر اظهار داشت دیوان هدلیها را بحضور اصمعی خواندم و او در شعر و مهمات آن حافظ تر از ابو عبیده بود تا آنجا که میرد گوید جرمی از همه نحویها نسبت به الکتاب سیبویه علاقه‌ی خاصی نشان میداد و کاملاً در ضبط مهمات آن پافشاری داشت و گروهی کتاب مزبور را از او استفاده کرده‌اند وی از فنون لغت کاملاً برخوردار بود و حافظ لغت بشمار می‌آمد و آثاری دارد که در هر فنی که نگاشته منحصر بخودش بوده و در حدیث و اخبار نیز جلالت و عظمت داشته و آثار تاریخی عجیبی نگاشته است.

آثار او عبارتند از الابنیه، العروض، مختصر در نحو، غریب سیبویه در بغیه کتاب التنبیه و امثال آنرا از آثار وی نوشته.

ابن خلکان نوشته حافظ ابونعیم در تاریخ اصفهان از وی نام برده

جرمی سال ۲۲۵ هجری (کره) وفات یافت.

ابوطالب احمد بن بکر بن احمد بن بقیه عبدی.

سیوطی مینویسد عبدی یکی از نحویهای مشهور است .

یاقوت اظهار داشته عبدی در نحو و لغت و امور قیاسی مهارت داشته و از شاگردان سیرافی و رمانی و فارسی بوده و از ابوعمر و زاهد روایت میکرده و قاضی ابوطیب طبری از وی روایت مینموده .

آثار او شرح ایضاح ابوعلی و شرح کتاب جرمی است .

عبدی در آخر عمر دیوانه شد و در روز پنجشنبه دهم ماه مبارک رمضان سال ۴۰۶ (تو) هجری وفات یافت .

مؤلف گوید مقدمه جرومیه که در علم نحو و مشهور است از آثار جرمی نیست و نیز از تالیفات نامبرده زیر نمیباشد .

سعید بن محمد بن سعید جرمی کوفی نحوی .

صاحب مجالس المؤمنین او را مطابق با عنوان فوق یاد کرده و مینویسد نامبرده یکی از پیشوایان نحو و مصداق السعید سعید فی بطن امه است یعنی نامبرده از علماء شیعه امامیه است و رساله جرومیه در نحو از اوست سمعانی که از بزرگان اهل سنت است در کتاب انسایش مینویسد نامبرده مردی راستگو و استوار در دین بود و در آئین تشیع بسرحد غلویا فشاری میکرد .

از یحیی بن معین که او نیز از پیشوایان حدیث اهل سنت است احوال سعید را پرسیده پاسخ داد او آدم بسیار راستگوئی بود از کوفه به بغداد آمد و با یحیی بن زیاد فراء بمباحثه و مناظره پرداخت .

مؤلف گوید از شرح حالی که مؤلف مجالس المؤمنین برای سعید جرمی نقل کرده اند ندانستم مراد او از سعید نامبرده کیست آیا سعید ملیانی است که ذیلا بشرح حال او اشاره میکنیم یا سعید دیگریست که تا بحال در کتب عربی و تراجم اعلام آن از وی اثری ندیده و بترجمه‌ی احوالش دست نیافته‌ام و اگر سعید ملیانی باشد وی از دانشمندان اوائل قرن هشتم هجری بوده و سعید مزبور که معاصر و مناظر با فراء بوده از علماء او آخر قرن سوم به حساب می‌آید چه آنکه فراء پیش از سیصد هجری بود .

بالاخره ناگزیر باید بگوئیم اشتباهی در یادداشتهای مؤلف شهید اتفاق افتاده .

سعید بن محمد بن سعید ملیانی مغربی مالکی نحوی .

سیوطی از درر نقل کرده ملیانی در فن عربیت از اساتید و از مالکی مذهبها بوده . ملیانی بسیار نیکوکار و همواره از استماع غیبت احتراز میکرد هرگاه کسی در حضور او از دیگری غیبت میکرد بلافاصله او را از غیبت وی باز میداشت و هرگاه سخن او رانمی شنید از آن مجلس خارج میشد ، ملیانی شیخ خانقاه سامریه بود .

ملیانی سال ۷۲۰ هجری از مغرب به قاهره مصر رفت و در آنجا از گروه بسیاری از اساتید استفاده کرد و از ابوحیان مطالب ادب را فراگرفت سپس به دمشق رفته و تصدی اقرء عربیه را بعهدہ گرفت تا در ششم شوال سال ۷۷۱ (اعذ) هجری وفات یافت .

مؤلف گوید با توجه باظهار نظر مذکور باید گفت مقدمه جرومیه از آثار نامبرده زیر است .

ابوعبدالله محمد بن محمد بن داود صنهاجی فاسی نحوی مشهور به ابن اُجروم بفتح همزه و جیم و راء مضموم اینکلمه به واژه‌ی بر برمعنای فقیر و صوفی است و صنهاجی با صاد بی نقطه منسوب به صناهجه و اینان مردمی بودند از نوادگان صنهاجه حمیری که در دیار مغرب میزیستند و فارس شهر بزرگی است در مغرب زمین و کلمه‌ی اُجروم را بر اثر کثرت استعمال بدون همزه بکار میبرند و جروم میگویند .

سیوطی پس از آنکه نامبرده را بعنوان مؤلف مقدمه اُجرومیه معرفی کرده می نویسد شارحان مقدمه‌ای او از قبیل مکودی و راعی و امثال ایشان او را به پیشوائی در نحو برکت و صلاح ستوده و درباره‌ی صلاح او همین بس که همه مبتدیان از مقدمه او کمال انتفاع را برده‌اند و من از ترجمه احوال او اطلاعی ندارم .

آری در تاریخ غرناطه بمناسبت احوال محمد بن علی بن عمر غسانی نحوی نوشته است نامبرده علم نحورا در شهر فاس از ابن اُجروم فرا گرفته و از وی تعبیر به استاد کرده و خود غسانی سال ۶۸۲ هجری متولد شده از تاریخ مزبور استفاده میشود ابن اُجروم در آن عصر بوده .

تا آنجا که نوشته پس از این بخط ابن مکتوم در تذکره‌اش دیدم ابن اُجروم از مردم فاس بوده و او را اُجروم نحوی مقوی میگفتند و اطلاعاتی از فرايض و حساب و ادب داشت و در رشته ادب استاد بود آثار و ارجوزه‌هایی در قرائت و امثال آنها دارد و تا حال که ۷۱۹ هجریست زنده است .

حلاوی در شرحی کہ بر آجرومیہ نوشتہ اظہار داشتہ مؤلف سال ۶۷۲ھجری (خعب) متولد شدہ و سال ۷۲۳ (ذلیح) ہجری در ماہ صفر وفات یافتہ و در داخل باب الحدید شہر فاس در بلاد مغرب وفات یافتہ .

(۱۷۰) ضیاء الدین بن سعید بن محمد بن عثمان قزوینی قرمی عقیفی استاد علامہی تفتازانی سابق الذکر .

مؤلف بغیہ مینویسد عقیفی یکی از بزرگان دانشمندان و پیشوایان عصر خود بودہ و در تفسیر و عربیت و معانی بیان و فقہ و اصول و کلام مہارت داشتہ و پیوستہ ملازمان از وجود او بہرہ مند میشدند و او ہیچگاہ از اشتغال بعلم آسودہ نبودہ تا بحدیکہ در راہ رفتن و سوار شدن نیز بہ نیازمندان مطالب مورد توجہ را می آموختہ و دم بدم آتش ہوشمندی او شعلہ ور بودہ عقیفی مراتب فقہ را در دیار خود فرا گرفتہ و از پدرش و عضدی و بدر شوشتری و خلخالی استفادہ کردہ و از دیرباز بمسند تدریس برقرار بودہ و سعد الدین علامہ تفتازانی بشاگردی او مباحثات می کردہ .

عقیفی نسبت بہ محصلان عطوفت خاصی داشتہ و با جاہ و مال و بصورتہای مختلف با آنها کمک می کردہ و دانشمندی متین و متواضع بودہ و پیوستہ مردم از نیکی او بہرہ مند میشدہ و گزندگی از او نمی دیدند .

عقیفی ہنگامیکہ وارد مصر شد براریکہ تدریس شافعی در شیخونہ و مدرسہ بیبرسیہ استقرار یافت .

عقیفی نامش عبیداللہ بود لیکن او این نام را بمناسبت ہم اسمی با عبیداللہ زیاد لعنہ اللہ علیہ قاتل حضرت سیدالشہداء صلوات اللہ علیہ خوش آیند ندانست و ہیچگاہ نام خود را در صفحہای نگاشتہ رہ .

عقیفی ریشی دراز داشت کہ درازی بیہایش میرسید و ہرگاہ میخواست ریش خود را در میانہ کیسہی مخصوصی داخل میکرد و ہرگاہ سوار بر مرکب میشد آنرا بدو دستہ می نمود و ہر دستہ را بطرفی می آویخت ، مردم مصر موقعیکہ او را با چنین ریش درازی میدیدند بہ شگفت آمدہ می گفتند سبحان الخالق منزہ است آفریدگاری کہ چنین ریشی را در چہرہ این مرد بوجود آوردہ . او میگفت آری عوام مصر مردم با ایمان واقعی ہستند زیرا از اثر بموثر و از صنعت بہ توانائی صانع پی میبرند .

عزالدین جماعت ولی‌الدین عراقی و گروهی از وی استفاده کرده و برهان حلبی و بعضی دیگر از وی روایت کرده‌اند .

ابن حجر و دیگران نوشته‌اند عفیفی در ماه ذیحجه سال ۷۸۰ (فد) هجری وفات یافت .

طاهر بن حبیب باو نوشت :

قل لرب الندی و من طلب العلم مجدا الی سیل السواء
اذ اردت الخلاص من ظلمه الجهل فما تهتدی بغیر الضیاء

بگو به بخشنده و دانش‌آموزی که میکوشد تا از نظر دانش برابر با آن ثروتمندبخشنده و سایر دانشمندان گردد هرگاه بخواهی از تاریکی نادانی رهائی پیدا کنی باید بدانی بجز از ضیاء‌الدین که شمع فروزانی است وسیله دیگری نداری .

عفیفی در پاسخ او نوشت :

قل لمن یطلب الهدایه منی خلت لمع السراب برکه ماء
لیس عندی من الضیاء شعاع کیف یبغی الهدی من اسم الضیاء

بگو به کسیکه از من درخواست هدایت میکند پنداشته‌ای آب‌نما مانند حوض آبست و حال آنکه چنین نیست و نزد من پرتوی از روشنی وجود ندارد بنابراین از نام ضیاء چگونه میتوان وسیله‌ی هدایت بدست آورد

ضیاء‌الدین بن ابی‌الضوء قرطبی اندلسی .

درباره‌ی او گفته شده وی از فنون عربیت و شعر و ایام عرب و رزمهای آنان کاملا با خبر بوده .

"باب طاء و ظاء"

در این باب بشرح احوال فقهاء شیعه اشاره می‌کنیم .

(۱۷۱) سید طالب بن علی علوی حسینی ابهری .

تلخیص‌الاثار مینویسد ابهر نام شهرکی است در سرزمین جبال نزدیک به قزوین آب و هوایی نیکو و بوستانهایی فراوان دارد .

شیخ ابوبکر طاهری از استوانهای عرفان و معاصر با شبلی از آنجاست و در ابهر خانقاهی بنیان کرده .

علامہ اثیرالدین ابهری از مردم آنسرزمین است والزبدہ والدراہیہ و تہذیبالنکت از

آثار اوست

و نیز ابهر نام برای دہکدہی بزرگی است در دو فرسخی اصفہان از آنجاست .

ابهری از مشاہیر عصر خود بودہ و بر شرح مختصر حاشیہای بنام الردود والنقود نوشتہ .

از فہرست شیخ منتجب الدین قمی نقل شدہ سید طالب فقیہی صالح و واعظ بود و از

شاگردان شیخ جلیل محیی الدین بن حسین بن مظفر حمدانی بشمار آمدہ

سید سراج الدین طالب بن کیا بن ابی طالب حسینی .

منتجب الدین نوشتہ او و فرزندش سید عزالدین ابوالقاسم از دانشمندان صالح و شایستہ

عصر خود بودہ اند .

مؤلف مینویسد شیخ محیی الدین مزبور غیر از نامبردہ ذیل است .

محیی الدین بن طریح نجفی

نامبردہ از منسوبان فخرالدین طریحی مؤلف مجمع البحرین است .

امل الامل مینویسد طریحی عالمی فاضل و محقق عابد و پارسا و ادیبی شاعر بودہ

از معاصرین ماست و سائل و مراثنی الحسین (ع) و دیوان شعر از آثار اوست

سید امیر محمد بن ابیطالب موسوی حسینی استرآبادی .

معظم لہ در نجف اشرف ساکن بودہ و از شاگردان شیخ علی بن عبدالعالی مؤلف جعفریہ

در فقہ است .

سید مشارالہ کتاب استادش را بنام المطالب المظفریہ کہ اینک در نزد محصلان بہ

طالبیہ مشہور است شرح کردہ و این شرح از بہترین شروحنی است کہ بر رسالہی جعفریہ نوشتہ

شدہ و در عین حالیکہ خالی از تحقیق است فقہاء آنرا محل توجہ و دقت قرار دادہ اند .

شرح مزبور بطوریکہ دیدیم بنام طالبیہ شہرت یافتہ باید گفت مؤلفش بنام و کنیہی

طالب و ابوطالب معروف نبودہ اکنون یا خود کتابش را بدان نام ملقب ساختہ و از نام

پدرش ابوطالب استفادہ کردہ و یا بنام پدرش خواندہ میشدہ چہ آنکہ در موضوع نسبت

اخص جزئین را مخصوصا اگر مؤخر باشد رعایت میکنند چنانچہ در نسبت بہ عبداللہ بن

مسعود صحابی مشہور مسعودی میگویند .

(۱۷۲) ابو عبدالرحمن طاوس بن کیسان خولائی ہمدانی یمانی از مردم یمن و ایرانی

بوده و یکی از بزرگان تابعانست

وی فن حدیث را از ابن عباس و ابوهریره آموخته و مجاهد و عمروبن دینار از وی روایت میکرده و خود در طبقه‌ی مالک دینار صوفی بوده و طریقه‌ی او را برگزیده و سلوک میکرده.

تلخیص‌الاثار مینویسد یمن از شهرهای بزرگی است که طول آن از عمان تا نجران بوده و آنجا را بمناسبت سر سبزی درختانش خضراء می‌نامند در هر سال چهار مرتبه دهقانان آنجا بذر میکارند و هر بذری در ظرف دو سال قابل درو است و درختان آنجا در هر سالی دوبار بر میدهند و مردم آنجا از شهرهای دیگر نازک‌اندام‌ترند، احقاف که جایگاه مردم عاد بوده و بین عدن و حضرموت واقع شده در آنجاست و اینک بصورت پشته‌هایی از ریک درآمده‌اند تا آنجا که گوید.

در یمن کوه کوبان است و بر فراز آن دو کاخ از گوهر بنیان شده که در شب درخشندگی خاصی دارند.

در یمن گلابی مخصوصی است که هرگاه کسی یکی از آنرا بخورد باسهال سختی مبتلا میشود چنانچه ده مرتبه به بیرون روی نیاز پیدا میکند. از میوه‌های یمن موز است که شباهتی بانگور دارد و مزه آن شیرین و همراه با چربی است.

ابوعبدالرحمن طاوس بن کیسان یمانی از مردم آنسرزمین است طاوس کاملاً از حلال و حرام احکام الهی با خبر بود و سال ۱۰۶ (قو) در مکه مکرمه وفات یافت.

دیگری ابوعبدالله وهب بن منبه است که چهل سال نماز بامداد را باوضوی نماز عشاء بجای آورد انتهی.

ابن خلکان نوشته طاوس فقیهی جلیل‌القدر و بلندمرتبه بود.

ابن عیینه گفته از عبیدالله بن یزید پرسیدم هنگامیکه می‌خواستی به خانه‌ی ابن عباس وارد شوی بهمراه چه کسی میرفتی؟ پاسخ داد باتفاق عطا و یاران او. پرسیدم اگر طاوس همراه شما نبود؟ گفت پرسش عجیبی کردی او بهمراه خواص از مردم به حضور او میرسید.

هنگامیکه پسر عبدالعزیز بخلافت رسید طاوس باو نوشت اگر میخواهی در همه کارها موفق بکار نیک باشی کارمندان و عاملان شایسته بر کارها بگمار.

مشارالیه پس از آنکه نامہی او را خواند اظهار داشت نوشتہی طاوس بہترین پنداست
برای من .

طاوس در اوقات حج پیش از روز ترویہ در مکہ سال ۱۵۶ ہجری درگذشت .
یکی از علما گفتہ در آنروزگار کہ طاوس رحلت کردہ بود ازدحام جمعیت در مکہ بہ
اندازہای بود کہ نمیتوانستند بہ آسانی از جنازہی او تشییع کنند تا بحدیکہ ابراہیم بن
ہشام مخزومی امیر مکہ پاسبانہائی را مامور کرد تا از ازدحام مردم جلوگیری نمایند .
بخوبی یاد دارم در آنموقع عبداللہ بن حسن بن علی بن ابیطالب علیہالسلام کہ
شانہ زیر تابوت او دادہ بود کلاہ از سرش افتاد و عبایش از پشت درید .
ابن خلکان نوشتہ در داخل شہر بعلبک مقبرہایست کہ مردم بہ زیارت آن می روند و
می پندارند مرقد طاوس یمانی است با آنکہ چنین نیست .

ابوالفرج بن جوزی در کتاب الالقب مینویسد نام وی ذکوانست و لقب او طاوس واو
را بدانجہت کہ طاوس قاریان بودہ طاوس نامیدہ اند و بدین لقب موسوم و مشہور گردیدہ،
انتهی

از طاوس یمانی نقل کردہ اند شی در حجر اسماعیل بودم در آنحال حضرت علی بن
الحسین علیہماالسلام وارد شد با خود گفتم این بزرگوار مردی از خاندان نبوت است
شایستہ است دعا و درخواست او را بشنوم تا اینکہ در ثناء دعا از او شنیدم بہ مقام الہی عرضہ
میداشت "عبدک بفنائک سائلک بفنائک مسکینک بفنائک" بندہ و گدا و بینوا بہ درخانہی
تو دست انداختہ .

طاوس گفتہ اتفاق نیفتاد در مقام نیازمندی جملات مزبور را بخوانم و تیردرخواستم
بہ هدف اجابت نرسد .

در روایتی نقل شدہ از یکی از ائمہ علیہم السلام شنیدہ شدہ در سجود بہ عرض
میرسانیدہ الہی عبیدک بفنائک مسکینک بفنائک سائلک بفنائک فقیرک بفنائک، و یا آنجناب
دستور دادہ ہمین دعا را در سجود بخوانند البتہ دعاء مزبور برای اجابت دعا مجرب
است .

بطوریکہ بخاطر دارم در یکی از مدارک معتبرہ از طاوس نقل شدہ من بہ اتفاق جمعی
از ناسکان و زاہدان عارف مشرب در برابر خانہ کعبہ یا محل شایستہ دیگری براثر درخواست

عده‌ای از مردم بمنظور آمدن باران مشغول الحاح و زاری بودیم متأسفانه هرچه بیشتر اظهار دردمندی و زاری مینمودیم کمتر استفاده کردیم در این هنگام حضرت علی بن‌الحسین علیهما السلام تشریف فرما شده ما را بدانحال دیدار کرد پرسید چه میخواهید؟ پاسخ دادیم از چندیست دست به دعا برداشته و از خدا درخواست باران می‌کنیم دعاء ما مستجاب نشده .

فرمود اینچنین تمنای درخواست حاجت از خدا کنید، پرسیدیم چگونه؟ حضرت بلافاصله خود را روی زمین افکنده چهره‌ی مبارک‌روی خاک گذارد و گریست و بعرض رسانید اللهم بحبی لک یا فرمود بحبک ایای ان تنزل علینا الغیث هنوز از محل خود حرکت نکرده بود و سر از سجده برنداشته باران مفصل و زیادی بارید و همگان را سیراب کرد .

او گوید مردی را در مسجد الحرام زیر میزاب (ناودان خانه کعبه) دیده‌نمازمیخواند دعا میکرد و میگریست موقعیکه از نماز فارغ شد بحضورش رسیده دیدم آن بزرگوار حضرت علی بن‌الحسین علیهما السلام است .

بعرض رسانیده ای پسر رسول خدا (ص) شما را بحالتی چنین و چنان دیدم با اینکه میدانم دارای سه صفت برجسته‌ای هستید که با وجود آنها هیچگونه وحشتی دامنگیر شما نخواهد شد . نخست آنکه فرزند رسول خدائید دیگر جد شما شافع روز قیامت است سوم رحمت خدا شامل حال شماست ، فرمود ای طاوس اما اینکه گفتم پسر رسول خدایم این انتساب سودی بحال من نمیدهد زیرا خدا فرمود فلا انساب بینهم یومئذ و لا یتسائلون .

روز رستاخیز پیوندی در میانشان نیست و آنروز از آنها نمی‌پرسند از چه تیره‌ای هستید و اما از شفاعت جدم نیز مامون نمیباشم چه آنکه خدا فرموده و لا یشفعون الا لمن ارتضی شفاعت پیمبران در خور کسانی است که مورد خشنودی خدا واقع شوند و اما رحمت خدا هم که او خود فرموده ان رحمه الله قریب من المحسنین بخشایش خدا در خور نیکوکاران است و نمیدانم از آنها باشم

(۱۷۳) ابوطیب طاهر بن علی جرجانی .

از فهرست منتجب‌الدین نقل شده نامبرده از فضلا و فقهاء عصر خود بوده .

شیخ طاهر بن زید بن احمد .

عالمی ثقه و فقیه و از شاگردان شیخ ابوعلی طوسی است .

طاہر غلام ابی الحبیش .

نجاشی مینویسد نامبرده از دانشمندان فن کلام بود و استاد ماشیخ ابو عبداللہ مفید (شیخ مفید) قدس سرہ در آغاز کار فن کلام را از وی آموخته .

طاہر آثاری داشته و شیخ بزرگوار کتابی را از او کہ دربارہی فدک نیز اظہاری کردہ نامبرده است .

شیخ طوسی قدہ در فہرست او را نامبرده و مینویسد آثاری دارد و او را از متکلمان شیعه قلمداد میکند .

شیخ بہاء الدین ابومحمد طاہر بن احمد قزوینی .

از فضلا و ادبا و نحوہای عصر خود بودہ .

شیخ منتجب الدین قمی از وی روایت میکرده و او بواسطہی عدہای از موثقان چنانچہ

شیخ منتجب الدین اظہار داشته از ادیب فاضل .

مجمع بن محمد مسکنی روایت مینمودہ .

مجمع بتصریح منتجب الدین آثاری داشته از قبیل شرح الفصیح و شرط الالفاظ و دیوان

النظم و دیوان النثر

امام رافعی در کتاب التقریب (۵۵۵) طاہر قزوینی را یاد کردہ و می نویسد نامبرده

آثاری دارد و سال ۵۷۵ (ثعہ) ہجری وفات یافته ۴

(۱۷۴) ملا محمد طاہر بن محمد حسین قمی .

در نجف اشرف نشو و نما کردہ و اصلا از مردم شیراز و اخباری مشرب بودہ .

فاضلی دانا و محقق متکلم و جلیل القدر و نیکوکار و واعظی متبحر و از اقران علامہی

مجلسی و دانشمندان بنام روزگار او بودہ .

ملا محمد طاہر تعصب شدیدی نسبت بگروہ صوفیہ و دستجات ملحدان و بی بند و

باران عصر خود داشت و همچنین با آنها کہ نماز جمعہ نمیخواندند و یا در منع آن در

عصر غیبت کتابی می نگاشتند سر سختی شدید و مبارزہ مینمود .

ملا محمد طاہر در آستانہ مقدسہ قم امام جمعہ و جماعت و شیخ الاسلام حرم اہل

بیت علیہم السلام بود و ہمہی مردم از عوام و حکامی کہ بہ مناصب رسمی آنجا گماردہ

میشدند از وی فرمانبرداری میکردند و او در دلہای مردم برای خود محل شایستہای باز

کرده و نافذالحکم بود .

ملا محمد طاهر بر اثر تعصب خاصی که داشت علمائی را که ترک نماز جمعه را در عصر غیبت روا میدانستند تکفیر میکرد و در اینخصوص با ملا خلیل سابق الذکر رقابت مینمود و حکایات و ماجراهای طولانی بینهما برقرار بود .

گویند هنگامی ملاخلیل در یکی از مجالس علت‌های وجه تسمیه قم را نقل میکرد و به همان مناسبت گفت در شب معراج رسولخدا (ص) بوضع شهر قم و محل آن توجه کرد در آنهنگام دید مردمی موج زنان در آنشهرستان در حرکتند و مردی که کلاه سرخ‌فامی در سر داشت بر منبر نشسته و مردم را از راه منحرف میسازد . حقیقت آنچه را مشاهده کرده‌بود از جبرئیل پرسید بعرض رسانید محل مزبور متعلق به شیعیان شما و جایگاه مردمی است که خاندان شما را از دل و جان دوست میدارند و اینک شیطان بدینشکل درآمده و می‌خواهد مردم را از راه حقیقت منحرف سازد رسولخدا (ص) متغیر شده فرمود "قم یا ملعون" بهمین مناسبت محل مزبور قم نامیده شد .

ملا خلیل در پایان سخن خود چنین نتیجه گرفت اکنون همان شیطان در آن بقعه‌ی منوره بر فراز منبر قرار گرفته و مردم را از راه راست منحرف میسازد ملاخلیل از این نتیجه نظرش ملا محمد طاهر بود .

یکی از حاضران اظهار داشت هرگاه نامبرده تا ایندرجه گمراه و مردم را به گمراهی و ضلالت دعوت میکند چرا شما او را از اینمقام رفیع مانع نمیشوید و مردم را از اطراف او پراکنده نمیسازید ؟

پاسخ داد او چگونه از گفتار من منزجر میشود و از آنمقام فرود می‌آید با آنکه از امریه‌ی رسولخدا (ص) که فرمود "قم" متاثر نشده و همچنان بر فراز منبر جای گرفته .
و همچنان با علامه ملا محمد تقی مجلسی در خصوص تصوف منازعات و مکاتباتی داشته که سرانجام به کدورت‌های شدیدی منتهی شده .

ملا محمد طاهر در رساله‌ایکه در رد صوفیه نوشته عده‌ای از علما و عرفا را تکفیر نموده و افزوده هر کسی هم که گفتار ناستوده‌ی مخالف شرع نامبردگان را رشته‌ی سخن خود قرار دهد کافر است و در این باره پافشاری عجیبی نموده است .
برخی اظهار داشتند نامبرده در رساله‌های چندی که تالیف کرده متعرض است

خرقہ پوشی و پشمینہ پوشی و نشستن برای انجام اربعینات و دوری از خلق و شنیدن آواز خوش و بزبان آوردن طریقت و حقیقت و گفتن عشق حقیقی و مکاشفات عرفانی و تجرد ارواح و امثال آنها از جمله بدعتهای بارده ایست که معتقد بدانها کافر است و کسی هم که نامبردگان را کافر نداند خودش کافر بوده .

گویند روزی علامه مجلسی وارد مجلس ملا طاهر شده ملا طاهر بطور مزاح پرسید باقر از چه مشتق است؟ علامه مجلسی بفرست فهمید منظور او چیست بلافاصله پاسخ داد از حیوانیکه فضلهاش طاهر است .

ملا محمد طاهر بی اندازه شرمگین شده و از مزاحی که با وی کرده بود پشیمان گردید .
ملا محمد طاهر از اینگونه لطائف بسیار دارد .

ملا محمد طاهر آثار بسیاری در رشته های مختلف بوجود آورده از جمله کتاب اربعین در فضائل امیرالمؤمنین و ائمه معصومین علیهم السلام .

این کتاب در نهایت آراستگی و اخبار تازه ای در آن گرد آورده است .

دیگری حجه الاسلام در اصول فقه و کلام مؤلف اشارات (حاجی کرباسی) از آن در موارد متعددی در کتاب مزبور نقل کرده بهجه الدارین کتاب مزبور را در این اواخر دیده و مشتمل بر پاره ای از مسائل حکمتی است .

شیخ حر عاملی در کتاب امل الامل او را نام میبرد و خود او از کسانی است که از وی روایت کرده و در مسلک اخباریه و انکار فلاسفه و متصوفه با وی همقدم بوده .

او مینویسد ملا محمد طاهر بن محمد حسین شیرازی نجفی قمی از اعیان فضلا معاصر عالمی محقق و مدقق و ثقه و فقیه و متکلم و محدثی جلیل القدر و عظیم الشان بوده .

معظم له آثاری دارد از جمله شرح تهذیب الحدیث ، حکم العارفین فی رد شبه المخالفین الاربعین فی فضائل امیرالمؤمنین و امامت ائمه الطاهرین ، رساله الجمعہ رساله فوائد الدینیہ در رد حکما و صوفیه حجه الاسلام و امثال اینها از کتب و رسائل دیگر که ما آنها را از وی روایت کرده ایم انتہی .

از کراماتی که از وی نقل کرده اند گویند موقعی شاه سلیمان صفوی بروی متغیر شده دستور قتل او را صادر کرده و فرمان داد تا او را بکشند و جلاد حسب الامر بطرف قم حرکت کرد در آن موقع یکی از امرا که حضور داشت از وی شفاعت کرد شاه شفاعت او را پذیرفت

دیگری را فرستاد تا او را زنده بحضور بیاورد ، بدیهی است پیش از رسیدن قاصد ، جلاد بقم وارد شده و او را برای کشتن آماده کرد ، ملا طاهر از جلاد مهلت گرفت تا پایان نماز در مسجد بوی مهلت دهد .

جلاد بنا بتقاضای وی او را مهلت داده پایان نماز او مساوی با ورود قاصد بود که امریهای شاه را بمنظور سالم گذاردن او بجلاد ابلاغ کرد و بدینوسیله بارادهی حضرت رب العزه از کشتن نجات یافت .

ملا محمد طاهر پس از این بطرف کاشان رهسپار شد علماء کاشان که از حرکت او به کاشان اطلاع پیدا کردند باستقبال او رفتند از جمله فاضل نامی علم الهدی فرزند ملا محسن فیض قده بوده بمجردیکه او را شناخت از یکی از اطرافیانش پرسید مگر این شیخ مجوسی نمرده است ؟ و منظورش پدر والاگهر او بود . زیرا ملا طاهر بخیال خود معظم له را در توحید و امور مربوط بدان فاسدالعقیده میدانست .

فیض علم الهدی هنگامیکه این جسارت را از وی شنید عنایتی نکرده در عین حال معظم له بدیدن او رفت . ملا طاهر اجازهی ورود بوی نداد . فیض برای آنکه او را از اشتباه بیرون آورد اظهار داشت شایسته است عقائد خود را از پشت در ایراد کنم هرگاه برخلاف آنچه شنیده‌ای بود مرا اجازهی ورود بده ، هنگامیکه ملا طاهر اعترافات او را که مطابق با مذهب حق بوده شنید پی به اشتباه خود برده بوی اجازه ورود داد و خود با احترام اوبر خاسته و مانند دو برادر یکدیگر را بغل گرفتند هنگامیکه ملا طاهر وارد اصفهان شد و به دربار شاه بار یافت شاه سلیمان برای اینکه از او اقرار بگیرد از وی پرسید تو گفته‌ای که میگسار همخوابه شیطانست زیرا شاه از میگساری احترازی نداشت .

ملا طاهر بالهام غیبی گفت من آنرا نگفتم بلکه جد تو که صادق مصدق و امین حضرت حق است فرموده است .

شاه سلیمان ساکت شد و با او به مهربانی رفتار کرد .

ملا محمد طاهر در قم وفات یافت و پشت مزار زکریا بن آدم مدفون شد مزار او را زیارت کرده‌ام و تاریخ رحلت او بر لوحه‌ایکه به دیوار راست قبله نصب شده است منقور گردیده

(۱۷۵) نجم‌الدین طمان بن احمد عاملی .

معظم له مورد تمجید محقق حلی بوده و از شیخ شمسالدین محمد بن صالح از سید فخار بن معد موسوی و مشایخ دیگر روایت میکرده .

برخی گویند نجم الدین از سید فخار و شیخ نجیب الدین بن نما و گروه دیگر روایت میکرده و از شاگردان سید رضی الدین علی بن طاوس بوده و سال ۶۳۴ هجری از وی روایت کرده و همانسال نیز وفات یافته .

گویند شهید ثانی در یکی از اجازاتش نوشته پدرش جمال الدین ابومحمد مکی از شاگردان شیخ علامه فاضل نجم الدین طومان بوده و سالی که بمکه میرفته با او مراودهی بسیاری داشته و در مدینه منوره حدود ۷۲۸ هجری یا نزدیک بدان وفات یافته محل تامل است

(۱۷۶) شیخ ظهیرالدین بن علی بن زین العابدین بن حسام عاملی عینائی شیخ عمر در جزء اول امل الامل مینویسد نامبرده فاضلی عابد و فقیه و از مشایخ اجلاء بود و از شیخعلی بن احمد عاملی پدر شهید ثانی روایت میکرده .

مؤلف گوید نامبرده در جزء نخستین امل بجز از نامبرده از دیگری در حرف ظاء معجمه نام نبرده آری در جزء دوم آن که بنام تذکره المتبحرین در احوال علماء متاخرین است باسامی ذیل اشاره کرده .

سید ظاهر بن ابی المفاخر بن ابی العشاء افطسی عالمی متدین بوده .

شیخ ابوسلیمان ظفر بن داعی بن ظفر حمدانی قزوینی .

نامبرده فقیهی فاضل و از شاگردان شیخ ابوعلی بن شیخ ابوجعفر طوسی قده است . و شعرهائی جالب و ارزنده میسروده .

سید ابوالفضل ظفر بن داعی بن مهدی علوی عمری استرآبادی .

از فقها و ثقات و صلحاء عصر خود و از شاگردان شیخ ابوالفتح کراچی است .

شیخ ظفر بن همام بن سعد اردستانی .

شیخ منتجب الدین در فهرست معروفش او را نامبرده و متعرض است وی از پیشوایان

فن لغت بوده . ((باب ظاء و ظاء))

در این باب بشرح احوال اعلام از طبقات مختلف شیعه و سنی اشاره میکنیم .

(۱۷۷) ابوطالب مکفوف نحوی کوفی .

از زبیدی نقل شده نامبرده از شاگردان کسائی بوده و کتابی در حدود حروف و دیگری عوامل و افعال و معانی مختلف آنها تالیف کرده.

ابو احمد طالب بن عثمان از دی نحوی از ادبا و قراء عصر خود بوده
ابو احمد طالب بن محمد بن نشیط نحوی معروف به ابن سراج نام او ذیل احوال
جعفر بن سراج گذشت.

وی از شاگردان ابن انباری بوده از آثار او مختصری در نحو و کتابی بنام عیون اخبار
و فنون الاشعار و امثال آنهاست.

(۱۷۸) ابوطیب طاهر بن عبدالله بن طاهر عمر طبری از داوران و فقیهان شافعی
مذهب بوده.

ابن خلکان مینویسد نامبرده دانشمندی ثقه و راستگو و دیندار و پرهیزکار بود از
علم اصول فقه و فروع آن اطلاعی کامل داشت و محقق بنام بود سینه‌ای بی‌کینه داشت و
با مردم با اخلاقی پسندیده مدارا میکرد و روشی نیکو بکار میبرد شعر می‌سرود و از
طریقه‌ی فقیهان تجاوز نمی‌نمود.

طبری صد و دو سال عمر کرد و نعمت عقلش را از دست نداد و فهم و فراستش تغییر
نکرد و همان وقت فتوا میداد و بر فقیهان خورده‌گیری میکرد و برفع خطا کاربهای آنان
می‌پرداخت و در بغداد بمسند داوری برقرار بود و با تجلیل شکوه‌مندی به دارالخلافه
میرفت و بهمین حال بود تا مرد.

طبری در امل مراتب فقه و قرائت را از ابوعلی زجاجی صاحب ابن‌القاص
و ابوسعید اسماعیلی فرا گرفته و در گرگان نیز از درس ابوالقاسم بن کج
بهرمند گردیده پس از آن به نیشابور رفته و مدت چهار سال ملازم ابوالحسن
ما سرجسی بوده و علم فقه را از او آموخته.

پس از آن به بغداد رفته و بدرس شیخ ابو حامد اسفراینی حاضر شده.

شیخ ابواسحق شیرازی سابق‌الذکر از شاگردان وی بوده درباره‌ی او گوید در میان
اساتیدی که دیده هیچیک را به پایه‌ی اجتهاد و تحقیق او ندیده و هیچیک مانند او دارای
نظری عمیق و اندیشمای استوار نبوده.

مختصر مزنی و فروع ابوبکر بن حداد مصری را شرح کرده و در اصول مذهب

و خلاف و جدل آثار زیادی داشته .

ابواسحق گفته مدت ده سال و اندی ملازم درس او بودم و دو سال در مجلس خود او و بنا بدرخواست وی شاگردان را درس گفتم و او در مجلس خود برای من مکان خاصی قرار داد .

طبری در بغداد اقامت کرد و پس از مرگ ابوعبدالله صمیری بدآوری ربع کرخ نامزد شد و تا هنگام وفاتش بدان مسند برقرار بود .

طبری سال ۳۴۸ (حشم) هجری در آمل متولد شد و در بیستم ماه ربیع الاول سال ۴۵۰ (تن) هجری در بغداد وفات یافت و فردای آن در مقبره‌ی باب حرب دفن شد و در جامع منصور بر جنازه‌اش نماز خواندند .

ابوسعید طاهر بن عبدالله بیع نحوی از تاریخ حافظ محب‌الدین بن نجار نقل شده ابوعبدالرحمن سلمی در مجموعه‌ها و امالی خود مقطعاتی از اشعار او را نقل کرده .

(۱۷۹) ابوالحسن طاهر بن احمد بن بابشاد بن داود بن سلیمان بن ابراهیم

نحوی مصری .

یکی از پیشوایان ادب و دانشمندان فنون عربیت و مردی زبان آرا بوده ابن بابشاد بمنظور بازرگانی و خرید مروارید وارد عراق شده و همانجا بر اثر علاقمندی که به تحصیل ادب و کمال داشته بدرس دانشمندان آنسرزمین حضور یافته پس از آن بمصر بازگردیده و دیوان رسائل را بعهدده گرفته و نامه‌هایی که از دیوان صادر میشده تحت نظر قرار میداده و اشتباهات املائی یا نحوی یا لغوی آنها را اصلاح میکرده ابن بابشاد در جامع مصر به مسند تدریس می‌نشسته و عده‌ای از کمالات او استفاده میکردند .

طولی نکشیده حالت انزوا باو دست داده و از همه کارها دست کشیده و سبب انقطاع وی را مربوط به حکایت گریه‌ای دانسته که ذیلا از وفیات الاعیان ابن خلکان نقل میکنیم . او مینویسد نامبرده از دیلمیان بوده و در علم نحو در روزگاریکه در مصر می‌زیسته پیشوائی بنام بوده آثار ارزنده‌ای داشته از جمله مقدمه مشهوره و شرح آن ، شرح جمل زجاجی ، شرح کتاب اصول ابن سراج و آن اوقات که بانقطاع بسر میبرده سید بزرگی مملو از یادداشتهای نحوی گرد آورده که اگر آنها را پاکنویس میکرده پانزده مجلد می‌شده نحویهای پس از او که یادداشتهای وی بدستان افتاده آنها را تعلیق‌الغرفه نامیده‌اند تا

آنجا که مینویسد

مردم از معلومات و آثار او بهره‌ی بسیاری میبردند و خود او در مصر امور دیوان انشا را بعهدده داشت و نامه‌ایکه از دیوان صادر میشد باید نخست بعرض او میرسید و او نامه‌ی مزبور را مورد دقت و مطالعه قرار میداد و هرگاه به اشتباه نحوی یا لغوی برخورد میکرد دستور میداد تا نامه‌نگار آنرا اصلاح کند یا با دلیل صحت آنرا اثبات نماید پس از آن نامه را بطرفی که باید ارسال میداشتند.

ابن بابشاذ از دیوان‌الانشاء هر ماهه حقوقی دریافت میداشت و چندی بدین‌منصب برقرار بود.

گویند روزی بر فراز پشت بام جامع با عده‌ای نشسته و غذا میخورد در آنحال گربه‌ای آمد لقمه‌ای پیش آنحیوان افکندند بدهان گرفت و رفت پس از اندکی بازگشت لقمه‌ی دیگری پیش او انداخت باز بدنجان گرفت و رفت تا چند مرتبه این عمل تکرار شد حاضران از کار گربه به تعجب آمده و دانستند اینهمه غذا را آنحیوان به تنهایی نمیخورد در صدد بر آمدند تا ببینند غذاها را چه کرده از آنحیوان تعقیب نموده دیدند از دیوار جامع پائین رفته وارد خرابه‌ای شده در آنجا گربه‌ی کوری بود این حیوان آنچه را بدست می‌آورد برای آن بینوا می‌برد و او میخورد. حاضران از کار وی سخت بشگفت آمدند.

ابن بابشاذ گفت هرگاه خدایمتعال برای چنین حیوان بینوائی حیوان توانائی را مامور دارد تا امور او را کفایت کند و روزی او را بموقع در اختیارش بگذارد چگونه از قسمت مرزوق من خاطر فرماید.

ابن بابشاذ از آن به بعد دست از همه‌گونه علاقمندیها برداشت و از خدمت دیوانی مستعفی شد و از حقوق خود صرفنظر کرد و منزوی گردیده و پای توکل بخدا استوار نمود و همچنان به انزوا اشتغال ورزید تا شبانگاه روز سوم رجب سال ۴۶۹ (تسط) در مصر وفات یافت و در قرافه کبری مدفون شد.

ابن خلکان گوید مرقد او را در آنجا زیارت کردم و تاریخ وفات او بطوریکه نوشته شد بر سنگی که بالاسرش نصب شده منقور بود.

سیوطی در پایان حکایت مزبور مینویسد ابن بابشاذ پس از این در مناره‌ی جامع آرام داشت در یکی از شبهای ماهتاب خواب آلوده از بالای منار بزیر افتاد و مرد.

و از آثار او شرح جمل زجاجی والمحتسب در نحو و شرح نخبه و تعلیق را که نزدیک به پانزده مجلد است و شاگردانش آنرا تعلیق الغرفه نامیده‌اند شمرده است .

عبداللطیف بن ابی بکر بن احمد بن عمر یمانی شرحی زبیدی .

سیوطی می نویسد نامبرده یکی از پیشوایان عربیت است مقدمه ابن بابشاذ را بنظم درآورده و ملحقاً لاعراب را شرح کرده و مقدمه در علم نحو دارد و سال ۸۰۲ (بض) هجری وفات یافته .

(۱۸۰) ابویزید طیفور بن عیسی بن آدم بن سروشان معروف به بایزید بسطامی مرشد کامل و مجذوب واصل .

اصحاب شریعت و ارباب طریقت مشارالیه را به رشد و صلاح و رستگاری و فلاح ستوده و او را بداشتن منزلتی رفیع و مرتبه‌ای منیع معرفی کرده و متعرض‌اند از کثرت ریاضت و جلالت قدر بعالیترین مقام نائل گردیده .

بایزید گفتار عارفانه بسیار دارد و مقامات پسندیده ایرادار بوده و کرامات بی‌نهایتی از وی بظهور رسیده .

وفیات مینویسد جدش مجوسی بوده و اسلام آورده .

بایزید سه برادر بودند بنامهای آدم و طیفور و علی و همگی از پارسایان عهد خود بودند و طیفور جلالت و موقعیتش از دو برادر دیگر بیشتر بوده امام قشیری شرح مزبور را در باره‌ی نام برده نوشته است .

لیکن هیچیک از نامبردگان جد او را بنام سروشان نام نبرده‌اند .

بلکه وفیات او را چنین معرفی کرده طیفور بن عیسی بن آدم بن عیسی بن علی . قشیری او را طیفور بن عیسی نامبرده و نامهای دیگر را از نسب او ساقط نموده آری مؤلف مجالس المؤمنین بطوریکه قبلاً در نسب او یاد کردیم وی را چنان معرفی کرده و نوشته ما نسب او را از کتابی که یکی از نوادگان شیخ ابوالحسن خرقانی در شرح حال او تالیف کرده نقل کرده‌ایم

قشیری در رساله‌ی خود بسند خویش گوید از بایزید پرسیدند این پایه از معرفت را از چه راهی بدست آوردی؟ پاسخ داد از راه شکم خالی و بدن عریان بسند دیگر نقل کرده بایزید گفت سی سال ریاضت کشیدم و در اینمدت مقامی را عالیتر از دانش و پیروی از آن

نیافتم و هرگاه اختلاف انظار دانشمندان وجود نمیداشت برای وصول بمراتب علمیه از آنان پیروی میکردم ، آری اختلاف دانشمندان مایه رحمت است لیکن در تجرید و توحید جای پیروی از آنان نمیباشد .

گویند بایزید آنهنگام رحلت کرد که تمام قرآن را از حفظ داشت .

از ابوحاتم سجستانی از ابونصر سراج از طیفور بسطامی از عی بسطامی از پدرش روایت کرده بایزید بمن گفت بیا باتفاق بدیدار مردی که خود را بولایت و زهد معرفی کرده برویم و از نزدیک شاهد جریان احوال او باشیم موقعی کنار منزل وی رسیدیم که او از خانه بیرون آمده و بمسجد میرفت در اینهنگام آب دهان رو بقبله انداخت بایزید بدون آنکه بوی سلام کند بازگشت ، گفت معلوم میشود این مرد از آداب رسولخدا (ص) چیزی را نمیداند بنا براین چگونه میتوان در امور ولایتی که وی ادعا میکند اطمینان نمود .

بسند خود نقل کرده ابویزید گفت هنگامی همت گماشتم تا از خدا بخواهم که مرا از داشتن زن و خوراک بی نیاز سازد ، سپس با خود گفتم چگونه ممکن است از خدا چنین درخواستی بنمایم با آنکه رسولخدا (ص) چنین تمنائی از خدایمان ننمود .

بهمین مناسبت از چنان درخواستی منصرف گردیدم و خدای متعال عنایتی فرمود که هرگاه با زنی روبرو میشدم چنان بود که برابر دیواری ایستاده باشم .

عمی بسطامی گفته از پدرم شنیدم میگفت از بایزید از آغاز سلوک و کیفیت زهد و پارسائی او پرسیدم ؟ گفت زهد منزلت و مقام معلومی ندارد (۵۰۰) زیرا من سه روز در چارچوب زهد قرار گرفتم روز چهارم از آن بیرون رفتم روز اول از دنیا و آنچه در آنست گذشتم روز دوم آخرت و آنچه در آنست فراموش کردم ، روز سوم از آنچه غیر خدا بود چشم پوشیدم روز چهارم چیزی جز خدا برای من باقی نماند همانوقت در خواب هاتفی خطاب بمن گفت ای بایزید تقوی با وجود ما صحیح نیست یعنی از ما پرهیز مکن و دست برمدار ، گفتم آری همین حقیقت را میخواستم در آنموقع کسی میگفت یافتی یافتی .

به ابویزید گفتند سخت ترین ناراحتی را که در راه خدا دیدی چه بود ؟ پاسخ داد آنچه را میخواهید از اندازه بیرون است . پرسیدند پست ترین و بی ارزش ترین چیزی را که در این راه مشاهده کرده و نفس تو از آن اکراه داشت کدامست ؟ پاسخ داد آری این درخواست ممکن است و آن این بود هنگامی نفسم را به انجام برخی از طاعات خواندم خواستهی مرا

اجابت نکرد من در برابر اینکه از خواسته‌ام سرپیچی کرد تا یکسال آنرا تشنه گذاردم و آب نیاشامیدم .

بایزید گفت مدت سی سال بود در هر نمازی میخواندم اعتقاد داشتم گوئیا مجوسی هستم و میخواهم زنار پاره کنم .

بسند خود از بایزید نقل کرده میگفت هرگاه آدمی را دیدید که پایهی کرامات او به حدیست که میتواند چهارزانو در هوا بنشیند بکرامات او مغرور نشوید و فریب او را مخورید مگر اینکه او را در برابر امر و نهی الهی و حفظ حدود و آداب شریعت آزمایش‌نمائید .
از عمی بسطامی نقل کرده شیخی بایزید تصمیم گرفت روی دیوار خانقاه رفته و در آنجا بیاد خدا باشد ، تصادفا تا بامداد بر فراز دیوار بود و ذکری نگفت از او پرسیدند چرا بر خلاف تصمیمی که داشتی رفتار نمودی؟ پاسخ داد بیاد سخنی افتادم که در موقع روزه به زبانم گذشته بود از ذکر خدا شرمنده شدم .

مؤلف مجالس‌المؤمنین از جامع‌الانوار سید حیدر آملی نقل کرده بایزید از شاگردان حضرت جعفر بن محمد صادق علیه‌السلام و سقاء خانه آنحضرت و محرم اسرار آنجناب بوده .
امام فخرالدین رازی که از نامداران اهل سنت است در کتاب اربعین که در بحث کلام تدوین کرده مینویسد بایزید که از همهی مشایخ برتر و عالی مقام‌تر بود سقاء خانه جعفر صادق (ع) بوده .

مجالس‌المؤمنین از کتاب احباب نورالدین جعفر بدخشی که از عرفاء عصر خود بوده نقل کرده سلطان طیفور معروف به بایزید بسطامی قدس سره به مصاحبت گروهی از مشایخ رسیده پس از آن بحضور حضرت امام جعفر صادق (ع) شرفیاب شده و مصاحبت آنحضرت را اختیار کرده و از آنجناب استفاضه نموده و به کمال آنحضرت معرفت یافته و اظهار داشته هرگاه بدان حضرت نرسیده بودم کافر مرده بودم
با آنکه مقام بایزید در میان اولیاءالله مانند موقعیت جبرئیل در میان ملائکه بوده و آغاز کار او برابر با نهایت سلوک دیگران بوده .
چنانچه جنید بدینحقیقت اعتراف کرده .

از شرح گلشن راز شیخ محمد بن یحیی گیلانی نوربخشی نقل شده بایزید از وطن خود هجرت نمود و سی سال سیر آفاقی نموده و متحمل ریاضت شده و صد و سیزده نفر از مشایخ

را خدمت کرده و سرانجام بخدمت مولانا جعفر بن محمدالصادق (ع) شرفیاب شده درحضور آنجناب آنچه مقصود از ایجاد بنی نوع انسان بوده دریافته‌انتهی .

در بسیاری از مدارک معتبره از جمله کتاب محمد بن عیسی مشهور به حاجی مؤمن خراسانی که بمنظور شرح طریقه سلسله‌ی عرفاء تالیف کرده ذیل سلسله‌ی اساتید طائفه صوفیه که منتهی به ائمه معصومین علیهم‌السلام میشود و ضمناً پس از تحقیق لازم اظهار داشته اصولاً اساتید سائر طبقات هم در علوم و حکم و معارف باین خانواده منتهی میشود اظهار داشته .

از جمله سلاسل فقری سلسله‌ی طیفوریه است که اتصال به بایزید بسطامی دارد و او بطوریکه شهرت همه جانبه دارد طریقه‌ی سلوک را از امام همام جعفر بن محمدالصادق (ع) فرا گرفته و او پیش از آنکه بحضور انور آن بزرگوار شرفیاب شود بخدمت صد و سیزده نفر از مشایخ رسیده و آنحضرت استاد صد و چهاردهمی او بوده و مدت هیجده سال سمت سقائی آنحضرت را داشته

حضرت صادق (ع) در یکی از روزها باو فرمود آنکتاب را از طاقچه بده پرسید طاقچه کجاست ای پسر رسولخدا (ص) فرمود بالاسرت ، فرمود شگفت است مدت‌ها سال در حضور ما در این خانمای هنوز نمیدانی طاقچه بالا سرتست ، عرض کرد اشتغال بخدمت شما و حضور در برابر حضرتت و توجه بنورانیت جنابت مرا از توجه بدان بازداشته .

صادق آل رسول فرمود اینک کار سلوک تو باتمام رسید بجانب بسطام برو و مردم را به خدا و رسول و اولیاء گرامش دعوت کن .

بنا بقولی حضرت صادق (ع) نگاه عمیقانه‌ای باو کرده فرمود اری فیک مجاهده و مساعدت در تو مجاهدت و مساعدت می بینم که در راه خدا و جلب آمرزش او قدمهای سریع و کوشا برداشته‌ای و از این جهت سعادت و نیکبختی دنیا و آخرت نصیب تو شده است و المجاهده سیرالعبد والمساعدة عنایه الحق آری بنده ناگزیر برای وصول به حقیقت بایزید دست از کوشش در راه خدا بر ندارد و خدا هم او را مورد عنایت خود قرار داده از هیچگونه همراهی نسبت باو دریغ نخواهد فرمود فلیکن صاحب‌المجاهده سیا را و صاحب‌العنایه طیار اینک شایسته است آنکس که قدم مجاهدت برداشته در راه خدا بسیر آفاق و انفس پردازد و آنسالک که مورد عنایت خدا قرار گرفته باید با بال معرفت بسوی شاخسار حقیقت درپیش

باشد بدیہی است همانا من از مرید کوشا کہ در بیابان آفاق و انفس بہ حرکت درآمدہ و با بال معرفت بہ پرش درآمدہ دستگیری می نماید اینک با بال شادمانی بہ جانب بسطام پرواز کن و درماندگان و تشنہکامان را براه حضرت ملک علام ہدایت نما .

بایزید در آخرین وداع از مقام مقدس امام (ع) درخواست کرد تا خلعتی کہ مایہی آبرومندی اوست بر وی بیوشانند و رفیق راہی کہ ہمراہ و ہمراز او باشد بہ معاضدت و کمک او تعیین فرمایند .

حضرت صادق (ع) جبہایکہ خود پوشیدہ بود بوی عنایت فرمود و دستورداد فرزندش محمد بن جعفر بہمراہ او عزیمت بسطام نماید

بایزید بہ اتفاق امامزادہی محترم وارد بسطام شدند طولی نکشید معظم لہ وفات یافت بایزید با اندوہی فراوان آنجناب را در محلیکہ فعلا مرقد اوست دفن کرد و خود پیوستہ بہ مزار او کہ اینک بارگاہی آبرومند دارد میرفت ، انتہی .

مؤلف مجالس المؤمنین پس از نقل حکایت مزبور اظهار می دارد شیخ نورالدین ابوالفتوح محدث میگوید بنا بنقل صحیح کہ مورخان اتفاق کردہ اند حضرت صادق (ع) سال ۱۴۸ ہجری شہید شدہ و سلطان بایزید سال ۲۶۱ ہجری وفات یافتہ و هیچیک از مورخان در صحت ایندو تاریخ اختلافی ندارند .

بنا براین بایزید صد و سیزدہ سال پس از رحلت حضرت صادق (ع) وفات یافتہ و عادات صحیح نیست بایزید با چنین تفاوت تاریخی سقاءخانہ آن حضرت و مستفیض از کمالات آنجناب باشد گذشتہ از این مورخان عمر سلطان بایزید را بیش از ہشتاد سال ننوشتہ اند بنا براین باید گفت بایزید خدمت سقائی خانہی حضرت علی بن موسی الرضا (ع) بعہدہ داشتہ و اشتباہ از طرف ناسخان کتب بوجود آمدہ پس از این گفتار اعلامیکہ او را سقاءخانہی حضرت صادق (ع) دانستہ چنین توجیہ نمودہ مراد نامبردگان آنست کہ بایزید دست التجا و نیازمندی بریسمان استوار و مستحکم اہل بیت عصمت درآوردہ و اینکہ خدمت درگاہ حضرت صادق (ع) را بعہدہ داشتہ و حجر بیت آنجناب را استلام نمودہ یعنی بہ مذہب حق جعفری ملتزم بودہ و بریسمان استوار حیدری پناہندہ گردیدہ .

درعین حال جمع بین دو تاریخ و صحت انتساب سقایت وی نسبت بحضرت صادق (ع) در کمال اشکالست و حل آن بطوری کہ برای این بندہ از مطالعہ کتاب معجم البلدان

بدست آمده منحصر بدانست که بایزید سقای را دو نفر بدانیم و باصطلاح قائل به تعدد شویم اکبر و اصغر .

یاقوت بمناسبت بسطام مینویسد بسطام شهر بزرگی است و قبر بایزید طیفور بن عیسی بن سروشان زاهد بسطامی در وسط شهر و در کنار بازار معروفش واقع شده .
و از بسطام نیز بایزید طیفور بن آدم بن عیسی بن علی زاهد بسطامی اصغر ظهور کرده .

از نقل یاقوت باین نتیجه میرسیم که بایزید معاصر حضرت صادق (ع) و سقای خانهای آنجناب بایزید اکبر است و دومی که زمانش متاخر بوده بایزید اصغر است انتهی .
بطوریکه از نفحات جامی نقل شده ابویزید طیفور در شهر بسطام دو نفر بوده اند یکی ابویزید طیفور بن عیسی اکبر و دیگری ابویزید طیفور بن آدم بن عیسی بن علی که با یزید اصغر است .

مؤلف گوید جمع بین دو تاریخ که مؤلف مجالس المتقین نموده در نهایت آراستگی و بهترین طریقی است که میتوان با مقایسهی با آن جمع بین کلیهی متنافرات نمود و گواه بر صحت آن آنستکه همهی مورخان اظهار داشته اند سروشان جد بایزید مجوسی است و این اسم با مجوسی بودن وی سازگار است لیکن عیسی و علی از نامهایی نیست که مجوسان فرزندان خود را بدانها بنامند .

و من از صاحب وفيات درشگفتم چگونه باین دقیقه که امر مهمی است توجه نکرده و او را بعنوان طیفور بن عیسی بن آدم بن عیسی بن علی معرفی کرده و اظهار داشته جدش مجوسی بوده و اسلام آورده .

گذشته از اینکه نامبرده و قشیری در رساله وفات او را ۲۶۱ هجری نوشته اند و کلماتی را باو نسبت داده با آنکه تاریخ مزبور مناسب با درگذشت بایزید اصغر و کلمات مزبور شاهد کمالات بایزید اکبر است

مؤلف گوید پس از آنکه صحت تحقیق مؤلف مجالس المؤمنین را پذیرفتیم خواهیم فهمید نظریه آقا محمد علی کرمانشاهی فرزند آقا باقر بهبهانی اشتباهست زیرا وی در شرح مفاتیح فیض ره مینویسد بایزیدی که مردم خیال کرده اند معاصر با حضرت صادق (ع) بوده و از آنحضرت بهره مند گردیده و به سقائی خانهای آنجناب مفتخر بوده معاصر با آنجناب نه

بوده بلکه معاصر با جعفر کذاب فرزند امام علی النقی و سقای دار او بوده و افزوده باید اعتراف کرد سقاییت خانہی او و استفادہ از جعفر در موقعی بوده کہ هنوز فسق جعفر آشکار نشده و پیش از رحلت برادر ارجمندش امام حسن عسکری (ع) ادعای امامت نکرده و استفاضہی از او منافی با مقام بایزید و حسن حال او نمیباشد

پس از این اظهار داشته ممکن است ابوالفتح محدث بہمین موضوع پی برده کہ اظهار کردہ وفات بایزید با وفات امام صادق (ع) مناسبت ندارد محقق شریف در شرح مواقف نیز با ابوالفتح موافقت کردہ و گفتہ بایزید زمان جعفر را ادراک ننمودہ و در زمان متاخر از او میزیستہ آری از روحانیت جعفر استفادہ نمودہ و انتساب طریقش از اینراہ بودہ .

کرمانشاهی بنقل اقوال مزبور اکتفا نکرده اظهار نظر جامی را کہ گفتہ بایزید دو نفر بودہ محل نظر قرار دادہ و اظهار داشتہ مقتضای آنچه نقل کردیم ما را از آنہمہ تاویلات و تکلفات بی نیاز میسازد زیرا اصولا بایزید با امام صادق (ع) ملاقات نکرده گذشتہ از اینکہ بایزید اصغر قطعا پس از ابوالفتح محدث و بعد از روزگار شریف جرجانی و تفتازانی بودہ چنانچہ از مطالعہی اثر بایزید مزبور کہ خود دیدہ ام این معنی کاملا واضح و آشکار است و میتوان گفت مشارکت در اسم چنین توہمی را بوجود آوردہ .

مؤلف گوید آری بی توجہی بہ کلمات ارباب فن و عدم اطلاع از تصریح مؤلف معجم البلدان کہ سالہا پیش (یعنی ۲۷۲ سال) قبل از جامی میزیستہ کرمانشاهی را بر آن داشتہ کہ خیال کند بایزید اصغر متاخر از شارح مواقف و امثال او بودہ و ما پس از این بہ اجمالی از احوال او اشارہ خواهیم کرد البتہ این شخص از نوادگان بایزید اکبر است و غیر از بایزید اصغر است کہ مورد بحث قرار گرفتہ .

مؤلف تلخیص الآثار مینویسد بسطام شہر بزرگیست در قومس نزدیک دامغان در سہ میلی شہرود در راہ طوس از عجایب این شہر آنستکہ مردم آنجا عاشق نمیشوند و ہرگاہ عاشقی در آنجا درآید و از آب آنجا بخورد عشق از او زایل میشود و مردم آن ہیچگاہ بدرد چشم مبتلا نمی گردند آب آنجا بوی گند دہان را برطرف میکند و چوب عود در آنجا بوی خود را از دست میدہد .

مرغان خانگی آنجا کثافت نمیخورند و مارہای کوچک پرندہای دارد .

سلطان العارفین بایزید طیفور بن عیسی بسطامی صاحب کرامات از مردم آن سرزمین

است و سال ۲۶۱ هجری در بسطام وفات یافته انتهی .

مؤلف گوید میتوان گفت مقصود از جعفر صادق (ع) که در احوال بایزید مکرر یاد شده و او را سقای آنحضرت معرفی کرده‌اند ابوجعفر جواد محمد بن علی بن موسی بن جعفر صادق (ع) باشد .

بدیهی است این احتمال بدرجات بهتر از اظهار نظر ابوالفتوح محدث است که گفته بایزید سقای حضرت علی بن موسی است مخصوصا برخی از عرفا سنی مذهب باین حقیقت اشاره کرده و ثابت میکند بایزید کمال اخلاص باهل بیت را داشته و در برابر معجزات آنان آرامش خاطری داشته .

و من مناسب میدانم کرامت ذیل را از آن امام همام یادآوری نمایم تا اهل معرفت از فوائد بیشمار آن محظوظ گردند .

شیخ صالح بایزید بسطامی گفت در یکی از سالها پیش از رسیدن موسم حج قصد زیارت بیت‌الله نموده از بسطام خارج شده وارد دمشق گردیدم در غوطه شام وارد دهکده‌ای شده در آنجا پشته‌ی خاکی دیده کودک چهار ساله‌ای بنظرم آمد روی آن تل نشسته و به بازی مشغولست . با خود گفتم بدیهی است این شخص کودکست اگر بر او سلام کنم نمیتواند پاسخ مرا بدهد و اگر سلام نکنم اخلاصی به امر الهی وارد آورده‌ام ناچار سلام کردم .

کودک سر بالا کرد فرمود به آنخدائیکه آسمان را بالا قرار داده و زمین را فراخ ساخته هرگاه نه این بود که خدا امر به رد سلام فرموده جواب سلام ترا نمیدادم زیرا تو مرا کوچک انگاشتی و بخاطر خرده‌سالی ناچیز پنداشتی در عین حال سلام و رحمت و برکات و تحیات و رضوان خدا بر تو باد سپس فرموده‌ی خدا را تصدیق کرده اظهار داشت خدا فرموده اذا حییتم بتحیه فحیوا باحسن منها هرگاه کسی از شما احترام گذارد و سلام کرد بهتر از سلام او بوی پاسخ دهید اینجمله را فرمود و ساکت شد .

من گفتم در پایان آن فرموده او رد وها یا مانند آنرا در پاسخ بگوئید . فرمود آری ، اینجمله متوجه بعمل توست که تقصیر کرده‌اید .

بایزید گوید دانستم او کودک نیست بلکه او از کسانی است که از پیشگاه خدا تایید شده است بهمین مناسبت معروض داشتم ای آقای من هرگاه از خدا آمرزش بخواهم و بدرگاه او توبه کنم توبه‌ی من پذیرفته است ؟ دیدگان مبارکش اشک‌آلود شد و فرمود و هوالذی یقبل

التوبه عن عباده و يعفو عن السيئات و يعلم ما تفعلون او خدائيت که توبه بندگان را می پذیرد و از بزهکاریهای آنها چشم پوشی میکند و از آنچه انجام میدهند باخبر میگردد . سپس فرمود ای بایزید ، خوش آمدی چه پیش آمد کرد از بسطام بشام آمدی ؟ عرض کردم ای آقای من آهنگ زیارت بیت دارم . فرمود کدام بیت (خانه) ؟ گفتم آهنگ زیارت بیت الله دارم . فرمود نیکو آهنگی است و ساکت شد سپس سر بالا کرده فرمود ای بایزید ، آیا صاحب خانه را شناختهای ؟ من از اشاره ای او فهمیدم مقصودش چیست عرض کردم نه . فرمود آیا دیده ای کسی آهنگ خانه ای نماید که صاحب آنرا نمی شناسد ؟ جواب دادم نه ! و افزودم اینک بشهر خود باز میگردم تا صاحب خانه را بشناسم . فرمود اختیار با توست . از آن بزرگوار خدا حافظی کرده بلافاصله به بسطام عزیمت نموده و خلوتی اختیار کرده بریاضت نشستم تا خدا را شناختم . پس از این از بسطام بیرون رفته تا بشام و غوطه رسیدم و وارد همان دهکده سال قبل شدم کنار همان تل خاک و کودک سال گذشته را بهمان حال که سال گذشته دیده ملاقات کردم بوی سلام کرده مرحبا گفته و از سال قبل بهتر پاسخ داد حضورش نشسته با من سخن میگفت و چنان مجذوب کلمات خدا آیات او بودم که بیش از جواب نیروی سخن گفتن در خود احساس نمیکردم . دراینموقع توجهی کرده فرمود ای بایزید چنان معلوم است صاحب خانه را شناختهای ؟ عرض کردم آری ای آقای من . فرمود آیا بتو اجازه داد تا آهنگ خانه ای او بنمائی ؟ عرض کردم چنین اجازه ای بمن نداد . دراینهنگام نیز از اشاره ای او مقصودش را فهمیدم گفتم البته باز میگردم تا از او برای زیارت خانهاش اجازه بگیرم . فرمود مگر چنین است هرکسی با صاحب خانهای آشنا بشد بدون اجازه او وارد خانهاش بشود ؟

گفتم چنین نیست و اینک باز میگردم تا کسب اجازه کنم .
فرمود منوط باختیار توست .

از او وداع کرده عزیمت بسطام نمودم ، سال آتیه از بسطام حرکت کرده وارد شام و از آنجا بغوطه آمده وارد دهکده‌ی سال قبل شده آنکودک را بر روی همان تل و به وضع دو سال قبل مشاهده نمودم ، بوی سلام کرده مرحبا گفت از دو سال قبل بیشتر اظهار محبت فرمود و بیشتر از سال قبل با من سخنان دلنشین فرمود و هیبت او بیشتر در دل من افتاد .
دراینموقع بجانب من توجهی کرده فرمود ای بایزید آیا صاحب خانه اجازه زیارت خانهاش را بتو داد ؟
عرض کردم آری .

فرمود ای بیچاره ای هراسناک هرگاه صاحب خانه را شناختی چه نیازی به دیوار خانه داری بدیهی است آنها که همتی عالی دارند همواره خانه را وسیله‌ی دیدار صاحب خانه قرار میدهند شاید از اینراه به دیده‌ی عنایتی بدیشان بنگرد و تو که اصل را شناختی چگونه به فرع پرداختی ؟

اشاره‌ی او را متوجه شده دم نیاوردم ، فرمود امشب میهمان منی . و آن هنگام که حضور مبارکش بودم بین نماز ظهر و عصر بود .

دعوت آنحضرت را پذیرفتم و بر روی آن تل حضور مبارکش نشستم تا هنگام نماز عصر فرا رسید نگاهی بخورشید کرده فرمود ببین وقت فرا رسیده ، نگاهی کرده گفتم آری ابتداء هنگام عصر است ، فرمود راست گفتی از جا برخاست فرمود آیا وضو داری ؟ گفتم نه .
فرمود پابپای من حرکت کن ، باندازه‌ی ده قدم پشت سرش حرکت کردم چشم به نهری بزرگتر از فرات افتاد . کنار آن نهر نشست و منم حسب الامر او نشستم وضوئی در کمال آراستگی گرفت و من نیز وضو گرفتم پس از وضوء نماز گذارد .

دراینموقع قافلما‌ی از آنجا عبور کرد از یکی از مردم آن قافله پرسیدم این چه نهریست ؟
پاسخ داد نهر جیحونست ساکت شدم و نماز گذاردم پس از نماز فرمود همراه من بیا .
بیش از بیست قدم راه نرفته بودم خود را کنار نهری بزرگتر از فرات و جیحون دیده ، فرمود همین جا بنشین خود تشریف برد و مرا تنها گذارد در آنوقت عده‌ای عبور کردند پرسیدم اینجا چه محلی است و این چه نهریست ؟ گفتند این رود نیل است و فاصلهی میان

تو و مصر یکفرسنگ یا کمتر از یکفرسنگ فاصلہای نشد آنجناب تشریف آورد .

فرمود برخیز تا حرکت کنیم باز باندازی بیست قدم حرکت کرده در موقع غروب آفتاب به نخلستان بزرگی رسیدیم نشستیم تا آفتاب غروب کرد فرمود نماز بخوان پس از نماز به اندازہای کہ لازم بود تعقیب خواند .

پس از آن کنار چشمہی آب خوشگواری نشست و علامی آمد طبقی ہمراہ او بود در میان آن طبق سہ گردہی نان جو و مقداری خرما و کاسہای عسل بود غلام طبق را حضور مبارکش گذارده و خود دور شد باو دستور داد بنشین با ما ہم غذا شدہ سوگند بخدا غذائی بہ لذیذی آن در تمام عمرم نخورده بودم .

پس از صرف شام اندکی ہمگامی با وی کردہ خود را برابر خانہی خدا دیدہ امام جماعت مشغول نماز بود نماز خواندہ پس از فراغ از نماز مردم از مسجد الحرام خارج شدند چنانچہ کسی باقی نہماند در اینموقع یکی از افراد را صدا زدہ پاسخ دادہ حضورش شرفیاب شد ادای احترام کرد فرمود در خانہ را بگشای تا سید تو آنجا را زیارت کند در را گشود وارد خانہ شدم لوازم احترامات بیت اللہ را عملی کردم بیرون آمدم سپس آنحضرت وارد شدہ پس از اندکی بیرون آمدہ فرمود ہمانا من برای انجام کاری میروم تو تا ثلث آخر شب از محل خودت حرکت مکن پس از آن با پی گیری از نشانہائی کہ با عدہای از سنگها میگذارم حرکت کن موقعیکہ سنگها و علامتہا باتمام رسید ہمانجا بنشین و تا طلوع فجر در محل مزبور بخواب بعد از آن برخیز و نماز بخوان اگر من نزد تو آمدم بطوریکہ صلاح بدانم با تو ہمراہی خواہم کرد و گرنہ بیاری خدا ہرکجا خواستی برو .

بایزید گوید اظہار تشکر و قدردانی کردہ و آنجناب تشریف برد .

من برای اینکہ از احوال این بزرگوار با اطلاع شوم از کسیکہ در خانہ را گشودہ بود احوال او را پرسیدم .

پاسخ داد این بزرگوار سید من حضرت محمد جواد (امام محمد تقی ع) است ، گفتم آری ، اللہ اعلم حیث یجعل رسالتہ خدا داننا تراست کہ حقایق رسالتش در چہ خانوادہای قرار میدہد . بایزید گوید حسب الامر تا ثلث آخر شب در محل خود بودم پس از آن با تعقیب از علامتہا مختصر راہی پیمودم در پایان آنها بہ دہکدہای رسیدم در پشت آن قریہ نشستم و خوابیدم در ہنگام طلوع فجر وضو گرفتم و نماز خواندم و تا طلوع خورشید بدون آنکہ باطرف

توجهی کنم در انتظار تشریف فرمائی آن بزرگوار بودم چون تشریف فرما نشد حسب الامر بجانب آن دهکده حرکت کردم معلوم شد همان دیه شهر بسطامست .

بایزید گوید وارد آن دهکده شده تا مدتی بحال بیخودی بودم چنانچه سر از پا نمی شناختم .

مؤلف گوید بایزید با ذوالنون مصری که پیش از این طبقه‌ی او را نام برده ایم ملاقات کرده است .

از یکی از مواضع معتبره نقل شده ذوالنون مردی را برسالت نزد بایزید فرستاد باو بگو تا کی خواب و راحتی با اینکه قافله درگذشت " بایزید به فرستاده‌ی او پیام داد به برادرم ذوالنون بگو مرد آنست که تمام شب را بخوابد و چون بیدار شود پیش از قافله بمنزل رسیده باشد .

ذوالنون گفت گوارای او باد این سخنی است که هنوز احوال ما بدان نرسیده است .
ابومحمد بن عنایت‌الله بسطامی معروف به بایزید بسطامی ثانی نامبرده از نبیره‌های بایزید اول و معاصر با شیخ بهائی قده بوده .

بطوریکه از ریاض‌العلماء استفاده میشود تمایلی به مشرب صوفیه داشته و آثار ارزنده‌ای دارد و حداکثر بلکه همه‌ی آنها را دیده‌ام .

از جمله رساله‌های در قضا و قدر این رساله را بنام سید امیر مظفر که از اعظم روزگارش بوده تالیف کرده نسخه‌ای از آن نزد ما موجود است علاوه بر این کتب و رسائل دیگر هم دارد .

مؤلف ریاض‌العلماء گوید بطوریکه از حداکثر آثار او که بخط خودش بوده استفاده میشود خود را بعنوان بایزید بن عنایت‌الله بایزیدی بسطامی معرفی کرده و ما هم بهمین مناسبت احوال او را در باب باء ذکر کرده ایم انتهی .

مؤلف گوید نامبرده مؤلف کتاب معراج‌التحقیق است که ذیل احوال ملا عبدالله شهید بدان اشاره خواهیم کرد و نیز رساله‌های در پاسخ مسائل مستظرفه کلام و عرفان و امثال اینها دارد .

(۱۸۱) ابوالاسود ظالم بن عمرو بن سفیان بن جندل ، بعضی نام او را سلیمان بن عمرو و بعضی عامر و بعضی یعمر بن حلس بن نفاثه بن عدی بن دئل بن بکر بن عبد مناف بن کنانه نوشتانند .

وی مشهور به ابوالاسود دثلی بضم دال و فتح همزه یا دولی با دال مضمومه و واو مفتوحه

منسوب به دول بضم دال و فتح واو و یا دئل بضم دال و کسر همزه نام قبیلهاست از بنی کنانه. ابن خلکان گوید منسوب به دئل را بدانجهت بفتح همزه گفتانند تا کسرهای بی دربی به وجود نیاید چنانچه در منسوب به نمرات بکسر میم نموی بفتح میم گفتانند بدیهی است این قاعده مطرد و همه جا بکار رفته.

و صحت این قاعده نیز از طرف اصمعی و سیبویه و اخفش و ابن سکیت و ابوحاتم و عدوی و دیگران تأیید شده.

ابوطالب اصفهانی که از نحوهای اواخر اصفهانست در حاشیهایکه بمنظور شرح شیوطی بر الفیهی ابن مالک گرد آورده اظهار داشته ابوالاسود از مردم دیلمان و ایرانی است. از کسائی و ابوعبیده و ابومحمد بن حبیب نقل شده ابوالاسود دئلی منسوب به دلیل است. مؤلف منتهی المقال اظهار داشته میگویند دئلی بکسر دال و فتح همزه است و دئل بضبط مزبور نام حیوانی است بزرگتر از موش خرما و کوچکتر از روباه.

از تقریب ابن حجر نقل شده نام ابوالاسود ظالم بن عمرو و بعضی عمرو بن ظالم و بعضی در هر دو عمیر با تصغیر و بعضی عمرو بن عثمان و بعضی عثمان بن عمرو و امثال اینها گفتانند. مؤلف گوید بهمین مناسبت گفتانند در نام و نسبت و نسب او اختلاف بسیاری است و در هر حال بهتر آنست با اظهار نظر برخی از مؤلفان رجال پرده از چهره حال او برداشت و گفت از اخبار مدح او استفاده میشود تا باندازه ایکه میتوان حدیث او را در ردیف احادیث حسان قرارداد. ابن بطریق حلی که از اجلاء علماء ماست در کتاب عمدهی خود مینویسد:

ابوالاسود دئلی یکی از فضلاء فصحاء و از طبقهی نخستین سراینندگان اسلام و شیعیان امیرالمؤمنین علی (ع) است انتهى.

شیخ طوسی قده نامبرده را ذیل چهار نفر از ائمه طاهرین امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین و حضرت علی بن الحسین علیهم السلام نام برده است.

یکی از مورخان عامه مینویسد ابوالاسود از تابعیهای بصره بوده و او نخستین کسی است که در فن نحو سخن گفته و فن قرائت کلام اله را از حضرت علی بن ابیطالب فرا گرفته.

ذهبی مؤلف رجال عامه مانند مؤلف تقریب او را توثیق نموده و متعرض است نامبرده مخترع علم نحو است و هر دو نوشته اند نامبرده سال ۹۹ هجری وفات یافته.

وفیات الاعیان می نویسد ابوالاسود از بزرگان تابعان و اعیان آنان بوده و به مصاحبت

علی بن ابیطالب علیہ السلام رسیده و در جنگ صفین حاضر بوده .

ابوالاسود از بصریها بشمار آمده و در فکر و خردمندی سرآمد عصر خود بوده و او نخستین کسی است که علم نحو و دستور زبان تازی را بوجود آورده .

بعضی گویند علی (ع) پیشقدم در علم نحو بود و مرقوم فرمود الکلام کله ثلاثه اضرب اسم و فعل و حرف کلام عربی بطور کلی بر سه قسم است اسم و فعل و حرف سپس صحیفه‌ایکه قانون کلی را در آن مرقوم فرموده بود بابوالاسود داد و فرمود مابقی قواعد مربوط باینعلم را تکمیل نما . گویند در روزگاریکه زیاد بن ابیه والی عراق بود فرزندانش نزد ابوالاسود درس میخواندند روزی ابوالاسود نزد زیاد رفته گفت بدیهی است از موقعیکه عربها با عجمها ارتباط پیدا کرداند زبانشان عوض شده و دستور زبان خود را فراموش کرده‌اند آیا اجازه میدهی قانونی بمنظور دستور زبان اختراع کنم تا با توجه بدان از حقیقت زبان خود اطلاع پیدا کنند و بتوانند پایه‌های آن را استوار بدارند؟ زیاد اجازه نداد طولی نکشید مردی نزد زیاد آمد و گفت توفی ابانا و ترک بنون بجای ابونا ابانا و بجای بنین بنون گفت زیاد که باین اشتباه واضح پی برد دستور داد ابوالاسود را حاضر کنند پس از آنکه حضور یافت گفت دستور زبانی را که پیش از این پیشنهاد کردی و من موافقت نکردم اینک اختراع کن و در اختیار مردم بگذار

گویند روزی بخانه‌اش رفت یکی از دخترانش باو گفت یا ایت ما احسن السماء بضم نون و کسر همزه چه چیزی از آسمان زیباست؟ ابوالاسود پاسخ داد ستارگانش دختر گفت من از تونپرسیدم چه چیزی از آسمان زیباست که چنین پاسخی دادی بلکه منظورم اظهار شگفتی از خود آسمان بود . ابوالاسود گفت بنابراین باید میگفتی ما احسن السماء بفتح نون و همزه بالاخره پرسش دختر و اشتباهش ابوالاسود را ناچار نمود تا علم نحورا وضع کند فرزندش ابو حرب گفته اول بابی را که پدرم در علم نحو وضع کرد باب تعجب بود از ابوالاسود پرسیدند از کجا بفنون نحو رهبری شدی و از که آموختی؟ پاسخ داد حدود و تعاریف و اصول آنرا از علی بن ابیطالب فرا گرفتم .

گویند ابوالاسود مطالبی را که از علی (ع) فرا میگرفت برای کسی ابراز نمیداشت و به کسی نمی‌آموخت تا اینکه زیاد بن ابیه از وی تقاضا کرد تا فنی را ایجاد کند که رهبر مردم باشد و آئین تلاوت کلام الله را یاد بگیرند ، ابوالاسود از تقاضای وی استعفا کرد تا اینکه از یکی از قاریها شنید آیه شریفه ان الله بریئ من المشرکین ورسوله را بجای آنکه رسوله را فتح لام تلاوت کند و معلوم بدارد رسول خدا هم از مشرکان بیزار است بکسر لام تلفظ کرد و با چنین تلفظی معلوم شد خدا از

مشرکان و رسولخود بیزار است .

ابوالاسود سخت ناراحت شده گفت خیال نمیکردم وضع مردم تا این اندازه رو به بی سامانی گذارده باشد که نتوانند کلام خدا را هم درست تلفظ کنند .

بهمین مناسبت نزد زیاد آمده و گفت اینک حاضرم تقاضای ترا جامه‌ی عمل بپوشانم آرزومندم کاتب هوشمندی در اختیار من درآوری تا هرچه میگویم بانجام آورد .

زیاد کاتبی از مردم عبدالقیس در اختیار او گذارد ابوالاسود نپذیرفت دیگری را برای انجام اوامر او تعیین کرد . ابوالاسود با او گفت هرگاه دیدی با تلفظ حرفی دهانم را گشودم بالای آن حرف نقطه‌ای بگذار و اگر دهانم را بستم در برابر آن نقطه‌ای ترسیم کن و اگر سرم را پائین آوردم نقطه را در زیر آن حرف ترسیم نما و بدین دستور عمل کرد و از اینراه اعراب حروف را تعیین نمود .

دستور زبان عربی را بدانجهت علم نحو نامیدند که ابوالاسود در شرفیابی حضور مقدس علی بن ابیطالب به عرض رسانید اجازه میفرمائید ان اضع نحو ما وضع مانند آنچه بدست شما برقرار شده وضع کنم و از کلمه نحو نامگذاری این علم را استفاده کردند .

ابوالاسود در بصره خانه‌ای داشت و در همسایگیش همسایه‌ای بود که او را سخت آزار میداد و هیچگاه از او راحتی نداشت ابوالاسود خانهاش را فروخت یکی از وی پرسید خانهاش را فروختی؟ پاسخ داد بل بعت جاری بلکه همسایه‌ام را فروختم و اینجمله‌ها از امثله‌ی سائره عرب قرار گرفت .

ابن خلکان مینویسد ابوالاسود اشعار بسیاری داشته از جمله این دو شعر از او است :

و ما طلب المعیشه بالتمنی ولكن الق دلوک فی الدلاء
تجیئی بملائها طورا و طورا تجیئی بحماه و قلیل ماء

هزینه زندگی به آرزو بدست نمیآید بلکه باید دلو کارت را در میان دلوها در چاه افکنی روزهایی است دلو تو پر از آب از چاه بیرون میآید و گاهی آب اندک یا گل آلودی در آن مشاهده میکنی .

گویند به بیماری فلج گرفتار شد چنانچه هرگاه به بازار برای خریدن چیزی می‌رفت ناچار باید پاهای خود را روی زمین بکشد ، ابوالاسود در همان وقت غلامان و کنیزان چندی داشت برخی گفتند خدا با آنکه اینان را در اختیار تو گذارده ترا از بیرون رفتن از

خانه بی نیاز کرده بنابراین مناسب است در خانه بنشینم . گفت درعین حال به خانه نمی نشینم بلکه از خانه بیرون میروم و بخانه میآیم تا غلام بگوید آمد و فرزند بگوید آری این شخص پدر من است و هرگاه بخانه بنشینم و گوسفند بروی من بول کند کسی او را از من جدا نخواهد کرد .

خلیفه بن خیاط گفته عبدالله بن عباس از طرف امیرالمؤمنین علی (ع) کارگذار بصره بود هنگامیکه مامور شد به حجاز حرکت کند ابوالاسود را به جای خود تعیین کرد نامبرده همچنان به امارت بصره برقرار بود تا حضرت امیرالمؤمنین (ع) شهید شد .
گویند ابوالاسود آدم بخیلی بود از گفتار اوست هرگاه ما آنچه داریم به بینوایان بدهیم از آنها بیچاره تر خواهیم شد .

بفرزندانش توصیه میکرد (در بخشندگی همکار خدا نشوید که او بخشنده ترو بزرگوارتر است یعنی مانند او بخشنده باشید و خود را بزرگوار معرفی نکنید) زیرا اگر او بخواهد همه مردم را ثروتمند میسازد .

بنامبردگان میگفت در بخشندگی جدیت مکنید که از لاغری و ناتوانی هلاک خواهید شد .

ابوالاسود سال ۶۹ هجری در سن هشتاد و پنجسالگی بر اثر طاعون وفات یافت برخی گفته اند پیش از طاعون بر اثر فلج دارفانی را وداع گفت .

و هم گویند در روزگار خلافت عمر بن عبدالعزیز درگذشته

عمر بن عبدالعزیز در ماه صفر سال ۹۹ هجرت بخلافت رسیده و سال ۱۰۱ هجری در دیر سمان وفات یافته .

مؤلف طبقات النحاه مینویسد ابوالاسود از عمرو علی و ابن عباس و ابودر و دیگران روایت میکرده و پسرش یحیی بن یعمر از وی روایت مینموده .

ابوالاسود از اصحاب علی بن ابیطالب (ع) بود و در جنگ صفین در رکاب آنحضرت شرکت نمود و پس از شهادت آنحضرت بشام رفت معویه مقدم او را گرامی داشت و جایزه ارزندهای بوی داد و استانداری بصره را بعهدده او گذارد و او نخستین کسی است که قرآن کریم را نقطه گذاری نمود .

از حافظ نقل کرده ابوالاسود در ردیف طبقات بزرگان درآمده و در کلیه صفات مقدم

برآنها و آثار آنها را از دیگران دارا تر بوده و از تابعان و فقیهان و محدثان و شاعران و بزرگان و سوارگان و امیران و خردمندان و نحویان و حاضر جوابان و شیعیان بشمار میآید و سال ۶۷ هجری بر اثر طاعون خانمان برانداز دارفانی را وداع گفت

مؤلف گوید سید نعمه الله جزائری در کتاب مسکن الشجون و امثال آن به مناسبت طاعون مزبور مینویسد سال ۹۶ هجری وبای عمومی در بصره اتفاق افتاد سه روز این بیماری مهلک در شهرستان بصره شیوع پیدا کرد روز اول هفتاد هزار نفر و روز دوم هفتاد و دوهزار نفر و روز سوم همه اهل شهر گرفتار شدند باستثناء عده اندکی که نه نفر یا کمتر بودند از این بلا رهایی پیدا کردند اعاذنا الله و جمیع المسلمین بحرمة علی امیرالمؤمنین .

گویند در این بیماری از یکی از اصحاب پیغمبر اکرم (ص) سی فرزند و نواده درگذشتند از او سخنی که برخلاف رضای خدا باشد شنیده نشد و جز رضا و تسلیم اثر دیگری در چهره او نمایان نگردید .

از کتاب مطالع سعیده سیوطی نقل شده نامبرده بسند خود از ابن انباری از عتبی نقل کرده معویه نامهای به زیاد بن ابیه نوشت و عبیدالله را به حضور طلبید هنگامی که عبیدالله نزد معویه رفت معاویه با او سخن گفت عبیدالله پاسخهای ناهنجار و برخلاف قاعده ایراد میکرد معاویه وی را بازگردانیده و نامه سرزنش آمیزی به زیاد نوشته آيا شایسته است مانند عبیدالله را بحال خود گذارد و از فراگفتن زبان عرب محروم داشت ؟

زیاد متأثر شده ابوالاسود را طلبیده اظهار داشت بدیهی است عجمهای سرخگونهاز موقعیکه با عربها ارتباط پیدا کرده اند حقیقت فصاحت و بلاغت و زبان آرائی را از میان تازیان برده اند مناسب است قانونی بوجود آوری تا مردم بتوانند کلام خدا را درست بخوانند و از حقایق آن برخوردار شوند .

ابوالاسود که به زیاد علاقهای نداشت و به مناسبت اینکه دشمن امیرالمؤمنین علی (ع) بود بخواستهی او ترتیب اثری نداد .

زیاد دستور داد سر راه او مردی بنشیند و مخصوصاً آیات قرآن را در هنگام عبور ابوالاسود غلط تلاوت نماید ، اتفاقاً در یکی از مواقع از کنار او گذشت و او این آیه را با کسر لام رسوله تلاوت کرد که ان الله بریئی من المشرکین و رسوله ، ابوالاسود سخت ناراحت شد و اظهار داشت خدایمتعال منزه تر از اینست که از رسولش بیزار باشد .

همانوقت پیش زیاد رفتہ اظہار داشت اکنون آمدهام تا بخواستہی تو جامہی عمل بپوشانم و مناسب میدانم نخست اعراب قرآن را ترتیب دہم و برای انجام این مهم ناچار سی مرد ورزیدہ در اختیار من درآوری زیاد نامبردگان را حاضر کرد ، ابوالاسود دہ نفر از آنها را برگزید و ہموارہ در اختیار آنها تجدیدنظر مینمود تا مردی را کہ از مردم عبدقیس بود از آنها انتخاب کرد و باو گفت قرآن کریم را با رنگی کہ مخالف رنگ نوشتہ قرآن باشد در دست داشته باش ہرگاہ لبان خود را گشودم یک نقطہ بالای حرف بگذار و اگر لبها را بستم دو نقطہ بطرف حرف بگذار و ہرگاہ لبها را بحالت پائین و شکستگی درآوردم نقطہ را زیر حرف قرار بدہ و ہرگاہ یکی از اینحرکات را پشت سرہم انجام دادم دو نقطہبگذار و بالاخرہ بہمین ترتیب از آغاز تا انجام قرآن شریف عمل کرد .

پس از این مقدمہای را کہ در نحو بوجود آورده و باو منسوبست تالیف نمودہ انتہی .
راغب در محاضرات مینویسد ابوالاسود جبہ خزی داشت کہ پارہ و مندرس شدہ بود ، معویہ روزی باو گفت آیا از پوشیدن این جامہی مندرس ناراحت و ملول شدہای ؟ ابوالاسود اظہار داشت بسازر خریدی است کہ آدمی توانائی جدائی از او را ندارد .
معاویہ دستور داد تا مبلغی در اختیار او درآوردند .

در یکی از مدارک معتبرہ آمده ابوالاسود در جنگ صفین حضور مبارک امیرالمؤمنین شرفیاب بود پس از پایان جنگ و مسلما بعد از شہادت حضرت مولی (ع) نزد معاویہ رفت وی مقدم او را گرامی داشت و جائزہ ہنگفتی باو داد و داوری بصرہ را بعہدہی او درآورد .
ابوالاسود نخستین دانشمندی بود کہ قرآن کریم را نقطہگذاری کرد یعنی اعراب کتاب الہی را بطوریکہ نوشتیم تنظیم کرد و مطابق با راہنمائیہای حضرت امیرالمؤمنین شالودہی نحو را ریخت .

ابوالاسود در اندیشہ و خرد سرآمد روزگار خود بود و دانشمندی شیعہ مذهب و سرایندهی سریع الجواب و راستگو بود از ابوذر و ابن عباس و علی (ع) و دیگران روایت میکرد .
جاہظ گفته ابوالاسود در شمار تابعان و فقیہان و محدثان و سراینندگان و امیران و نحویان و حاضر جوابان و شیعیان و بخیلان بودہ .

شعبی گفته ابوالاسود در حاضر جوابی بیپایہای بود کہ کسی تاب گفتگوی با او رانداست .
گویند معاویہ ہدیہای برای او فرستاد از جملہ حلوائی بود کہ برای او روانہ کرد موقعی

که دخترش حلوا را دیده پرسید این حلوا از کجاست؟ ابوالاسود گفت این حلوا را معویه برای ما فرستاده تا با این حيله ما را از آئينمان که محبت علی (ع) است دور سازد دختر بداهه گفت:

ابا لشهد المزعفر يابن هند نبيع اليك احسابا و دينا
معاذ الله كيف يكون هذا و مولانا اميرالموء منينا

ای پسر هند جگرخوار میخواهی با حلوای زعفرانی قام که برای ما فرستاده از آئين خود دست برداریم و بدینوسیله خاندان خود را لکه دار سازیم چنین نیست بخدا پناهنده ایم که از این حلوا بخوریم با اینکه آقای ما امیرالموء منین است .

مؤلف گوید در اربعین شیخ منتجب الدین قمی حکایت مزبور را بسند معنعن از علی بن محمد چنین نقل کرده در برابر ابوالاسود خوراکی که از روغن و خرما درست شده بود حاضر بود دخترش که حضور داشت تقاضا کرد کمی از این حلوا بمن بده: ابوالاسود بدختر گفت دهانت را بگشا: دختر دهان گشود ابوالاسود باندازه‌ی بادامی از آن حلوا در دهان او گذارد سپس گفت ای دختر خرما بخور که از این حلوا نافعتر و سیرکننده تر است دختر گفت چنین نیست بلکه این حلوا بهتر و مایه فربهی است، ابوالاسود گفت آری این حلوائی است که معویه برای ما فرستاده تا با این حيله محبت علی (ع) را از دل ما بیرون ببرد . دختر گفت خدا روی معویه را سیاه کند میخواهد با این حيله ما را از مولای ارجمندمان علی (ع) دور کند وای برآورنده و خورنده‌ی آن سپس دست در میان دهان برد و آنچه را خورده بود استفراق کرد و دو بیت پیشین را انشاد نمود .

آری این معنی حکومت بر دلهاست علی حاکم علی القلوب .

گویند روزی معویه به ابوالاسود گفت شنیده‌ام تو از داوری که در روز جنگ صفین تعیین شد سخن میگوئی و اعتراض می‌نمائی هرگاه داوری آنروز را بعهده‌ی تو برقرار میکرد چگونه داوری می‌مودی؟

پاسخ داد هزار نفر از مهاجران با اولادشان و هزار نفر از انصار با اولادشان گرد می‌آوردم و به آنها میگفتم ای گروه مهاجر و انصار کدام یک از علی و معاویه شایسته خلافتند آیا آزاده شده‌ای که مسلمانان در حال کفر وی او را اسیر کرده و آزاد ساختنند یا مردی از مهاجران که دین و حقیقت بوجود او مباحثات میکند؟

معاویہ کہ اینسخن را شنید از ابوالاسود نکوهش کرده و گفت خدا را شکر کہ مرا از شر تو در امان داشت .

گویند در روز صفین ابوالاسود از علی (ع) تقاضا کرد کہ او را در داوری حکمین شریک سازد لیکن مخالفان بدآوری او راضی نشدند و حتی اجازه ندادند بہ مشارکت حکم معاویہ ہم اقدام کند .

ابوالاسود در شعر ذیل از اعمال نفوذ بنی امیہ سخت نکوهش کرده و گفته :
 صبغت امیہ بالدماء اکفنا و طوت امیہ دوننا دنیاها
 بنی امیہ کفنه‌ای ما شیعیان علی (ع) را بہ خونمان آلوده ساختند و خود در پس آن در ناز و نعمت آرمیدند لعنه‌الله علیہم و علی محبیہم آمین .
 گویند هنگامی وارد قبیلہ بنوقشیر کہ ہمہ مردمی ناصبی مذهب بودند شدہ شبانہ وی را سنگسار کردند بامداد ابوالاسود از عمل دوشین آنها نکوهش کرد . گفتند ما ترا سنگسار نکردیم بلکہ خدا ترا هدف سنگها قرار داد (گویا مفہوم آیہی و مارمیت از رمیت ولکن اللہ رمی را در نظر داشتند) .

ابوالاسود گفت بخدا افترا نبندید ہرگاہ خدا مرا هدف سنگ قرار میداد خطانمینمود . گویند روزی بہ مردم قبیلہ قشیر گفت من هیچ قبیلہ‌ای را باندازہ شما دوست ندارم و پایداری شما را طالبم ، پرسیدند سببش چیست ؟ پاسخ داد برای اینکہ ہرگاہ مرتکب عملی میشوید یقین دارم در کمال خطا و گمراہی است بدون تردید از ارتکاب آن اجتناب میکنم و از ہر عملی کہ اجتناب میورزید اطمینان دارم درست و بجاست آنرا مرتکب میشوم .

گویند زیاد بن ابیہ بہ ابوالاسود گفت ہرگاہ پیرمرد نبودی در قسمتی از امور مملکتی از وجود تو استفادہ میکردم . ابوالاسود گفت اگر میخواہی با یکدیگر کشتی بگیریم البتہ از عہدہی من خارج است و ہرگاہ میخواہی از اندیشہ و خردمندی من استفادہ کنی ہم اکنون در سرحد کمالست و بیشتر از دوران جوانی و شبابست .

زمخشری در ربیع‌الابرار نقل کردہ زیاد بن ابیہ پدر عبیداللہ ملعون از وی پرسید علاقمندی تو بعلی (ع) تا چہ اندازہ است ؟ پاسخ داد ہرآن محبت علی (ع) در دل من روبازدیاد است همچنانکہ محبت معاویہ ہر ساعت در دل تو زیاد میشود آری من علی (ع) را برای خدا و آسایش روز قیامت دوست میدارم و تو معاویہ را برای دنیا و زر و سیم آن

دوست میداری روزی کسی باو گفت تو ظرف علم و بردباری هستی تنها عیبی که در تو وجود دارد آدم بخیل و ممسکی هستی ، پاسخ داد خوبی ظرف در آنست که آنچه را در خود دارد نگهدارد و نریزاند .

گویند مردی به ابوالاسود سلام کرد وی پاسخ داد عرب گفت اجازه میدهی بخانهی تو درآیم ؟ گفت خانه من کوچک است و پشت سرت محلی پهناورتر از خانهی من وجود دارد . گفت آیا چیزی داری که بمن کرم کنی گفت زن و فرزندم از تو سزاوارترند ، عرب گفت تا به حال لثیم تر از تو ندیده‌ام ، گفت از خودت فراموش کرده‌ای .

گویند مردم ناصبی بنی قشیر او را دربارهی علاقمندی بعلی و اهل بیت پیغمبر اکرم سرزنش کردند وی اشعار ذیل در نکوهش از طائفه مزبور انشاد کرد .

| | |
|------------------------|--------------------------|
| يقول الارذلون بنو قشیر | طوال الدهر لا تنسی علیا |
| بنوعم النبى و اقربوه | احب الناس کلهم الییا |
| احب محمد احبا شدیدا | و عباسا و حمزه والوصییا |
| هوی اعطیه منذ استدارت | رحی الاسلام لم یعدل سویا |
| احبهم کحب اله حتی | اجیی اذا بعثت علی هویا |
| فان یک حبهم رشدا اصبه | و لم اک مخطئا ان کان غیا |

مردم پست فطرت بنی قشیر از راه اعتراض بمن میگویند در تمام دوران عمر ار علی فراموش نکرده‌ای بآنها میگویم آری پسر عموهای پیغمبر اکرم و نزدیکان او از همه مردم نزد من محبوبتراند و من محمد و عباس و حمزه و امیرالمؤمنین را بی نهایت دوست میدارم و تا آسیای اسلام در گردش است از علاقمندی به آنها دست بردار نمیباشم و آنها را مانند خدا دوست میدارم و آرزو مندم با علاقمندی به آنان دارفانی را وداع گویم اینکا اگر محبت آنان وسیله نجاتست که به تحقیق نجات یافته‌ام و اگر مایه گمراهی است باز هم خطا نکردم گفتند معلوم میشود در کار خود مشکوکی ، گفت اگر من در شک باشم خدا هم در شک است که فرموده انا اواباکم لعلی هدی او فی ضلال مبین .

در کتاب فصول المهمه فی معرفه الائمة می نویسد ابوالاسود در هنگام شهادت امیرالمؤمنین علی (ع) خطاب به معویه اشعار ذیل را انشاد کرد .

الا یبلغ معاویه بن حرب فلا قرت عیون الشامینا

افی شهرالصیام فجعمونا
 قتلتم خیر من ركب المطایا
 و من لبس النعال و من خداها
 اذا استقبلت وجه ابی حسین
 لقد علمت قریش حیث کانت
 بخیر الناس طرا اجمعینا
 و رحلها و من ركب السفینا
 و من قرء المثنائی والمایننا
 رایت البدر راع الناظریننا
 بانک شرها حسبا و دیننا

به معاویه پسر حرب بگو هیچگاه دیدگان ملامنگران ما روشن مباد چه شده است در ماه مبارک رمضان ما را در شهادت بهترین مردم سوگوار ساختی بهترین سوارگان و نیکو کارترین قرآن خوانان را از ما گرفتید، آری هرگاه با علی (ع) روبرو شوی خواهی دید چه ماش چون ماه شب چهارده در فشانست و در اودین داری و پیوند از همه قریش برتر است و تو از همه پست تر در مجموعه‌های نوشته‌اعور از ابوالاسود پرسید شیء و نصف شیء و لاشیء چیست؟ پاسخ داد شیء بیناست که منم لاشیء کور است نیمه شیء توئی که عور و کج چشمی . ابوالاسود روایات بسیاری از امیرالمؤمنین (ع) نقل کرده مناسب است در ذیل احوال او روایتی را که از امیرالمؤمنین نقل کرده و ضمنا برکتی را که خدا در نسل او قرار داده ایراد نمائیم .

شیخ طوسی قده در مجالس خود از ابوالفضل شیبانی از احمد بن عیسی بن عباد از محمد بن عبدالجبار سدوسی از علی بن حسین بن عون بن ابو حرب بن ابوالاسود دثلی روایت کرده گفت خبر داد مرا پدرم از پدرش از ابو حرب بن ابوالاسود از خود ابوالاسود مردی حضور اقدس امیرالمؤمنین شرفیاب شد پرسشی کرد حضرت پاسخ نداده وارد منزل خود شد در بازگشت پرسید سائل کجاست؟ وی خود را معرفی کرد و مسئله‌اش را پرسید پاسخ داد .

یکی از حضار گفت بخاطر داریم هرگاه سئوالی از شما میکردند مانند آهن گداخته که برای ضرب در هم و دینار بکار میبرند پاسخ دلنشین میدادید امروز چرا پاسخ او را نداده بخانه رفته در بازگشت پاسخ او را دادید؟

فرمود در آن هنگام محصور بودم بدیهی است اندیشه سه تن قابل توجه نیست حاقن و حازق .

در بحار اظهار داشته ممکن است نفر سومی از قلم ناسخان مجالس شیخ افتاده باشد

و حاقب را که نفر سوم است ننوشته باشند بالاخره حاقن کسی است که محصور به بول باشد و حاقب کسی است که محصور بغائط باشد و محتمل است حاقن کسی باشد که محصور به هر دو باشد و حازق کسی است که کفش پایش تنگ باشد و پایش را فشار دهد .

ابوالاسود گوید پس از این آنحضرت اشعار ذیل از طبع و قاد و ذهن نقاد خود انشاد فرمود .

| | |
|-------------------------|----------------------------|
| كشفت حقايقها بالنظر | اذالمشكلات تصدين لى |
| عمياء لا يجتلها البصر | و ان برقت فى مخيل الصواب |
| وضعت عليها صحيح الفكر | مقنعه بغيوب الامور |
| او كالحسام التبار الذكر | لسانا كشقشه الارجى |
| اربى عليها بواهى الدرر | و قلبا اذا استيقظته الهموم |
| اسائل هذا و ذاما الخير | و لست بامعه فى الرجل |
| ابين مع ما مضع ما عبر | ولكننى مدرب الاصفرين |

هنگامیکه مشکلاتی برای من پیش آید رفع مشکلات را با دقت نظر حل کنم و هرگاه مسئله‌ی پوشیده‌ایکه دیدگان از رسیدن به حقیقت آن درمانده اتفاق افتد با اندیشه صحیح پرده از روی آن بردارم زبانی دارم مانند زبان مرد فراخ دهان و تیز چون شمشیر پولادین و قلبی که اگر اندوههای عالم بر آن احاطه کنند بهیچوجه نگرانی در آن بوجود نیاید من چنان نیستم که با هرکسی همراه شوم از او سئوالی کنم آری دل و زبانی دارم که از گذشته و آینده با خبر است و همگان را مطلع میگردانند .

حکایات و نوادر ابوالاسود بسیار است و این مختصر گنجایش همه‌ی آنها را ندارد . پیش از این ذیل احوال خلیل بن احمد عروضی برخی از شاگردان او را نام بردیم از آنجمله :

سعد بن شداد کوفی نحوی معروف به سعد رابیه است که دانشمندی خوش بیان و مجلس‌آرا بوده

مؤلف گوید شیعه و سنی متفقا ابوالاسود را مخترع و مبتکر علم نحو دانسته و منظورشان فنی است که بتوسط آن اعراب و بناء او آخر کلمات و حالات آنها را بتوان فهمید و مسلما ابوالاسود واضع اصلی علم نحو نبوده بلکه او از گفتار امیرالمؤمنین علی (ع) و

راهنمائیهای آنحضرت استفاده کرده هرچند در علت تدوین نحو سخن باختلاف گفته‌اند چنانچه در نسخه‌ی اصلی که از معدن علم و نبوت باورسیده عقاید مختلفی است که آیا گوهر اولی قانون نحو همان بوده که ما پیش از این بدان اشاره کردیم یا آنچه را به شرح زیر فاضل سیوطی در کتاب اشباه و نظائر از امالی ابوالقاسم زجاجی از ابوجعفر طبری از ابوحاتم سجستانی از یعقوب بن اسحق حضرمی از سعید بن مسلم باهلی از پدرش از جدش از ابوالاسود دثلی نقل کرده وی گفت روزی حضور انور حضرت علی بن ابیطالب شرفیاب شدم دیدم آنحضرت سر مبارک پیش انداخته و در اندیشه فرو رفته پرسیدم درباره‌ی چه پیش‌آمدی اندیشه میکنید؟ فرمود درهمین شهر شما سخن غلطی شنیدم خواستم تا کتابی در خصوص ریشه‌های عربی وضع نمایم، گفتم هرگاه چنین محبتی بفرمائید بدیهی است ما را زنده ساخته و این زبان را با طرز درستی در میان ما برقرار داشته‌اید.

پس از سه روز حضور مبارکش شرفیاب شده صحیفه‌ای در اختیار من گذارد در آن مرقوم فرموده بود بسم الله الرحمن الرحيم الکلام کله اسم و فعل و حرف فالاسم ما انباء عن المسمی والفعل ما انباء عن حرکه المسمی والحرف ما انباء عن معنی لیس باسم ولا فعل . بنام خداوند بخشنده بخشایشگر کلام عرب بطور کلی بر سه قسم است اسم و فعل و حرف اسم کلمه‌ایست که از مسمی اخبار میکند فعل کلمه‌ایست که از کار مسمی خبر می‌دهد حرف کلمه‌ایست که از معنایی اطلاع میدهد که آن معنی از اسم و فعل خارج است .

آنگاه بمن فرمود از این پس در صدد تتبع برآویدان بیفزایم سپس خود فرمود ای ابوالاسود اشیا از سه حال بیرون نیستند یا ظاهراند و یا مضمرو یا نه ظاهراند و نه مضمرو . آری دانشمندان در آنچه دارای حال سوم است به تفصیل تحقیقات نموده‌اند .

ابوالاسود گوید بنا برهنمائیهای آنحضرت قواعدی را گرد آوردم و به حضرتش عرضه داشتم از جمله حروف ناصبه بود و آنها را بدین حروف معروض داشتم ان و ان و لیت و لعل و کان و لکن را جزء آنحروف نیاوردم فرمود چرا لکن را بدانها نیفزودی؟ عرضه داشتم آنرا بشمار حروف مزبور نیاوردم فرمود چنین نیست بلکه آنها هم از حروف ناصبه است انتهی .

گویند ابوالاسود پنج نفر شاگرد بدین نام داشت عطا و ابوالحرث که دو فرزند او بودند و عنبسه و میمون و یحیی بن نعمان عدوانی که نامشان ذیل احوال خلیل آورده شده و نامبردگان شاگردانی بدین اسامی داشتند ابواسحق حضرمی و عیسی بن عمر ثقفی و ابو

عمرو بن علات کہ نامبرده شده‌اند پس از ایشان خلیل بن احمد و یونس بن حبیب بصری و سعید بن اوس بن ابویزید انصاری بظهور رسیدند پس از ایشان شاگرد خلیل سیبویه بود کہ از یونس و سعید ہم استفادہ کردہ بود و علی بن حمزہ کسائی مدت ہفدہ سال خدمت ابو عمرو علا نمود در عین حال الکتاب سیبویه را از اخفش فرا گرفت . اخفش در آغاز از مکتب خلیل بهره‌ور شد سپس باتفاق قطرب بن محمد مستنیر از خدمت سیبویه اخذ کمال نمود متاسفانہ قطرب از مکتب خلیل بهره‌ای نگرفته بود پس از کسائی فراء و بعد از او ابوالعباس احمد بن یحیی تغلب و پس از او عبدالرحمن بن محمد انباری بظهور رسیدند بعد از ایشان صالح جرمی و بکرمازنی و پس از آنها محمد بن یزید ملقب بہ مبرد و اغلب و ابن مجاہد صاحب قرائات و پس از آنها ابوعلی عنسوی و ابوسعید سیرافی و علی رمانی بر مسند نحو مستقر گردیدند سپس ابوالفتح جنی مراتب نحو را از ابوعلی فرا گرفت و عبدالقاهر جرجانی از او باخذ کمالات نائل آمد .

ابوالفضل بن ابوالغنائم کاشی شارح منصل مینویسد ابوالاسود علم نحو را از علی (ع) فرا گرفته و آنحضرت بوی دستور داد تا قواعدی برای درست خواندن اختراع نماید و علت آن این بودہ دخترش آنہنگام کہ از زیبائی ستارگان کہ در شب چشمک میزدند بہ شگفت آمد بہ پدرش گفت ما احسن السماء برفح احسن و جرسماء چہ چیز آسمان مورد پسند است پدرش پنداشت از زیبائیهای آسمان می پرسد پاسخ داد نجومها ستارگان آن .

ہم گویند دختر پرسید ما اشد الحر سخت ترین حرارت چیست ؟ پاسخ داد سہراب (معنی اینکلمہ را فعلا نمیدانم) دختر گفت ای پدر من از تو سؤال نمی کنم کہ چنین پاسخ میدہی بلکہ منظورم آنست از شدت حرارت بتو اطلاع دہم .

بنا بنقل نخستین گفت ہرگاہ مقصود تعجب و شگفتی از آسمان بود باید دہانت را میگشادی و بفتح نون احسن میگفتی ما احسن السماء پس از این بلافاصلہ حضور مقدس امیرالمؤمنین (ع) شرفیاب شدہ قضیہ را معروض داشت فرمود این اتفاق بر اثر رفت و آمد با عجم اتفاق افتادہ سپس فرمود صحیفمای خریدار کند و املا فرمود کہ اصول الکلام ثلاثہ اسم و فعل و حرف و افزود انہ ہذا بہمین مناسبت فن مذکور را نحو خواندند پس از این ابوالاسود شنید قاری این آیہ را بکسر لام رسولہ تلاوت میکند ان اللہ بریئی من المشرکین و رسولہ ابوالاسود ناراحت شدہ حضور مبارک مولی علی (ع) شرفیاب شدہ معروض داشت

انی انحوالی استنباط قانون یقوم بهالعرب کلامها تصمیم گرفتهام قانونی ایجاد کنم که عرب بتواند کلام خود را درست ادا کند علی (ع) فرمود انح نحوه و رفع و نصب و جر و این قاعده کلیه را ایراد کرده که الفاعل مرفوع والمفعول منصوب والمضاف الیه مجرورانتهی .

اولیات : مؤلف گوید بمناسبت اینکه ابوالاسود نخستین دانشمندی است که علم نحو را بوجود آورده شایسته است برخی از علوم و فنونی که بی سابقه بوده و نخست در معرض استفاده افراد قرار گرفته از کتاب اوائل علامه سیوطی در این ذیل ایراد کنم پس از آن به بخشی از اولیات که از کتب اخبار و تواریخ معتبره بدست آوردهام بدان بپردازیم .

او مینویسد نخستین موجودی که خدایم تعالی بوجود آورد قلم بود بوی فرمود بنویس پرسید چه بنویسم ؟ فرمود آنچه تا روز قیامت بظهور میرسد بنگار نخستین موضوعی را که قلم نگاشت این بود : انا التواب اتوب علی من تاب ، من پروردگاری هستم که توبه‌ی تائبان را می‌پذیرم و هر که از در توبه درآید توبه‌اش را قبول میکنم .

مؤلف گوید در روایتی وارد شده نخستین چیزی را که قلم به صفحه لوح نگاشت من خدای بی‌همتائی هستم هر فرزندیکه پدر و مادرش از او خرسند باشند من از او خرسندم و کسیکه پدر و مادرش از او ناراضی باشند منم از او ناراضیم .

در امالی صدوق از حضرت رضا (ع) نقل شده نخستین موجودی را که خدا بوجود آورد حروف الفبا بود تا بدانوسيله مردم نوشتن را بیاموزند .

سیوطی گوید نخستین عضوی را که خدا از انسان بوجود آورد فرج او بود و باو فرمود این عضو امانت منست با خبر باش آنها در غیر محل بکار نبندی و در نگهداری آن بکوشی .

نخستین عضوی که از انسان در هنگام مرگ بوناک میشود شکم اوست نخستین دهکده‌ایکه در روی زمین بنیان شد دهکده ثمانین بود که آنها حضرت نوح (ع) پس از آنکه کشتی خارج شد بنیان کرد و بنام ثمانین بآن مناسبت خوانده شد که همراهان نوح در کشتی هشتاد نفر بودند .

ابن عساکر در تاریخ خود از کعب نقل کرده نخستین دیواریکه پس از قضیه طوفان در روی زمین بنا شد دیوار حران و دمشق بود و نخستین شهری را که نوح پس از طوفان بنا کرد شهر حران پس از آن دمشق بود .

نخستین کسیکه ساعات دوازده‌گانه را تنظیم کرد نوح بود تا بدانوسيله بتواند اوقاتی

را کہ در کشتی بسر میبرد نماز بگذارد .

نخستین کسیکه مسجد بنیان کرد تا در آن نماز بگذارد عمار یاسر بود .

نخستین کسیکه بر فراز منبر خطبه خواند حضرت ابراهیم بود .

نخستین کسیکه برای راحتی رسول اکرم (ص) منبر ساخت تمیم داری بود .

نخستین درختی را که نوح پس از طوفان کاشت درخت آس بود .

نخستین آیہایکه نازل شد بسم اللہ الرحمن الرحیم بود .

نخستین سخنی را که رسول خدا پس از ورود به مدینه فرمود این بود: ایها الناس

اطعموا الطعام و افشوا السلام و صلوا الارحام و صلوا باللیل والناس نیام تدخلوا الجنة

بسلام . ای مردم به گرسنگان غذا دهید و بیکدیگر سلام کنید و از خویشاوندان خود دیدن

کنید و شب هنگام که همه خوابید مانند نماز بخوانید تا براحتی وارد بهشت شوید .

مؤلف گوید در روایت دیگر چنین آمده نخستین پندی که رسول خدا به امت خود داد

این بود نشان بی توجهی خدا به بندهاش آنستکه بنده بدانچه سودمند بحال او نمیشد

بدان سرگرم باشد و هرانسانی که ساعتی از عمر خود را در راه بیهوده صرف کند سزاوار

است که اندوه او بی نهایت باشد و کسیکه عمرش از چهل سالگی تجاوز کند و کار خیرش بر

شرش چیره نگردد خود را برای آتش دوزخ آماده سازد .

نخستین کسیکه خواجگان را برای خدمت حضوری خود تعیین کرد معویه بود .

نخستین کسیکه از هر مذهب چهار قاضی انتخاب کرد قاضی القضاہ طاهر بیبرس بود

که سال ۶۷۰ و اندی در مصر بدین فکر افتاد و در شام و حلب نیز بدین اندیشه جامه عمل

پوشانید .

نخستین کسیکه قرآن کریم را حفظ کرد ابوالاسود دثلی بود که به امر عبدالملک

مروان بدین عمل اشتغال ورزید و بعضی گویند حسن بصری بود .

نخستین کسیکه قاعده‌ی تجویدی همز و تشدید و روم و اشمام را ایجاد کرد خلیل بن

احمد عروضی بود .

نخستین کسیکه غریب القرآن را تصنیف نمود ابو عبیده معمر بن مثنی بود که این

قانون را از اصیلہ نافع بن ازرق که برای ابن عباس بوجود آورده بود اقتباس کرد .

نخستین کسیکه غریب الحدیث را بوجود آورد ابو عبیده‌ی مزبور بود و برخی گویند

اولین مؤلف نضربن شمیل است .

نخستین کسیکه احکام قرآن را برشته‌ی تصنیف درآورد امام شافعی بود .

نخستین کسیکه احادیث را تدوین کرد بگفته‌ی حافظ ابونعیم ابن شهاب زهری آتی
الترجمه است .

نخستین کسیکه در فن حدیث تالیفی بوجود آورد و آنرا بصورت ابواب معینی در
آورد مالک بود .

نخستین کسیکه در رجال شیعه گفتگو کرد شعبه بود .

نخستین کسیکه درباره‌ی مختلف‌الحدیث بحث کرد و تصنیف نمود شافعی بود .

نخستین کسیکه انواع حدیث را مرتب کرد و آنرا به انواع مشهوره تدوین نمود ابن
صلاح بود

نخستین کسیکه در غزوات دست به تصنیف زد عروه بن زبیر سابق‌الذکر بود .

نخستین کسیکه در فقه تصنیفی بوجود آورد ابوحنیفه بود .

نخستین کسیکه درباره‌ی فرمان دینی برای خود کار کرد و قیاس نمود شیطان بود .

ابونعیم در کتاب حلیه اینموضوع را در ضمن حدیثی مرفوع از علی (ع) روایت نمود .

نخستین کسیکه در فن کلام تصنیف بوجود آورد ابوحنذیفه و اصل بن عطاء معتزلی

بود .

نخستین کسیکه معتزلی نامیده شد همو بود .

نخستین کسیکه اظهار داشت حقیقت را باید از کتاب و سنت و اجماع و عقل بدست

آورد او بود .

نخستین کسیکه در فن اصول‌الفقه به اجماع علماء تالیف بوجود آورد شافعی بود

نخستین کسیکه زبان به لغت تازی گشود اسماعیل بود .

نخستین کسیکه بزبان تازی تکلم کرد هود بود برخی گویند یعرب بن قحطان بود .

نخستین کسیکه علم نحو را پایه‌گذاری نمود بنقل زجاجی در امالیش از قول مبرد

علی بن ابیطالب (ع) بوده .

ابوعبیده اظهار داشته ابوالاسود نخستین واضع علم عربیت بوده پس از او میمون

اقرن بعد از او عنبسه بن فیل و بعد از او عبدالله بن اسحق بود .

نخستین کسیکه علم تصریف را بنا نهاد معاذ ہراء بود .
 نخستین کسیکه فن لغت و اژہ شناسی را بترتیب الفبا تدوین کرد خلیل بن احمد بود .
 نخستین کسیکه فن عروض را ایجاد کرد ہمو بود .
 نخستین قصیدہ سرای عربی مہلہل و بقولی امروء القیس بود .
 نخستین کسیکہ شعر پارسی سرود ابوالعباس بن جبود مروزی است
 مؤلف گوید گفتہ اند نخستین کسیکہ بیارسی شعر گفت بہرام گور شہریار مشہور است .
 و شعرا و اینست :

منم آن پیل دمان و منم آن شیر یلہ نام من بہرام گور و کنیتم بو جبلیہ
 بعضی گویند نخستین کسیکہ بہ پارسی شعر گفت ابو جعفر بن حوص بن سعد بن سمرقند
 کہ سال ۳۰۰ ہجری زندہ بودہ و شعرش اینست
 آہوی کوهی در دشت چگونہ دوزا یار ندارد بی یار چگونہ دوزا
 سیوطی گوید :

نخستین کسیکہ بدیع را تصنیف کرد عبداللہ معتز بود و بدین اسم ہم او نامید .
 نخستین کسیکہ معانی بیان را تاسیس کرد عبدالقادر جرجانی بود
 نخستین کسیکہ فلسفہ و حکمت را ایجاد کرد ہروم بود کہ در روزگار موسی (ع) میزیست .
 نخستین کسیکہ بفلسفہ شہرت یافت و حکیم خواندہ شد فلوطرخیس در مصر بود .
 نخستین ریاضی دان اقلیدس بود و فن ریاضی را ہمو بصورت علم مفردی در آورد .
 نخستین کسیکہ علم ہیئت و ہندسہ را بوجود آورد بطلمیوس بود .
 نخستین کسیکہ علم منطق را اختراع نمود ارسطاطالیس از مردم اصطخر بود کہ در
 روزگار اردشیر بن دارا میزیستہ .
 نخستین کسیکہ علم طب را وضع کرد بقراط حکیم بود .
 نخستین کسیکہ تاریخ ہجری را با مشورت علی (ع) مقرر داشت عمر بن خطاب بود
 کہ در سال شانزدہ ہجری بدین اندیشہ افتاد .
 مؤلف گوید عمر نخستین کسی بود کہ نام دیوان برای دفتر لشکر و مشاہرہ گیران
 تعیین نمود و ممکن است عمل نامبردہ موجب شد پیروان و کارگذاران پادشاہان وامیران و
 حاکمان را اہل دیوان بخوانند .

نخستین کسیکه در مصر بشرح احوال و ترتیب مقامات اهل سلوک همت گماشت ذوالنون
مصری بود .

در فردوس بنقل از علی (ع) نوشته است نخستین کسی که تغنی کرد ابلیس بود پس
از او زمزم سپس حوی بعد از او ناح .

ثعالبی در لطائف المعارف مینویسد نخستین کسیکه مردم را به ترکیب افلاک و مقدار
مسیرستارگان آشنا کرد و تاثیرات آنها را ایراد نمود ادریس بود

مؤلف گوید در اخبار امامیه وارد شده نخستین کسیکه علم رمل را اختراع نمود و از
پیشآمدها و واقعیات اطلاع داد و اختیارات السنه را نوشت دانیال بود
نخستین کسیکه خیاطی و خطاطی نمود و بنشر فن حساب و ستاره‌شناسی پرداخت
ادریس بود .

نخستین کسیکه خط کوفی را بخط فعلی مبدل ساخت ابوعلی بن مقله یا برادرش
حسن بود

نخستین کسیکه به پارسی خط نوشت طهمورث سومین شهریار ایرانی بود .
نخستین کسیکه در آغاز نامه پس از الحمدلله جمله وا سئله ان تصلی علی محمد را
نوشت هرون الرشید بود .

نخستین کسیکه از کاغذ استفاده کرد یوسف صدیق (ع) بود .
نخستین کسیکه در دیوان حکومتی از وجود دفاتر استفاده کرد خالد بن برمک بود که
زمان ریاست ابوالعباس سفاح دفاتر حساب در دیوانخانه بوجود آورد .
نخستین کسیکه خلعت براندام والیان خود پوشانید هرون بود که جعفر برمکی را در
هنگام وزارت خلعت داد .

نخستین کسیکه به مرگ طبیعی رحلت کرد رسولخدا (ص) بود
مؤلف گوید منظور آنستکه نخستین کسیکه در اسلام بمرگ طبیعی درگذشت آنحضرت
بود و گرنه پیش از آنحضرت بسیاری از غیر مسلمانان بمرگ طبیعی مردند .
نخستین کسیکه جعلت فداک گفت ابن عمر بود .

و هم‌گویند اینجمله را حضرت امیرالمؤمنین در هنگام خطاب برسولخدا (ص) معروض
میداشته چنانچه زمخشری در کشاف بدان تصریح نموده .

نخستین کسیکه آجر پخت هامان بود .

نخستین کسیکه جشن نوروز را بوجود آورد جمشید جم پادشاه پیشدادی و بنیانگذار شهر طوس بود

نخستین کسیکه جشن مهرگان را بوجود آورد فریدون بود

نخستین کسیکه پس از انجام خطبه آیه ان الله يامر بالعدل والاحسان را تلاوت کرد عمر بن عبدالعزیز بود .

نخستین کسیکه در پایان خطابه اش آیه ان الله و ملتکته الخ تلاوت کرد مهدی عباسی بود .

نخستین کسیکه در موقع ایراد خطبه میلرزید عثمان بود .

نخستین پیه دار بزرگ شکم که در موقع ایراد خطابه جلوس میکرد معویه بود .

نخستین کسیکه در ایراد خطبه روز جمعه استراحت میکرد عثمان بود .

نخستین کسیکه پیش از نماز عید خطبه خواند عثمان بود .

نخستین کسیکه اخراج زکوت را بعهدهی خود مردم گذارد عثمان بود .

نخستین کسیکه کیمیا بوجود آورد قارون بود و بنقل ثعالبی همو نخستین کسی بود که جامه سرخ پوشید و لباسهایش را دراز قرار داد .

نخستین همسری را که رسول خدا (ص) اختیار کرد حضرت خدیجه علیها سلام بود .

نخستین فرزند حضرت آدم (ع) قابیل کشندهی هابیل بود .

نخستین فتنه ای که در بنی اسرائیل ایجاد شد فتنه ی زنان بود .

نخستین داوری رسول خدا که علانیه مردود شد همان بود که معویه زیاد را به خود پیوست و همین عمل نخستین فاجعه اسلامی بحساب آمد .

نخستین ذلت عرب ، شهادت حضرت سیدالشهداء علیها السلام بود .

نخستین زن هاشمی نسبی که هاشمی زاده ای را بوجود آورد فاطمه بنت اسد بود که علی (ع) از او بوجود آمد .

نخستین زندانی که در اسلام احداث شد بفرمان علی (ع) بود تا پیش از او جنایتگران را خلفا در چاهها محبوس میداشتند .

نخستین شرابی که بوجود آمد در روزگار نوح بود و او هم اولین کسی بود که سگ را

به پاسبانی مقرر فرمود .

نخستین کسیکه همسایه را به تبهکاری همسایه مؤاخذه نمود و ولی را بجرم ولی آزار داد مروان بن حکم بود .

نخستین تبهکاری که موجبات نافرمانی خدا را بوجود میآورد حسادتست .

نخستین کسی که اسلحه جنگی بکار برد و به جهاد پرداخت و زر خرید بوجود آورد ادریس بود .

نخستین کسیکه در راه خدا جهاد کرد ابراهیم (ع) بود زیرا در آنموقع لوط (ع) به دست رومیان اسیر شده و ابراهیم برای آزادی او با آنها نبرد کرد .

نخستین کسیکه کمان بوجود آورد آنحضرت بود .

نخستین کسیکه بر اسب سوار شد اسماعیل بود زیرا تا پیش از او آن حیوان وحشی بود .
نخستین سربکه در اسلام بر روی اسلام نصب شد و شهر بشهر گردانیده شد سر بریده‌ی محمد بن ابی بکر بود که نزد معویه فرستاده شد .

مؤلف گوید بنا باظهاریه شیعه نخستین سربکه بر فراز نیزه قرار گرفت سر عمرو بن حمق از اصحاب امیرالمؤمنین بود که برای معویه اهدا شد .

نخستین غزوه‌ایرا که رسولخدا در آن شخصا نبرد کرد غزوه و دان بود که در ماه صفر سال دوم هجرت پیش از جنگ بدر اتفاق افتاد لیکن تلافی نشد .

نخستین کسیکه شلوار پوشید ابراهیم بود .

نخستین کسیکه قبا پوشید سلیمان بود .

نخستین کسیکه دستار (عمامه) بر سر گذارد ذوالقرنین بود برای اینکه دو برآمدگی سرش نمودار نگردد .

نخستین کلمه‌ایرا که ابراهیم در هنگامیکه در آتش نمرود قرار گرفت بزبان آورد حسبی الله و نعم الوکیل بود .

نخستین چیزیکه از امت اسلامی برطرف میشود حیا و امانت‌داری است .

رسولخدا (ص) فرموده نخستین قریشیانیکه بهلاکت میرسند خاندان منند .

نخستین کسیکه روز قیامت جامه آتشین میپوشد شیطانست .

نخستین کسیکه فردای قیامت در زیر سایه عرش خدا قرار می‌گیرد مردیست که به

طلبکار خود مهلت دہد .

نخستین بازخواستی کہ روز قیامت از زن میشود از نماز سپس از شوہرداری اوست .
 نخستین صفتی کہ در میزان قیامت قرار میگیرد خوی پسندیدہ است .
 نخستین عملیکہ از بندہ در میزان عدل قرار میگیرد ہزینہ خاندانست .
 نخستین عضویکہ از آدمی در قیامت بسخن میآید ران و شانہ اوست .
 نخستین شخصی کہ وارد بہشت می شود چنانچہ ابوذر رہ اظہار داشتہ بازرگان راستگوست .

نخستین غذائیکہ بہشتیان میخورند مازاد از کبد ماہی است .
 تا بدینجا آنچه مناسب بود از کتاب الاوائل سیوطی نقل کردیم .
 ابن شہر آشوب در معالم العلماء نقل کردہ نخستین کتابی کہ در اسلام تالیف شد کتاب ابن جریح بود کہ در آثار و تفسیر تالیف کردہ بود و این مؤلف در مکہ بود پس از او محمد بن راشد صنعانی در مدینہ دست بتالیف کتاب زد بعد از او مالک بن انس در مدینہ بہ تالیف الموطا پرداخت بعد از او سفیان ثوری کتاب جامع را نوشت .
 ابن شہر آشوب اظہار داشتہ متاسفانہ قول صحیح و مشہور آنستکہ نخستین کسیکہ در اسلام تالیف کرد امیرالمؤمنین پس از او سلمان فارسی بعد از او ابوذر غفاری پس از اصبع بن نباتہ پس از او عبیداللہ بن ابی رافع .
 پس از این صحیفہ کاملہ کہ از تراوشات باطنی حضرت زین العابدین (ع) بظہور آمد منظور از تصنیف امیرالمؤمنین همان کتاب علیست کہ در احادیث اہل بیت نامبرده شدہ و بخش مهمی از احکام را از آن استفادہ کردہ اند .
 در یکی از کتابہای رجال شیعہ آمدہ نخستین کسیکہ بقانون شیعہ سخن گفت و کتابی در امامت بوجود آورد علی بن اسماعیل بن شعیب کوفی است کہ از متکلمان با شخصیت اصحاب ما بشمار میآید .

این بزرگواری با ابوہذیل علاف و نظام بہ گفتگو میپرداخت
 نخستین کسیکہ علم میزان را اختراع کرد جابر بن حیان صوفی سابق الذکر بود ، گویند
 نخستین کسیکہ دربارہی تشیع بہ گفتگو پرداخت کمیت بن زید اسدی شاعر مشہور است .
 ظاہرا نخستین کتاب فقہی کہ بہ آئین شیعہ تصنیف شد کتاب علی بن ابی رافع

تابعی است که مهمات مربوط بوضو و غسل و سایر ابواب را دارا بوده .
گویند نخستین کسیکه بقانون شیعه تالیفی بوجود آورد عبیدالله بن علی بن ابی
شعبه حلبی است که کتابش را پس از تالیف بعرض مبارک حضرت صادق (ع) رسانیده حضرت
تمجید و تحسین نموده و فرمود مخالفان ما مانند چنین کتابی را در فقه ندارند .
طیبی گفته نخستین کسیکه از پیشینیان تالیف بوجود آورد ابن جریح بود و بعضی
مالک را نام برده اند و بعضی ربیع بن صبیح را نوشته اند پس از این تدوین انتشار یافت و
فوائد آن بظهور رسید .

نخستین کسیکه فقه اهل سنت و علم عرب در اندلس ایجاد کرد .
ابوموسی عبدالرحمن بن موسی هواری استجی است که از اصحاب اصمعی و ابو زید
انصاری و سفیان بن عیینه و مالک بن انس بوده و حافظ فقه و قرائات و تفسیر بشمار میآمده
ابن فرضی گفته کتابی در تفسیر داشته
بطوریکه گروهی از دانشمندان ادب از قبیل خالد ازهری و فاضل سیوطی که پیش از
اینهم اظهار داشت گفته اند نخستین کسیکه فن صرف را ایجاد کرده .

ابومسلم معاذ بن مسلم انصاری کوفی است که از شیعیان بوده و به هراء معروفست .
وی استاد فراء بوده و آثار زیادی داشته لیکن هیچیک از آنها شهرت نیافته .
ابن خلکان گوید عمری بی نهایت طولانی داشت بطوریکه در روزگار او فرزندان و
نوادگانش مردند و خود او زنده ماند و از زیادی فرتوتی دندانهایش را باطلا اندود کرده
بود یکی از سرایندگان دربارهی عمر طولانی او گفته :

ان معاذ بن مسلم رجل
قد شاب راس الزمان واكتھ

معاذ بن مسلم آدمی است که مدت زندگانی او اندازهای ندارد چنانچه موی سر زمان
سفید و روزگار رو بکھولت گذارد و او همچنان جامه های عمر خود را تازه میکند تا به آخر
نه بیت دیگر (۵۰۰) .

پیش از این نوشتیم مخترع علم عروض و معما خلیل بن احمد بود .

نخستین کسیکه علم خلاف را ایجاد کرد .

ابوزید عبدالله بن عمر بن عیسی دبوسی است (بفتح دال و ضم باء) .

ابن خلکان اور نام بردہ و مینویسد از فقہاء حنفی مسلک و از شاگردان ابوحنیفہ است الاسرار و التقویم للادلہ و امثال اینها از آثار اوست
نخستین کسیکہ علم مناظرہ را بوجود آورد .

ابوبکر محمد بن علی بن اسماعیل قفال شاشی (چاچی) آتی الترجمہ است وی عالمی فقیہ و مؤلف آثار بسیاری است از شاگردان ابوالعباس بن سریق بودہ و علم مناظرہ را او بوجود آوردہ و مذهب شافعی را در شہرہای ماوراء النہر رواج دادہ .
وی از چاچ است کہ بنوشته تلخیص الاثار از شہرہای ترکستانست .
نخستین کسیکہ احکام قرآن را بصورت کتاب تدوین کرد .
قاسم بن اصبع بن محمد بن یوسف بیانی قرطبی اندلسی است .
قاموس او را بعنوان اخباری و لغوی و حافظ و مسند معرفی کردہ .

بطوریکہ از طبقات النحاه استفادہ میشود در روزگار او محصلان علوم از اطراف بمنظور بہرہبری از او بجانب اندلس شد رحال میکردند چنانچہ در مشرق اندلس ابوسعید بن اعرابی کہ ہم سن با او بود مورد توجہ اعلام بود قاسم آثاری دارد از جملہ الخمر و غرائب مالک و الناسخ و المنسوخ و الانساب و امثال اینها و سال ۳۴۰ (ثم) ہجری در سن ۹۳ سالگی وفات یافت

نخستین کسیکہ قوانین حکمت را ایجاد کرد افلاطون الہی حکیم یونانی و استادش سقراط حکیم بود .

نخستین کسیکہ قوانین حکمت را تنقیح نمود و قواعد بی اساس آنرا نابود ساخت و راہ گفتگوی با خصم را افتتاح نمود شاگرد افلاطون ، ارسطو بود وی آئینی بوجود آورد تا مردم قواعد حکمت را از راہ فکر و اندیشہ بدست آورند تا پیش از او محصلان علم حکمت آنرا بہ تقلید از اساتید شان میآموختند و بہمین مناسبت او را معلم اول لقب دادند .

نخستین کسیکہ اساس منطق را تالیف کرد و آنرا بصورت دانش مستقلی درآورد و بر خلاف استادش رفتار کرد و تناسخ را ابطال نمود ارسطو بود

نخستین کسیکہ علم مجسطی را بوجود آورد و حرکات افلاک و سیر ستارگان را با قواعد ہندسی ثابت نمود و اسطرلاب و تقویم را بوجود آورد بطلمیوس حکیم سابق الذکر بودہ .

نخستین کسیکه فن طلسمات را ایجاد کرد بلیناس حکیم بود .

نخستین کسیکه موسیقی را بنا نهاد فیثاغورث حکیم بود گویند نامبرده بر اثر پاکی باطن و زکاوتی که داشت فن موسیقی را از صداهاى حرکات افلاک ایجاد نمود .

نخستین کسیکه علم فراست و قیافه‌شناسی را ایجاد کرد اقلیمون حکیم بود در این علم انسان میتواند از امور ظاهری افراد به مخفیات امور آنها برسد .

نخستین کسیکه اشکال هندسی و براهین یقینی را ایجاد کرد اقلیدس حکیم بود .

نخستین کسیکه علم اعداد و وفق را بوجود آورد ارشمیدس حکیم بود .

بقراط قواعد کلیه‌ای در قوانین طب بوجود آورد .

جالینوس علم طب و نحوه معالجات را بر اثر هوشمندی در عالم خواب بدست آورد . چنانچه میدانیم نامبردگان فوق همه از مردم یونانند و ما پیش از این در باب حاء و خاء تاریخ یونان را تا اندازه‌ای شرح دادیم .

نخستین کسیکه بقول ربیع‌الابرار حد شرعی را ابطال نمود اولی و بقولی معویه بود .

نخستین حکیمی که اسلام آورد ابونصر محمد فارابی ملقب به معلم ثانی است .

نخستین حکیمی که باده‌گساری نمود و از حکیمان پیشین پیروی از شهوات نمود ابو علی سینا بود بشرح حالش رجوع شود .

نخستین کسیکه در تسخیر جن کتاب نوشت .

فخرالائمه ابوالفضل محمد بن احمد طبسی مؤلف کتاب‌الشامل در تسخیرات شامل کتاب بزرگی است و خود او بنا بنقل تلخیص‌الاثار معاصر با ابوحامد غزالی بوده .

نخستین کسیکه در ملل و نحل تالیف کرد محمد شهرستانی بود .

وی از مردم شهرستانست که شهری بوده در خراسان واقع بین نیشابور و خوارزم و در طرف وادی‌الرمل (ریگزار) واقع شده و کتاب ملل و نحل او مشهور است .

نخستین کسیکه بزبان عربی تکلم کرد اسماعیل ذبیح‌الله بوده و همان حضرت نخستین کسی است که بعربی نوشت .

برخی گویند نخستین کسیکه با خط عربی کتابت کرد مراربن مره انباریست .

نخستین کسیکه خط کوفی را از حیره به حجاز برد حرب بن امیه بود .

نخستین کسیکه خط جدید یعنی خط نسخ را پس از اهمیت و شهرت خط کوفی ایجاد

کرد محمد بن علی بن مقلہ وزیر متوکل و امثال بودہ کہ قبل از این نامبرده شد .
پس از او یاقوت مستعصمی کہ از اقران علقمی وزیر است در تجوید و تنقیح آن
کوشید

پس از او نوبت بمیر علی استاد میر عماد مشهور کہ در عهد شاه عباس کبیر میزیست
رسید و او خط نسخ تعلیق (نستعلیق) را بوجود آورد
خط شکسته منسوب بہ شفیعی عجمی است پس از او مربوط بہ درویش از
مناخرانست

نخستین کسیکہ تصوف را بوجود آورد ابوہاشم کوفی بود
مؤلف تلخیص الآثار ذیل خاوران مینویسد خاوران ناحیہ پربرکتی است در خراسان
و از چندین قریہ و دہکدہ تشکیل شدہ از آنجاست
شیخ ابوسعید بن ابی الخیر کہ آئین تصوف را رسمیت داد و خانقاہ ساخت و
درویشان را بکنار سفرہ معرفت ظاہری و باطنی خود دعوت کرد
و حکیم اتوری سراینده نامی از آنجاست شعرا و در پارسی برابر با شعر
ابوالعتاہیہ در عربی است .

نخستین کسیکہ شعر گفت شیطان بود و شعر ذیل را باو نسبت داده اند .
تغیرت البلاد و من علیہا فکحل الارض مغیر قبیح
شہرہا و کسانہ کہ در آنہا زندگی میکرده تغییر کردہ بنا براین عبار تغییر سراسر
زمین را پوشانیدہ و صورت زشتی بخود گرفتہ .

گویند شعر مزبور را حضرت آدم (ع) در سوک فرزندش ہابیل کہ بدست قابیل کشتہ
شد سرودہ و آن نخستین شعر تازی بودہ کہ بزبان وی آمدہ .

برخی صحت این موضوع را مورد اعتراض قرار دادہ کہ زبان آدم سریانی بود و این
شعر عربی است و باید نقل بہ معنی شدہ باشد . در عین حال حق آن است کہ یکی از
دانشمندان اہل سنت اظہار داشتہ بدیہی است آدم (ع) از کلیہ لغات با خبر بودہ
چنانچہ خدا فرمودہ و علم آدم الاسماء کلہا آری اگر او بزبان سریانی سخن می گفتہ بہ
مناسبت گویندگان آنعہد بودہ کہ بزبان مزبور سخن میگفتند .

بعضی گویند نخستین کسیکہ بتازی شعر گفت یعرب بن قحطان بودہ کہ گوید :

ما الخلق الا اب و لام خدین جهل او خدین علم

همه مردم از یک پدر و مادرند جاهل باشند یا عالم .

نخستین کسیکه سر تراشید حضرت آدم صلی الله بود و همو نخستین کسی است که سعی بین صفا و مروه نمود و طواف بیت الله کرد و به حج و عمره موفق گردید و سایر مناسک بیت الله را انجام داد .

نخستین کسیکه از فرزندان پیامبران ختنه شد اسحق بود که بر اثر سرزنش هاجر مادر اسماعیل حضرت ابراهیم فرزندش را با تیغ ختنه نمود .

نخستین کسی را که خدای متعال به ابله گرفتار کرد (ممکن است ابله گاوی هم بوده) قوم فرعون بودند و پس از ایشان این اثر شر از آنها یادگار ماند .

نخستین خانه ای که ساخته شد خانه خدا بود و نخستین مسجد مسجد الحرام و پس از چهل سال که بفرموده ی رسول خدا (ص) از ساختمان آن گذشته بود بیت المقدس بنیان شد . نخستین زمینی که خدای متعال در آنجا مورد پرستش قرار گرفت سرزمین نجف اشرف بود .

نخستین کسیکه در زمین نجف یعنی ظهر کوفه از مسلمانان مدفون شد خبات بن ارت بوده که از اصحاب رسول خدا (ص) بود و جنگ بدر و غزوات دیگر را ادراک نمود و در راه خدا گرفتاریهای بسیاری تحمل کرد .

منتهی المقال مینویسد خبات پس از جنگ صفین و نهروان که همراه حضرت علی (ع) بود بکوفه آمد و در آنجا رحلت کرد امیرالمؤمنین (ع) بر جنازه ی او نماز گذارد و کنار قبر او ایستاد فرمود خدای متعال خبات را بیامرزد که او با میل تمام اسلام آورد و به منظور فرمانبرداری از خدا و رسول او از خانه و بستگان خود دست برداشت و به مدینه هجرت نمود و همواره در راه خدا از هیچگونه مجاهدهای دست بردار نبود و گرفتاریهای سختی را تحمل کرد بدیهی است خدای متعال پاداش هیچ نیکوکاری را بی اثر نمی گذارد .

نخستین کسیکه نوره را اختراع کرد و مردم را به استعمال آن دعوت نمود سلیمان بن داود بود .

نخستین کسیکه حمام ایجاد نمود جمشید جم پادشاه پیشدادی ایرانی است .

نخستین کسیکه ایجاد مدرسه کرد نظام الملک طوسی سابق الذکر بود و هم گویند

خلیفه دوم بنیان مدرسه نمود و گفته‌اند نخستین مدرسه‌ایکه ایجاد شد در بخارا بود .
 نخستین کسیکه معاهده خلافت پس از خودش را استوار کرد ابوبکر بود از برای عمر
 نخستین کسیکه داوری بزور کرد بلال بن ابی برده بود که هرگاه دو نفر بعنوان داوری
 نزد او می‌آمدند داوری بنفع آنکس میکرد که دلیلی نداشت و اظهار می‌داشت اینچنین
 داوری دلنشین‌تر برای منست .

نخستین کسیکه اما بعد را در آغاز خطبه خود ایراد کرد رسولخدا (ص) بود و هم
 گویند کسیکه آن را در آغاز خطبه‌ی خود آورد و روز جمعه را جمعه نامید کعب بن لوی بن
 غالب بود .

پیش از این گفتیم نخستین کسیکه تاریخ هجری عربی را بوجود آورد خلیفه ثانی به
 راهنمایی علی (ع) بود و قصه‌اش طولانی است و آغاز تاریخ پاریسی از سال سی و سوم هجری
 شروع شد چنانچه ابتداء تاریخ جلالی از سال ۴۶۷ هجری بوده و آغاز تاریخ ایلخانی از
 سال ۷۰۱ هجری بوده .

نخستین سکه‌ایکه در اسلام مضروب شد سال ۷۵ هجری بود و پیش از آن نقش دینار
 رومی و نقش درهم ایرانی بود .

نخستین کسیکه دستار سبز را نشان سیادت قرار داد ملک اشرف پادشاه مصر بود که
 سال ۷۷۳ هجری بدین اندیشه افتاد و همین گویند عمامه سبز را مامون برای حضرت رضا
 (ع) در روزگار ولایتعهدی آنحضرت ترتیب داد و دستور داد سایر از هاشمیها و علویها
 نیز از دستار سبز استفاده کنند .

نخستین کسیکه بنام وزیر خوانده شد و بدین سمت شهرت یافت ابوسلمه حفص بن
 سلیمان حلال همدانی وزیر ابوالعباس سفاح نخستین خلیفه عباسی بود .

نخستین وزیری که به لقب صاحب ملقب شد اسماعیل بن عباد سابق‌الذکر است .
 نخستین کسیکه از باروت استفاده کرد و قنبره ساخت یکی از دانشمندان مصری بود
 که سال چهل هجری بدین اندیشه افتاد ، همانسال نیز پس از آنکه حضرت امام حسن (ع)
 دست از خلافت برداشت معویه بر مسند سلطنت استقرار پیدا کرد .

نخستین هنگامیکه دود کشی و تنباکو معمول شد و اساس شطب (سبیل) و قلیان
 بوجود آمد سال ۱۰۱۲ هجری در روزگار استیلای شاه عباس کبیر بر تبریز بود و امثال

مذکورات گذشته از اولیات که از مطالعه این کتاب و تضاعیف آن بدست میآید .
 عماد فقیه حسن بن علی مازندرانی از حاویه شیخ ابویوسف بن ابراهیم بن حبیب
 انصاری (۵۰۰) صاحب ابوحنیفه نقل کرده روزی نامبرده در مجلس درس فقہش گفت معویہ
 نخستین کسی بود کہ فئه بدکار را بر مردم مسلط ساخت و بزور شمشیر بمقام خلافت رسید
 و غنائم جنگی را بکافران بخشید و بخلاف فرمان رسول خدا (ص) کہ فرمود الولد للفراس
 وللعاہر الحجر فرزند حلالزادہ کسی است کہ پدر معلومی داشته باشد و حرامزادہ را باید
 با سنگ از پیش راند او زیاد ولد الزنا پدر عبیداللہ را بخود پیوست و نخستین کسی است کہ
 مؤمنی را کشت کہ هیچگاه پس از اسلام کافر نشد و زنا نکرد و او حجر بن عدی برادر طرماح
 بود و او نخستین کسی است کہ سرہای بریدہی مسلمانان را بعنوان ہدیہ برای او میآوردند
 از جملہ سر عمرو بن حمق انصاری کہ از یاران امیرالمؤمنین علی (ع) بود و او نخستین
 کسی است کہ بہ آئین جباران بر مقام پادشاهی نشست و با کافران بدون جزیہ مصالحہ کرد
 و دین اسلام را فروخت و حارسان و دربانان را بر در دارالامارہ خود مقرر کرد و اسیران
 مسلمانان را فروخت و نخستین کسی بود کہ بدون اجازہی اصحاب پیغمبر بجای آنحضرت
 نشست و نخستین کسی بود کہ خلافت را در خانہاش بارث گذارد و خلافت را در اختیار
 فرزندش درآورد لعنہ اللہ علیہ و علی من تولاہ .

مؤلف تا بدینجا مجلد دوم روضات را در عصر روز چهارشنبه چہاردهم ماہ شعبان
 سال ۱۲۶۳ (غرسج) ہجری یعنی صد و بیست و ہشت سال پیش از این در دارالسلطنہی
 اصفہان بپایان آورده و پس از این بہ تالیف مجلد سوم کہ از باب عین مہملہ شروع و بہ
 حرف لام پایان پیدا میکند شروع مینماید رہ .

خدا را شکر که بنده‌ی بی‌بضاعت را توفیق عنایت فرمود و توانست

نیمه دوم از مجلد دوم را که مشتمل بر شرح حال تقریباً

سیصد و چهارده نفر از آنهائیرا که مؤلف دراصل

واینجانب در پاورقی ترجمه کرده‌ام در روز دوشنبه

هفتم ماه ذیحجه الحرام سال ۱۳۹۱ هجری و برابر

با ۱۲۷۷ سالروز رحلت حضرت باقرالعلوم (ع)

است در مشهد رضوی بی‌پایان آوردم

وانا الحقیر الکاتب المترجم

محمد باقر بن حسین ساعدی

خراسانی و آخر قولنا الحمد

لله رب العالمین

وله الشکر

والمنه

| | | | |
|-------------------|-----|------------------|-----|
| ابونزار حضرمی | ۵۰ | ابو احمد ازدی | ۲۶۷ |
| ابویزید بسطامی | ۲۷۰ | ابو بحر حضرمی | ۱۱۳ |
| ابوہاشم کوفی | ۳۰۶ | ابوبکر سیستانی | ۲۰۰ |
| ابویوسف قاضی | ۳۰۹ | ابوحاتم ہستی | ۲۱۲ |
| ابوالاسود دثلی | ۲۸۱ | | |
| ابوالحسن سلمی | ۱۶۶ | ابوحفص حداد | ۲۳۴ |
| ابوالحسن عاملی | ۲۴۸ | ابوحفص سفدی | ۲۹۸ |
| ابوالحسن غرناطی | ۲۱۵ | ابوداؤد سیستانی | ۱۹۹ |
| ابوالشیح مزاعی | ۴۲ | ابوداؤد نحوی | ۲۱۶ |
| ابوالعباس مروزی | ۲۹۸ | ابوذر ہروی | ۲۰۲ |
| ابوالفتح مقدسی | ۱۹۳ | ابوزید دبوسی | ۳۰۳ |
| | | ابوزید بلخی | ۱۶۶ |
| | | ابوزید لغوی | ۱۶۴ |
| ابوالفرج معافی | ۲۰۴ | ابوسعید اسماعیلی | ۲۶۷ |
| ابوالولید باجی | ۲۰۲ | ابوسعید تنوخی | ۶ |
| ابوالیمن کندی | ۱۱۶ | ابوسعید ابوالخیر | ۳۰۶ |
| ابن آجروم | ۲۵۵ | ابوسفیان بن علاء | ۱۱۲ |
| ابن اعثم کوفی | ۵۲ | ابوسهل صلوکی | ۲۱۵ |
| ابن ایاز | ۱۴۴ | ابوطیب صلوکی | ۲۱۵ |
| ابن بناء | ۱۷۰ | ابوطیب طبری | ۲۶۷ |
| ابن تیمیہ | ۱۱۴ | ابوعثمان ضریر | ۱۴۵ |
| ابن جابر دمشقی | ۷۳ | ابوعثمان قیروانی | ۱۴۸ |
| ابن جحام | ۱۴۱ | ابوعمر و علاء | ۱۱۱ |
| ابن حداد ابواسحق | ۱۷۰ | ابوعمر و نحوی | ۱۴۲ |
| ابن حداد ابوعثمان | ۱۶۹ | ابومنصور ساتکین | ۱۴۲ |
| ابن حزم | ۲۰۳ | | |

| | | | |
|------------------|-----|------------------|-----|
| ابیوردی حسن | ۱۵۱ | ابن خیمی | ۱۱۹ |
| اخفش اصغر | ۱۶۷ | ابن دهان ابوشجاع | ۱۷۵ |
| اخفش اوسط | ۱۶۶ | ابن دهان بغدادی | ۱۷۰ |
| اردستانی | ۲۶۶ | ابن دهان معتزلی | ۱۷۳ |
| ارغیانی | ۲۱۴ | ابن دهان موصلی | ۱۷۲ |
| استجی اندلسی | ۳۰۳ | ابن دهان وجیه | ۱۷۳ |
| استرآبادی | ۷۵ | ابن دهان یحیی | ۱۷۵ |
| اسماعیل دعبلی | ۱۶ | ابن زهره علی | ۷۸ |
| اصبغی | ۱۲۹ | ابن سراج | ۲۶۷ |
| افطسی | ۲۶۶ | ابن عودی | ۷۹ |
| افلیلی | ۲۰۵ | ابن طراوه | ۲۰۵ |
| انوری ابیوردی | ۳۰۶ | ابن مدبر | ۳۳ |
| بایزیدی | ۲۸۱ | ابن مقله حسن | ۳۰۶ |
| برسی حاج شیخ حسن | ۵۷ | ابن مقله علی | ۳۰۶ |
| بکری ابوالحسن | ۷۵ | ابن مناذر | ۱۶۵ |
| تاج‌الدین مصری | ۸ | ابن نجار | ۷۵ |
| تفتازانی علامه | ۱۴۸ | ابن‌الحجه | ۷۱ |
| ثمانینی | ۲۰۵ | ابن‌الصلاح | ۲۹۷ |
| جبعی صالح | ۲۳۸ | ابن القاص | ۲۶۷ |
| جبعی علی | ۷۷ | آبی حسن | ۲۳۷ |
| جد حفصی | ۱۲۹ | آبی مجدالدین | ۲۳۶ |
| جرجانی طاهر | ۲۶۱ | آبی مشرف‌الدین | ۲۳۶ |
| جرجانی ملاحسین | ۷۵ | آقا‌هادی مترجم | ۲۴۰ |
| جرفادقانی | ۷۰ | ابراهیم عباسی | ۱۰ |
| جرمی سعید | ۲۵۴ | ابهری اثیرالدین | ۲۵۸ |

| | | | |
|--------------------|-----|--------------------------|-----|
| داود بن میثم | ۷ | جرمی صالح | ۲۵۲ |
| درازی | ۱۳۱ | جزائری | ۲۳۷ |
| درویش مجید طالقانی | ۳۰۶ | جمشید جم | ۳۰۰ |
| دعبل خزاعی | ۹ | جهم بن یخلف | ۱۱۳ |
| دقیقی نحوی | ۲۰۷ | حاج محمد مؤمن طبسی | ۷۰ |
| ذوالریاستین حسن | ۲۱ | حاج میرزا مسیح تهرانی | ۲۴۹ |
| ذوالریاستین فضل | ۲۱ | حارث همدانی | ۲۲۰ |
| ربیعہالرای | ۴۹ | حامض | ۲۰۰ |
| رابعہ عدویہ | ۵۰ | حداد مصری | ۲۶۷ |
| ربعی ابوالعلاء | ۲۴۹ | حذیفہ یمانی | ۹۲ |
| ربعی علی بن عیسی | ۲۵۱ | حر عاملی | ۷۸ |
| ربیع بن خثیم زاهد | ۵۰ | حسینی سراج‌الدین | ۲۵۸ |
| ربیع بن خثیم راوی | ۵۷ | حفار | ۱۷ |
| ربیع بن خراش | ۵۷ | حفید شہید ثانی | ۱۰۹ |
| رضوی ابراہیم | ۲۴۵ | حمدانی ظفر | ۲۶۶ |
| رضوی محمد باقر | ۲۴۵ | حمدانی محیی‌الدین | ۲۵۸ |
| رضوی محمد زمان | ۲۴۵ | حمداللہ مستوفی | ۵۲ |
| رضوی محمد مهدی | ۲۴۵ | حممہ | ۲۰۲ |
| رضی‌الدین شاطبی | ۶۷ | حیدرہ شیرازی | ۱۵۱ |
| رضی‌الدین قطنطنی | ۶۸ | حیص و بیص | ۱۴۵ |
| رقاشی | ۳۸ | خالدیہا | ۱۴۳ |
| رملی | ۷۵ | خطیب سبزواری | ۶۴ |
| روءبہ | ۴۴ | خلخالی علیقلی | ۶۹ |
| زبیر بن بکار | ۱۱۳ | خاتون آبادی محمد اسماعیل | ۷۰ |
| زبیری | ۱۱۴ | خاتون آبادی محمد باقر | ۷۰ |

| | | | |
|-----------------------|-----|--------------------|-----|
| سہروردی محمد | ۲۲۸ | زجاجی | ۲۶۷ |
| سہروردی یحییٰ | ۲۲۹ | زعفرانی | ۲۵۲ |
| سہل بن عبداللہ شوشتری | ۲۱۲ | زہراوی | ۲۰۶ |
| شاذان بن جبرئیل | ۱۳۷ | زید نسوی | ۱۱۵ |
| شاذلی | ۷ | زید موصلی | ۱۱۶ |
| شارح جعفریہ | ۲۵۸ | زین الدین خوانساری | ۱۱۱ |
| شارح رضی | ۶۵ | زین الدین صغیر | ۱۱۱ |
| شارح وافیہ | ۲۴۲ | سدید الدین سوراوی | ۱۲۰ |
| شارحین شرح لمعہ | ۹۷ | سری رفاہ | ۱۴۳ |
| شرجی | ۲۷۰ | سری سقطی | ۱۴۲ |
| شرف الدین نجفی | ۱۴۰ | سعد اندلسی | ۱۴۳ |
| شریح قاضی | ۲۱۶ | سعد رابیہ | ۲۹۲ |
| شریف جرجانی | ۲۲۰ | سعد قرطبی | ۱۴۴ |
| شریک اعور | ۱۳۳ | سعید بن جبیر | ۱۵۲ |
| شریک نخعی | ۲۲۱ | سعید بن مسیب | ۱۵۸ |
| شعبہ بن حجاج | ۱۶۵ | سعید مرندی | ۱۲۷ |
| شعبی | ۲۱۹ | سفیان ثوری | ۱۷۷ |
| شعبی | ۲۲۰ | سفیان بن عینیہ | ۱۸۰ |
| شعیبای خطاط | ۳۰۶ | سلمان فارسی | ۹۲ |
| شقیق بلخی | ۲۲۶ | سلیمان اعمش | ۱۹۳ |
| شمس الدین طولون | ۷۳ | سلیم رازی | ۱۹۲ |
| شمس الدین مکی | ۷۲ | سلیم بن قیس ہلالی | ۱۸۲ |
| شہید ثانی | ۷۱ | سمنون بصری | ۱۴۲ |
| شہید فح | ۲۹ | سہروردی ابوالنجیب | ۲۳۲ |
| صاحب تونس | ۱۱۴ | سہروردی عمر | ۲۲۸ |

| | | | |
|---------------------|-----|-----------------------|-----|
| عاملی شیخ سلیمان | ۲۴۷ | صاعد بن ربیعہ | ۲۳۷ |
| عباسی | ۹۰ | صاعد بن مسلم | ۲۳۷ |
| عبدری | ۶۴ | صالح عاملی | ۲۴۷ |
| عبدی | ۲۵۳ | صایغ علی | ۷۷ |
| عرضی | ۷۶ | صدرالدین عاملی | ۲۴۵ |
| عطار ہمدانی | ۱۳۸ | صدرالمتالہین | ۴۴۰ |
| عقیفی | ۲۵۶ | صولی | ۲۴ |
| عقدائی | ۱۳۷ | صہرشتی | ۱۲۷ |
| علی بن اسماعیل کوفی | ۳۰۲ | صیداوی سلیمان | ۱۳۱ |
| علیمحمد باب | ۶۳ | صیداوی صالح | ۱۳۱ |
| عمری | ۲۶۶ | طاوس یمانی | ۲۵۸ |
| عینائی | ۲۶۶ | طاہر بن زید | ۲۶۱ |
| غلام ابی الجیش | ۲۶۲ | طاہر ذوالیمینین | ۱۳ |
| فخرالائمہ طبسی | ۳۰۵ | طاہری ابوبکر | ۲۵۷ |
| فرزندان قطب راوندی | ۱۲۳ | طبرانی | ۲۰۱ |
| فریدون پیشدادی | ۳۰۰ | طبرسی احمد | ۱۲۳ |
| فقحانی | ۷۳ | طریحی محیی الدین | ۲۵۸ |
| قاسم اندلسی | ۳۰۴ | طریحی محیی الدین کمال | ۲۵۸ |
| قاضی سعید قمی | ۱۲۵ | طلحہی خزاعی | ۴۲ |
| قتیل باخمری | ۳۰ | طوفی | ۲۰۸ |
| قدمی بحرانی | ۱۲۹ | طومان عاملی | ۲۶۵ |
| قرمطیہا | ۲۰۲ | ظاہری ابوبکر | ۳ |
| قزوینی زکریا | ۱۱۵ | ظاہری ابوسلیمان | ۳ |
| قزوینی طاہر | ۲۶۲ | عاملی سلیمان | ۱۳۱ |
| قطب راوندی | ۱۲۱ | عاملی سید صالح | ۲۴۷ |

| | | | |
|---------------------|-----|----------------------------|-----|
| میرزا کمال فسوی | ۲۶ | تفال چاچی (مروزی) | ۳۰۴ |
| میرعلی ہروی خطاط | ۳۰۶ | گرزگانی | ۲۳۸ |
| نائینی میرزا سلیمان | ۱۳۶ | کشاجم | ۱۴۳ |
| نادرشاه افشار | ۱۱۱ | گیلانی | ۷۵ |
| نافع | ۱۶۹ | ماحوزی سلیمان | ۱۳۱ |
| نباطی شیخ حسن | ۷۲ | ماسر جسی | ۲۶۷ |
| نباطی شیخ سلیمان | ۱۳۱ | محمد بن حکیم خثعمی | ۲۲۴ |
| نباطی شیخ عبدالنبی | ۷۲ | مسکنی | ۲۶۲ |
| نجفی | ۱۰۷ | مسلم بن ولید | ۳۹ |
| نورالدین کرکی | ۷۸ | مطلب خزاعی | ۴۰ |
| نورالدین موسوی | ۷۷ | معین الدین مصری | ۱۲۰ |
| نہروانی | ۲۰۳ | مقابی | ۱۳۱ |
| وجیہ صغیر | ۱۷۴ | مقشاعی احمد | ۱۲۹ |
| وہب بن منبہ | ۲۵۹ | مقشاعی محمد | ۱۲۹ |
| ہراء نحوی | ۳۰۳ | ملارجبعلی تبریزی | ۶۹ |
| یاقوت مستعصمی | ۳۰۶ | ملاصدرالدین قمی | ۱۲۷ |
| یحییٰ بن زید شہید | ۲۹ | ملا محمد زمان تبریزی | ۶۹ |
| اولیات | ۲۹۵ | ملا محمد طاہر قمی | ۲۶۲ |
| | | ملا مراد تفریشی | ۶۹ |
| | | ملقانی | ۷۶ |
| | | منتخب نحوی | ۱۴۲ |
| | | مندری | ۲۰۷ |
| | | مؤید طوسی | ۱۴۲ |
| | | میرزا ابراہیم شیرازی | ۲۴۲ |
| | | میرزا ابوطالب محشی اصفہانی | ۲۸۲ |



| | |
|----------------------------|-------------------------|
| یافت پایان ز سر صدق و صواب | لله الحمد که فهرست کتاب |
| ماه ذیحجه و هنگام ثواب | روز آدینه بد و موقع عصر |
| رهنمائی است بسوی ابواب | غرض از این صفحات فهرست |
| ساعدی را ز عنایت در یاب | کردگارا بحق هشت و چهار |

یازدهم ذیحجه هزار و سیصد

و نودویک هجری در مشهد

مقدس رضوی علی صاحبہ

صلوات المرتضوی

اَوْقَيْتَ جَوَامِعَ الْكَلِمِ
بِشَى الْكُرْمِ (ص)

ہزار حدیث از :

سخنان محمد ^{صلی اللہ علیہ وآلہ}
یا ^{وسک}

احادیث نبویؐ

فضل اللہ پٹانی

ارزش ۵۰۰ روپاں